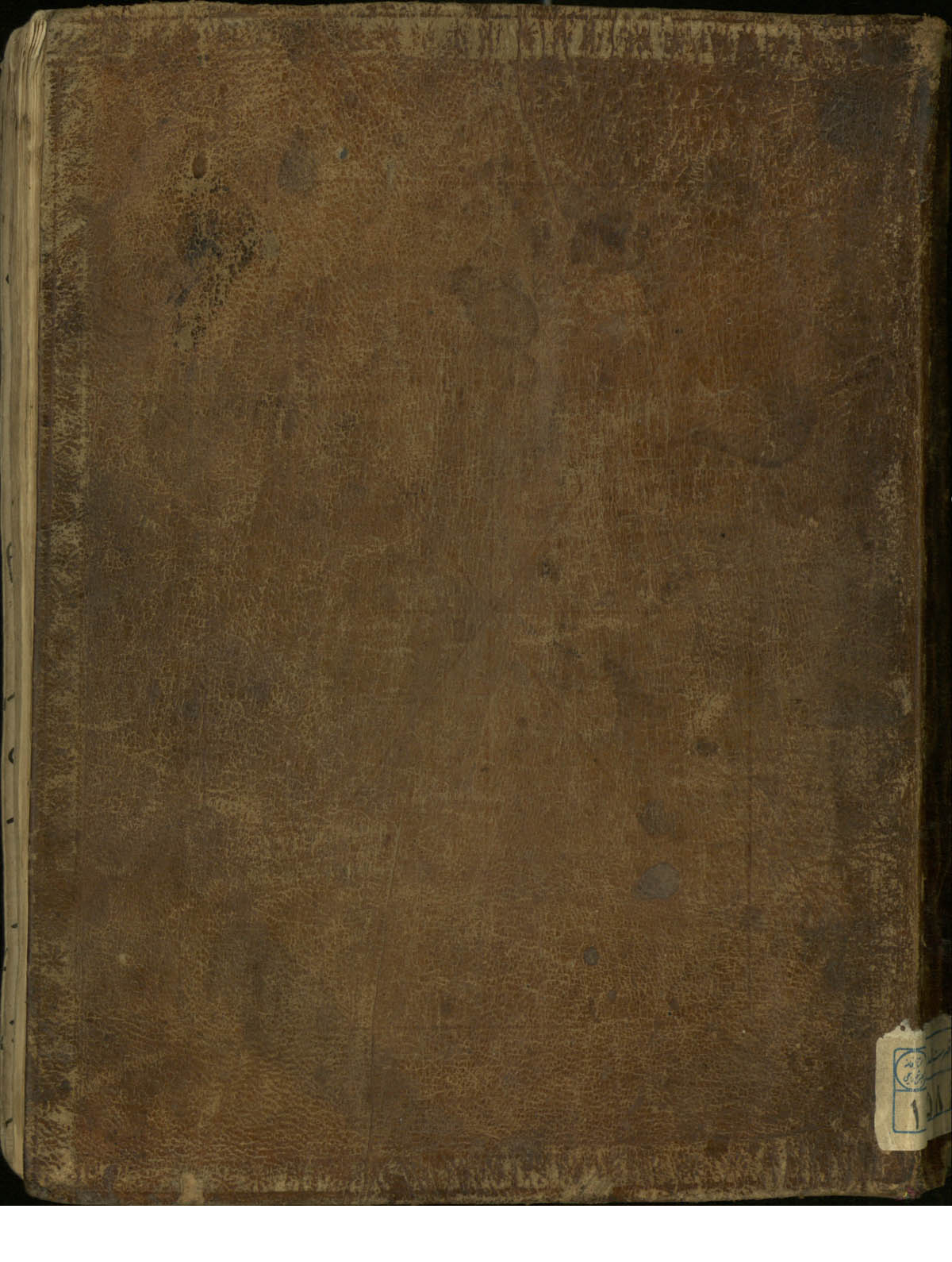
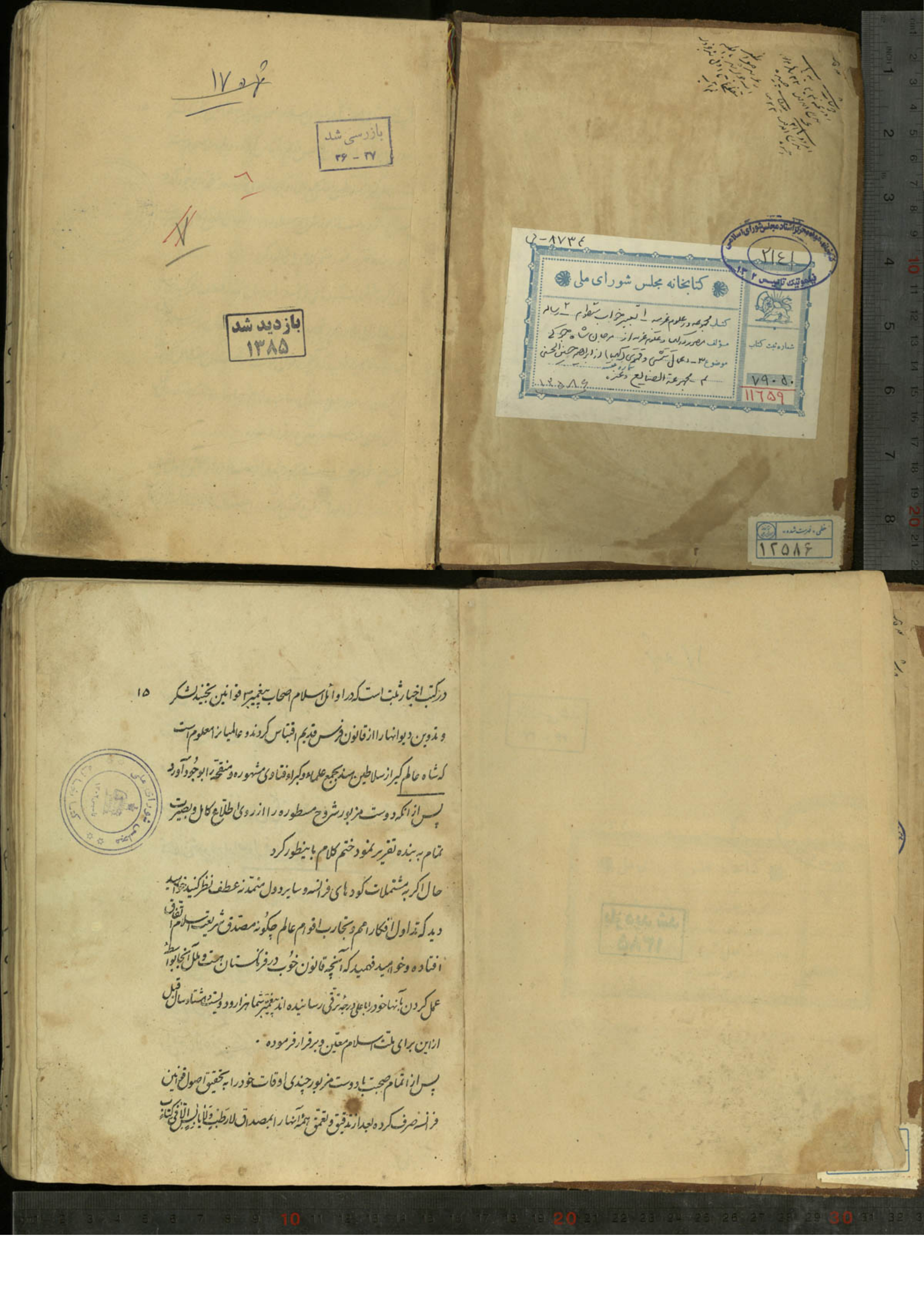






۱۵ درکتب اخبار ثبت است که در اوایل اسلام اصحاب پیغمبر ص قوانین نجیبه لشکر

و تدوین دیوانها را از قانون فرس قدیم اقتباس کردند و عالمیان را معلوم است

که شاه عالم گیر از سلاطین هند بجمع علما و کبرا و فتاوی مشهوره و منقحه را بوجود آورد

پس از انکه دوست مزبور شروح مسطوره را از روی اطلاع کامل و بصیرت

تمام به بنده تقریر نمود ختم کلام باینطور کرد

حال اگر به مشتملات کودهای فرانسه و سایر دول متمدنه عطف نظر کنید خواهید

دید که تداول افکار امم و تجارب اقوام عالم چگونه مصدق شریعت اسلام اتفاق

افتاده و خواهید فهمید که آنچه قانون خوب در فرنگستان هست و ملل انجا بواسطه

عمل کردن بانها خود را باعلی درجه ترقی رسانیده اند پیغمبر شما هزار و دویست و هشتاد سال قبل

ازاین برای ملت اسلام معین و برقرار فرموده ·

پس از اتمام صحبت با دوست مزبور چندی اوقات خود را به تحقیق اصول قوانین

فرانسه صرف کرده لعد از تدقیق و تعمق همه آنها را مصداق لا رطب و لا یابس الا فی کتاب

مُبِیْن با قرآن مجید مطابق یافتم زهی شرع مبین که بعد از تجربهای هزار و دویست و هشتاد سال بیهوده نگشته و زهی حبل متین که پس از ترقّی علوم و تقدم فنون فرسوده نه

بهتر آنست که بیان تفصیل این نکته را از ماقبلش فصل نموده و بجهة اطلاع وطن تاشان خود با یراد اصول قوانین فرانسه پردازم

## فصل در حقوق عامّهٔ فرانسه

اگر ما تجسس و تفحص در اجزای کودهای فرانسه بکنیم اطناب بی منتها و کار بیهوده و بیحاصل است زیرا که همه قوانین دنیویه برای زمان و مکان و حال است و فروع آن غیر برقرار است یعنی فروع آنها قابل التغییر است

ولی اجمالاً عرض میکنم که روح دائمی کودهای مزبوره و جان جمله قوانین فرانسه مشتمل بر نوزده فقره است چنانکه در ابتدای کود چاپ شده در فقرهٔ اول از نظامنامهٔ حکومت که کونستیتسیون نام دارد عبارتی مسطور شده که ترجمه‌اش این است





این کونستیتُسیُون شناخت و تصدیق و تکفل کرد آن اصول کبیره را که در سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه اعلان شده بود آن اصولی که اساس حقوق عامّهٔ فرانسه است

بنده آن اصول کبیره و اساسیه را تفحص کردم بر وجه اشارت سابقه و ارقام آتیه در نوزده فقره مندرج یافتم پس ترجمهٔ آن فقرات را بعبارت فارسی در این رساله ثبت نمودم

اصول کبیرهٔ اساسیهٔ فرانسه اینهاست

۱ مساوات در محاکمات در اجرای قانون

۲ منصب و رتبهٔ دولت برای هیچکس ممنوع نیست اگر اهل باشد

۳ حریت شخصیه یعنی هر کس حُر و آزاده است و کسی را مجال التعرض نیست مگر بحقوقی که در کود مذکور است

۴ امنیت تامه بر نفس و عرض و مال مردم

۵ مدافعهٔ ظلم هر کس را حق است



۶ حریت مطابع یعنی هر کس آزاد و مختار است در نگارش و طبع خیال خود بشرط آنکه مخالف و مضر احکام کود نباشد اگر مخالف و مضر باشد منع و ازالهٔ ضررواجب است

۷ حریت عقد مجامع یعنی جماعت حر و مختار است در اجتماع اگر مذاکرات ایشان بکود مخالف و مضر نباشد

۸ اختیار و قبول عامّه اساس همه تدابیر حکومت است

۹ حریت سیاسیه یعنی اهالی حق دارند در انتخاب وکلا و نواب برای دیوان کُورلژیسلاتیف یعنی دیوان قانون گذار که در مقابل دیوان دولت است

۱۰ تعیین مالیات و باج بر حسب ثروت بلا امتیاز

۱۱ تحریر اصول دخل و خرج دولت

۱۲ هر مأمور و حاکم در تصرفش مسئول است

۱۳ قدرت تشریع و قدرت تنفیذ بالفعل منقسم باید بشود و در ید واحد نباشد یعنی مجلس وضع قانون جدا و مجلس اجرای قانون جدا باشد و بهم مخلوط نباشد





۱۴ عدم عزل اعضا از محکمها

۱۵ حضور ژُری‌ها در حین تحقیق جنایات

۱۶ تشهیر مفاوضات سیاسیه و حوادث جنائیه در روزنامهٔ رسمیه یعنی هر منصب و رتبه و شغل بهر کس دادند و هر قسم تنبیه و سیاست در حق مجرمین روا داشتند و هر گونه تقریرات در مجلس مبعوثان ملت ایراد کردند در روزنامه‌جات رسمیه از روی حقیقت وقایع اعلان و انتشار یابد

۱۷ عدم شکنجه و تعذیب

۱۸ حریت صنایع و کسب

۱۹ بنای مکتب‌خانه‌ها برای اطفال فقرا

اکنون میخواهم بعضی ملاحظات خود را بر اساس کودهای فرانسه معروض خدمت هموطنان خود بدارم

فقرهٔ اول که عبارت است از مساوات در محاکمات و مرافعات در اجرای

قانون یعنی اجرا شدن احکامی که در قانون نوشته شده در حق اعلی و ادنی وضیع و شریف قوی و ضعیف بطریق مساوات باشد و بهیچوجه امتیاز نداشته باشد اگرچه مدعی و مدعی علیه ذات امپراطور باشد حکم قانون چون دیگران براو نافذ است .

ملاحظه باید کرد این قضیه را که برا قامت عدل و انصاف چه قدر دخلیت دارد و در دین مقدس اسلام اساس همین است .

طلب قصاص عکاشه و ابوسعید الخدری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و مرافعه جناب ولایت مآب علی علیه السلام با خصم خود در نزد شریح قاضی ثبت کتب احادیث است و در کتب تواریخ آمده که ابو یوسف قاضی خلیفه عصر هارون الرشید را بجهة ادعای یهودی بمحکمه شرع برده و مرافعه کرد و خدا تعالی در قرآن مجید در سوره نساء امر بهمین معنی نموده میفرماید

وَاِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ

یعنی زمانی که حکم کنید میان مردمان حکم کنید بمساوات زیرا که عدل در لسان عرب بمعنی تسویه است چنانکه اعتدل المیزان گویند در سوره نحل ایضا فرموده

ان



اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِيتَاءِ ذِي الْقُرْبٰى وَيَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

و ایضا در سوره مائده امر میفرماید

وَاِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ

یعنی اگر حکم کنی تو پس حکم کن میان ایشان بعدل و مساوات ایضا در سوره مزبوره میفرماید

فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ

یعنی ای حکم کنندگان مترسید از مردمان در اجرای احکام حق و بترسید از من که خداوند هستم

و باز در سوره انعام میفرماید

وَاِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى

یعنی زمانی که حکم کنید پس طریق عدل و مساوات را مرعی دارید اگرچه محکوم علیه خویش نزدیک شما باشد و باز در سوره ص خطاب بحضرت داود علیه السلام میفرماید

يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى

یعنی بدرستیکه ای داود گردانیدم ترا خلیفه در روی زمین پس حکم کن میان مردمان براستی



و مساوات چنانکه محقق در شرایع الاسلام در کتاب قضا فرموده

تَجِبُ التَّسْوِيَةُ بَيْنَ الْخُصُومِ

حال باید بدون اغماض از راه حقانیت و انصاف بگوئیم که در کدام

---

بهر ذی شعوری بدون دلیل معلوم است که ظلم قبیح و مخرب مملکت و سبب غضب خدا و موجب انواع ذلتهاست حکام حالیه اسلام مقصری را که بالفرض شرب یا خلاف دیگر کرده بمعرض عتاب می آورند در آن بین اگر حاکم بسببهای دیگر متغیر است امر بکشتن یا قطع ید او مینماید و اگر تغیر خارجی ندارد حکم میکند او را بچوب می بندند در این بین رقعه بدست حاکم میدهند اندازه چوب خوردن مقصر موقوف بمطلب آن رقعه است اگر مطول است آنقدر چوب باید بخورد تا رقعه تمام بشود اگر مختصر است کمتر چوب خواهد خورد

اغلب اوقات اندازه چوب خوردن مقصر موقوف بر تشفی قلب حاکم است اگر قسی القلب است مقصر در زیر چوب بمیرد و الا ناخنهایش میریزد

یک از محکم



یک از محکمه های عدالت مملکت اسلام موافق احکام مزبوره رفتار میشود و کدام یک از حکام عرف را در دست خود کتاب قانون هست که از روی آن با رعایا که امانت محترمه خداوند است رفتار کند

---

هر عقل و هر قانون و هر انصاف تصدیق میکند که تنبیه هرگونه جرایم قبل از وقت باید معین شده باشد که حکام را از آن اندازه نه قدرت زیادتر باشد نه کمتر با اینکه در شرع مقدس پیغمبر آخر الزمان صلعم در حدود و نهایت تاکید شده مع هذا چیزی که حالا محل اعتنا نیست این مسئله است و تادیب بندگان خدا محول بمیل حکام شده مثلاً چند نفر مقصر که در جنب جرم آنها همه یک قرار باشد بعضی را حاکم میکشد بعضی را سیاست میکند برخی را چوب میزند بعضی را خلعت میدهد در همین فقره اندک تامل بشود معلوم میگردد چه قدر ظلم فاحش و خارج از طریق عقل و انصاف است و همچون مملکت ممکن نیست از خرابی و بلا و غضب و استیلای کفار ایمن باشد از مضرت و قباحت آن اگر کتابها شرح داده شود کافی نخواهد بود

فقرهٔ ثانیه از فقرات نوزده کانه کونستی تسیون فرانسه عبارت از امتیاز
فضلی است یعنی نائل شدن به منصب و رتبهٔ دولت از روی فضل
و علم مقصود از فضل و علم نه این است که یک نفر سرتیپ یا یک نفر
حاکم در علوم انشاء و ادبیات ماهر و فاضل باشد بلکه مقصود
این است که یک نفر سردار در بدو طفولیت علوم متعلقه به نظام و لشکر
کشی را تحصیل کرده و در مدرسهٔ نظامیه عمل آن را نیز به بیند و بعد داخل
خدمت عسکریه شده مراتب را بتدریج طی کرده در وقت و موقع خود
به رتبهٔ سرداری یا سپه سالاری برسد همچنین یک نفر حاکم باید
از بدو درس اداره و علم حقوق را تحصیل بکند و از کدخدائی بتدریج
ترقی کرده به فرمان فرمائی برسد و طرز سلوک و رفتار خود را با زیر
دستان خود بداند و با آنها از روی نصفت و عدالت رفتار کند
در این باب نیز خدای مهربان ما را از ارشاد و هدایت محروم نفرموده





چنانکه در سورهٔ حجرات میفرماید

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ

یعنی عزیز و مکرم ترین شما نزد خداوند پرهیزکار ترشماست و باز
در سورهٔ هود میفرماید

وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ

یعنی بدهد خدای هر صاحب فضلی را جزای فضل او باز در سورهٔ
آل عمران می فرماید

لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ

یعنی ضایع نگردانم عمل عاملی را از شما باز در سورهٔ النجم میفرماید

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ
أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى

یعنی سزا دهد آنان را که بد کردند و جزا دهد آنان را که نیکوئی کردند





به مثوبت نیکو و در سورهٔ بقره فرموده

وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ

یعنی فراموش نکنید تفضیل را در میان یکدیگر ایضاً در سورهٔ نور آیه ۳۸
می فرماید

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا الخ

و کلام معجز نظام حضرت ولایت پناه علی علیه السلام که فرموده

الشَّرَفُ بِالْفَضْلِ وَالْأَدَبِ لَا بِالْأَصْلِ وَالنَّسَبِ

مصدق این معنی است و نیز فرموده

أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ إِنَّمَا النَّاسُ لِأُمٍّ وَلِأَبِ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ ذَهَبِ
إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلٍ ثَابِتٍ وَحَيَاءٍ وَعَفَافٍ وَأَدَبِ

و ایضاً میفرماید





لَا فَضْلَ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ إِنَّهُمْ عَلَى الْهُدَى لِمَنِ اسْتَهْدَى أَدِلَّاءُ

در این باب علامهٔ حلی رحمة الله در اواخر کتاب صلاح نوشته است

يَجِبُ تَرْجِيحُ الْفَاضِلِ عَلَى الْمَفْضُولِ عَقْلًا لِقُبْحِ تَقْدِيمِ الْمَفْضُولِ
عَلَى الْفَاضِلِ مِنَ الْحَكِيمِ الْخَبِيرِ وَسَمْعًا

در سورهٔ یونس ع

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا
أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ

فضل و ادبی که مقتضی حالت این عصر است هر عاقل با بصیرت میداند
که علوم و صنایع حاضرهٔ حالیه است که بواسطهٔ آن ملل بی تربیت فرنگستان
در صد سال باینچنان درجهٔ اوج و ترقی عروج نموده و کل مشرق زمین را
محتاج بخود کرده اند

فقرهٔ سیم حریت شخصیه است یعنی بدن هر کس آزاد است و احدی را

فدرت نیست سیلی و مشت بکسی بزند یا دشنام و فحش بدهد صورت این مسئله متعدد و کثیر است من جمله احدی را درون خانهٔ کسی حق دخول و تجسس نیست و هیچ کسی را بگناه دیگری عقوبت نمی توان کرد و کسی را باظن مجرد نمی توان گرفت و حبس نمود و احدی را بدون حکم قانون جریمه و تنبیه و سیاست نمیتوان کرد این نیز کاتهٔ قانون اسلام است چنانکه خداوند در سورهٔ حجرات میفرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ

یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید اگر فاسقی بشما خبری بیاورد پس تفحص کامل در صدق و کذب آن بکنید بجهة اینکه مبادا از راه عدم علم و نادانی بحقیقت کار در حق قومی فعل مکروهی برسانید پس از انچه کرده باشید پشیمان و نادم شوید ایضاً درهمان سوره ماثور است





يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا

یعنی ای آنکسانیکه صاحب ایمان هستید اجتناب کنید از گمان بد در حق مردم بدرستی که بعض گمان بد گناه است و تجسس مکنید چیزیرا که بر شما مخفی باشد باز در سورهٔ نور می فرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا

یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید داخل مشوید بخانهای غیر تا وقتیکه انسیت حاصل شود باز در آیهٔ دیگر بعد از این میفرماید

فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ

پس اگر کسی را در خانه نیابید داخل نشوید تا وقتیکه صاحب خانه



اذن بشما بدهد هرگاه بشما بگویند که باز گردید پس بی توقف باز گردید و اصرار در ملاقات مکنید که آن باز گردیدن برای شما پاکیزه تر است ایضاً در سورهٔ بقره میفرماید

وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا

یعنی نیکوئی نیست در آنکه در آئید بخانها از پشت بامها

فقرهٔ چهارم امنیت جان و عرض و مال است این نیز از اصول اسلام است چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید می فرماید

مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا

یعنی اگر کسی بکشد کسی را بی آنکه نفسی را کشته باشد و یا فسادی کرده باشد مانند دزدی و زنا همچنان است که همهٔ مردمان را کشته است ایضاً





در سورتین انعام و بنی اسرائیل فرموده

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ

یعنی مکشید نفسی را که حرام کرد خدای کشتن او را مگر بحق ایضاً در سورهٔ بنی اسرائیل میفرماید

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا

یعنی مقرر کردیم مر وارث مقتول را تسلط و قوت قصاص و باز در سورهٔ بقره میفرماید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى

یعنی ای مؤمنان واجب شد بر شما قصاص نمودن در کشتن قاتلان باز در همان سوره میفرماید

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ

یعنی زندگی و بقا برای شما در قصاص است ای صاحبان عقول ایضاً

در سورهٔ نساء آیه ۳۳ و در سورهٔ فرقان آیه ۶۸ در همین معنی و امّا در امنیت عرض و ناموس در سورهٔ نور میفرماید

اَلزّانِیَةُ وَالزّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ

یعنی هر دو زن زناکار بزنید صد تازیانه ایضا در سورهٔ ۲۴ آیه ۴ و ۶ و در سورهٔ فرقان

وَلا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللهُ اِلّا بِالْحَقِّ وَلا یَزْنُونَ

بعلاوهٔ آیات مذکوره حکم رجم در زنای محصنه از احکام استوار در امنیت عرض و ناموس است

امّا امنیت مال خدای تعالی در سورهٔ مائده میفرماید

وَالسّارِقُ وَالسّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُما

یعنی ببرید دستهای دزد را خواه مرد باشد خواه زن این آیات باهره در امنیت جان و عرض و مال قانون متین و محکم است پس معلوم شد







که این قانون از اصول قوانین نوزده کانهٔ فرانسه نیز مطابق است با احکام خدا و قانون اسلام آنها این قوانین شریفه را رعایت کرده اند در مدت چهل سال سی کرور نفوس فرانسه بهشتاد کرور رسیده امّا در مملکت ما از چندین سالها باین طرف نفوس ایران را شنیده ایم که زیاده بر هیجده کرور برآورد کرده باشند

فقرهٔ پنجم از فقرات نوزده کانهٔ اروپا مدافعهٔ ظلم هر کس را واجب است هر که بنظر بصیرت بنگرد اغلب خوبیها و آسایش و آبادی و امنیت فرنگستان از وجود این قانون است و چون امر مزبور علت اصلی عدل و انصاف است این است که خدای تعالی در چندین محل قرآن مجید امر و ترغیب بآن مینماید من جمله در سورهٔ آل عمران میفرماید

وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّةٌ یَدْعُونَ اِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ



یعنی باید بعضی از شما باشد که آنها دعوت بکنند مردم را بکارهای نیک و هم و ترغیب نمایند بامور پسندیده و منع نمایند از امور ناشایسته که باعث خرابی مملکت و عدم امنیت است و انهائی که اینکار را میکنند ایشانند رستکاران ایضا در سورهٔ هود میفرماید

وَلا تَرْکَنُوا اِلَی الَّذینَ ظَلَمُوا

یعنی میل مکنید بسوی آنان که ستم کردند ایضا در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۰۶ میفرماید

کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ

و در سورهٔ توبه آیهٔ ۷۲ و آیه ۱۳۳ و در سورهٔ حج آیه ۴۲ و در سورهٔ نحل آیه ۹۲ و در سورهٔ لقمان ۱۶ در این معنی احکام کیده و آیات صریحه است

از نتایج حسنهٔ این قانون اختیار و آزادی زبان و قلم شایع شده





هر کس از اعلی و ادنی هر چیزی که در خیر و صلاح و رفاه مملکت و ملت بخیالش برسد با کمال آزادی مینویسد و منتشر می کند اگر خیال و تصورات او مقبول امت باشد تحسین و در صورت عکس منع و تقبیح خواهند کرد پس این قانون شریف نیز طبق قانون اسلام است و در این باب شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب نهایة الاحکام گفته است

اَلْاَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ فَرْضانِ مِنْ فَرایِضِ الْاِسْلامِ وَهُما فَرْضانِ عَلَی الْاَعْیانِ لا یَسَعُ اَحَدًا تَرْکُهُما اَوِ الْاِخْلالُ بِهِما وَالْاَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْیُ عَنِ الْمُنْکَرِ یَجِبانِ بِالْقَلْبِ وَاللِّسانِ وَالْیَدِ اِذا تَمَکَّنَ الْمُکَلَّفُ مِنْ ذٰلِکَ اِلَخ

فقرهٔ ششم آزادی مطبعه هاست بعضی از احکام این آزادی داخل

حکم علوم و معارف است اگر آن چیز چاپ شده متعلق بعلوم و معارف باشد
پس در شرف آنها آیات و احادیث بسیار هست که بعضی از آنها را خواهم نوشت
و برخی از احکام آزادی مزبور داخل امر بمعروف و نهی از منکر است اگر چیز
چاپ شده متعلق برابنها باشد پارهٔ از احکام آن بحق مدافعهٔ مظالم راجعست
با لجمله مطبوعات از قبیل کتب و رساله و روزنامه هر چه باشد لاجرم
بخشی یکی از احکام مزبوره راجع میشود پس آن راجع البته حکم
مرجعش را دارد و اگر مطلب چاپ شده ضرری بدین و یا باخلاق عامه
و یا مخالفت باحکام (کود) دارد ازالهٔ آن ضرر واجب است و در حدیث
شریف اَلضَّرَرُ یُزَالُ وارد است و این حدیث در نزد کافهٔ
اسلام اصلی از اصول عمده شده است

باید دانست که حریت مطابع در ممالک متحدهٔ امریکا و انگلیس و فرانسه
و سویس و بلژیک و یونان بمرتبهٔ کمال است





وامروز در شهر پاریس صد چاپخانه و شش صد کتاب فروش است

فقرهٔ هفتم آزادی مجامع است     هر فرقه و هر جماعت هر وقت اراده
کنند در مجمعی مخصوص جمع شده در مسئلهٔ از مسائل علوم یا سیاسات
و افعال حکومت و یا درامر معاش خود بدون موانع گفتگو و مباحثه
میکنند و هر صنفی از اصناف اهالی را از قبیل اصیل زاده گان و ارباب
صنعت و اهل لشکر و زارعین مجمعهای مخصوص است و همه مجمعها
اگرچه در افکار طرق مختلفه دارد ولی در دوام و ترقی دولت همه بمقصد
واحد متوجه است و عقد جماعات     (ولی بمقصد واحد) در زمان
پیغمبر صلی الله علیه و آله مختار و آزاد بود چنانکه اصحاب کرام هر روز
در مسجد نبوی صلعم فرقه فرقه اجتماع کردندی و از آن حضرت چندین



مسائل خفیه استفسار و استیضاح نمودندی حضرت پیغمبر صلعم بمنبر صعود
فرموده و در مجمع عام بحل مشکلات و ایضاح مسائل مبادرت فرمودندی
وقتیکه آنحضرت اسامه را بسرداری لشکر نصب فرموده و بجهاد مأمور
کرد جماعتی از اصحاب پیغمبر صلعم اعتراض از جوانی اسامه میان آوردند
و در اهلیت وی شبهه نمودند با اینکه اسامه با لشکر از مدینه بیرون
رفته بود مع هذا او را در راه نگاه داشتند تا آنکه پیغمبر صلعم از خانهٔ سعادت
بیرون آمده و بمنبر صعود فرمودند اهلیت اسامه را با آثار اثبات و اصحاب را
قانع و ساکت کردند با وجود یکه تن مبارکش خسته و ضعیف بود هیچ اظهار رنجش
خاطر نفرمود

فقرهٔ هشتم اختیار و قبول ملت اساس همهٔ تدابیر حکومت است و این
کلمه از جوامع الکلم است و در نزد صاحبان عقول مرتبهٔ صحتش را حاجت
تعریف نیست و در نقل و شرع اسلام نیز چنین است و آیهٔ کریمه در آل





عمران
وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ
یعنی اگر بودی تو درشت خوی و سخت گوی هر آینه پراکنده شدندی اصحاب
تو از گرداگرد تو و آیهٔ شریفه
وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ
در این امر باب عظیم است و این باب از مقاصد استشاره است

فقرهٔ نهم از اصول نوزده گانه (کود) فرانسه حق انتخاب وکلاست
مرا اهالی را در مقابل دیوان دولت و باین سبب اهالی را در بحث
و تدقیق افعال حکومت مداخلهٔ عظیم هست و وکلای مزبوره
که باصطلاح فرانسه دپوته میگویند با شروط معلومه و معینه در کتاب
قانون از جانب اهالی منتخب و در مجلس کورلژیسلاتیف یعنی مجلس
قانون گذار مجتمع می شوند و این قاعده در شریعت مطهرهٔ اسلامیه

بباب مشورت راجع است ومشورت از قوانین اعظم اسلام است
چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید برسول خود امر میفرماید در سورهٔ
آل عمران

وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ

یعنی مشاورت کن در کارها با اصحاب خود وجناب پیغمبر ص با اکابر مهاجر
وانصار درباب اذان برای اخبار نماز جماعت شوری فرمودند ایضاً
آنحضرت در جنگ اُحُد با اینکه رای مبارکشان متحصن شدن در مدینه
بود اما چون رای جماعت واصحاب مایل بخروج از مدینه شد پیغمبر خدا
بعد از شوری رای جماعت را بر رای مبارک خود ترجیح دادند ایضاً حدیث
صحیح وارد است وقتیکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله از مدینه بقصد
حج وعمره بمکه تشریف میبردند در یکی از منازل با اصحاب خود مجلس
مشورت منعقد فرمودند ونیز از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله





مروی است بدبخت نشود بنده که بمشورت در امری شروع نماید وکلام
معجز بیان حضرت ولایت مآب علی علیه السلام

لاصَوَابَ مَعَ تَرْكِ الْمَشْوَرَةِ

موید این قول است و همچنین در اثر مشهور

اَلْمُشَاوَرَةُ اَصْلٌ فِي الدِّينِ وَسُنَّةُ اللهِ فِي الْعَالَمِينَ وَهِيَ
حَقٌّ عَلَى عَامَّةِ الْخَلِيفَةِ مِنَ الرَّسُولِ اِلَى اَقَلِّ الْخَلْقِ

یعنی مشورت اصلی است از اصول دین وسنت خداوند است بر عالمیان
وآن حقی است بر عامهٔ خلق الله از رسول صلی الله علیه وآله گرفته تا ادنی خلق
خلاصه جناب رسول ص محض جهت وضع سنت مشورت در میان امت
در هر کار با اصحاب خود شور میفرمود

فقرهٔ دهم تعیین مالیات وباج است بر حسب ثروت بلا امتیاز واین امر
نه بفرمان مجرد امپراطوری است ونه بامیزان احتیاج هیئت دولت بلکه



از روی مداخل ومنفعت سالیانهٔ هر کس است وتعیین این کار برضا وقبول
دیوان وکلا است که در حقیقت قبول عامه است فلهذا بدهی که اهالی متحمل
ادای آن شده است در سر وعدهٔ معینه بپای خود بدون تحمیل محصل معین برده
میدهد .

زهی عدالت که هر کسی از روی تعیین قرض خود داند وبصفای دل دهد واین
امر از روی مساوات است نه از روی امتیاز باین معنی که هر کس از اعلی وادنی
مقدار معین از منافعش یا مداخلش باید بدولت بدهد واحدی مستثنا نیست
واین قرار بشریعت اسلامیه مطابقت کلیه دارد چنانکه در قرآن مجید واحادیث
شریفه مقدار وزمان زکوة وصدقات معین ومعلوم است وفردی از این
تکلیف معاف ومستثنا نیست .

وباید دانست که قاعدهٔ ایشان در این خصوص براین است که اول
مکنت وقدرت واستطاعت اهالی را مشخص وبده سالیانهٔ آن را معین





کرده وبعد بمقام مطالبه واخذ بر میآیند واین قاعده بعینها مطابق شرع
اسلام است زیرا که قرآن واحادیث ایمان را قبل از عمل تکلیف کرده
وعمل را پس از ایمان چنانکه تکلیف اول بوجوبیت زکوة وصدقات
ایمان آوردن است اما آنکه ایمان ندارند زکوة شان عند الله مقبول
نیست .

فقرهٔ یازدهم تحریر اصول دخل وخرج دولت ونشر آنست بدهٔ اهالی را
قدر معینی لازم است واین قدر معین را در مقابل خرج دولت مقیاس
ومیزانی است ضرور اگر مخارج یک دولت محرر ومعلوم نباشد تعیین
مالیات بروجه عدالت میسر نشود ومقدار احتیاج اداره ها چون ادارهٔ
لشکر وادارهٔ داخله وادارهٔ خارجه وغیره بدین طریق معلوم میشود
یعنی قبل از وقت مشخص میکنند که برای وزارت جنگ فلان مقدار

وبرای وزارت داخله فلان مقدار و برای وزارت خارجه فلان مقدار
مخارج خواهد شد و با این طرز خلاصی از اسراف در خرج دولت و رفع تعدی
نسبت برعایا آسان میکردد و از آنطرف هم چون اهالی میدانند که
مخارج لازمهٔ دولت فلان مقدار است در ادای آن تعلل نمی ورزند
پس این قاعده نیز در شریعت مطهرهٔ اسلامیه بباب تبلیغ و تفهیم مطابق است

حدیث

فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ

[یعنی شما که در این مجلس حاضرید تبلیغ بکنید غائبان را]

در این باب برهان واضح است و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
در اکثر خطبها در پی هر جمله هَلْ بَلَّغْتُ فرمودی اگر مستمعان نعم گفتندی
و خواهش توضیح و تکرار ننمودندی حضرت بجملهٔ آخر گذشتندی
باید دانست احسن سیاسات آنست که بر اخلاق حسنه مؤسس باشد این





کلام ارسطاطالیس است و بعقل و نقل مطابق .
پس واجب است که تدابیر دولت به تغییر اخلاق تبعه و اهالیش سبب نباشد
بلکه تهذیب و تزیین اخلاق آنها اسباب عمده شود .
بنابراین اکثر تدابیر سیاسیهٔ فرنگستان در تهذیب و تحسین اخلاق اهالی
مدخلیت عظیم دارد و قضیهٔ تعیین مالیات و تحریر خرج که شرح داده شد
از این تدابیر است امروز در ممالک اسلام چون محصلان مالیات بر
اهالی گماشته شوند و اهالی که از مخارج دولت خبر ندارند چنین پندارند که
بدهی آنها بهوا و هوس حکمداران صرف میشود لهذا اکثر آنها برای
تخلیص گریبان از تکالیف دولت بخیال پیدا کردن راههای حیله و خدعه
و دروغ و حبس مال و کتم ثروت خود می افتند و بدین جهت اخلاق صادقهٔ
اسلامیهٔ آنها تغییر پذیرد و از آن طرف نیز محصلان مالیات راههای حیله
و دروغ آنها را کشف کنند و آنها را بمجلس برند و چوب زنند لاجرم



اهالی را خوف و مسکنت و هتک ناموس و فرار عارض گردد و اخلاق شجاعت
و بسالت و علو همت آنها مرده شود .

در دولت انگلیس سابقا برای تعیین مالیات نسبت بواردات اهالی قاعدهٔ
تفحص گذاشته بودند امروز آن قاعده را ترک کرده و بقول خود هر کس
اعتماد میکنند یعنی از مداخلهائیکه صلاح دولت و رعیت است و موافق
قانون در بدو کار معین کرده اند از خود شخص میپرسند و او هرچه بگوید
باور مینمایند و مالیات را از روی مداخل او از قرار گفتهٔ خودش
اخذ میکنند .
ملاحظه باید کرد که باهالی بچه درجه اعتماد کرده اند و بجهة همین اعتماد چه قدر
اخلاق آنها را باصلاح آورده و بصدق و راستی معتاد شده اند
و از وقتی که این تدبیر را بکار برده اند مالیات دولت روز بروز زیاد شده





و به تجربه دیده اند که سابقا اگر از صد نفر ده نفر بدهی خود را انکار است کفتی
امروز پنج نفر بهم نمی رسد .

فقرهٔ دوازدهم از فقرات نوزده کانه) هر وزیر و امیر و حاکم در مأموریت
خود مسئول بودن است سبب مسئول بودن این است که هر مأمور مکلف است
بمتابعت احکام قانون چون سایر مکلفان
و این قاعده نیز از شریعت اسلام است زیرا که در قرآن عظیم هر تکلیفی
بصیغهٔ جمع آمده أَطِيعُوا وَآتُوا فرموده و خطاب عام کرده
حتی ذات پیغمبر صلی الله علیه و آله را از تکلیف استثنا ننموده مسلمانان
که بر مکلف بودن انبیا و اولیا معتقدند هیچ حاکم و امیر را از تکلیف
آزاد نمیتوانند شمرد

حدیث

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ

مؤیداین قول است

فقرۀ سیزدهم تفریق قدرت تشریع از قدرت تنفید

مقصود از این سخن آنست که وضع و تنظیم قوانین در اختیار مجلسی باشد
و تنفیذ و اجرای آن در دست مجلس دیگر چنانکه آن مجلس هیچ گونه
بیم و امیدی از این مجلس نداشته باشد تا که هر یک از دو مجلس وظیفۀ
خود را با استقلال و آزادی تمام حفظ توانند کرد اگر در فواید و محسنات
تفریق دو اختیار مذکور صد جلد کتاب نوشته شود باز هزار یک فواید
آن را شرح نمیتوان داد الآن هر گونه ترقی و قدرت و قوت و ثروت
و معموریت و تجارت در دول فرنگستان دیده میشود از نتایج جدائی
دو اختیار است و هر قسم بی نظمی و بی پولی و عدم قدرت و مکث در صنایع
و تجارت و زراعت در مشرق زمین مشاهده میشود از اختلاط و امتزاج

دواختیار است



دو اختیار است عقلای روی زمین از روی تحقیق و تجربه گفته اند در دولتیکه
دو اختیار مخلوط هم استعمال شود ممکن نیست که باعث ضعف و خرابی
و بلکه بالمآل سبب انقراض آن دولت نگردد .

بالجمله این قانون مستحسنۀ فرنگستان نیز از قوانین قدیمۀ اسلامیه است چنانکه
در ایام پیشین مجتهد و مفتی در وظیفۀ خود و والیان و محتسبان در وظیفه اجرا
و تنفیذ مستقل بودند اگرچه تنظیم قانون و تنفیذش در حقیقت بمرجع
واحد یعنی بوحدت امامت مربوط است ولی در ترتیب تفریق واجب است
چنانکه شیخ علی کرکی در شرح شرایع الاسلام در کتاب امر بمعروف
میگوید

وَ یُفَرَّقُ بَیْنَ الْحُکْمِ وَ الْفَتْوٰی بِاَنَّ الْحُکْمَ اِنْشَآءُ قَوْلٍ فِیْ
حُکْمٍ شَرْعِیٍّ یَتَعَلَّقُ بِوَاقِعَةٍ شَخْصِیَّةٍ کَالْحُکْمِ عَلٰی عَمْرٍو
وَ بِثُبُوْتِ دَیْنِ زَیْدٍ فِیْ ذِمَّتِهٖ وَ اَمَّا الْفَتْوٰی فَاِنَّهَا بَیَانُ



حُکْمٍ شَرْعِیٍّ لَا یَتَعَلَّقُ بِمَادَّةٍ شَخْصِیَّةٍ وَ اِنَّمَا هُوَ عَلٰی وَجْهٍ
کُلِّیٍّ فَهُوَ فِی الْحَقِیْقَةِ بَیَانُ مَسْئَلَةٍ شَرْعِیَّةٍ

فقرۀ چهاردهم عدم عزل اعضا از مجالس حکم یعنی از محکمهای عدالت
و از دیوانخانۀ سنا که مشورت خانۀ کبری باشد .

منصب قضا و منصب سناتری یعنی اعضای دیوان خانۀ سنا بودن ابدی است

فواید این قانون بسیار است

اوّل اینکه در اعمال مشکله تجربه و بصیرت حاصل کرده اند

دوّیم اینکه در کار دولت و ملت بی غرض هستند

سیّم چون بدوام و بقای در منصب مطمئن هستند محتاج نمی شوند که
از کسی حمایت بخواهند و در مقابل آن بقبول توسط مجبور شوند این
قانون نیز بشریعت اسلامیه مطابقت دارد زیرا که عزل مأموری
از منصبش بی جنحه و بی ثبوت تهمت ظلم و جفا است و ظلم و جفا در شریعت





اسلام ممنوع است

فقره پانزدهم حضور ژوریها در حین تحقیق جنایات ژوری اشخاصی هستند
که اهالی مملکت آنها را از مردمان آبرومند و درستکار و امین انتخاب
می کنند و اقل آنها دوازده نفر میباشند و همیشه هنگام تحقیق جنایات
و جرایم کبیره در محکمهای عدالت حضور بهم میرسانند و چون قاضی
احتجاج و گفتگوی مدّعی و مدّعی علیه را استماع نماید پس آن کار را
محوّل به تمیز و تحقیق ژوریها میکند و از ایشان رای می طلبد ژوریها بمجلس
مخصوص و خلوت داخل شده بعد از مذاکره و تحقیقات فیمابین خود هر چه
باتفاق و یا باکثریت آراء قرار گرفت آن را بقاضی افاده میکنند و ژوریها را
حق حکم یا تعیین مقدار عقوبت نیست بلکه فقط نظر ایشان به بیان رأی
و اشارت مقصور است

فلهذا این قاعده نیز در شریعت اسلام بباب مشورت راجع است

بنابراین انتشار امشا و رنامیدن سزاوار است و در این باب شیخ طوسی در کتاب قضا گفته است

يَنْبَغِي اَنْ يَكُونَ فِي مَجْلِسِ الْحُكْمِ لِلْقَاضِي اَهْلُ الْعِلْمِ مِنْ اَهْلِ الْحَقِّ وَعِنْدَ الْمُخَالِفِ مِنْ اَهْلِ كُلِّ مَذْهَبٍ وَاحِدٌ اِنْ حَدَثَتْ حَادِثَةٌ يَفْتَقِرُ فِيهَا اِلَى اَنْ يَسْئَلَهُمْ عَنْهَا لِيَتَذَكَّرَ جَوَابَهُ فِيهَا وَدَلِيلَهُمْ عَلَيْهَا فَاِنْ كَانُوا بِالْقُرْبِ ذَاكَرَهُمْ وَاِنْ كَانُوا بِالْبُعْدِ اَسْتَدْعَاهُمْ وَاِذَا حَكَمَ بِحُكْمٍ فَاِنْ وَافَقَ الْحَقَّ لَمْ يَكُنْ لِاَحَدٍ اَنْ يُعَارِضَهُ وَاِنْ اَخْطَاءَ وَجَبَ عَلَيْهِمْ اَنْ يُنَبِّهُوا عَلَيْهِ اِلَخ

لفظ ژوری در اصطلاح فرانسه بمعنی آن کسی است که سوگند خورده باشد چون ژوریها حین انتخاب شدن بر وفق قانون معینه سوگند یاد می کنند که همیشه بر جادهٔ حق و راستی بوده و بدون هر گونه منظور





آرای خود را بر مسموعات و مخاصمات در حق هر کسی بوده باشد بروجه راستی و خلوص بیان نمایند پس ژوری در وظیفهٔ خود مشاور سوگند خور است       مخفی نماند که قاعدهٔ انتخاب ژوری در محکمهای مخصوص فرنگستان بجهة مؤبد بودن منصب قضا واجب آمده است چون منصب قضاوت در قانونشان ابدی است و قضات متمکنه و مؤبده را مجال استیلا باقیست پس برای سد مجال تعیین ژوری و مشاور واجب افتاده ژوریهائی که در یک امر اظهار رای کردند در امر دیگر ژوریهای علاحده انتخاب میکنند

فقرهٔ شانزدهم تشهیر و اعلان مفاوضات سیاسیه و حوادث جنائیه و مخاطبات رسمیه و کلای ملت در روزنامه جات دولتیه

این قانون مطابقت تامه دارد بقاعدهٔ تبلیغ شرعی که در فقرهٔ یازدهم



شرح کردیم و بوجوه مذکوره راجع است به قانون حریت مطابع

فقرهٔ هفدهم عدم شکنجه و تعذیب

مادام که هر گناهی را در کتاب قانون جزای مخصوص و معین موجود است تعذیب جانی برای اقرار گرفتن و به بهانهای دیگر غیر ممکن است و جزای هر تقصیر قبل از وقت در کتاب قانون معین است واحدی از حکام و امرا و سران لشکر جرئت و قدرت ندارند که نسبت بزیردستان خود بدون حکم قانون بهوای نفس بجهة اقرار گرفتن یا سببهای دیگر که محض ظن باشد چوبی بزنند یا شکنجه کنند یا فحشی بگویند حتی در قانون ایشان چوب و تازیانه زدن ممنوع است و در لسان ایشان فحش و دشنام نیست و این قسم تنبیهات را که خلاف شان انسانیت است در حق اسب و استر و سایر حیوانات بارکشی هم روا نمیدانند این قانون شریف نیز طبق قانون



اسلام است چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید می فرماید

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى اِلَّا مِثْلَهَا

ایضا در سورهٔ نحل فرموده

وَاِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ

ایضا در سورهٔ آل عمران آیه ۲۴ و در سورهٔ نمر آیه ۷

بالجمله نکتهٔ شریعت اسلامیه را که در باب سیاست امروز اهل اسلام ترک و فراموش و اهل فرنگستان اخذ و تدارک کرده اند واجب آمد که در اینجا بسمت تحریر آورم در شرح نمبر ۱۳ اصلی است از اصول که قضات و حکام مهما امکن درا حدود کنند یعنی در تخفیف جزای جانی سعی نمایند جماعت متمدنه که از اهل شهوت و غفلت مرکب هستند لاجرم افرادش از ارتکاب جرم و جنایت و استحقاق حدود خالی نمیباشد اگر حکام طریق تجسس و شکنجه را پیش بگیرند بسی جانها را باید اعدام و بسی

پردهای ناموس را باید هتک کنند با اینکه طبیعت اصول اجتماع در این
عالم مدنیت حفظ جانها و ستر ناموسها را اقتضا کرده پس لازم است
که حفظ جانها و ستر و حرمت ناموسها را بر اعدام و هتک ترجیح دهند
و بقدر امکان از عیبها اغماض نمایند و این ترجیح و اغماض بجز رنگ
تجسس و شکنجه میسر نمی تواند شد و در این نکته از جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله

حدیث

اِدْرَؤُا الحُدُودَ مَا اسْتَطَعْتُمْ

وارد شده یعنی تخفیف بدهید در اجرای حدود هر چه ممکن باشد
در فرنگستان بجهة تکمیل این قانون سلاطین را حق عفو و بخشش هست
مثلا هیچ پادشاهی قادر نیست در حق ادنی ترین ناس حکم زدن یکچوب
و تازیانه بدهد اما هر پادشاه حق اینرا دارد مقصری که دیوان عدالت
حکم بر قتلش کرده باشد پادشاه قتل را تبدیل به حبس مؤبد بکند در صورتیکه





اولیای مقتول راضی بشوند منفعت باید شد که این معنی بچه درجه
باعث محبت و اخلاص قلبی اهالی نسبت بپادشاه میباشد در حقیقت
سلاطین را منبع عفو و رحمت قرار داده اند عجب تر این است که این
قضیه در مشرق زمین بتمامه بر عکس است ببین تفاوت کار از کجاست
تا بکجا

فقرهٔ هجدهم حریت صنایع و کسب

مقالهٔ شرعیه در این نوع حریت همان آثار است که در حریت مطلق وارد
شده باید دانست که در فرنگستان باعث عمده و اعظم در ترقی صنایع
و کسب آزادگی آنهاست چنانکه هر کس بهر گونه کسب و بهر قسم صنعتی
که بخواهد اقدام کند مانع و ملامتی از کسی نخواهد دید مع هذا آن نیز در تحت
قانون است باین معنی کسیکه صنعتی و عملی اختراع کرد امتیاز آن را چه از دولت
متبوعهٔ خود و چه از سایر دول متمدنه تا مدت معینه با شروط قانونیه برای خود



تحصیل کرده از منافع آن بهره مند میشود و این باعث میگردد که هر کس
در اختراعات جدیده صرف افکار کنند و باین وسیله حرف و صنایع
ترقی و انتشار مییابد

فقرهٔ نوزدهم از فقرات نوزده گانه حقوق عامه بنای مکتب خانها
و معلم خانها برای تربیت اطفال فقرا

چون تعلم علوم و معارف در فرنگستان مطلقا از الزم امور و اقدم
وظایف است لهذا تعلیم اطفال فقرا و مساکین حتی نابینایان را از حقوق
عامه شمرده اند
بنا بر این بعضی آثار شرعیه از آیات قرآن و احادیث نبوی در شرف
علم در اینجا مناسب افتاد من جمله خدای تعالی در قرآن مجید میفرماید

یَرْفَعِ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذِینَ اُوتُوا





العِلْمَ دَرَجَاتٍ یعنی خدای تعالی اهل علم و دانش را درجات عالیه
وعده فرموده ایضا در سوره زمر

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

تقدیم عالمان و تاخیر جاهلان را اشاره فرموده و ایضا در سورهٔ بقره
آیه ۲۲۲ و ایضا در سورهٔ طه آیه ۱۱۳ و در سورهٔ علق آیه ۳ و ۴
و در سورهٔ عنکبوت آیه ۴۲ و در سورهٔ نحل آیه ۴۵ و بنی اسرائیل
آیه ۱۳ در شرف و فضیلت علم تاکیدات بلیغه فرموده و حدیث
معاذ بن جبل در فضیلت علم و تعلم در کتاب جامع ابن عبد البر مسطور است
که جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده

تَعَلَّمُوا العِلْمَ فَاِنَّ تَعَلُّمَهُ لِلّٰهِ حَسَنَةٌ وَطَلَبَهُ عِبَادَةٌ
وَمُذَاکَرَتَهُ تَسْبِیحٌ وَالْبَحْثَ عَنْهُ جِهَادٌ وَتَعْلِیمَهُ لِمَنْ
لَا یَعْلَمُهُ صَدَقَةٌ وَبَذْلَهُ لِاَهْلِهِ قُرْبَةٌ لِاَنَّهُ مَعَالِمُ

الحلالِ والحرامِ ومنارُ سبلِ اهلِ الجنّةِ وهُوَ
الانیسُ فی الوحشةِ والصّاحبُ فی الغربةِ والمحدّثُ
فی الخلقِ والدّلیلُ علی السّرّآءِ والضّرّآءِ والسّلاحُ
علی الاعدآءِ والزّینُ عندَ الاخلّآءِ یرفعُ اللهُ بهِ
اقواماً فیجعلهم فی الخیرِ قادةً وائمّةً تقتصُّ آثارُهم
ویُقتدی بفعالهم تُرمقُ اعمالُهم وتُقتبسُ آثارُهم
وترغبُ الملائکةُ فی خلّتهم وباجنحتها تمسحهم
یستغفرُ لهم کلُّ رطبٍ ویابسٍ وحیتانُ البحرِ وهوَ
امّه وسباعُ البرِّ وانعامُه لانّ العلمَ حیوةُ القلوبِ
من الجهلِ ومصابیحُ الابصارِ من العمی یبلغُ
العبدُ بالعلمِ منازلَ الاخیارِ والدّرجاتِ العُلی فی
الدّنیا والآخرةِ التّفکّرُ فیهِ یعدلُ الصّیامَ ومدارستُه





تعدلُ الصّیامَ بهِ توصلُ الارحامُ وبهِ یُعرفُ الحلالُ
والحرامُ وهو امامُ العقلِ والعقلُ تابعُه ویلهمُه
السّعدآءُ ویحرمُه الاشقیآءُ وقال ایضاً لا یقبضُ
العلمَ انتزاعاً من النّاسِ ولکنّه یقبضُ العلمآءَ

یعنی علم قبض نمیشود و نمی‌برد لکن علمآء قبض میشوند و قال ایضاً

اطلبوا العلمَ من المهدِ الی اللّحدِ

و مضمون کلام معجز نظام جناب ولایت مآب علی علیه السّلام

العلمُ علمانِ علمُ الابدانِ وعلمُ الادیانِ والعقلُ
عقلانِ عقلُ المعاشِ وعقلُ المعادِ

ملتفت باید شد که علم ابدان را بر علم ادیان مقدم داشته
اگر چه در ایران مدارس بسیار هست و تحصیل علوم می کنند اما



از برای معاد نه از برای معاش با اینکه پیغمبر فرموده

من لا معاشَ لهُ لا معادَ لهُ

و آن قسم تحصیل در جنب تحصیل علوم صنایع و معاش اهل فرنگستان
مثل چراغ است در مقابل آفتاب و مانند قطره است در جنب دریا
از اشعهٔ علوم فرنگیها ذرّهٔ بایران تابیده صنعت طباعت و آبله کوبی
و تلغراف و عکس تصویر ایجاد شده که منافع و محسناتش مستغنی از بیانست

خاتمه مشتمل بر دو بیان است

بیان اول خلاصه را باید شناخت که مدّعا و نتیجه همان است و اصول
سیاست فرنگستان داخل در اوست و آن این است که در دنیا
فردی از آفریدگان از شاه و گدا و رعیت و لشکری هیچکس حق
حکم ندارد یعنی حاکم نیست بلکه محکوم و مکلف است آنان را که حاکم





ملیامند بر سبیل مجاز است نه حقیقتاً اما اگر حاکم کیست یعنی مبداء
حکم در کیست شریعت اسلام و نظریات علمای اروپا در این باب
متفق است که حاکم حضرت یزدان است

الیسَ اللهُ باحکمِ الحاکمینَ

مصدق این معنی است هر اصل و قاعده که حضرت یزدان بر طبایع
و عقول ما تودیع و بوسایط انبیا تسلیم کرده ظهور آن سعادت ما است
چونکه حکم یزدان است

حدیث

السنةُ الخلقِ اقلامُ الحقِّ وکلّما حکمَ بهِ العقلُ حکمَ بهِ
الشّرعُ وبالعکسِ

باین نکته اشارت عظیم و حدیث

ما رآهُ المؤمنونَ حسناً فهوَ عندَ اللهِ حسنٌ

در این بحث ایضاح جمیل دارد

بیان ثانی از مضمون رساله ظاهر شد که آن حقوق نوزده کانه اگرچه
حقوق عامهٔ فرانسه نام دارد ولی در معنی حقوق عامهٔ مسلمانان بل کل
جماعت متمدنه است و چون جمیع آنها با احکام و آیات قرآنیه مؤید
آمده پس احکام الهی است و واجب است که آنها را بعمل آوریم و باحکام
الهی امتثال کنیم تا بسعادت مضمون آیهٔ شریفه

وَهٰذَا كِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ

نایل آئیم و از سخط آیات شریفه

وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

رستکار و ایمن شویم علاوه بر خاتمهٔ کتاب





بعضی جزئیات از قوانین مدنیت آیات در فرانسه و در سایر ممالک
فرنکستان هست که خدای تعالی از راه کمال رافت و رحمت ما را
از اشعار و تنبیه آنها نیز محروم و بیخبر نگذاشته من جمله اسباب احیای
نفوس است که در فرنکستان بچندین وسایل مختلفه فراهم آورده‌اند
از قبیل بنای مریضخانها و ترغیب شناوران برای تخلیص غرق شدگان
و چندین مجالس دیگر که ذکر آنها موجب اطناب است در این باب خدای
تعالی در قرآن میفرماید

وَمَنْ اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا

ایضاً تنظیم و پاکی و زینت راهها و شهرها و دهات است که بآیهٔ
شریفه

اِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْاَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ اَيُّهُمْ اَحْسَنُ
عَمَلًا



مطابق است و حدیث جامع الصغیر طَهِّرُوا اَفْنِيَتَكُمْ
اشاره بدین معنی است ایضاً سورهٔ اعراف آیه ۲۲
دیگر صحت و درستی اوزان و مقیاس و مسکوکات است که خدای
تعالی در چندین محل قرآن بتاکیدات بلیغه ما را تنبیه فرموده من جمله
در سورهٔ انعام آیه ۱۵۳ و اعراف ۸۳ و بنی اسرائیل ۷۳
و شعراء ۱۸۱ تا ۱۸۳ و سورهٔ مطففین و سورهٔ هود ۸۵ و ۸۶

دیگر بکار انداختن معادن است خاصه معادن آهن که بموجب آیهٔ
شریفه

وَاَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَاْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ

ارشاد باین عمل نافع فرموده
دیگر ثبت اسناد و قباله‌جات و شرطنامجات در دیوان مخصوص



آیه ۲۸۲ در سورهٔ بقره

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اِذَا تَدَايَنْتُمْ الخ

در این باب دلیل کافی است
دیگر اعتنا و دقت در تهیه و ترتیب امور عسکر است از قبیل توافق اسلحه
با اسلحهٔ دشمن و مهیا بودن آذوقه و ثبات و ورزیدن افراد لشکر
در جنگ و صاحب علم و اطلاع بودن سران سپاه و بعد از تسلیم
شدن دشمن بمهربانی با ایشان رفتار کردن در سورهٔ ۴۷ آیهٔ ۵
در سورهٔ ۶۱ آیه ۴ و در سورهٔ ۳ آیه ۲۰۰ و در سورهٔ ۳۴ آیهٔ ۸
یک کلمه در باب جمیع فقرات مذکوره در قرآن احکام و آیات صریحه
وارد است که اگر خداوند توفیق عنایت فرماید رسالهٔ جداگانه در این
باب خواهم نوشت

از سهوهای اهل مشرق زمین که بآن جهة از عالم ترقی دورتر مانده‌اند

کی هم این است که میکویند دنیا بجهة دیکران است وآخرت برای ما و حال

آنکه در اخبار وارد است

نِعْمَ الْمالُ الصّالِحُ وَالْوَلَدُ الصّالِحُ لِلْعَبْدِ الصّالِحِ لِاَنَّ

بِالْمالِ يُنالُ ثَوابُ الصَّدَقاتِ وَاِعانَةُ الْمُحْتاجِ وَاِغاثَةُ

الْمَلْهُوفِ وَقَضاءُ حَوائِجِ الْاِخْوانِ الَّتي قالَ فيها

الصّادِقُ عم مَنْ طافَ بِالْبَيْتِ اُسْبُوعاً كَتَبَ اللّهُ لَهُ سِتَّةَ

اٰلافِ حَسَنَةٍ وَمَحى عَنْهُ سِتَّةَ اٰلافِ سَيِّئَةٍ وَرُفِعَ لَهُ

سِتَّةَ اٰلافِ دَرَجَةٍ وَقَضاءُ حاجَةِ الْمُؤْمِنِ اَفْضَلُ مِنْ

طَوافٍ وَطَوافٍ وَطَوافٍ حَتّى عَدَّ عَشْراً

و در دیوان منسوب بحضرت امیر علیه السلام آمده

رُبَّ فَتًى دُنْیاهُ مَوْفُورَةٌ لَیْسَ لَهُ مِنْ بَعْدِها اٰخِرَةٌ





وَاٰخَرُ دُنْیاهُ مَذْمُومَةٌ یَتْبَعُها اٰخِرَةٌ فاخِرَةٌ

وَاٰخَرُ فازَ بِكِلْتَيْهِما قَدْ جَمَعَ الدُّنْيا مَعَ الْاٰخِرَةِ وَاٰخَرُ

يُحْرَمُ كِلْتَيْهِما لَيْسَ لَهُ الدُّنْيا وَلَا الْاٰخِرَةُ

و خدای تعالی در قرآن مجید میفرماید

وَمَنْ كانَ في هٰذِهِ اَعْمى وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمى وَاَضَلُّ سَبيلاً

یعنی هر کس دیدهٔ بصیرتش در این دنیا نابینا باشد و راه صواب

نه بیند پس او در آخرت نیز نابینا و کمراه تر خواهد بود اکر کویند که مقصود

خداوند از کلام مزبور این است که هر کس در این دنیا خدا شناس نبوده

اعتراف بوحدانیت خداوند لا شریک نداشته باشد نابینا و کمراه است

در این خصوص بر من لازم نیست از مراتب خداشناسی و اعتراف اهل

اروپا بوحدانیت واجب الوجود شرح بدهم تحقیق این فقره موقوف

بهمت مردان بزرک است که بروند و مراوده و معاشرت با ایشان کرده



و با چشم حقیقت بین حالت آنها را مشاهده نموده بفهمند بحسب ظاهر هیچ

کونه مانعی در مراوده و معاشرت ایشان با اهالی فرنکستان بنظر نمی آید

و خداوند در جذب قلوب و مهربانی و معاشرت با غیر اهل اسلام نهی نفرموده

بلکه بعدالت و محبت رفتار کردن با آنها امر نموده چنانکه در سورهٔ ممتحنه

میفرماید

لا يَنْهيكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ

مِنْ دِيارِكُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا اِلَيْهِمْ اِنَّ اللّهَ

يُحِبُّ الْمُقْسِطينَ

یعنی خداوند نهی نمیکند شما را از آنان که با شما جنک و کارزار نکردند در کار

دین و ملت و شما را بیرون نکردند از وطن خودتان نیکوئی کنید با ایشان

و حکم بعدل نمائید در حق ایشان بدرستیکه خدا دوست دارد عادلان را

ایضا در سورهٔ حجرات میفرماید





يا اَيُّهَا النّاسُ اِنّا خَلَقْناكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَاُنْثى وَجَعَلْناكُمْ شُعُوباً

وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا

یعنی ای کروه مردمان به تحقیق ما آفریدیم شما را از مرد و زن و کردانیدیم

شما را شعبها و قبائل تا بشناسید یکدیکر را این امر بدیهی است که فیما

بین ملل مختلفه تا مراوده و معاشرت نباشد معرفت باحوال و اوضاع

همدیکر نمی توانند حاصل کرد و مادامیکه معرفت حاصل نکشته از حرف

و صنایع و امتعهٔ همدیکر منفعت نمیتوانند برداشت جای هیچ شبهه نیست

که اکر از اکابر قوم و از صاحب بصیرت اسلام چند نفر امتثالاً

لقول علی بن ابیطالب علیه السلام که فرموده

تَغَرَّبْ عَنِ الْاَوْطانِ في طَلَبِ الْعُلى وَسافِرْ فَفِي الْاَسْفارِ

خَمْسُ فَوائِدَ تَفَرُّجُ هَمٍّ وَاكْتِسابُ مَعيشَةٍ وَعِلْمٌ وَاٰدابٌ

وَصُحْبَةُ ماجِدِ

بفرنگستان بروند ووضع مدنیت آنهارا برای العین مشاهده نمایند
بعد از مراجعت بایران بلا تردید اسباب هزار قسم ترقی را فراهم خواهند
آورد و بسعادت آیهٔ شریفه

ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم
من الطیبات وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا

نایل خواهند شد یعنی به تحقیق گرامی گردانیدیم فرزندان آدم را و سوار
کردیم آنها را در بر بر چهارپایان و در بحر بر کشتیها و روزی دادیم ایشانرا
از طعامهای پاکیزه و لذیذ و برتری دادیم ایشانرا بر بسیاری از آنچه
آفریده ایم

## تحقیق

هر نیکی که خدا تعالی در روی زمین خلق کرده در هر جا و میان هر ملت





که باشد راجع بیک مرکز و یک منبع است و همچنین بد در هر جا و میان هر ملت
هر گونه بدی مشاهده بشود راجع بمنبع بد است پس باید هر گونه نیکی از اسباب
مدنیت از نظم و عدالت و آسایش و ثروت و معموریت و حفظ صحت و رونق
تجارت و قدرت دولت و تربیت ملت از ذکور و اناث و ترقی هر قسم
صنایع و تنظیم راهها و توسیع و تطهیر کوچها و درستی اکیال و اوزان
و مقیاس و صحت مسکوکات سیم و زر و غیره در هر جا و میان هر طایفه
مشاهده بکنیم در اخذ و تحصیل آنها باید بنص آیهٔ شریفه

یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من
ضل اذا اهتدیتم

عمل نمائیم یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بر شما باد که محافظت
کنید نفسهای خودتان را زیان نرساند شما را کسی که گمراه شده چون
هدایت یافته باشید شما ٭



در لزوم آبادی و ثروت و استفاده از نعمات الهی آیات و احادیث
کثیره وارد است چنانکه در لزوم تعمیرات عمومیه و ساختن راهها خدا
میفرماید

والله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا

ایضا در سورهٔ ۱۴ آیه ۳۲ و ایضا در سورهٔ بقره آیه ۲۷ و حدیث
شریف

لیس خیرکم من ترک الدنیا للآخرة ولا الآخرة للدنیا ولکن
خیرکم من اخذ من هذه وهذه

یعنی نیک شما آن نیست که بجهة آخرت دنیا را و بجهة دنیا آخرت را ترک بکند
ولکن خوب شما آن کسی است که هم اینرا و هم آنرا تحصیل بکند ایضا حدیث شریف

احرث لدنیاک کانک تعیش ابدا واحرث لآخرتک کانک





تموت غدا

در فرنگستان بد گفتن و دشنام و سب کردن آنانی را که از دین و آئین
فرنگیها خارج هستند ناپسندیده و ممنوع است و با دین و آئین احدی کار
ندارند و کسی از کسی نمی پرسد در چه دین و آئین هستی و این قسم سؤال بسیار
عیب است الحق میتوان گفت که در این باب نیز عمل کرده اند بمضمون آیهٔ
شریفه

ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا
بغیر علم کذلک زینا لکل امة عملهم ثم الی ربهم مرجعهم
فینبئهم بما کانوا یعملون

یعنی دشنام مدهید آنان را که می پرستند بجز از خدای و قبایح ایشانرا یاد مکنید پس
ایشان نیز در مقابلهٔ آن ناسزا گویند خدایرا از روی تجاوز و بیدانشی همچنانکه
بیاراسته ایم از برای هر گروهی کردار ایشانرا العبد بسوی آفریده کار است بازگشت

تحقیق



ایشان پس خبر میدهد ایشان را آنچه را که میکردند

## تحقیق

فرنگیها قدر نعمات وآیات خداوند را زیادتر از اهل شرق زمین میدانند

واعتنای تمام بمفاد کلام حقیقت فرجام دارند

وَمِنْ آیَاتِهِ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَأَلْوَانِکُمْ

بجهة قدرشناسی نعمات خداوندیست که در فرنگستان اکثر اهالی از ذکور واناث

اقلاً سه چهار زبان مختلف یاد میگیرند

در مشرق زمین اگر کسی زبان خارجه تکلم کند هزار ایراد باو وارد می‌آورند

در کتابخانهای پاریس ولندن بیش از پنجاه لسان کتب دیده‌ام.

فی یوم جمعه بیستم شهر ذیقعدة الحرام در پاریس تحریر شد ۱۲۸۷

بارجیم

---

## تعبیر خواب

بسم الله الرحمن الرحیم

زیبد [illegible] بنام خدا
صانع بی‌چون [illegible]
داور یکتا [illegible]
که بود فارغ از زن و فرزند
بعد از آن نعت احمد مرسل
باز گویم مفصل و مجمل
بعد از آن نعت چار صفدر
گویم از صدق تمام [illegible]
که هر آنکس که دید اول شب
خواب باید بتعبیر عجب

[illegible]
صلوات [illegible]
از پی نعت [illegible]
[illegible]
شرح تعبیر خواب را [illegible]
باز گویم ز قول پیغمبر

[illegible]

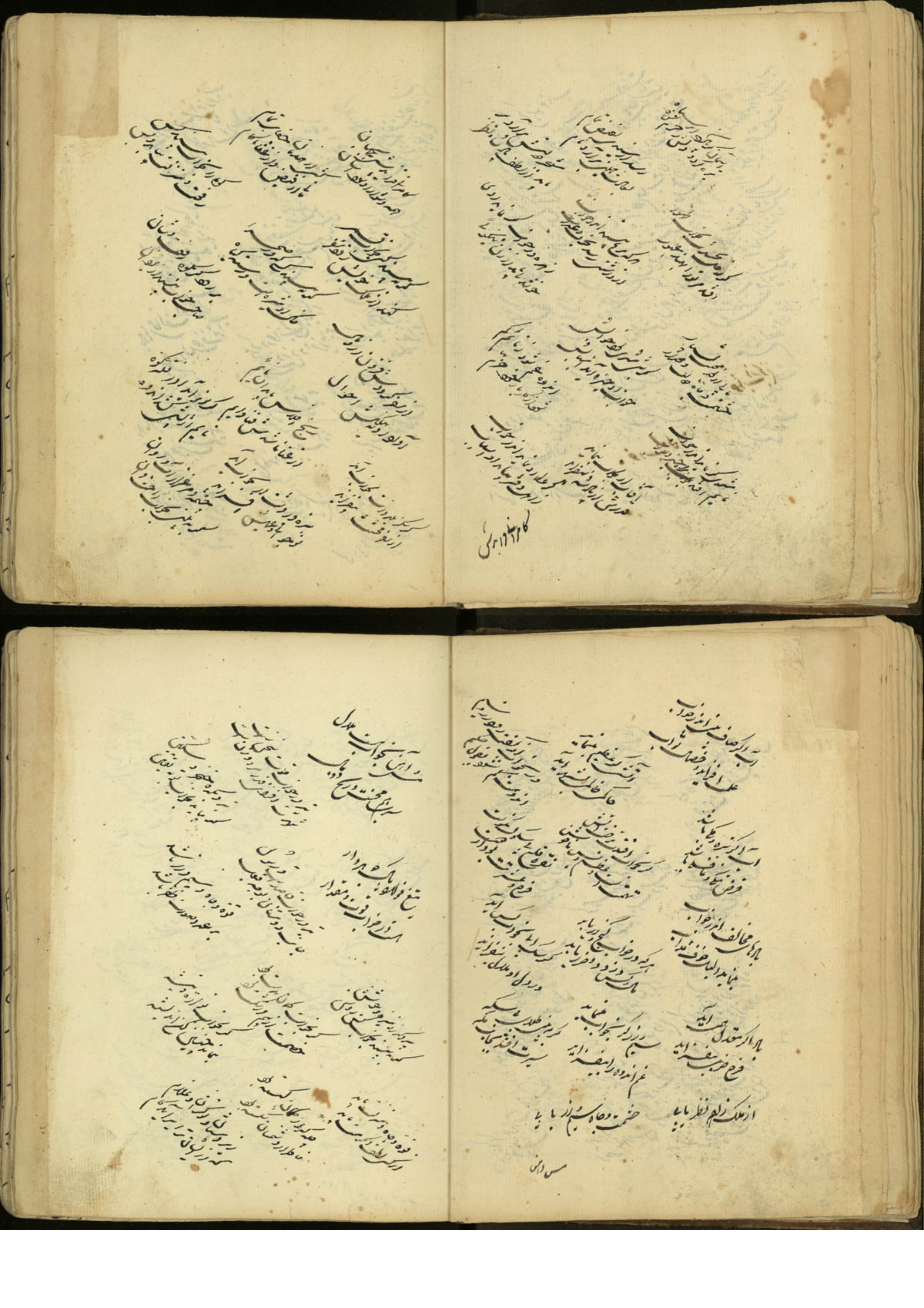
تعبیر

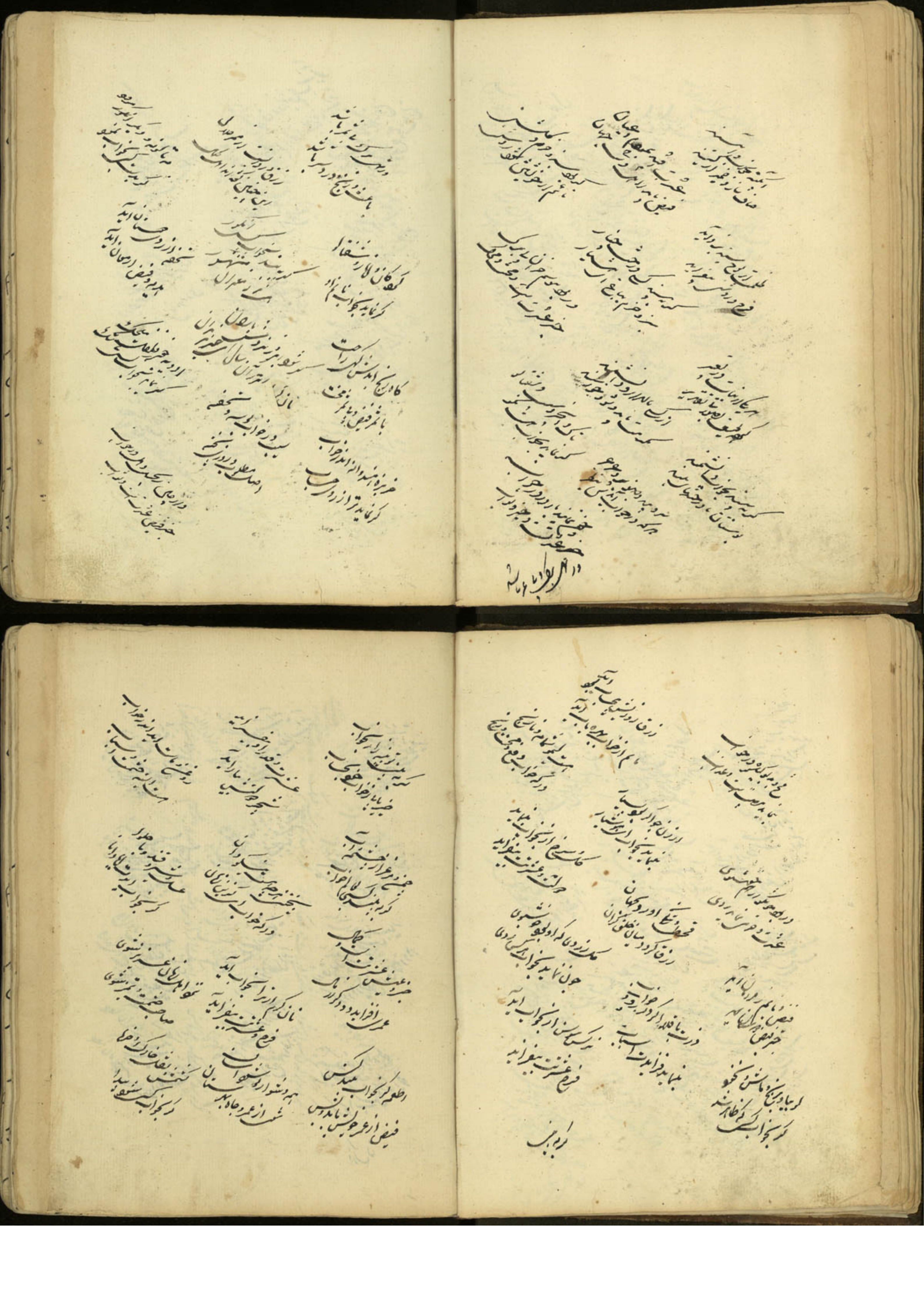
---

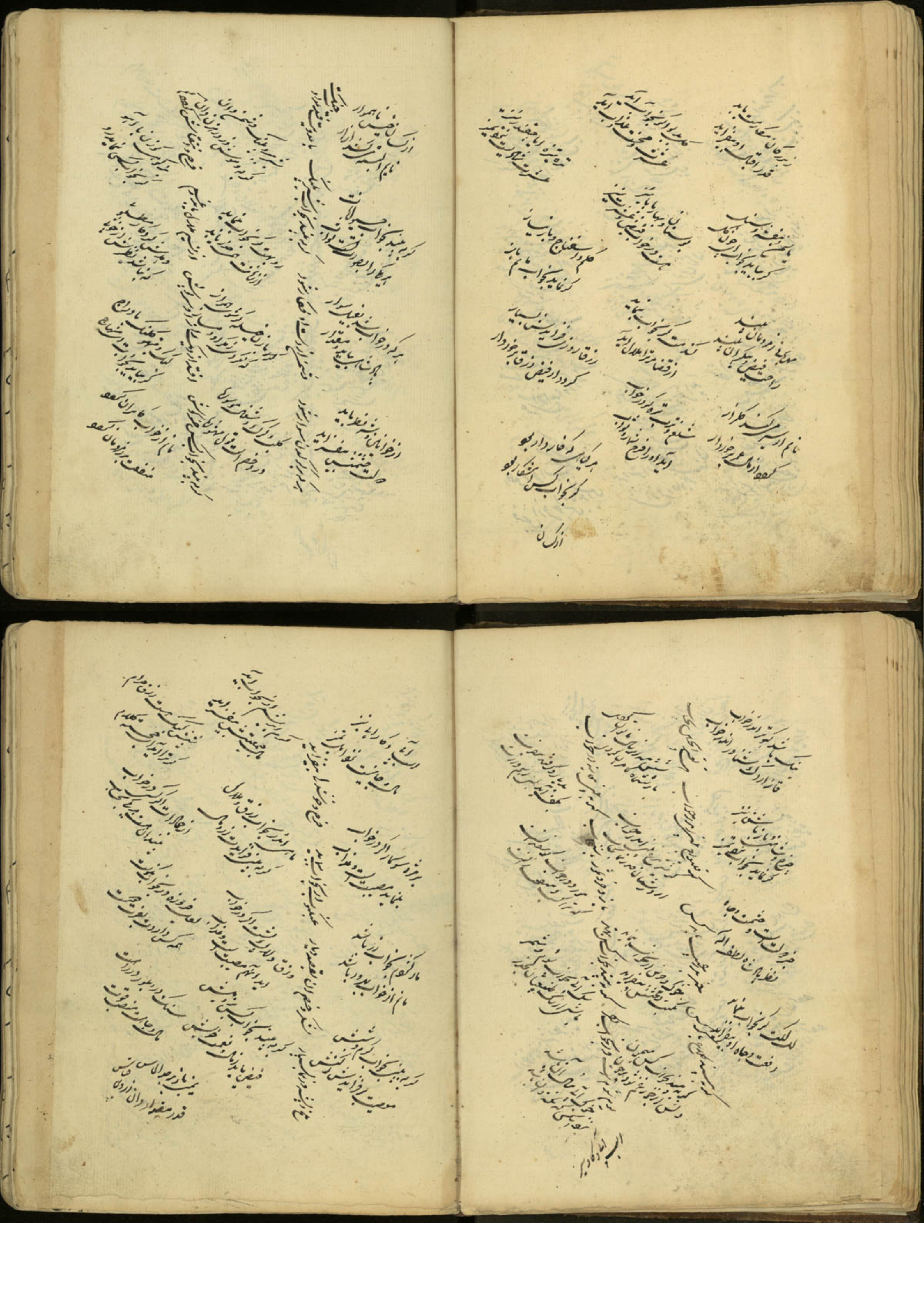
[illegible]
خواب [illegible]
خواب [illegible]
خواب [illegible] تعبیر
خواب [illegible]
آسمان گر بگرد ابر سیاه

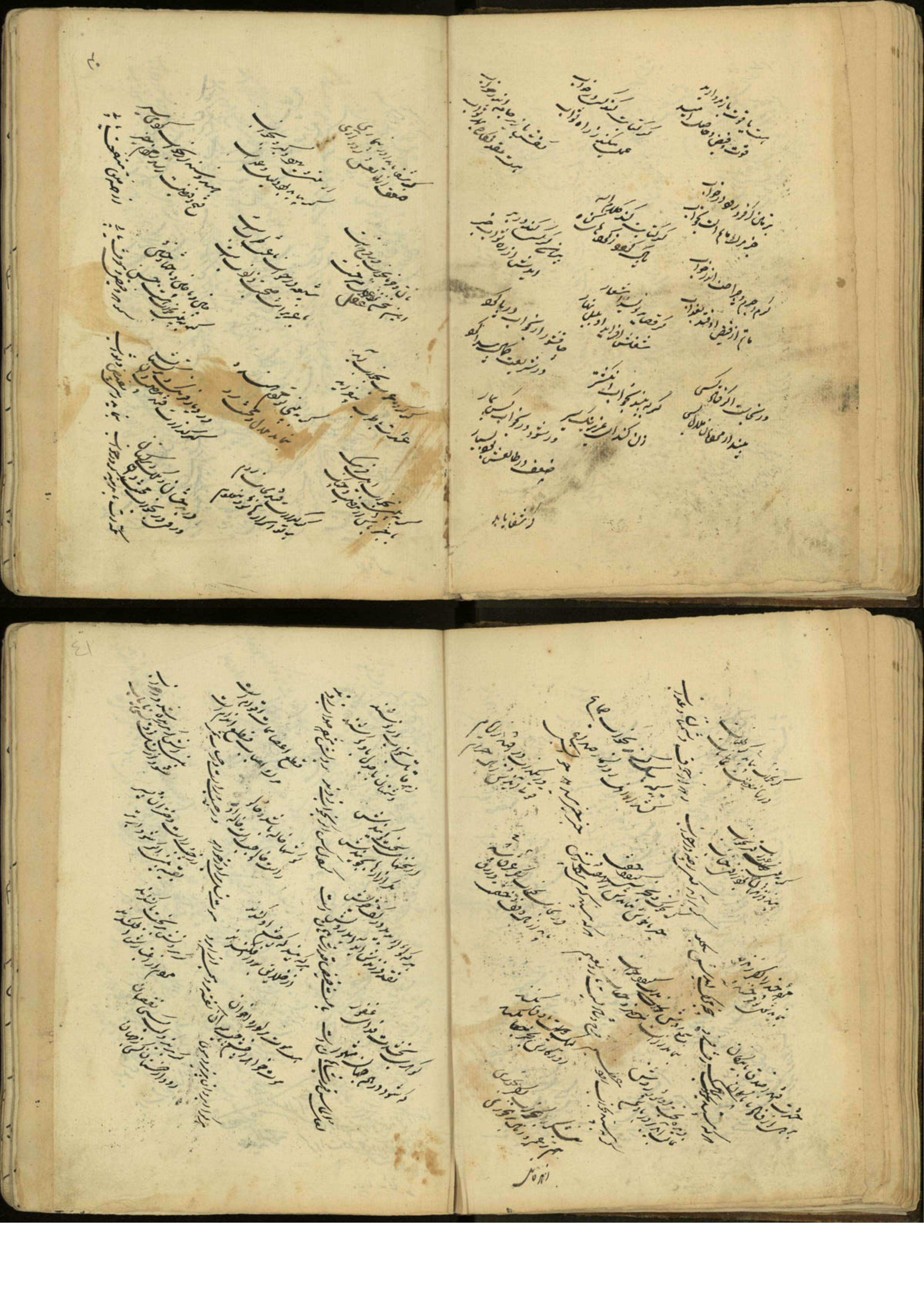
[illegible]
خواب [illegible]
[illegible]
**خواب اول آسمان**
تیره گفت دلش ز جرم گناه

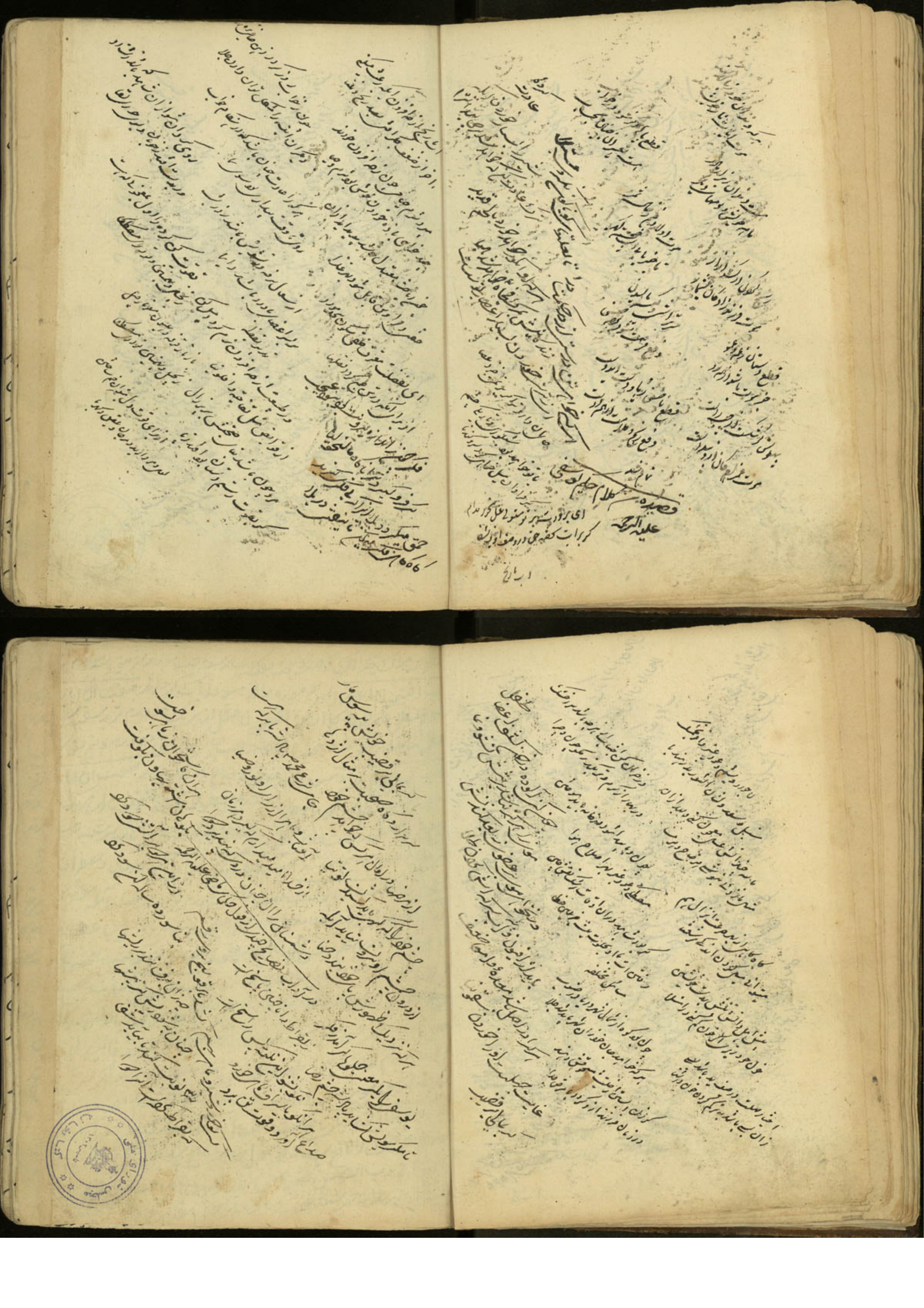
[illegible]
**خواب ابر کوه**
[illegible]











و مثقال مشک یکدانگ کوفته و بیخته بگلاب سرشته حب سازند شربتی سه درم بنوشند

حب افتیمون اعضا را و معده را از سودا پاک گرداند صفت آن ایاره فیقرا
شحم حنظل غاریقون گل ارمنی افتیمون مقل از هر یک دو درم ترید سفید شش درم
سقمونیا یکدرم کوفته و بیخته با بارشته حب سازند شربتی دو درم و نیم بنوشند

حب لبسفایج بلغم و سودا را از معده و دماغ پاک گرداند صفت آن ایاره فیقرا
ده درم شحم حنظل شش درم بسفایج دو درم اسطوخودوس افتیمون از هر یک دو درم
و نیم ترید سفید هشت درم سقمونیا یکدرم و نیم کوفته و بیخته با آب سرشته حب سازند
شربتی دو درم و نیم بنوشند حب هلیله که جمیع امراض سوداوی و صفراوی را
نافع باشد صفت آن پوست هلیله زرد شش درم پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ
نمک هندی از هر یک دو درم ایاره فیقرا پنجدرم شاه تره سقمونیا عصاره افسنتین
از هر یک سه درم تخم کرفس نیمدرم غاریقون چهار درم کوفته و بیخته با آب کاسنی
سرشته حب سازند شربتی سه درم بنوشند حب السعال صفت صمغ عربی
کتیرا از هر یک سه درم بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیار از هر یک دو درم
مغز بادام مقشر خشخاش سفید از هر یک چهار درم شکر طبرزد فانید از هر یک
هفت درم کوفته و بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته حب سازند اگر سرفه بلغمی باشد
رب السوس مویز منقی از هر یک چهار درم زعفران یکدرم اضافه نمایند
حب السعال نوع دیگر نافع است اطفال که از بسیاری سرفه قی کنند و
سرفه خشک را نافع باشد و نوازل حار را نافع باشد صفت آن نشاسته
صمغ عربی رب السوس خشخاش سفید افیون اجزا مساوی کوفته و بیخته
بلعاب بهدانه سرشته حب سازند هر حبی مقدار نخودی شربتی یکحب

حب السعال حار و صفت آن مغز بادام مقشر مغز تخم خیارین صمغ عربی نشاسته
خشخاش سفید از هر یک یکدرم رب السوس دو درم باقلا سه درم کوفته و بیخته بلعاب
بزر قطونا سرشته حب سازند حب السعال حار صفت آن پوست بیخ راز[یانه]
پر سیاوشان تخم کرفس رب السوس مغز بادام مقشر اجزا مساوی کوفته و بیخته
با آب سرشته حب سازند حب السعال نوع دیگر که سرفه خشک را نافع باشد
صفت آن نشاسته صمغ عربی رب السوس مغز تخم خیارین تخم خطمی کتیرا مساوی کو[فته]
و بیخته بلعاب بهدانه سرشته حب سازند حب السعال نوع دیگر که
مدقوقین و مسلولین را نافع باشد و سرفه گرم و خشک را رفع کند صفت آن
صمغ عربی کتیرا بهدانه تخم خطمی رب السوس خشخاش سفید تخم خرفه قند سفید
از هر یک سه درم مغز بادام مقشر باقلای مقشر مغز تخم خیارین مغز تخم
کدو از هر یک پنجدرم کوفته و بیخته بلعاب بزر قطونا سرشته حب سازند
حبی که سینه و آواز را صاف کند و حرارت و سرفه کهنه را نافع باشد صفت آن
مغز بادام مقشر شیرین مغز بادام تلخ مقشر بزرگ بریان کرده مغز چلغوزه از هر یک دو درم
کتیرا صمغ عربی افیون اصل السوس رب السوس از هر یک پنجدرم فانید و قند از هر یک
چهار درم کوفته و بیخته با آب رازیانه و قدری عسل سرشته حب سازند حب المشک
بوی دهن خوش کند و لثه را قوت دهد صفت آن فلفل قرنفل قولنجان عاقرقرحا از
هر یک یکدرم گل سرخ صندل سفید از هر یک دو درم طباشیر نیمدرم مشک کافور از هر
یک یکدانگ کوفته و بیخته بگلاب سرشته حب سازند حب الثلثه همین خاصیت
دارد صفت آن قاقله صغار جوزبوا قرنفل کافور دارچینی خولنجان فوفل از هر یک یکدرم
مشک دو دانگ پوست ترنج کبابه چینی بسباسه از هر یک یکمثقال سعد کوفی دو درم
کوفته و بیخته بگلاب سرشته حب سازند حب دیگر که همین خاصیت دارد
صفت آن مشک قرنفل قرفه جوزبوا سعد کوفی سنبل الطیب پوست ترنج عود خام
اجزا مساوی کوفته و بیخته بگلاب سرشته حب سازند هر یک مقدار نخودی هر صباح

و ما یکحب از آن در دهن نگه دارند هر سه نوع حب که ذکر شد یکنوع اند باید در دهن
نگاه دارند حبی که بوی سیر و پیاز و شراب از دهن ببرد صفت آن پوست ترنج
قرفه مصطکی مغز هل زنجبیل کبابه چینی بسباسه سعد کوفی از هر یک پنجدرم مشک طباشیر از
هر یک نیمدرم عنبر نیم مثقال صندل سفید بگلاب سوده ده درم صمغ عربی یکدانگ
کوفته و بیخته بگلاب سرشته حب سازند مقدار نخودی هر وقت که ضرور شود در
دهن گیرند حب دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن کبابه چینی قرنفل قرفه
طباشیر از هر یک دو درم مشک یکدانگ عنبر نیمدرم عود خام یکدرم کوفته و بیخته
بگلابی که صمغ عربی در آن حل شده باشد سرشته و حب سازند مقدار نخودی
در وقت حاجت در دهن گیرند حب مقل قابض که خون رفتن از بواسیر
باز دارد صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر از
هر یک دو درم مرجان کهربا ودع سوخته از هر یک یکدرم مقل ازرق برابر همه
اجزا مقل را در آب آهنگران حل کنند و ادویه را کوفته و بیخته بدان سرشته و
حب سازند شربتی دو درم بنوشند حب مقل نوع دیگر که همین خاصیت
دارد صفت آن پوست هلیله کابلی بریان کرده بروغن گاوی سه درم کهربا
ده مثقال مقل ازرق برابر همه و مقل را با آب گندنا حل نمایند و باقی ادویه را
کوفته و بیخته بدان سرشته حب سازند شربتی دو درم بدهند حب ممسک
که طبیعت را ببندد و خون نیز باز دارد صفت آن سماق دو درم مازو
یکدرم پوست انار نیمدرم حب الآس ده درم عجم زبیب سه درم کوفته و
بیخته بلعاب صمغ عربی سرشته حب سازند شربتی دو درم با آب مورد بدهند و
از عقب آن قدری آب سرد بخورند حبی که اسهال خون باز دارد
صفت آن مازو گزمازج افیون مساوی کوفته و بیخته با آب سرشته حب سازند

شربتی دو دانگ بدهند حبی که اسهال بلغمی را باز دارد صفت آن مرمکی
قرفه جندبیدستر افیون مساوی کوفته و بیخته با آب سرشته حب سازند مقابل
فلفل باشد شربتی از سه حب تا پنج حب بدهند حب ذخیره که اسهال کهنه و
مزمن را نافع باشد گاهی که حرارت و تب نباشد صفت آن جندبیدستر اسارون
میعه سائله بزر البنج سیاه کندر مساوی کوفته و بیخته با آب سرشته حب سازند
شربتی دو درم حبی که در یک ساعت شکم به بندد صفت آن افیون یکدرم
اقاقیا دو درم گلنار سماق حب الآس از هر یک چهار درم کوفته و بیخته
بلعاب صمغ عربی سرشته حب سازند شربتی نیم مثقال بخورند حبی که نعوظ
قضیب آورد و در بطو انزال اثری عظیم دارد صفت آن عود خام
قرنفل کبابه چینی قرفه فلفل از هر یک سه درم زعفران نیم درم بالنگو دو درم
دارفلفل تخم بابونه مروارید ناسفته از هر یک یکدرم کوفته و بیخته قند
سفید را بقوام و ادویه بدان سرشند و حب سازند هر یک مقدار نخودی
آورند حقنه لینه که حمیات و برسام و امراض حاره را نافع باشد و طبع را
نرم کند صفت آن عناب سپستان بنفشه شعیر مقشر نیم کوفته و بیخته
سبوس گندم گل خطمی خشک اکلیل الملک از هر یک کفی انجیر ده عدد
در سه رطل آب بجوشانند تا برطلی آید و بپالایند و شکر سرخ پنج درم
روغن بنفشه بادام ده درم روغن کنجد ده درم آب کاسنی پنج درم
اضافه نمایند و نیم گرم عمل کنند حقنه لینه دیگر صفت آن انجیر ده
عدد اصل السوس دو درم سپستان سی عدد کشک جو یک کف بنفشه
نیلوفر از هر یک پنج درم بابونه یک کف جمله را در سه من آب بجوشانند

تا بیک من آید و صاف کنند و ده درم لعاب بزر قطونا و بیست درم روغن
بنفشه بادام و ده درم ابکامه و دو درم بوره ارمنی و یکدرم نمک اضافه نمایند
و بیست درم شکر سرخ در آن حل کنند و در سه نوبت بریزند حقنه معتدله
صفت آن حلبه بزرگ انجیر عناب بنفشه سپستان خطمی بابونه اکلیل الملک
خشک شبت سبوس گندم از هر یک یک کف در دو من آب بجوشانند
تا به نیم من آید و بپالایند و ده درم فانید و دو درم بوره ارمنی یکدرم نمک
هندی و پانزده درم روغن کنجد اضافه نمایند و نیم گرم بریزند حقنه حاره
صفت آن شحم حنظل افتیمون بسفایج از هر یک دو درم فودنج یک کف
بپزند و صاف کنند و بیست درم شکر سرخ و ده درم روغن بابونه
اضافه نمایند و عمل کنند حقنه دیگر که قولنج بلغمی و درد پشت و بادهای
غلیظ را رفع کند صفت آن حلبه بزرگ قنطوریون بابونه خشک
نیم کوفته خطمی از هر یک کفی انجیر سی عدد عناب سپستان از هر یک
سی عدد سبوس گندم کفی برگ چغندر برگ کرنب شبت سداب
از هر یک دسته سکبینج مقل جاوشیر از هر یک سه درم مغز تخم کافشه
بیست درم بپزند و بپالایند و یکدرم نمک هندی و دو دانگ شحم
حنظل دو دانگ بوره ارمنی و نیم درم جندبیدستر دو دانگ ابکامه
و بیست درم شکر سرخ اضافه کنند و عمل نمایند حقنه دیگر که استرخاء و
فالج را و امراض بلغمی را نافع باشد صفت آن سنامکی پنج درم شبت و
بابونه کافشه نیم کوفته بیدانجیر نیم کوفته از هر یک کفی برسیاوشان دقیق
بادرنجبویه قنطوریون از هر یک دو درم شکر سرخ پانزده درم ابکامه

پانزده مثقال آب برگ چغندر روغن زیت از هر یک ده درم نمک
طبرزد بوره ارمنی از هر یک نیم درم بطریق متعارف عمل نمایند
حقنه دیگر که قولنج بگشاید صفت آن سنامکی پنج مثقال گاوزبان
خشک شبت از هر یک سه درم رازیانه انیسون بسفایج از هر یک
دو درم بابونه سبوس گندم گل خطمی از هر یک کفی گل سرخ تازه دوازده
عدد روغن زیت روغن گل سرخ شکر سرخ آب برگ چغندر از هر یک
ده مثقال ابکامه گلقند آفتابی از هر یک ده درم بوره ارمنی نیم درم
بپزند و صاف کنند بطریق متعارف عمل نمایند حقنه دیگر که ریش
امعاء و اسهال صفراوی را نافع باشد صفت آن آب برگ خرفه آب
برگ لسان الحمل از هر یک چهل مثقال تخم مرغ بروغن گل آمیخته
یک بیضه اقاقیا نیم درم دم الاخوین چهار دانگ کاغذ سوخته سفیداب
قلع کهربا مرجان گل مختوم از هر یک یکدرم با یکدیگر ممزوج سازند و استعمال
نمایند حقنه دیگر که قروح امعاء و اسهال دموی را نافع باشد صفت آن
کشک جو برنج شسته کرده بزر از هر یک سی مثقال بپزند و بپالایند و
سفیداب قلع و نشاسته و اقاقیا و گلنار از هر یک نیم درم زعفران شیاف
ابیض از هر یک یکدرم زرده تخم مرغ یک عدد و ده درم روغن گل حل کنند
و بیکدیگر ممزوج سازند بطریق متعارف عمل نمایند سفرجل مسهل معده را
قوت دهد و اشتهای طعام آورد و قولنج بگشاید صفت آن به اصفهانی پوست
و دانه پاک کرده یکمن در سرکه یا شراب بجوشانند تا مهرا شود و از
غربال بیرون کنند و یکمن عسل صاف بر سر آن ریزند و بجوشانند تا بقوام

آید و این ادویه را کوفته و بیخته بدان سرشند صفت آن زنجبیل قاقله کبار دارفلفل
قاقله صغار دارچینی زعفران از هر یک سه درم مصطکی پنج درم تربد سفید سی درم سقمونیا
ده درم شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال با آب گرم جهت قولنج نافع باشد
سفرجل تابستانی صاحب مزاج گرم را نافع باشد در فصل گرما میتوان خوردن
از این جهت محمد ذکریا اسم این دوا را سفرجل تابستانی نهاده است صفت آن
سقمونیا دو درم و نیم تربد سفید دو درم مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک پنج درم
ورق گل سرخ طباشیر از هر یک دو درم و نیم ترنجبین و عصاره به از هر یک پنجاه درم
آب به و ترنجبین با هم بجوشانند چندانکه ترنجبین گداخته شود و فرو گیرند و صاف
نمایند و باز بجوشانند تا بقوام آید ادویه کوفته و بیخته بدان سرشند و این جمله ده
شربت است سفرجل ممسک شکم به بندد و معده را قوت دهد و دفع قی
کند و لون را نیکو گرداند و اشتهای طعام آورد صفت آن به اصفهانی از
پوست و دانه پاک کرده یکمن با سرکه بجوشانند تا مهرا شود بعد از آن بکوبند
و یکمن عسل مصفا بر سر آن کنند و بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و این
ادویه را کوفته و بیخته بدان سرشند صفت آن زنجبیل فلفل دارفلفل از هر
یک چهار درم تخم کرفس نانخواه زعفران از هر یک دو درم شربتی چهار
مثقال بخورند سکنجبین بزوری بارد سده جگر بگشاید و بول براند و استسقاء
و تبهای حاره را نافع باشد و تشنگی بنشاند صفت آن پوست بیخ کاسنی هفت
درم سه تخم از هر یک پنج درم نیم کوفته در یک چهار یک سرکه خیسانیده یک شبانه
روز دیگر بجوشانند و صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند و فرو
گیرند سکنجبین بزوری حار سده جگر و معده بگشاید و بول براند و فضول را از
معده پاک کند و مستسقی را نافع باشد صفت آن تخم کاسنی نیم کوفته تخم
کشوث تخم کرفس رازیانه انیسون از هر یک یکدرم پوست بیخ رازیانه

پوست بیخ کرفس از هر یک ده درم در آب و سرکه خیسانند یکشبانه روز
روز دیگر بجوشانند و بپالایند و یکمن قند اضافه کنند و بقوام آورند
سکنجبین ریوندی یرقان و درد جگر که از گرمی باشد سود دارد صفت آن تخم کا
کاسنی نیم کوفته بیست درم تخم شاه تره تخم کشوث از هر یک ده درم ریوند
چینی پنجدرم ریوند را کوفته در کیسه کنند و رسنی به بندند و با ادویه در دو من
اب بجوشانند و زمان زمان کیسه ریوند را بدست می مالند تا شیره تمام باز دهد
بعد از ان صاف کنند و با یکمن قند و چهل مثقال سرکه بجوشانند تا بقوام
اید شربتی پانزده درم با پنجدرم گلاب بخورند سکنجبین ریوندی نوع دیگر درد
جگر را نافع باشد و سده بگشاید و طبع را نرم کند صفت ان ریوند چینی سی درم
تربد سفید بسفایج فستقی تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک بیست درم غاریقون مقل
پنجدرم مجموع را در دو من اب بجوشانند و سه درم و دو دانگ زنجبیل کوفته اضافه
نمایند و صاف کنند و با یکچهاریک سرکه و یکمن و نیم قند بجوشانند تا بقوام
اید سکنجبین بزوری معتدل سده سپرز و جگر بگشاید و بول براند و تبهای مر
کهنه را نافع باشد صفت ان تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هر یک سه درم سه
تخم خشخاش و تخم ریحان و بارتنگ و بالنگو از هر یک پنجدرم پوست بیخ کاسنی
پوست بیخ رازیانه از هر یک هفت درم مجموع را نیم کوفته در سه رطل آب و
بیست درم سرکه خیسانند یکشبانه روز روز دیگر بجوشانند و صاف کنند و
با یکمن قند بقوام اورند سکنجبین رمانی تبهای محرقه و جگر و معده گرم را نا
فع شود و تشنگی بنشاند صفت ان اب انار شیرین و اب انار ترش از
هر یک نیم من و زرشک بی دانه یکچهاریک و سرکه صاف پنج استار بجوشانند
تا زرشک مهرا شود و صاف نمایند و یکمن قند اضافه کنند و بقوام اورند
معنی سه تخم مراد از تخم خیارین و تخم خربزه است

اگر بعوض سرکه تمر هندی کنند شاید که بهتر باشد سکنجبین سفرجلی معده و
جگر را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سده جگر بگشاید و ناقهان را مفید بود
و طعام را هضم کند صفت ان آب به صاف کرده یکمن با چهاریک سرکه
و یکمن قند بجوشانند و بقوام آورند و اگر بجای سرکه اب لیمو کنند شاید
که بهتر باشد سکنجبین لیمونی که همین خاصیت دارد صفت ان
اب خالص پنجاه مثقال سرکه صاف کرده و گلاب و آب لیمو از هر یک
سی مثقال قند سفید یکمن بجوشانند و بقوام آورند سکنجبین ریوندی
که صلابت سپرز را نافع باشد صفت ان ریوند چینی غاریقون فوه
پوست بیخ کبر پوست بیخ درخت بید گزمازج افتیمون غافث تخم
کشوث تخم کاسنی از هر یک ده درم در چهاریک سرکه و آب خیسانند
یکشبانه روز بعد روز دیگر بجوشانند و صاف نمایند و با یکمن قند بقوام
آورند سکنجبین وردی که حرارت و خمار و صفرا بنشاند و اسهال صفراوی
باز دارد و کسی را که آبله پدید آمده باشد نافع باشد صفت ان سرکه کهنه
و گلاب از هر یک چهاریک برگ گل سرخ پنجاه درم گلنار بیست درم در سرکه
و گلاب سه شبانه روز خیسانیده و بپالایند و با یکمن قند سفید بقوام
آورند سکنجبین افتیمونی که مالیخولیا و اصحاب توحش و صرع را نافع باشد
صفت ان افتیمون ده درم بسفایج فستقی تربد سفید از هر یک شش درم
گاوزبان پرسیاوشان تخم کاسنی از هر یک پنجدرم ایرسا تخم کشوث پوست
بیخ کاسنی حاشا ورق گل سرخ کماقیطوس از هر یک چهار درم تخم باد
روج فرنجمشک بادرنجبویه زرنباد درونج عقربی بهمنین سادج هندی
قاقله صغار سنبل الطیب از هر یک سه درم گلقند افتابی بوزن ادویه

در سرکه و اب خیسانند یکشبانه روز بعد بجوشانند و صاف کنند و با یکمن
قند بقوام آورند سکنجبین افتیمونی نوع دیگر که همین خاصیت دارد
صفت ان اسطوخودوس رازیانه تخم شاه تره از هر یک پنجدرم افتیمون
بسفایج فستقی سنای مکی پوست هلیله کابلی از هر یک ده درم نیمکوفته در پنجاه
درم سرکه خیسانند یکشبانه روز بعد باب بجوشانند و صاف کنند و با نیم من
قند بقوام آورند سکنجبین فوه که استسقا و صلابت طحال و ورم صلب جگر را
نافع باشد و سده بگشاید صفت ان رازیانه پوست بیخ رازیانه پوست بیخ
کبر تخم کاسنی انیسون پوست بیخ کاسنی زوفای خشک فوه غافث فنتیلی
از هر یک ده درم تخم کشوث تخم کرفس پوست بیخ کرفس جعده سنبل الطیب
اسارون از هر یک هفت درم در صد درم سرکه خیسانند یکشبانه روز بعد
باب بجوشانند و صاف کنند و با یکمن قند بقوام آورند سکنجبین عنصلی که
ضیق النفس و ربو و سرفه بلغمی را نافع باشد صفت ان سرکه عنصل یکچهاریک
با یکمن عسل مصفی و قدری آب بجوشانند تا بقوام آید سکنجبین عنصلی دیگر
که استسقا و درد پهلو که از سردی باشد و سرفه کهنه بلغمی و فالج و لقوه و
سرسام بلغمی و ضیق النفس را نافع باشد و سده جگر و سپرز را بگشاید و بچه مرده
در رحم بیندازد صفت ان سرکه عنصل یکمن زنجبیل رازیانه انیسون عاقرقرحا
حلتیت فودنه دشتی از هر یک ده درم تخم کرفس زیره کرمانی قردمانا از
هر یک پنجدرم جمله را نیمکوفته و در سرکه عنصل و یکچهاریک عسل مصفی خیسانند
و یکهفته در آفتاب نهند و بعد از ان بپالایند و نگاه دارند و پیش از طعام
سی درم تناول نمایند صفت سرکه عنصل بیخ دندان سخت کند و بوی دهن
خوش کند صفت ان یکرند پیاز عنصل و بکارد چوبی پاک کنند و در

ریحان گشته چنانچه بیکدیگر بچسبد و چهل روز در سایه نگاه دارند تا خوب
خشک شود بعد از ان در ظرف کنند و هر یکمن پیاز نه من سرکه کهنه اضافه نمایند
و دو ماه در آفتاب بگذارند و بعد نگاه دارند از برای وقت حاجت والسلام
سفوف طباشیر که دل گرم را نافع باشد صفت ان گل سرخ طباشیر از هر یک سه درم کشنیز خشک
دو درم پوست جو مروارید ناسفته کهربا از هر یک پنجدرم کافور یکدانگ کوفته و بیخته شربتی
دو درم با سکنجبین سفرجلی بنوشند سفوف درونج که خفقان سرد را نافع باشد صفت
ان درونج عقربی لسان الثور از هر یک شش درم زرنباد دو درم کوفته و بیخته
شربتی یکمثقال با چهاریک شراب کهنه و ماء العسل بنوشند سفوف عود که معده
سرد و تر را نافع باشد صفت ان قرنفل کبابه چینی از هر یک پنجدرم سنبل الطیب
مصطکی از هر یک سه درم عود خام بیست درم شکر طبرزد بوزن همه اجزا کوفته و بیخته
شربتی یکمثقال با ده درم گلقند بخورند سفوف قاقله شهوت طبیعی و شهوات ردیه
زنان حامله را نافع باشد صفت ان قاقله کبار و صغار کبابه چینی اجزا مساوی بوزن همه
شکر سفید کوفته و بیخته شربتی دو درم باب گرم بخورند سفوف کهربا تخم کاسنی
تخم کرنب زرشک منقی عدس مقشر گل سرخ طباشیر اجزا مساوی کوفته و بیخته شربتی
سه درم با یک طسوج کافور در آب انار حل کرده بخورند سفوف کرنب دفع سرعت
انزال کند صفت ان تخم کرنب مغز تلخ مغز بادام شیرین فودنه از هر یک سه درم
نانخواه فلفل هندی سداب زیره کرمانی از هر یک یکدرم کوفته و بیخته شربتی سه درم
در اب انار حل کرده بخورند سفوف انیسون بادهای غلیظ معده را دفع کند و
و معده را از اخلاط غلیظه پاک کند صفت ان نانخواه کرفس از هر یک پنجدرم کندر
چهار درم فقاح اذخر قسط شیرین مصطکی از هر یک سه درم شکر سفید سی درم بوزن
همه فانید کوفته و بیخته شربتی پنجدرم سفوف جوز که اسهال بلغمی باز دارد صفت ان
جوز بریان کرده سه درم نانخواه یکدرم کندر نیمدرم کوفته و بیخته باب گرم بنوشند

سفوف مقلیاثا بواسیر و اسهال کهنه و تزحرد ضعف معده را نافع باشد صفت آن
تخم تره تیزک بیست درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و خشک کرده و بریان کرده
پنج مثقال بزرکتان تخم کندنا هلیله سیاه بروغن زیت بریان کرده از هر یک دو مثقال
مصطکی یکمثقال مجموع را کوفته و بیخته سوای تره تیزک شربتی دو درم با ب سرد بخورند سفوفی که
سلس البول را نافع باشد صفت آن بلوط پنجاه درم کندر سی درم کشنیز خشک بریان
کرده گل ارمنی صمغ عربی از هر یک ده درم گلنار کزمازج از هر یک پنجدرم کوفته و
بیخته شربتی سه درم با ب سرد بنوشند سفوف دیگر که همین خاصیت دارد صفت
آن کندر سعد کوفی خولنجان زیره کرمانی شاه بلوط حب الآس اجزا مساوی کوفته
و بیخته شربتی سه درم با ب سرد بخورند سفوف نمک که معده و جگر و اوجاع مفاصل و هر
مرضی که سبب آن امتلا باشد نافع است صفت آن نمک طعام سی درم فلفل سفید
بیست درم زنجبیل پانزده درم انیسون هفت درم تخم جرجیر نانخواه نوشادر فلفل
سیاه فودنه از هر یک ده درم کوفته و بیخته شربتی سه درم باب گرم بخورند
سفوف هلیله که ورم جگر را نافع باشد صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی از
هر یک چهل درم تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک پنجدرم کوفته و بیخته
شربتی سه درم با شیر شتر بخورند سفوف دیگر که ورم جگر را نافع باشد و بول براند
صفت آن تخم خربزه تخم خیارین از هر یک پنجدرم تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک سه
درم تخم کرفس انیسون رازیانه رب السوس از هر یک دو درم عصاره زرشک
چهار درم ریوند چینی یکمثقال لک مغسول چهار دانک زعفران سنبل الطیب انیسون
افسنتین مصطکی از هر یک یکدرم کافور دو دانک کوفته و بیخته شربتی سه درم با ب
بخورند سفوف فربهی نخود سفید پنجاه درم با سرکه و قدری آب خیسانند یک شبانه
روز و خشک کنند و برنج شسته خشک کرده و نان برشته خشک کرده از هر یک
سی درم مغز بادام شیرین مقشر شصت درم کشک جو و کشک گندم از هر یک سی
درم خشخاش سی درم شکر طبرزد یکمن مجموع را کوفته و بیخته هر صباح شربتی سی

درم با شیر تازه بخورند سفوف یهودی از جهت زحیر مجرب است صفت تخم تره تیزک
بریان کرده بزرقطونا بریان کرده ابجل بریان کرده از هر یک دو درم زیره کرمانی تخم
کندنا تخم شبت خشخاش انیسون تخم کرفس بزرالبنج از هر یک دو درم و نیم افیون
سه درم و یک دانک سوای بزرقطونا کوفته و بیخته بزرقطونا را اضافه نموده شربتی
دو درم باب بخورند سفوف دیگر که نفث الدم را نافع باشد صفت آن طباشیر
گل سرخ گل ارمنی گل مختوم شادنج عدسی مغسول تخم خرفه از هر یک پنجدرم مرجان کهربا
مروارید ناسفته خشخاش رب السوس اقاقیا عصاره لحیة التیس از هر یک سه
درم بزرقطونا بیست درم افیون دو درم مجموع را کوفته و بیخته سوای بزرقطونا
شربتی دو درم باب باران یا باب برگ خرفه اگر حرارت قوی باشد سه درم کندر
اضافه کنند سفوف حب الرمان که ضعف معده و اسهال مراری و امعا را نافع باشد
صفت آن انار دانه بریان کرده ده درم بلوط سماق زیره کرمانی مدبر با سرکه کنجد
کشنیز خشک بریان کرده خرنوب نبطی آرد کن را از هر یک پنجدرم عود خام نیمدرم
آمله مقشر یکمثقال کوفته و بیخته شربتی سه درم باب به یا با رب به بخورند سفوف
الطین و انزا سفوف الثا نیز گویند اسهال مراری و دمویرا نافع باشد صفت آن
بزرقطونا تخم سرو نشسته تخم ریحان تخم حماض بریان کرده صمغ عربی گل ارمنی
طباشیر اجزا مساوی کوفته و بیخته سوای بزرقطونا شربتی سه درم بروغن گل بادام
چرب کنند و باگلاب فرو برند سفوف ابن ماسویه جهت زحیر و وجع امعا
و سحج را نافع است صفت آن تخم خطمی مقشر تخم خبازی مقشر از هر یک
پنجدرم نشسته بریان کرده سه درم صمغ عربی گل ارمنی از هر یک سه درم
طباشیر سه درم کوفته و بیخته شربتی سه درم بلعاب صمغ عربی بخورند سفوف
زرشک که شکم به بندد و ضعف معده را نافع باشد صفت آن
سماق نانخواه زنجبیل انار دانه بریان کرده زرشک منقا ارد کنار

از هر یک دو درم نبات بیست درم کوفته و بیخته شربتی یکمثقال سفوف
سماق که تشنگی بنشاند و اسهال معدی نافع باشد صفت آن سماق ده درم
حب الآس انار دانه بریان کرده از هر یک پنجدرم خرنوب نبطی پانزده درم
صمغ عربی گلنار از هر یک دو درم کوفته و بیخته شربتی سه درم بخورند سفوف سورنجان
نقرس و مفاصل و عرق النسا را نافع باشد صفت آن سورنجان مصری
ده درم سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد مغز بادام شیرین مقشر از
هر یک سه درم زعفران نیمدرم سقمونیا یکدرم قند سی درم اگر ماده بلغمی
باشد پنجمثقال تربد سفید اضافه کنند کوفته و بیخته شربتی سه درم بدهند
و نیمدرم سقمونیا نیز اضافه
سفوف سرطان که مسلول را بغایت نافع است صفت آن سرطان بحری
محرق ده درم طین قبرسی صمغ عربی خشخاش سفید و سیاه مغز تخم خربزه
از هر یک پنجدرم کوفته و بیخته شربتی یکمثقال با شراب انار شیرین یا
شراب خشخاش بخورند سفوفی که سنگ گرده و مثانه اطفال پاک
کند صفت مغز تخم خربزه صمغ عربی صمغ آلوی سیاه ماش هندی اجزا
مساوی کوفته و بیخته شربتی نیمدرم تا یکدرم بدهند سفوفی که خفقان گرم را
نافع باشد صفت آن گل ارمنی کشنیز خشک از هر یک یکدرم طباشیر کهربا
از هر یک نیمدرم کافور نیم دانک کوفته و بیخته شربتی سه درم با دوغ گاو بدهند
سفوف ارسطاطالیس که از برای اسکندر ساخته بود و ذرب و شهای
معدی و زردی رخسار و سوزش معده و نسیان را نافع است و طعام را
هضم کند و بوی دهان خوش کند و دل را قوت دهد صفت آن قرنفل
ساذج هندی قاقله صغار عود خام اسارون مصطکی پوست هلیله کابلی
فرنجمشک نارمشک زیره کرمانی دارچینی شته فلفل دار فلفل زنجبیل قرنفل
انار دانه جوزبوا کافور قاقله کبار از هر یک دو درم مشک و عنبر از

هر یک یکدرم نبات شش وزن ادویه کوفته و بیخته شربتی از یکدرم تا سه
درم بخورند سفوف عباده معده که سرد و تر را نافع باشد و جگر را قوت دهد
صفت آن لک مغسول حب الآس مصطکی بلوط مازو عود بلسان پوست
انار از هر یک چهار درم زنجبیل کندر از هر یک یکدرم نبات پنجاه درم کوفته و بیخته
شربتی سه مثقال بخورند تا یک هفته از گوشت پرهیز کنند سفوف کبیدی
صفت آن ورق گل سرخ زرشک منقی لک مغسول از هر یک یکدرم و نیم
فوه جندبیدستر صندل سفید نشسته صمغ عربی از هر یک یکدرم ریوند
چینی نیم مثقال تخم حماض یکمثقال زعفران دو دانک کوفته و بیخته شربتی دو
مثقال بخورند سفوفی که فواق بلغمی را نافع باشد صفت آن تخم کرفس
فطراسالیون سعد کوفی از هر یک دو درم و نیم دوقو پوست برون پسته
انیسون رومی فودنه اسارون قسط شیرین زیره کرمانی از هر یک سه درم
وج نیمدرم کوفته و بیخته شربتی دو درم بخورند سفوفی که درد جگر و سحج را
نافع باشد صفت آن گل سرخ هشت درم زرشک پنجدرم سنبل الطیب مصطکی
عصاره غافث افسنتین رومی ریوند چینی از هر یک دو درم و نیم اسارون
فقاح اذخر رب السوس زعفران از هر یک یکدرم کوفته و بیخته شربتی دو درم
با سکنجبین بنوشند سفوفی که حرارت جگر را بنشاند و خمار دفع کند و اسهال
صفراوی باز دارد و غلبه خون را ساکن کند و کسی که آبله برون خواهد آمده
نافع باشد صفت آن ورق گل سرخ دو درم طباشیر بیست درم سماق تخم حماض
عدس مقشر زرشک تخم خرفه تخم کاهو خشخاش سفید از هر یک پنجدرم صندل
سفید دو درم و نیم کافور یکدرم کوفته و بیخته شربتی سه درم با شراب غوره یا شراب
انار بخورند سفوف کهربا خون بسیار که از رحم برود باز دارد صفت آن
کهربا گل ارمنی گلنار دم الاخوین لک مغسول مساوی کوفته و بیخته شربتی
سه درم با یک دانک افیون در یک وقته نضیج سماق حل کرده بدهند

سفوف دیگر که بول الدم را نافع باشد صفت آن شادنج عدسی مغسول دم الاخوین
مرجان کهربا شب یمانی گلنار تخم خرفه گل ارمنی گل قبرسی اجزا مساوی کوفته
بیخته شربتی دو درم باب سماق بدهند سفوف سورنجان نوع دیگر که اوجاع
مفاصل را نافع باشد صفت آن سورنجان مصری هفت درم زیره کرمانی
بریان کرده فودنج از هر یک دو درم فلفل یکدرم قند دوازده درم کوفته و بیخته
شربتی سه درم بخورند سفوف حجر الیهود که سنگ گرده و مثانه را پاره پاره
کند و بیرون آورد صفت آن مغز تخم خیارین مغز تخم کدو مغز تخم خربزه از
هر یک پنجدرم خسک مربا چهار درم حجر الیهود ماش هندی از هر یک سه درم
تخم کرفس سیسالیوس فطراسالیون از هر یک یکدرم صمغ عربی کتیرا از هر یک
یکمثقال کوفته و بیخته شربتی دو درم با شراب خسک بخورند سفوف حجر الیهود
نوع دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن ماش هندی پانزده درم مغز
تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو از هر یک چهار درم و نیم سیسالیوس
دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک سه درم حجر الیهود شش درم قند
هشتاد و هشت درم کوفته و بیخته شربتی دو درم باب نخود سیاه بخورند
سفوفی که در یک ساعت شکم به بندد صفت آن شاه بلوط سه درم مازو پوست
انار پوست خشخاش بریان کرده از هر یک چهار درم کرد سماق شش درم حب الآس هفت
درم کوفته و بیخته شربتی دو درم باب سرد بخورند سفوف منوم که خواب آورد صفت
آن کندر عود خام از هر یک یکدرم خشخاش ده درم تخم کاهو پنجدرم زعفران یکدانگ
نبات بیست درم کوفته و بیخته شربتی یکدرم بخورند سفوفی که شهوات ردیه زنان
حامله را دفع کند و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد صفت آن زرنباد
تخم کرفس نانخواه زیره کرمانی از هر یک دو درم کندر سه درم کبابه مقشر ده درم
نبات نود مثقال کوفته و بیخته شربتی یکدرم بخورند سفوفی که دفع سرعت انزال
کند صفت آن طباشیر خشخاش انیسون کندر از هر یک یکدرم جوز السرو

سه درم کوفته و بیخته شربتی دو درم با شراب خشخاش بخورند سفوفی که مدقوق
و مسلول و قروح سینه و نفث الدم را نافع باشد صفت آن صمغ عربی نشاسته
کتیرا بهدانه خشخاش سیاه تخم کاهو تخم خطمی از هر یک شش درم صندل سفید دو
درم سکر العشر طباشیر از هر یک سه درم ورق گل سرخ تخم خبازی تخم خرفه از هر یک
پنجدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو عصاره لسان الحمل گل مختوم گل ارمنی گل قبرسی
از هر یک چهار درم زعفران یکدرم کوفته و بیخته شربتی دو مثقال با نیم دانگ کافور
و دو دانگ رماد السرطان با شراب خشخاش و شیره تخم خرفه بنوشند که نافع باشد
سفوفی که باد را دفع کند و استسقاء طبلی را نافع باشد صفت آن تخم کرفس
انیسون رازیانه اسارون قسط شیرین ریوند چینی از هر یک دو درم زیره کرمانی
سه درم سنبل الطیب سعد کوفی از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بیخته شربتی یکمثقال
بخورند سفوفی که اسهال معدی را نافع باشد صفت آن انار دانه بریان کرده آرد
کنار آرد سنجد از هر یک ده درم کشنیز خشک بریان کرده پنجدرم خرنوب شامی و خرنوب
نبطی بلوط در سرکه خیسانیده یکشبانه روز در سایه خشک کرده بریان کرده از
هر یک پنجدرم سماق سه درم کوفته و بیخته شربتی دو درم بخورند سفوفی که قرحه مثانه
را نافع باشد صفت آن شادنج عدسی مغسول دم الاخوین نشاسته تخم کرفس
از هر یک پنجدرم صمغ عربی یکدرم مومیایی اصل دو دانگ کاکنج دو درم کوفته
و بیخته شربتی یکدرم و نیم با شراب خشخاش بنوشند سفوف لؤلؤی که
ذو سنطاریای کبدی را نافع باشد و معده و دل و جگر را نافع باشد و قوت دهد
و حرارت و تشنگی بنشاند صفت آن مروارید ناسفته چهار درم مرجان سوخته
گلنار طباشیر خرنوب گل ارمنی گل قبرسی تخم گل سرخ صندل سفید بارتنگ بریان کرده
تخم حماض بلوط بریان کرده تخم مورد آرد کنار آرد سنجد کشنیز خشک بریان
کرده صمغ عربی سماق بریان کرده زرشک پوست جوز بریان کرده طراثیث
تخم خرفه بریان کرده بزر قطونا بریان کرده از هر یک سه درم گل ارمنی گل قبرسی

گل مختوم مصطکی از هر یک یکدرم انار دانه پنجدرم کهربا اقاقیا مغسول از
هر یک دو درم مجموع را کوفته و بیخته سوای بزر قطونا و بارتنگ شربتی دو درم
با هر چه مناسب باشد بنوشند سفوف ذرب صفت آن تخم حماض زرشک
بیدانه عجم زبیب کشنیز خشک بریان کرده گل سرخ خرنوب شاه بلوط طباشیر از
هر یک یکدرم سماق حب الآس از هر یک دو درم انار دانه چهار درم کوفته و
بیخته شربتی سه درم بخورند سفوف خرنوب اسهال معدی و استرخای معده
را نافع باشد صفت آن خرنوب نبطی بی دانه زیره کرمانی مدبر سماق آرد کنار
حب الآس مصطکی بلوط کشنیز خشک بریان کرده اجزا مساوی کوفته و بیخته
شربتی یکمثقال باب مورد بخورند سفوف سیروز که بادها بشکند و معده
را قوت دهد صفت آن کرویا انیسون زیره کرمانی قاقله قرفه نانخواه تخم
کرفس از هر یک دو درم قرنفل پنجدرم زنجبیل دار فلفل از هر یک دو دانگ
قند بیست مثقال کوفته و بیخته شربتی دو درم بخورند سفوف حب العنب
شکم به بندد و معده را قوت دهد صفت آن دانه انگور صمغ عربی از هر
یک چهار درم حب الآس سماق از هر یک دو درم مصطکی گلنار از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته شربتی دو درم بخورند سفوف دیگر که نافع است جهت اسهال
که با آن سرفه باشد صفت آن حب الآس شاه بلوط خشخاش خرنوب
از هر یک دو درم صمغ عربی یکدرم کوفته و بیخته شربتی سه درم سفوف دیگر
که همین خاصیت دارد صفت آن صمغ عربی طباشیر گل ارمنی حب الآس
از هر یک چهار درم پرسیاوشان کندر از هر یک یکدرم خرنوب شامی مقل
مکی از هر یک سه درم کوفته و بیخته شربتی سه درم با شراب خشخاش بخورند
سفوفی که حرقة البول و وجع کلیه و مثانه را نافع باشد و بول براند صفت
آن مغز تخم خربزه سی درم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو خشخاش خرفه

از هر یک ده درم نشاسته کتیرا رب السوس از هر یک سه درم بزر البنج سفید دو
درم قند بوزن اجزا کوفته و بیخته شربتی سه درم صبح و سه درم شام با شراب
خشخاش بخورند سفوف سورنجان که مفاصل را نافع باشد صفت آن سورنجان
مصری ده درم سقمونیا یکدرم و نیم تکبابه چینی یکدرم قند سفید سی درم کوفته و بیخته
شربتی سه درم بخورند سفوفی که بواسیر و اسهال زحیر و مغص را نافع باشد صفت
آن تخم تره تیزک بریان کرده سه مثقال بزر کتان بریان کرده بزر قطونا از
هر یک سه درم تخم کرفس بریان کرده گل ارمنی تخم مرو از هر یک دو درم و نیم
صمغ عربی یکدرم سوای بزر قطونا و تره تیزک [crossed out] و تخم مرو این سه
دوا را نکوبند باقی ادویه را کوفته و بیخته هم را با هم ممزوج نمایند شربتی سه درم
بخورند سفوفی که نافع است از جهت حرارت جگر و یرقان و نفث الدم
و سده جگر صفت آن بهدانه نشاسته مغز تخم خیار از هر یک چهار درم
گل ارمنی لک مغسول گل سرخ سنبل الطیب اصل السوس از هر یک یکدرم
طباشیر پنجدرم مصطکی دو دانگ کوفته و بیخته شربتی یکدرم باب سرد بخورند
سفوفی که نافع است از جهت حرارت و یرقان و درد جگر و قی صفراوی
صفت آن لک مغسول یکمثقال طباشیر دو درم زعفران یکدرم ریوند
چینی دو دانگ کافور یکدانگ کوفته و بیخته شربتی دو درم با شراب
تمر هندی یا شراب آلو بخورند سفوفی که سرعت انزال را نافع باشد و نظیر
ندارد صفت آن بزر قطونا دو درم تخم خرفه سه درم کشنیز خشک یکدرم
و نیم سوای بزر قطونا کوفته و بیخته با هم ضم نمایند و شربتی یکمثقال ناشتا بخورند
سفوفی که نافع است از جهت ضعف معده که بسبب حرارت باشد صفت
آن کهربا گل سرخ از هر یک پنجدرم عود خام دو درم زرشک بیدانه ده درم آمله
مقشر طباشیر از هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم زعفران کافور از

هر یک دو دانگ کوفته و بیخته شربتی یکمثقال با شراب انار بخورند سفوفی
که سده سپرز بگشاید و طحال را نافع باشد صفت آن تخم کاسنی کزمازج از هر
یک پنجدرم حب القلقل یکدرم و نیم کوفته و بیخته شربتی یکدرم با سکنجبین بخورند
سفوفی که نافع است جهت وجع کلیه که سبب آن برودت باشد صفت آن
قسط شیرین سنبل الطیب قردمانا کرفس حماما اجزا مساوی کوفته و بیخته شربتی
یکدرم بخورند سفوفی کهبهی خاصیت دارد صفت آن لک مغسول دو درم
نانخواه سداب زیره کرمانی از هر یک چهار درم مرزنگوش بوره ارمنی از هر یک یکدرم
کوفته و بیخته شربتی یکمثقال با گلقند بخورند سفوف دیگر کهبهی خاصیت دارد
صفت آن لک مغسول سندروس از هر یک چهار دانگ مرزنگوش نیم درم
ریوند مدحرج جنطیانا از هر یک یکدانگ و نیم کوفته و بیخته شربتی دو دانگ
بخورند سفوفی که قطع سیلان منی کند و سرعت انزال را نافع باشد صفت آن
سداب سه درم تخم فنجنکشت پنج سوسن از هر یک دو درم گلنار ورق گل
سرخ از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بیخته شربتی دو درم در دوغ یا آب غوره حل
کرده بنوشند سفوفی که نافع است از جهت قروح کلیه و مثانه صفت آن گل
مختوم دم الاخوین نشاسته کندر مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو
تخم کرفس ربالسوس لک مغسول ریوند چینی مغز حب الصنوبر خشخاش
بزر البنج اجزا مساوی کوفته و بیخته شربتی دو درم بمیبختج بخورند نافع است
سفوفی که وجع کلیه و مثانه را تسکین دهد صفت آن بزر البنج یک دانگ افیون
بلقراط مغز تخم خیارین یکدرم تخم کاهو تخم خرفه از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با شراب
خشخاش شربتی یکمثقال بخورند سفوفی که استرخای زبان را نافع باشد صفت آن
دارچینی حماما سنبل الطیب از هر یک سه درم بسباسه دج هندی نانخواه زراوند طویل
تخم کرفس ثبت مصطکی سیالیوس دوقو انیسون از هر یک یکدرم بردارید

تا سفته کهربا از هر یک دو درم کوفته و بیخته شربتی یکدرم با آب گرم یا با شراب کهنه بخورند
سفوفی که بر آبستنی معین باشد صفت آن لت ره عاج نبات از هر یک یکمثقال
این جمله سه شربت است بعد از طهر سه شب هر شبی یک شربت از آن بخورد شب چهارم
مرد با او جماع کند آبستن گردد بعضی گفته اند که تراشه عاج را زن هفت روز متوالی
هر روز دو درم با ماء العسل بخورد بعد از آن جماع دهد آبستن شود سفوفی دیگر که
بول براند و حرقة البول را نافع باشد صفت آن تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو
خشخاش نشاسته کتیرا ربالسوس از هر یک سه درم بزر البنج دو درم قند سفید برابر
اجزا کوفته و بیخته شربتی سه درم با شراب خشخاش شبانه بخورند سفوفی که قی را
نافع باشد صفت آن گل ارمنی صمغ عربی گلنار دم الاخوین کندر از هر یک پنجدرم کوفته
و بیخته مجموع یک شربت است با ده درم شراب سفرجلی بنوشند سفوفی که قی بلغمی را قطع
کند صفت آن کندر مصطکی از هر یک پنجدرم عود خام هفت درم انار دانه پانزده
درم قرنفل قاقله جوز بوا بسباسه سعد کوفی نعناع خشک از هر یک چهار درم پوست
ترنج فرنجمشک از هر یک ده درم گل سرخ شش درم سنبل الطیب آمله مقشر از هر یک
پنجدرم کوفته و بیخته شربتی سه درم بخورند ماء العسل معده را قوت دهد و اشتها آورد
و بول براند و مفاصل و امراض بلغمی را نافع باشد صفت عسل یک جزو و آب دو
جزو با هم بجوشانند تا یک ثلث برود و دو ثلث بماند و اگر تقوی معده
میخواهند زنجبیل دارچینی خولنجان مصطکی زعفران قاقله صغار جوز بوا بسباسه
اجزا مساوی کوفته و بیخته بقدر احتیاج اضافه نمایند ماء الجبن مالیخولیا و جرب
و یرقان و کلف و امراض سوداوی را نافع باشد و صفرا دفع کند و با افتیمون
مسهل سودا باشد بز سرخ جوان صحیح البدن که چهل روز از زائیدن او
گذشته باشد چند روز گشنیز تازه یا کاهو یا کاسنی یا رازیانه یا آردجو
یا کاهو یا علف جو یا شاهتره تازه بدهند بعد از چند روز دو رطل
شیر از آن بدوشند و در دیگ سنگی کنند و بآتش ملایم بجوشانند

چون یکجوش بزند یکرطل سکنجبین صادق الحموضه بر سر آن ریزند و با
چوب انجیر یا چوب هر یک که باشد پوست از آن پاک کنند و با آن بر هم
بزنند و بجنبانند تا به بزد پس از آتش فرو گیرند و در کرباس اندازند
و بیاویزند تا آب آن بکلی بالمره بچکد و آن آب را بگیرند و یکباره در ظرف کنند و بجوشانند
و کف از آن بگیرند و فرو گیرند و با سکنجبین بنوشند هر روز یکرطل سه دفعه چنانچه فاصله
هر دفعه دو ساعت بوده باشد و بعد هر نوشیدنی چند گام راه بروند ماء الاصول
حار نقرس و اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی را نافع باشد صفت آن پوست بیخ
رازیانه پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم خطمی از هر یک
ده درم تخم کاسنی تخم رازیانه تخم کرفس سورنجان زیره کرمانی نانخواه از هر
یک پنجدرم انجیر زرد مویز منقی از هر یک بیست درم در سه رطل آب بجوشانند
تا نصف شود پس صاف کرده هر روز سی درم با ده درم گلقند بنوشند
ماء الاصول بارد اوجاع مفاصل حاره را نافع باشد صفت آن عناب سپستان
از هر یک سی عدد پوست بیخ کاسنی پوست بیخ رازیانه از هر یک دو
درم تخم کاسنی رازیانه از هر یک پنجدرم سورنجان سه درم با یک رطل
آب بجوشانند تا نصف شود و صاف کنند هر روز سی درم با ده درم
گلقند بنوشند ماء الاصول بارد نوع دیگر لقوه و فالج و صرع و جمیع
امراض بلغمی و سوداوی را نافع باشد و سنگ گرده و مثانه بریزاند
و سده جگر و سپرز بگشاید و استسقا و اوجاع مفاصل را سود دارد
پوست بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک ده درم پوست بیخ
کبر پنجدرم تخم کرفس انیسون رازیانه از هر یک چهار درم حب بلسان
اسارون از هر یک دو درم سلیخه جنطیانا از هر یک دو درم و نیم
عود بلسان بوزیدان هزار اسفند از هر یک سه درم بیخ اذخر چهار

درم مویز منقی بیست درم در دو من آب بجوشانند تا نصف شود و صاف
کنند شربتی سی درم با دو مثقال روغن بید انجیر و پنجدرم روغن بادام
تلخ بنوشند ماء الاصول دیگر سده جگر و سپرز بگشاید و استسقای
بلغمی را نافع باشد و برودت معده و جگر و سپرز را نافع باشد صفت آن پوست
بیخ کرفس پوست بیخ رازیانه از هر یک هفت درم بیخ اذخر فقاح اذخر
از هر یک پنجدرم سنبل الطیب مصطکی از هر یک یکدرم و نیم فوه لک مغسول
عود بلسان از هر یک دو درم غافث افسنتین گل سرخ شکاعی بادآورد
پوست بیخ کبر از هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز منقی بیست درم
در سه رطل آب بجوشانند تا نصف شود و صاف کنند هر روز چهل درم
با یکدرم روغن بادام شیرین و یکدرم روغن بادام تلخ بنوشند ماء البزور
بادها را پراکنده کند و اخلاط غلیظ را دفع کند و قولنج و استسقای طبلی را نافع باشد
صفت آن نانخواه کاشم زیره کرمانی کرویا صعتر شونیز از هر یک ده مثقال در سه رطل
آب بجوشانند تا ثلث شود و صاف کنند و هر صبح و شام بیست درم از آن با سه درم
روغن بید انجیر بنوشند مطبوخ هلیله که اسهال صفرا کند صفت آن پوست هلیله زرد
شش مثقال آلوی سیاه بیست دانه سپستان سی دانه شاهتره سنای مکی
از هر یک پنجدرم گل سرخ چهار درم عناب ده دانه رازیانه تخم کاسنی تخم کشوث
از هر یک دو درم عنب الثعلب اصل السوس بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم در سه رطل
آب بجوشانند تا نصف شود و صاف کنند شیرخشت ترنجبین مغز فلوس تمر هندی از هر یک ده
مثقال در آن حل کرده بنوشند مطبوخ فواکه که حمیات حاره را نافع باشد و صفرا دفع
کند صفت آن سنای مکی هفت درم گل بنفشه عنب الثعلب نیلوفر از هر یک
سه درم عناب سپستان آلوی سیاه از هر یک بیست عدد گل سرخ چهار درم

در سه رطل اب بجوشانند تا نصف شود صاف کرده تمرهندی شیرخشت
از هر یک ده درم ترنجبین بیست درم در ان حل کرده بنوشند مطبوخ
فنتینی که معده گرم و ضعف را نافع باشد صفت ان فنتینی پنجدرم گل سرخ
شش درم تمرهندی بیست درم ترنجبین سی درم گل و فنتینی را بجوشانند
و صاف کنند و ترنجبین و تمر را در ان حل نمایند و یکدرم ایارج فیقرا حب سازند
و فرو برند و از عقب ان این مطبوخ بنوشند افتیمون سودا و صفرای
سوخته و بلغم را دفع کند و امراض سوداوی را دفع کند صفت ان سناء
مکی هفت درم گل سرخ چهار درم افتیمون در لته بسته پوست هلیله زرد و
هلیله سیاه از هر یک پنجدرم بسفایج فستقی اصل السوس رازیانه از هر یک
یکدو درم اسطوخودوس پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه
بنفشه نیلوفر از هر یک سه درم مویز منقی سپستان از هر یک سی دانه در
سه رطل اب بجوشانند تا نصف شود صاف کرده گلقند آفتابی ده
درم مغز فلوس بروغن بادام چرب کرده ترنجبین از هر یک پانزده درم
در آن حل کرده بنوشند مطبوخ سورنجان اوجاع مفاصل را نافع
باشد صفت ان سناء مکی هفت درم گل سرخ پوست هلیله زرد از هر یک
چهار درم سورنجان رازیانه تخم کرفس پوست بیخ رازیانه انیسون
قنطوریون دقیق از هر یک دو درم پرسیاوشان گاوزبان بادرنجبویه
از هر یک سه درم جوشانیده صاف کرده گلقند ده مثقال ترنجبین بیست
مثقال در ان حل کرده بنوشند مرهم شادنج بواسیر را و شقاق
مقعد را نافع باشد صفت ان شادنج مغسول گل ارمنی عصاره لحیة التیس
از هر یک سه درم افیون یکدرم سفیداب قلعی دو درم زعفران یکدرم روغن
بنفشه بادام روغن گل بادام از هر یک ده درم موم سفید پنجدرم موم و
روغن با هم بگدازند و دارو را کوفته و بیخته بان ممزوج سازند و باده درم

شیر دختران در هاون کنند و بمالند تا مرهم شود بکار برند مرهم کافوری که
ترکیدن لب و مقعد و سوزش و ناصور و سوختگی اتش را نافع باشد صفت
ان مرداسنگ سفیداب قلعی موم سفید از هر یک پنجدرم روغن گل سرخ بیست درم
موم و روغن را با هم بگدازند ادویه کوفته و بیخته اضافه نمایند و در هاون بسایند
تا هموار شود و بگذارند تا خشک شود و یکعدد سفیده تخم مرغ و قدری کافور داخل
نمایند و مرهم سازند مرهم رسل که اورام صلبه را مثل خنازیر و سرطان و
سلعه را نافع باشد و جراحت ها را از گوشت مرده و ریم پاک کند و ریم ناصور را باصلاح
آورد صفت ان جاوشیر زنگار مر صاف بارزد از هر یک دو درم اشق هفت درم
کندر زراوند طویل از هر یک سه درم مقل مرداسنگ از هر یک چهار درم موم زراوند
از هر یک ده درم روغن زیت یکرطل صمغها را در سرکه حل کنند و موم را در روغن
بگدازند و انچه کوفتنی است بکوبند و بیزند و اضافه ان نمایند و بر هم بمالند تا مرهم شود
مرهم باسلیقون اورام صلبه را نرم کند و پخته کند و از ریم پاک کند و گوشت
برویاند صفت ان زفت راتینج موم سفید از هر یک بیست مثقال بارزد چهار درم
روغن زیت سی مثقال موم را در روغن بگدازند و باقی ادویه کوفته و بیخته
در آن حل کنند و مرهم سازند و بکار برند مرهم خل که گوشت برویاند و جراحت
خورش کند صفت ان مرداسنگ ده درم باده درم موم و بیست درم
روغن گل با هم حل کنند و با قدری سرکه مرهم سازند و بکار برند مرهم زنگار
که لحم زاید را بخورد و ریشهای کهنه رفع کند و زخم التیام دهد صفت ان
زنگار دو درم صلایه کرده با موم و علک البطم و راتینج از هر یک پنجدرم
در سی درم روغن زیتون گداخته در هاون کنند و با یکدرم عنزروت
کوفته و بیخته نیک بمالند تا مرهم شود بکار برند مرهم داخلیون که اورام
صلبه را نرم کند و پخته گرداند صفت ان مرداسنگ ده درم صلایه
کرده با یک چهار یک روغن زیت در پاتیل کنند و بجوشانند تا رنگ

بگرداند و از آتش فرو گیرند و بگذارند تا سرد شود پس بگیرند لعاب حلبه
و لعاب بزرک و لعاب بزرقطونا و لعاب خطمی و لعاب تخم مرو از هر یک
پنجاه درم نیم گرم کنند و بر سر آن میریزند و باتش نرم میجوشانند و کفچه میزنند تا
غلیظ گردد و مرهم شود انگاه بکار برند مرهم سرطان که سرطان و خنازیر
را نافع باشد و ورمها را پخته گرداند صفت ان مرداسنگ پنجدرم بارزد
کندر اشق موم از هر یک ده درم علک البطم سرخ از هر یک هشت درم
روغن زیت پنج استار انچه گداختنی است در روغن زیت بگدازند و انچه
باید کوفت بکوبند و با هم ضم کنند و در هاون بمالند تا مرهم شود و
بکار برند مرهم سیاه که گوشت مرده بخورد و ریشها باصلاح آورد صفت
ان مرداسنگ یک چهار یک زفت رومی بیست درم علک البطم پنجدرم
روغن زیتون یمنی موم بیست مثقال همه را با هم گداخته و مرداسنگ
را نرم صلایه نموده اضافه کنند و نیک بر هم بزنند تا مرهم شود بکار برند
مرهم توتیا که جراحت قضیب را سود دارد صفت ان توتیای کبوت
بیست درم صلایه کرده با بیست درم موم و پنجاه درم روغن گل گداخته
مرهم سازند و بکار برند مرهم مصری که جراحت گوش را نافع باشد صفت
ان سرکه هفت درم عسل هشت درم در یکدیگر بجوشانند تا بقوام آید و
ده درم زنگار سوده اضافه نمایند و بر هم زنند تا مرهم شود و فتیله را
بران آلوده نموده بر گوش نهند مرهم دیگر که گوشت برویاند صفت
ان سفیداب قلعی سه درم دم الاخوین صبر سقوطری کندر عنزروت از هر یک
دو درم موم سه درم روغن گل بیست مثقال موم را در روغن گداخته
اجزا را صلایه کرده اضافه نمایند و نیک بر هم بزنند تا مرهم شود مرهم آهک
که سوختگی آتش را نافع باشد صفت ان مرداسنگ و سفیداب قلعی
و آهک شسته مساوی با سفیده تخم مرغ مرهم سازند چنانچه رسم است

مرهم سفیداب که گوشت برویاند و جراحت را خشک گرداند و حرارت را
بنشاند صفت ان سفیداب قلعی موم سفید از هر یک دو درم روغن گل ده
درم بطریق معهود مرهم سازند مرهم شنجرف سرطان و خنازیر و اورام
صلبه را نافع باشد صفت ان مرداسنگ پنجدرم کندر بارزد اشق موم سفید
از هر یک ده درم علک البطم شش درم شنجرف هشت درم روغن زیتون
روغن گل سرخ از هر یک بیست و پنجدرم بطریق معهود مرهم سازند بکار برند
مرهم گلنار که نمله متاکله را نافع باشد صفت ان مازوی سبز مرداسنگ زرد
چوبه از هر یک دو درم گلنار برگ مورد عصاره لسان الحمل از هر یک چهار
درم موم پنجدرم روغن گل بیست درم بطریق معهود مرهم سازند مرهم
سرطان که درد را تسکین دهد و جراحت را باصلاح آورد صفت ان
پوست درخت بید اقاقیا از هر یک ده درم صندل سفید یکدرم شیاف
مامیثا چهار درم سرطان محرق یکعدد موم سفید چهار درم روغن گل ده
مثقال بطریق متعارف مرهم سازند مرهم عسل که چرک را از
جراحت دمامیل پاک کند صفت ان عسل را بجوشانند تا غلیظ
شود و مقابل ان عنزروت کوفته بان ممزوج کنند و مرهم سازند
مرهمی که جراحت آتشک را نافع باشد صفت ان کهنه سوخته یا روغن
بزرکتان مرهم سازند و بگذارند تا پاک شود از جراحت بعد استخوان ادم را
بسوزانند و صلایه کرده بپاشند تجربه است و اگر کهنه کبود باشد بهتر است در معالجه
زخم کوفت و آتشک بی نظیر است اگرچه سالها بر ان گذشته باشد و کهنه شده
باشد مرهمی که زخم آتشک را نافع باشد صفت ان سفیداب قلعی توتیا کبوت
دم الاخوین از هر یک سه درم مرداسنگ دو درم زنگار نیمدرم موم

پنجدرم روغن گاو بیست درم بطریق متعارف مرهم سازند مرهمی که بواسیر
را نافع باشد صفت آن میعه سائله یکدرم مقل دو درم روغن حسته زردالوی
تلخ ده درم مقل و میعه را در روغن بگدازند و مرهم سازند مرهم دیگر که همین
خاصیت دارد صفت آن مقل کوکان شتر مغز قلم گاو مغز حسته زردالوی تلخ
میعه سائله سفیده تخم مرغ روغن گل سرخ باهم ممزوج نموده مرهم سازند مرهم
دیگر که بواسیر را نافع باشد و درد را ساکن کند صفت آن مغز قلم گاو پیه مرغ
کوکان شتر روغن گل سرخ مساوی در یکدیگر نمایند و بجوشانند و قدری
افیون اضافه نمایند و در هاون کنند و نیک بمالند تا مرهم شود استعمال نمایند
مرهم دیگر که از جهت بواسیر عظیم النفع باشد صفت آن پیه بط پیه مرغ پیه بز
از هر یک پنجدرم مغز قلم گاو پنجاه درم روغن حسته زردالوی تلخ روغن
حسته شفتالو از هر یک ده درم میعه سائله دو مثقال مقل ازرق بیست درم موم
سفید پنجدرم آب گندنا بقدر حاجت مقل را در آب گندنا حل سازند موم و
روغنها را و پیه ها را باهم بگدازند و با مقل محلول بیکدیگر ضم نمایند و در هاون
کنند و نیک بمالند تا مرهم شود استعمال نمایند اطریفل کبیر بواسیر را نافع باشد
و لون را سرخ کند و باه را زیاده کند و معده و امعا و مثانه را قوت دهد و طعام را
هضم کند صفت آن هلیله سیاه پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر فلفل
دار فلفل از هر یک سی درم زنجبیل بسباسه بوزیدان شیطرج هندی شقاقل
تودری سرخ تودری زرد لسان العصافیر مغز حب القلقل کنجد مقشر خشخاش
سفید بهمنین از هر یک ده درم کوفته و بیخته با روغن بادام یا روغن
گاو چرب کنند و با عسل مصفی بسرشند بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی دو درم
اطریفل زیدان کرمهای بزرگ و خورد و حب القرع را بکشد صفت آن برنگ
کابلی ده درم تربد سفید حب النیل قسط تلخ از هر یک پنجدرم قنبیل ترمس

فستیق رومی درمنه ترکی افتیمون نمک نفطی خردل شحم حنظل سعد کوفی راسن از هر یک
سه درم کوفته و بیخته با دو وزن آن عسل بسرشند شربتی از دو مثقال تا چهار مثقال عجب
مزاج بدهند اطریفل کشنیزی معده را قوت دهد درد سر و درد چشم و درد گوش را که سبب
بخار باشد نافع باشد صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله هلیله سیاه آمله
مقشر کشنیز خشک اجزا مساوی کوفته و بیخته با روغن گاو چرب کرده با سه چندان عسل مصفی
بسرشند بعد از دو ماه استعمال نمایند شربتی دو درم بخورند اطریفل صغیر که استرخای مقعد و بواسیر را
نافع باشد و حافظه را تیز گرداند و لون را سرخ گرداند صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله
کابلی پوست بلیله آمله مقشر اجزا مساوی کوفته و بیخته با روغن بادام یا روغن گاو چرب
با سه چندان عسل مصفی بسرشند شربتی دو درم استعمال نمایند اطریفل مقل جهت بواسیر عظیم
النفع باشد صفت آن پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم مقل ازرق
سی درم مقل را در آب گندنا حل کنند و شصت مثقال عسل مصفی اضافه کرده بجوشانند
تا بقوام آید باقی داروها کوفته و بیخته اضافه نموده معجون سازند شربتی سه مثقال بنوشند
اطریفل ملین طبع را نرم کند و بواسیر را نافع باشد صفت آن پوست هلیله کابلی پوست
بلیله هلیله سیاه آمله مقشر افتیمون اسطوخودوس از هر یک ده درم مقل ازرق مغز
فلوس از هر یک سی درم مقل و فلوس را در آب گندنا حل کنند و با دو وزن اجزا
عسل مصفی بقوام آورند و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و معجون سازند شربتی
چهار مثقال بنوشند اطریفل مقل نوع دیگر صفت آن پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک پنجدرم تربد سفید هفت درم مصطکی
سه درم مقل ازرق بیست درم عسل نیم من آب گندنا بقدر احتیاج مقل را با آب
گندنا حل کنند و باقی ادویه را با روغن بادام چرب کنند و با عسل بقوام آورند
و معجون سازند شربتی دو مثقال هر شب بخورند بجهت بواسیر بسیار نافع است
اطریفل افتیمون بیماریهای سوداوی را عظیم نافع باشد و سیاهی موی
را نگاه دارد و نگذارد که زود سفید شود صفت آن پوست هلیله کابلی پوست
بلیله آمله مقشر از هر یک ده درم سنای مکی تربد سفید افتیمون از هر یک پنجدرم

شیطرج هندی سه درم بسفایج فستقی یکدرم انیسون نمک هندی از هر یک دو درم
کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی از یکمثقال تا چهار درم میتوان خورد اطریفل غددی
خناق و خنازیر را نافع باشد صفت آن هلیله سیاه پانزده درم پوست بلیله تربد سفید آمله
غددی که در گردن گوسفند میباشد خشک کرده از هر یک پنجدرم افتیمون ده درم
بسفایج فستقی اسطوخودوس سنای مکی از هر یک هفت درم شیطرج زرنباد غاریقون
نوشادر از هر یک سه درم انیسون مصطکی مغز هل قرنفل جوز بو سنبل الطیب از هر یک
دو درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند شربتی پنجدرم توان خورد اطریفل بالنگ بهق سفید
و برص را نافع باشد و سیاهی موی را نگاه دارد و نگذارد که زود سفید شود و امراض بلغمی را
نافع باشد صفت آن پوست هلیله کابلی بیست درم پوست بلیله آمله مقشر از هر یک
ده درم برنگ کابلی مقشر پانزده درم شیطرج هندی سعد کوفی زنجبیل از هر یک سه
مثقال ساذج هندی پنجدرم بسفایج اسطوخودوس از هر یک هفت درم غاریقون
شیذرم قسط سه درم مصطکی کندر انیسون قرنفل مغز هل جوز بوا از هر یک دو درم
فلفل دار فلفل نارمشک حاشا از هر یک چهار درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند
شربتی از سه درم تا چهار درم بخورند اطریفل نوع دیگر که عرق کردن بی جا و بی باعث
را نافع باشد اگر ده روز استعمال نمایند ماده این علت را پاک کند صفت
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله مقشر تربد سفید زنجبیل قنبیل اجزا مساوی
کوفته و بیخته با روغن بادام چرب کنند و با عسل بسرشند و شربتی سه درم
بخورند لبوب کبیر گرده را گرم و قوی گرداند و منی را بیفزاید و انعاظ آورد و باه را
زیاده کند و دل و دماغ را قوت دهد و بدن را فربه کند و رنگ را نیکو کند و اعصاب
را محکم کند در امر جماعت نظیر ندارد گفته اند هر کس ده روز بدین معجون
مداومت نماید هرگز نعوظ او ساقط نشود صفت آن مغز پسته مغز فندق
مغز بادام مغز حب الخضرا مغز گردکان مغز جلغوزه مغز حب الظلم ماهی ربیان

خولنجان شقاقل بهمن سرخ و سفید تودری سرخ و زرد زنجبیل کنجد مقشر دارچینی
از هر یک پنجدرم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابه چینی حب القلقل تخم گزر تخم
شلغم تخم ترب تخم پیاز تخم اسپست که ینجه گویند تخم هلیون لسان العصافیر
درونج عقربی زرنباد از هر یک سه درم جوز بوا بسباسه دار فلفل فلفل از هر
یک دو درم خصیة الثعلب نارجیل تازه مغز سر عصافیر خشخاش از هر یک
ده درم قضیب گاو سوده سورنجان بوزیدان نعناع خشک از هر یک چهار درم
مایه شتر اعرابی زعفران مصطکی از هر یک سه مثقال عود خام دو مثقال
ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد عنبر اشهب یکمثقال مشک طبتی
نیم مثقال عسل مصفی سه وزن ادویه کوفته و بیخته بطریق متعارف معجون
سازند لبوب صغیر منی زیاده کند و کلیه و مثانه قوی گرداند و [illegible]
کند و رنگ را نیکو گرداند و دماغ را قوت دهد و قضیب را محکم گرداند و در
امر جماعت عظیم نافع باشد صفت آن مغز بادام مغز گردکان مغز جلغوزه
مغز حبة الخضرا مغز حب الظلم مغز فندق مغز پسته نارجیل تازه مغز حب القلقل
خشخاش سفید تودری سرخ و زرد کنجد مقشر تخم جرجیر تخم پیاز تخم شلغم تخم
اسپست بهمن سرخ و سفید اجزا مساوی زنجبیل کبابه چینی قرفه دارچینی تخم
هلیون شقاقل خولنجان جمله اجزا مساوی عسل وزن ادویه کوفته و بیخته
با عسل کف گرفته بسرشند و معجون سازند شربتی دو درم بنوشند که خوبست
فنداديقون درد معده و امعا را سود دارد و معده را گرم کند و بادها
بشکند صفت آن زعفران انجدان تخم سداب کرفس زنجبیل حاشا
مغز جلغوزه از هر یک شش درم فلفل هشت درم عسل دو وزن

ادویه کوفته و بیخته بعسل کف گرفته لبرشند شربتی یکمثقال تا دو مثقال بنوشند
فتداد یقول دیگر منافع هر دو قریب یکدیگر اند صفت آن زنجبیل فلفل سنبل
الطیب از هر یک شش درم مصطکی نانخواه از هر یک چهار درم تخم کرفس
فودنه دو درم سلیخه هندی یکدرم کوفته و بیخته بعسل کف گرفته لبرشند
شربتی از یکمثقال تا دو مثقال فلونیای رومی این معجون مبارک است
نزلهارا باز دارد و درد ها ساکن گرداند و نفث الدم و اسهال دموی دفع
کند و قولنج و هیضه و سیلان طمث را نافع باشد صفت آن فلفل سفید
دار فلفل بزرالبنج از هر یک بیست مثقال تخم کرفس کعبی سنبل الطیب از
هر یک چهار مثقال تخم کرفس نبطی سه مثقال در بعضی نسخها بعوض تخم کرفس
نبطی دو قوت کوفته و بیخته بعسل کف گرفته لبرشته معجون سازند بعد از
ششماه استعمال نمایند شربتی از یک دانگ تا یکمثقال از جهت قولنج با طبخ
شبت بدهند و از جهت درد گرده با طبخ جعده بدهند و از جهت درد معده
در طبخ انیسون بدهند و از جهت سپرز با سکنجبین بدهند و از جهت گرده و
مثانه در طبخ رازیانه بدهند و از جهت باز داشتن خون طمث در
طبخ سماق بدهند فلونیای فارسی که استفراغ خون از هر موضع که باشد
باز دارد و رحم را قوت دهد و محافظت جنین نماید و اسهال و قی باز دارد
و درد ها و بادی که در شکم باشد دفع کند و دماغ را قوت دهد و حافظه
را زیاده کند صفت آن فلفل سفید بزرالبنج از هر یک بیست درم
افیون گل مختوم از هر یک ده درم زعفران پنجدرم فرفیون سنبل

الطیب عاقرقرحا از هر یک دو درم جندبیدستر یکدرم زرنباد درونج عقربی
مروارید ناسفته مشک از هر یک نیمدرم کافور یک دانگ و نیم کوفته و بیخته
باعسل کف گرفته لبرشند بعد از ششماه استعمال نمایند شربتی یکدرم
فودنجی درد معده و جگر که بسبب آن برودت باشد و حمیات بلغمی و تب
ربع و تبهای کهنه را سود مند باشد صفت آن فودنه نهری فودنه کوهی
فطراسالیون سیالیوس از هر یک دوازده درم تخم کرفس بابونه
حاشا از هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل سیاه چهل و چهار
درم کوفته و بیخته با سه چندان عسل مصفی لبرشند شربتی یکدرم
باب گرم بنوشند فلافلی درد معده و شهوت کلبی را نافع باشد و
بادهای غلیظ را دفع کند و طعام هضم گرداند صفت آن فلفل دار فلفل
از هر یک سی درم حب بلسان ده درم حماما سنبل الطیب از
هر یک دو درم زنجبیل تخم کرفس سیالیوس سلیخه اسارون
راسن از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با سه چندان ادویه عسل
مصفی لبرشند شربتی یکدرم باب گرم بنوشند فلدفیون
آکله و عفونت لثه را نافع است و گوشت مرده دفع کند و
باصلاح آورد صفت آن اقاقیا دوازده درم زرنیخ سرخ و
زرنیخ زرد از هر یک یکدرم مرمکی چهار درم آهک آب ندیده
هشت درم شب یمانی ششدرم کوفته و بیخته لبرکه کهنه لبرشند و قرص
سازند و در سایه خشک کنند و در وقت حاجت از آن بر لثه
استعمال کنند که نافع است ان شاء الله تعالی تمت تمت

ترکیب قمری بگیرند خاکستر چوب مو یک چهار یک با آب ریزند و بکجوشی بجوشانند و بگذارند
تا ته نشین شود بعد با پشم بچکانند و صاف و زلال او را بگیرند بعد بیاورند سم الفار سفید
یکپارچه ببندازند در میان ظرف حدید و یا دیگ سنگی و آب مذکور را بریزند بر روی آن و بجوشانند
تا سم بشکفت بعد بگیرند از این سم مدبر یک تخد و نیم و بکوبند و بریزند در میان چوب مو
بریده چوب را با موم بگیرند و بگذارند برای وقت حاجت بعد بیاورند مس سیاه ذوب کنند
و این چوب مذکور را در سه دفعه در میان مس ذوب کرده بگردانند تا تمام چوب بسوزد
ما بین دفعات چوب گردانیدن ربع ساعت بوده باشد باید که لاینقطع مس در بوته و در گداز
باشد و بعد بریزند در میان مالت و شیره که بسیار ترکیب خوبی است نرم و سفید است
نوع دیگر ترکیب قمری بگیرند خاکستر چوب مو یکمن و دو من آب ریخته بجوشانند تا به نصف
رسد بعد بگذارند تا صاف و زلال شود بعد بجز علق بگیرند و نگاه دارند برای وقت حاجت
بعد بیاورند ظرف حدیدی و یکمثقال سم الفار سفید نارا بیدا در آن افکنند و پنج مثقال از
آب مذکور بجوشی بخور دش بدهند بر کوره آتش ذغال چینی خشک شود پنج مثقال صاعد
الخمر بجوشی بطریق مذکور بخور دش بدهند بعد بر داشته در صلایه اندازند و پنج مثقال
از آب مذکور که موجود باشد بخور دش بدهند و صلایه کنند تا خشک شود و پنج مثقال
باز لذ صاعد الخمر بخور دش بدهند تا خشک شود بعد بگیرند از این سم مدبر سه تخد و بکوبند
و بریزند در میان چوب مو بطریق مذکور بریزند سه مثقال نقره طرح نمایند که بسیار خوب است
و بعد بریزند در میان مالت و شیره که سفید و نرم است و پنج یک قمر خالص با او یار کنند
و هر چه خواهند بسازند بجهت شکن اجاد بگیرند ۸ ۱۱۱۸ ۹۷ ۲ ۸ ۱۱۱ ۱۱ از هم بکوبند
و داخل ۷ ۸ ۷ ۵ ۸ ۸ ۵ ۷ نمود که خمیر شود بطی ببندند قیاس زند و خشک کنند
در ضوب تطعیم کنند که صلابت و شکن رفع شود بهتر از این نمی دیدم در رفع شکن

مربای هلیله معده را قوت دهد هاضمه را قوی گرداند و طبع را نرم کند و بواسیر را نافع باشد
و قوت باصره را بیفزاید و نسیان را زایل کند و قوت جوانی را نگاه دارد
صفت آن هلیله کابلی بزرگ صد عدد در ظرفی کنند و چندان آب بر سر
آن ریزند که آنرا بپوشاند و خاکستر تاک پنجاه درم بر سر آن کنند و چهار روز
بگذارند و رنگ آب و خاکستر را تغیر دهند هر سه روز یکبار بشویند چنانکه پوست از
وی جدا نشود و در دیگ کنند و آب صافی بر سر آن ریزند و یک کف جو
مقشر نیم کوفته اضافه آن کنند و بجوشانند تا پخته شود پس بیرون
آورند دیگر باره بآن دستور بشویند و هر هلیله را ده سوزن بزنند در
ظرفی کنند و چندان عسل بر سر آن کنند که آنرا بپوشاند و بیست روز بگذارند
بعد از آن بیرون آورند و آن عسل را نگاه دارند و دیگر باره عسل تازه
بر سر آن کنند و ده روز دیگر بگذارند بعد از آن با عسل اول و دوم بجوشانند
تا بقوام آید و اگر این داروها داخل کنند بهتر باشد صفت داروها
قرفه قرنفل زنجبیل قاقله صغار جوزبوا مصطکی عود خام از هر یک پنج
مثقال مشک نیمدرم زعفران یکمثقال در ظرف چینی کنند و
بعد از چهل روز استعمال نمایند مربای شقاقل باه را قوت دهد
و نعوظ تمام آورد و مثانه سود دارد صفت آن شقاقل تازه را
در آب خیسانند یک شبانه روز و بعد آن آب را بریزند و یک شبانه روز
دیگر در آب جدید خیسانند باز آن آب را بریزند و یک روز دیگر باب
تازه خیسانند و بعد از آن مقشر کنند و بجوشانند تا نیم پخته شود آنگاه
عسل مصفی بر سر آن کنند و باتش ملایم بجوشانند تا بقوام آید و در
ظرف چینی کنند و بعد از چهل روز تناول کنند مربای جزر باه را

قوت دهد و سینه را نرم کند و پشت را محکم صفت ان گزر بزرک را
پوست بخراشند و پاره پاره کنند و میان آنرا بیندازند و در آب
و عسل بجوشانند تا بپخته شود بعد از ان در عسل اندازند و اندک
جوشی بدهند و در ظرفی کنند بعد از چهل روز تناول کنند که خوبست

مربای زنجبیل کرده و مثانه و معده بارد را نافع بود و بول براند و
بتهای بلغمی را سود مندست و باه را زیاده کند صفت ان زنجبیل
فربه خوب را در زیر ریک کنند تا پست روز هر روز اب بر سر
آن میریزند و بعد ان بیرون آورند و بشویند و ریشه ریشه کنند و با
آب عسل بجوشانند تا بقوام آید در ظرف کنند و تناول کنند

مربای بالنک معده را قوت دهد و فرح آورد و باه را زیاده کند
صفت ان کوشت ترنج را در دیک اندازند و باب بجوشانند تا نیم پخته
شود بعد از ان بیرون آورند و بفشارند و عسل صاف بر سر آن ریزند
و باتش نرم بجوشانند تا بقوام آید و اگر بجای عسل قند کنند شاید اما عسل
بهترست

مربای تمر هندی صفرا دفع کند و تب را زایل کند و محرور مزاج
را نافع باشد صفت ان بگیرند تمر هندی را از چوب و دانه پاک کنند
و در گلاب خیسانند بعد از ان قند را بقوام آورند و تمر بروی ریزند
چون یک جوش بزند فرو گیرند در ظرف کنند و بخورند

مربای گردکان معده
را قوت دهد و باه را زیاده کند صفت ان ابستانند گردکان تازه که هنوز
صلب نشده باشد و پوست از ان جدا کنند و باب و عسل بجوشانند
تا بقوام آید پس فرو گیرند و در ظرف کنند و بخورند که خوبست

قاعده حساب ابجد اینست

| ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |

| ک | ل | م | ن | س | ع | ف | ص |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۲۰ | ۳۰ | ۴۰ | ۵۰ | ۶۰ | ۷۰ | ۸۰ | ۹۰ |

| ق | ر | ش | ت | ث | خ | ذ | ض | ظ | غ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱۰۰ | ۲۰۰ | ۳۰۰ | ۴۰۰ | ۵۰۰ | ۶۰۰ | ۷۰۰ | ۸۰۰ | ۹۰۰ | ۱۰۰۰ |

مربای وج قولنج ریحی و فالج و صرع را نافع است صفت ان بگیرند وج ترکی
فربه سه شبانه روز در آب خیسانند بعد از ان بیرون آورند در
آب و عسل بجوشانند تا بقوام آید و فرو گیرند و در ظرف کنند و نگاه
دارند برای وقت حاجت

بجهة نخوردن تریاک مغز بادام خشخاش زعفران
نبات مساوی کوفته یکدانک بخورند که دیگر خواهش تریاک نمیکند مجربست

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین
الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا آیا شاه مردان
و شیر یزدان و یا صاحب ذوالفقار کور کردان نظرهای ناپاک و لال گردان زبانهای
سبک سار که عملهای شریف که از اسرارست و از گنوز ربانیست و نزد هر ناقابلها ابراز ننمایند
و در راه بد صرف نکنند و بمصرف خیرات و دستگیری سادات و فقرا برسانند و چون باین
عملهای اسرار ربانی برسد مرجان شاه حقیر را بفاتحه و خیرات یاد کنند چرا که بسیار
زحمت و ریاضتها کشیدم و سیاحتها کردم اسم راحت را شنیدم و لاکن
یک چشم بهم زدن ندیدم بحق خداوند قهار قسم میدهم که مخفی بدارید این سهرا را و ابراز
مکنید که عمر تمام میشود و خداوند از شما بیزاری میجوید و اسراف کننده این عملها ذلیل است
و محروم همه باو دشمن میشوند و قاطل نفس خواهد بود در دنیا و آخرت خیر نخواهد
دید و رانده درگاه احدیت خواهد گردید والبته با احدی آشنائی نکنند و از یاد خدا بیرون
نروند و در انکار نمودن عمل اگر بدست ظالمان گرفتار شود قسم دروغ بخورد
و عمل را ابروز ندهد و عمل بدست کسی ندهد و اگر چنین کنید در نزد خداوند عزیز و مکرم خواهی بود
و قابل کنز و سهرا خواهی گردید و خدا لعنت کند کسی را که این سهرا را مخفی ندارد و اگر
از گرسنگی بمیرد ابراز عمل نکند اما بعد بدان که این کتابچه بر چهار فصل است

فصل اول

فصل اول در کیمیای اکسیر اعظم ربانیست و هیچکس تا حال این عملها را نشنیده و از
کسی صادر نشده بجز میر داماد و میر فندرسکی و شیخ بهائی که حقیر مرجان شاه ایشان را
ثبت کردم و در این اعمال محجوب نمی نمایم فصل دویم در سیمیاست که جمیع ساحران در
تصورش حیران باشند فصل سیم در لیمیاست که اعجازهای غریبه است فصل چهارم در
طی الارض و سورمه خفا و هوش و شتیت و پرواز کردن و بعقده عمل از تجربیات
ذکر کنم اما فصل اول بدانکه عالم سایط الارض گردیدم و هفتاد علف از کیمیا
انتخاب نمودم و بیست و یک کتاب که از برای کیمیاست در این کتابچه ذکر نمودیم یکی
که پیش از ممات و بعد از حیات من بنظر هر کس برسد حلال و بزرگواری مرا بدانند
که چقدر مرتبه خداوند کبیر به بنده ذلیل خود عطا فرموده و این بنده حقیر را به مرتبه
امینی کرد انبیا و دنیا را از برای تو خدا تمام کرد از راه نور ببر از ظلمت الحمد لله
رب العالمین اما بدانید که از نباتات علفیست که سهیل میگویند که در انتاکیه
میروید اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین بقدر یک وجب از زمین بلند میشود و بیخ آن
که در زمین است شبیه بتخم مرغ است مثل خونست و در وسط علف سبزست و ده برک
دارد پنج برک طرف چپ قرمزست و گل ریشش نیز قرمزست و خط قرمزی بدور گل



میباشد و در هر برگی یکخواری هست که در زیر برگ است و پنج برگ طرف راست
زرد است و این علف سهیل را چون از زمین بکنند بقدر یک پیاله خون از او بیرون
می آید خون او را گرفته در شیشه ضبط نمایم بقدر خون منی آدم بر روی خون
در شیشه ریخته که با هم ممزوج شود و سه روز در آفتاب بگذارند بعد بر داشته در شیشه
مطینی نموده تنکیس نمایند و قدری روغن لاک پشت هم قدری باندازه بر روی
او بریزد و معه یکمثقال خون سیاوشان و تنکیس نمایند روغن بسیار قرمزی از آن
بیاید و در این روغن سه خواص در او هست اول آنکه بقدر جوی بر خوت هر کس بمالند
مطیع او شود و چون بنده فرمان بردار او گردد و آنچه بگوید و بخواهد عمل نماید
و محو او گردد اما هفته یکمرتبه از این روغن باید اعاده نمایند که خاصیت آن
یکهفته بیشتر نیست و اگر بمالند محبت بر طرف میشود دویم آنکه یکمثقال زیبق را
در فنی نموده بکنند از این روغن بر روی آن بچکانند فالفور خاک شود و این خاک
را در میان طاس طینی آهنی که شبیه بتخم مرغ باشد بکنند و سر او را محکم نمایند و یک
کوره نموده همیشه آتش در آن باشد و این تخم را در میان آن بگذارند اهل خزانه و باقی
مردم هم از او خائف و لرزان باشند و در همه جا مقبول جمیع طبعها باشد و این از
جمله مجربات است و اگر ریزه از این روغن بر تخم مرغ بمالند فالفور تخم بترکد
و جوجه از آن بیرون آید سیم آنکه با شنجرف سحق و صلایه نمایند و قدری
مورد سبز ممزوج نموده بگذارند مس دهد چون بیرون بیاورد ثابت است یکمثقال از

این شنجرف

این شنجرف را بر سیصد مثقال زیبق طرح نمود قمر شود تمام عیار که از همه عیوب پاک است
این است شبیه علف سهیل از شیشه ترا از میان شده کر دران خود انتخاب نمودم
و ورادم بتو این علمها را که ذکر خواهد شد هر گاه یکی از این علمها تخلف نماید مرا و اجداد مرا

این است علف سهیل

لعنت بکن و اگر که دیدید که خلاف ندارد مشعوف شدید مرا و اجداد مرا همیشه طلب
مغفرت نمی کنید که همه اجداد من مرشدان کامل بوده اند و علف مذکور برگهای زرد دارد
تلخ میباشد و ریشه آتش شیرین است والله العالم التوفیق صم بکم عمی فهم لا یتکلمون تمام شد ذکر
علف سهیل

دویم

دویم

دویم علفیست که او را برگ زبان گویند و در همه جا هم میرسد یکی در کوه تبریز
که در محلی است و یکی در هرات و یکی در ارض روم بقدر نیم وجب از زمین بالا می آید طرف
او ثبتی برگی دارد که ثبتی سنبله است و طرف چپ او چهار سنبله دارد و در میان هر سنبله
یک گل آبی دارد که شبیه بزبان آدمی میباشد و ریشه او آبی است و دراز اما خواص این
علف آن است که چون این علف را بدست آوردی و کندی او را خشک بکن و هر
علف دیگر که میخواهی بکنی و با این علف بجوشان و بیرون بیاور و آب به خشک
کن و در کیسه ضبط نما و هر وقت که خواهی یک نخود این را بر صد مثقال زیبق طرح کن که در
سر آتش خاک شود سفید و از آن علف یکنخود دیگر بپاش بر آن خاک زیبق که بمثل پنبه
میشود و بر روی آب می ایستد یکمثقال این خاک را بر ده مثقال مس طرح نما که قمر تمام
عیار بیرون میاید و اگر خواهید که این خاک شکفت را روغن نمائید که قطره از او
بقطار رود این شکفت را با زلف عروسان که آبنی اگر فته باشند سحق
نمایند و قدری صبر زرد بر او بریزند و بیست مثقال مفتاح حکمی را بر سرش بریزند
تا حل شود بعد در شیشه مطینی نموده تنکیس نمایند دهنی آید سنگینی بمثل سفیداب
و در سر آتش سرخ شود و چنین بر زمین گذارند سرد شود آب باشد و از این دهن یک
یکمثقال بر دو قنطار طرح نما و سجده شکر خالق بیهمتای خود را بجای آور و براه خدا صرف
نما و مرشد را بطلب مغفرت یاد آورید و خاصیت دیگر هم دارد که ترا و را بگویند
و آتشی را با حنا خمیر نموده بر ریش ببندند اگر خدا عمر بدهد و زنده بماند دویست سال موی
او سفید نشود و اگر کسی بخورد فالفور کور شود و طعم این علف شور است بارک تمام گند
وصف علف برگ صم بکم عمی فهم لا یتکلمون این است شبیه علف برگ زبان

اللهم صل

اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین الله اکبر الله اکبر الله اکبر کبیرا بزرگ است خدای
ابراهیم العظمة لله زبان از او صافش عاجز است ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و صل الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین یا رب العالمین و یا ارحم الراحمین

این است شبیه علف برگ زبان

بدانکه علف در این عالم است که اسم او ... بسیار جلیل القدر و نظیر از همه علفها
بهتر است و این در ایران است و در محال دیگر نیست غیر از مصر و شام و در کوه تبریز
هست و در هرات بسیار است و در همدان در کوه الوند هست اما بسیار کم است

و خورند و بسیار است و طعم این علف زهر قاتل است که چون بر زبان رسد زبان را ببندد ازود
و اگر بدرست بماند طاول کنند و برگهایش پهن باشد و سبز رنگ برگ نارنج باشد و در
میان گلش سرخ باشد و گلش در سرش باشد و ریشه او پیازی دارد و شبیه بشنجرغ
اگر این علف را دیدی و شناختی او را با بیل بکن و در چهار فصل هست هرگز خشک
نمیشود و نشان دیگرش آن است که دور او تا یک ذرع برف نمیماند و چون کندی بکوب
و آبش را بگیر اما آبش بجایی نرسد و آبش را در شیشه کرده نگاه بدار و اگر ممکن
نشود در کوزه آبش را بگیرند خشک نمود هر وقت که خواهند علف را در دیگ سنگی
نمود و قدری آب طلق محلول بر رویش ریخته و او را طبخ بدهند و آب صاف او را
بگیرند و اگر تیره است آب او را باز که یکبار طبخ دهند و در شیشه کنند و یک مثقال
قصد الحمار و یک مثقال بیخ لفاح اگر ممکن نشود نیم مثقال بیروج الصنم و اگر نشود نمیخواهد
اجزا را کوبیده داخل آب نموده و آب را در شیشه مطینی ریخته و در بالای آتش بگذارند
همین که بجوش آمد بردارند و اگر این آب را از سه روز بیشتر در ظرفی بماند نمی ماند شیشه را
میشکند و میرود آب یکتوره این علف را با سنگ زیبق میزان کردند که فایده میکند
باید کوره بسیار بزرگ بکشند و خوب آتش سرخ نمایند و سنگ زیبق بریزند در آن کوره و
آب علف را بالایش بریزند و بگریزند که بخار آن باک نی ضرر میرساند و کور میکند عمل آهک
که آب بر سرش ریزند صدای بسیار میکند بهمان طریق است باید اینقدر نزدیک آن
نروند تا بخار آن کلا تمام شود آن وقت بروند و به بینند که شگفته شده است بشکل آهک

در نهایت سفیدی

در نهایت سفیدی و اگر خواهند که آن شکفت زرد شود بگیرند زینیان و خرزهره و مرداسنگ
طلایی جوهر گوگرد و سم الفار زرد از هر یک صد مثقال ممزوج شکفت نمایند که این شمر است
و قاعده اول قمر است بعد آن شکفت را برداشته در میان هفت یا پنج یا چهار کیسه زر
شها حرخته در آن میان کنند و بردارند و تکه بدارند و عقد مرجان شاهد میزان آن را اگر خواهم
که یک مثقال از این بر هشت صد و پنجاه گرم مس میرود اینست علف حجر المکرم اللهم صل علی محمد و آله

اینست شبیه علف حجر المکرم



و بوی این شکفت بهر چیزی که برسد بشکل آهک میشود و فعل آن ایضا بر چند چیز کرده است
صم بکم عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین اما بدانید که علف
هست که اثر ابد السرو گویند و در یزد و کرمان سبز میشود و در آنجا سرو یک برگ میگویند
و گل آن آبی است و در زیر برگ سرش گل میدهد و در زیرش چهار برگ سبز میدهد و ریشه
او پیازی دارد که سرخ است و چون دیدی و شناختی بکن و بردار هر قدر که قسمت تو است و با
آدم زیر زمین داخل کن هر سه را با هم خشک نما یک مثقال از این سه علف که داخل یکدیگر ند
۱۰ مثقال طلق محلول و دو لیت مثقال طلا را خاک میکند سرخ و قدری فلفل هندی
روی آن بریزد و بعد آن ضبط نما یک مثقال از این خاک را بر چهار صد مثقال جیوه طرح
نمایند که طلای بسیار خوب است و رنگین است و خاصیت دیگرش اینست که اگر
گردی از این علف در سورمه مخلوط نمایند چون بچشم بکشند فالفور کور میشود و اگر
گردی از این علف بر سینه خفته بپاشند آنچه که پنهان دارد بگوید و اگر بگیرند از این
علف بر خصیه بمالند قضیب او چند از بزرگ شود که از اندازه بیرون شود و
هفت فلز را این علف شکفت که اگر بقدر نخودی از این شکفتها از هر کدام
باشد بخورند قوه فیل دهد و اگر ده مثقال دار شکن را با این علف در فنجانی
از قلعی و مس دهند دار شکن شکفت سفید بشکل بیضه و اگر کسی را قوه باه کم باشد
یک نخود از این شکفت را در میان یک شیر پخته صبح یکبار بدهند او را بخورد
یک ساعت بعد بدنش گرم شود بعد یکبار دیگر بخورد و بدنش گرم تر و نعوذ کند
مدتی دیگر را بخورد نعوذش بیشتر شود و بعد یکبار دیگر را بخورد

اما زن حامله شد که تا بیست و پنج مرتبه جماع کند و اگر بیشتر بخورد هلاک میشود اگر
زن طاقت نیاورد با الاغ جمع شود الا زن اگر یکی باشد خواهد ترکید و اگر از حال برود
نعوذش بحال اول باقی است شیر بر بدنش بمالند بشکل پنیر خواهد شد و کم کم شیر بر بدن

این است شبیه علف ابد السرو



بمالند تا بر طرف شود و دیگر قوه جماع از او کم نشود تا زنده است اینست شبیه علف ابد السرو
که مذکور شد صم بکم عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و آل محمد و بدانکه در یزد
علفی هست که اثر انگم آدم گویند و این علف را خواص بسیار است از آن جمله یکی خواصش
این است که هر نیت که بکشند همان حرکت کنند انکس که قدر رزق آن خورده



و قسم دیگر هست که بشبیه ازاد و قدش کوتاهتر است بمثل ریحان کوهی است آن خوب است
از برای عمل اکبیر اما نرش یک خاصیت دارد که هر کس یکمثقال از آب آن بخورد
در همه عمرش نا خوش نشود که بصیرتر شود و دیگر آنکه قوة باصره چنان شود
که در روز ستارها را ببیند و هر گز ریش او سفید نشود و این شب بوی نر در ایران
نیست بلکه در کوه های مصر و شام میباشد و این شب بوی ماده در ایران است و ما ورا
شباهت را ما کشیدیم اما شب بوی ماده را به تنهائی فعلی نیست مگر او را با ریشه شب
سوز طبخ بدهند هفت فلز را شگفت و بیبروج را به تنهائی فعلی نیست مگر با شب سوز
آنکه داخل کنند هفت فلز را شگفت کند و شب سوز نیز به تنها فعلی نیست کار عظیم باشد
ما تر نکردیم لاکن تدبیر کردیم بیبروج الصنم با شب بوی ماده و شب سوز هر سه را
با هم تدبیر کردیم با این سه علف طلا و زیبق را شگفت از جهة شگفت طلا شب بو
چهار جزو از بیبروج ده جزو و از شب سوز سه جو بزرگ بکوبند به تدبیر بر صد مثقال طلا
ذوب کرده بپاشند که بقدرت حق تعالی شگفت قرمز میشود بمثل خون و از برای
این شگفت که تقطیر کنند بگیرند شوره قدری و کوکرد چند حبه برگ مورد قدری نوشادر
قدری و اگر مورد نباشد گل همیشه بهار و یا بلادر هر یک که ممکن بشود در شیشه بریزند و
هر قدر که میخواهند زیبق بر روی آن بریزند که فی الفور طلا زیبق را میخورد از پنج
مثقال تا پانصد مثقال میتوان زیبق ریخته که این میزان زیبق است و در قرع کنند و یک شب
تا ظهر آتش کنند بقدرت کامله پروردگار روغنی بیرون خواهد آمد بمثل شب چراغ
که یکمثقال از این روغن هزار و پانصد مثقال زیبق را خمیر کند بعد هزار و پانصد مثقال
نقره بدستش بدهند که از عیار طلا ده بوته بلندتر خواهد بود و اگر در آتش
بدهند که قوتش

بدهند که قوتش زیاده شود تا پانصد مثقال و هر چند که آتش زیادتر بیند قوتش زیاد
میشود و در آتش سیم بدرجه خط کشی میرسد و این روغن بر هفت فلز طرح میرود
و بیبروج الصنم را به تنهائی فعلی مگر دهن بار کند ماهی بیا میزند بر موها اند مو را بلند کند و اگر سه
علف را برابر هم خواهی بپزی طلا را صفحه نازک نموده و زیبق چهار سافی طلا در بوته کرده و
طلا را مقراضی نموده اول طلا در بوته کرده چنانکه بره بره ببیند اردو بیبروج الصنم را با خون سیاوشان
اگر نباشد صبر زرد و اگر نباشد زعفران هر یک که باشد میشود و بعد در آورد و بشوید
تا پاک شود و بعد در بوته کن و همینکه زیبق بحرکت در آمد بردار و بر کنار کوره بگذار و بقدر نیم نخود شب
را که با ریشه شب سوز پخته باشند با او بزنند و مس بدهند خاک شود از آن خاک یکمثقال بر هزار و
پانصد مثقال مس طرح کن قرص خالص بیرون آید و لاکن در کبیر شب سوز در وقت ریختن در شیشه که
شگفت را میخواهی بریزی اکبر عغ ۲۱۵۴ شی ۰ شی ۱۶۰ اسهاف ۱۲۲۱۴۶۵ اس ده شی
۱۴۶۲ های نمای و بر هم بزنند از هیچ یک صحیح بیرون نخواهد شد و اگر نشود کسر شود و بدانکه
علف بیبروج الصنم بدین صورت است اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین و بر دشمنان ایشان
تا بصبح قیامت مدام لعنت باد صم بکم عمی فهم لا یعقلون الینت علف بیبروج الصنم

عمل ۲

این است علف بیبروج الصنم

بدانکه علف شب سوز بدین نحو است اللهم صل علی محمد و آل الطاهرین و بر
دشمنان ایشان تا روز قیامت مدام لعنت بار اما شب سوز علف بسیار جلیل القدر
و منزلت او را خدا داناتر است و پادشاه تمام علفهاست بغیر از حرام و چند
علف دیگر که ذکر نکردیم و اگر این علف را آب ریشه او را با افسنطین طبخ بدهند
همان افسنطین بدون سیروج الصنم و شب بو شکفته کند طلا را و همان عمل کند
فرغ نمیکند بدون کم زیاد و شب بو را نیز با ریشه افسنطین طبخ بدهند همین قسم
خواهد شد و اوتاد این فعل را اندازد و هیچ علف دیگر این فعل را ندارد غیر از شب سوز
و این علف شش برگ دارد سه که رنگش آبی است بمثل پر طاووس بر زند و گل او نیز
آبی است و چهار برگش قرمز است و دو برگ قنبر که سیاه باشد دارد و دو برگ کبود دارد
و در روز همه برگهایش سبز باشد و گل او نیز سبز است و شب گلهای قرمز بسوزد
بمثل چراغ و گلهای آبی بر زند بمثل پر طاووس قطره نفته بید اگر دوستی این است که همیشه
که او دیدی دو نفر باشند یکی او بر بالا ستد و یکی پیش علف رفتند و با خود بلاس بردن و به بالا
هر علف ببیند اردو آنکس ببیند اگر روشن کم شد کمان است و بردارد در جای دیگر
بر روی علف دیگر ببیند از دو تکه از دور دیده میشود و از نزدیک چیزی نیست و
بلاس را بیندازند بر روی علف و بگذارند تا صبح بماند چون صبح شود به بینند که اگر بر
کهایش کرد است و برسرخ او شیرین است و برگ آبی او شوراست و در آن مکان
که شب سوز هم باشد علفهای دیگر هم بهم میرسد که بهمان شبیه است و باید در روز بطعم
مشخص کنند چنین پیدا کنند شکر خدا را بجای آورند و بکنند و اما ما آن را ندیدیم
و این علف هم



و این علف هم بسال مانند یکسال زیاد است و یکسال کم است و جای این علف
جلیل القدر در کوه الوند همدان و در کوه دماوند و در کوه سهند تبریز و در کوه زردی
کردستان ایران و معدنش در صحرای بحرین و در کوه شام است مخفی بدارید
این علف را تا او را نشناسید نخواهید شناخت مردم در عبور راه بسیار دیده اند
و لاکن نشناسند لعنت خدا بر کسی باد که این علف را شناسد و بکسی دیگر بگوید
چراکه بخدای واحد و بحق رسولش قسم است که امتحان خود کرده ام که یکبو تر این علف
شب سوز با پنج کرور دولت مقابل دیده اند و اگر یک بوته در سال پیدا شود کافی است

این است علف شب سوز

و سر این علف را بپوشانید و چون شناخته اید که بر تمام است بحق خدا و رسولش قسم است
که عاقبت ببینید اگر خواهید غوص و بزرگی او را خواهید دید و این علف شب سوز را
هفتاد درجه است به تنهائی نتوانستم که بیشتر از این ادا کنم و شب بو را داده

ده خاصیت است به تنهائی بروز ندادم و سیروج الصنم را بیست خاصیت است
در اکسیر و افراز نکردم و هر صاحب عملی قابلی که با این عمل برسد خود پیدا خواهند
کرد که باک ساختن این گفتم که تنها تنها را مخفی بدارید هر کسی این را نیابت را فاش
کند بلعنت خدا و نفرین رسول گرفتار شود اما این است شبیه علف شب بو نر
و ماده صم بکم عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و آل محمد بر دشمنان ایشان لعنت




بدان عهد نامه ایست در میان من و تو ای شیرزاده که تو را صاحب اسرار نمودم و عهد
از یکدیگر فهم و کتابچه را بتو دادم و معادن علفها را بتو نشان دادم بدین عهد و بدین
شرط که سالی دو بوته از این علف شب سوز را در جزیره همیشه بهار هند یمنی برسانی و بهر قسم
که باشد و اگر نتوانستی با آن طلسم بر بندد و در بلندی بیابی و بزمین میرسد که باشد از براه خرج
مدنح فقرا میشود ای شیرزاده ما را فراموش مکن هو نفس مرجان شاه جوکی
حق حق حق الله یا مولا همت و السلام صم بکم عمی فهم لا یتکلمون و بعد بدانید که در
عالم علف هر که او را علف مار میگویند و این علف را ابیات زند و بگویند و مار زده
بجای نیشش به بندند فی الفور زهر رفع شود و بسیار است طول دراز دارد سبز و خال خال سبز دارد و
یک گل آبی دارد و در سرش و ریشه او پیازی دارد و در پیاز خط آبی کشیده است
و خواصیت این علف را ذکر کنیم اول اینکه این علف بسیار جلیل القدر است و این
علف سم سفید را ثابت میکند بیکدمی و سم زرد را ثابت میکند بیکدمی و
ورزنیخ مصعد را که سه مرتبه مصعد شده باشد دفعه چهارم این علف را در او
بریزند تر فتیم میشود مثقالی بر هزار مثقال مس طرح میرود و شنجرف را ثابت میکند
از شعله و دود انداز و یک مثقال از این شنجرف بر صد مثقال قمر طرح میرود و شمس اعلا کرد
اما خواصیت دیگر این علف آن است که یک مثقال از این برده شیر بزنند و شب بگذا
رند و روز بردارند مجموع آن شیر روغن شده باشد که بهتر از سایر روغن ها است که فرق
نشود و هزار مثقال این روغن را با هزار مثقال یحان کوهی داخل یکدیگر نموده
خوب بزنند و بعد از آن این روغن را تقطیر نمایند و مقطر او را بردارند و بیاورند
زرد چوبه سی مثقال و من آدم پنج مثقال راز بوی کوهی هشت مثقال در
روغن مذکور کنند و آن روغن را در شیشه مضبوط کرده و آن شیشه را

در زیر پهین اسب کرده بعد از ده یوم بیرون آورده کرم بسیار شده باشند و پنج روز
باینها خوراک بدهند از مردارسنگ و زرنیخ مسحوق روز ششم ندهند که همه یکدیگر را بخورند
تو کرم باقی بماند و هر صبح این دو کرم با همدیگر جنگ میکنند آخر الامر یکی بر دیگری غالب شود
و آنرا بخورد و ماهی که هر روز پنج مثقال کند و روغن بر خورد او بدهند تا چهار روز
پنجم دو میل سوزن که از روغن آلوده کرده باشند بر چشم بکشند و هر شیشه باز
نموده نگاه کنند جانوری باشد که آنرا مار قهقهه میگویند که ارسطو از برای لشکر اسکندر ذوالقرنین
ساخت و در مقابل لشکر نگه داشته هر کس که نگاه میکرد اینقدر میخندید که هلاک
و این عمل از برای پادشاهان خوب که بر مقابل دشمنی بدارند صم بکم عمی فهم لا یتکلمون
این است شبیه علف مار که مذکور شد تا بتوانند این راز را مخفی بدارند از اهل دنیا والسلام

این است شبیه علف مار

اما بعد بدان و آگاه باش که در تبریز علفی هست در کوه سهند که در جای دیگر بهم
نمیرسد و برگهای سرخ دارد شبیه بگل زنبق و بر بالای سر هر گلی یک چشم هست
و ساقه او سرخ است مثل اره باشد و ریشه او پیازی دارد و او را علف ماران
خوانند و فعل او این است که بسیار جلیل القدر است اما بدان لعین ابن لعین کسی هست که
سر او فاش کند خاصیت او این است که هرگاه بوته از آب ریشه این علف
بر زیبق برسد بدون آتش شکفته شود به تنهائی که این علف را جفت تمیا کند
و تدبیری ندارد و آب این علف را باکوکرد صلایه نموده و حب حب سازند و در
شیشه کنند و تنکیس نمایند دهن لایحترق بیرون آید در قابله که ثابت باشد و این
روغن زیبق را عقد کنند یکمثقال بر صد مثقال و آن عقد خاک الاحمر است یکمثقال بر
دولیت مثقال زیبق دیگر زده قدرت و بزرگواری خدا را مشاهده کنی و در رو دیر
جیب او خاتم بزعفران بفرست که شمس تمام عیار بعیار بوطه بلکه رنگین تر
و تدبیر دیگر شمس بیاورند یکمثقال ۱۲۴ اشل ۲ و با آب این علف و
یا برگ این علف صلایه بکنی خشک باشد یکدم مس بدهند و بعد بیرون
بیاورند یکی بر صد مثقال سم زرد بزنند ثابت شود و یکمثقال از این سم را
بر صد مثقال جیوه بزنند طلای ~~شود بعیار دو بوطه~~
قرمز و یکمثقال از این خمیر بر چهارصد مثقال زیبق طرح کنند ~~از اکسیر~~ خمیری شود
بعیار دو بوطه اکسیر شده احیا کردم ترا عهد سازند که نکنی و بدهوا انشو و ماسوا فراز
موشی نکنی و لعنت جمیع ملائکه بر کو باد اگر بد نفس بکنی و این علف را بدیگری
بدهی ملعونی و صد لعنت تو ملعون و منکر شد تو مرجان شاهم اگر بتو روغ

وخلاف نوشته باشم هزار بسم ملعون است مبارک کار بتو این علف بر نعمت
شکر و حمد خالق خدای آذر که تا بل دانسته را اللهم صل علی محمد و آل محمد صم بکم عمی فهم لا یتکلمون
این است شبیه علف ماران جل جلاله الخالق بزرگی بتو میدارند از خالق سبحان الله




اما بعد بدانکه علفی هست که او را ابرک میگویند بسیار مقوی و مفرح و خوشبو
هست و بسیار جلیل القدر میباشد و بسیار پاکیزه باطن و بسیار خوش نما این علف را
نود درجه باشد این علف را ابرک میگویند در بلاد ایران است در کوه سهند تبریز است
و در داغستان

و در داغستان و شام هست و بقدر نیم وجب از زمین بیرون می آید و برگهای او بدین
شباهت است و دور برگهایش قرمز است مثل اره و سمت چپ او آبی است و گل سرش
سرخ است و ریشه او آبی است و برگ اطرافش سبز است و برخشی ... و این علف
در وقت بهار تا یکماه از بهار رفته سبز میشود و عمرش همین روز است خواص او این است
که بیاورند یکمثقال ۶ ۲ ۵۰۰۶۰۵ و آب این علف را بر سرش بریزند خاک قرمزی میشود
و یکمثقال از آن خاک بر پنصد مثقال ۳ ۵۰۰۶۰۵ بزنند خمیر شود و از آن خمیر یک بر دولیت
مثقال زیبق طرح کنند شمس شود در نهایت صفا و خواص دیگرش این است که بیاورند
طلای صفحه کرده نازک را دولیت مثقال و زیبق چهارصد مثقال و این علف را بکو
بندد و دو مثقال از این علف را بر چهارصد مثقال زیبق فرو برند و بهم بیامیزند
که مخلوط شود و طلا لم شود در بوته نموده و بتابند تا سایه انداز دهمینکه سایه انداخته
زیبق را بر سرش ریزند بقدرت کامله پروردگار عالم خمیری شود سفید که
بعد یکمثقال از برگ که دورش قرمز است از این علف کوبیده و یکمثقال ۶۴
و شش ور ملغمه بپاشند و دو مس بدهند نرم شده و نه خفیف بعد بیرون
آورند خالص سرخ شده است مثل یاقوت رمانی و یکمثقال از این خاک را بر
هزار مثقال ۳ ۵۰۰۶۰۵ جل الخالق بخدای آسمان و زمین قسم است که در عیار
نقره بوطه خواهد شد و باز هم بار بزنند که طلا را اگر چینی بفروشند جان در حجر طفل
خواهد بود صم بکم عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین ما شاء الله
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم هر کسی این سر را فاش کند بلعنت خدا و نفرین
رسول گرفتار شود که این علف قدر و منزلت بسیار است الله ولی التوفیق

اینست شبیه علف برگ بر که مذکور شد بر محمد و آل محمد صلوات کور بار
چشم موزرت و نایاب که این علفها را نشناسند هر دیده را قابلیت این نیست




بدانکه پیاز عنصر عنصر عزیزست بحق عزیز قسم است که بسیار ورضیه ای دارد و این پیاز عنصر
در سرابیران است و برگ او بمثل درهم است و جو ریر که بمثل ازه است و رنگ برگش سبزست
وجو ریر برگش که ازه است آبی است و گل زرد در سرش است و ریشه دارد بمثل چقندر است تا در
زیر خاک است سبزست همین که بیرون آورد باد یا و خورد سفید میشود و این علف در لرستان
است و در بیابان شهر لوط که مشهورست بر ریگ شتران است و در کوه محمد تبریز هست و در
زنجان بسیار است و علامت این علف آنست که در فصل بهار هست تا آخر بهار
و مگس های ریزه بر گرد بوته او جمع میشود و گوسفندان که از آنجا عبور میکنند
همه بدور او جمع میشوند و اگر بخواهید که این علف را و ذاتش سید در بیان مکانها که مذ
کور شد گوسفند به همراه خود ببرید بهر جائی که گمان دارند گوسفند را سر بدهند
هر جا که بیشه بر سر گوسفند جمع شود تا دو میدان از هر طرف جست و جو نمایند البته
پیدا خواهد شد همین که پیدا کردی او را بکنی و در هاون سنگی بکوب که بوی فلز
باو نرسد که فاسد میشود همین که آب او را گرفتی لوف تر یا خشک اگر ترست بکوب
او را و در ظرف چینی ریخته با آب لیمو بجوشانند همین که بجوش آمد بردارند و در
داخل آب پیاز عنصر کنند و بعد از آن بیاورند

٣٤٣١ [illegible] ٥٥ ٥ ٥ ٥ داخل این آب کنند و بیاورند پنج من تبریز ٢٦ ٢٠٠٨ و آب یک
پیاز را با آن اجزای مذکور بریزند بر سر آن و بر سر سنگ سماق بسحق و صلایه نمایند
و بعد دو من تبریز سیر را آب گرفته و آب سیر را کم کم بخورد رنگ ها بدهند سحق و

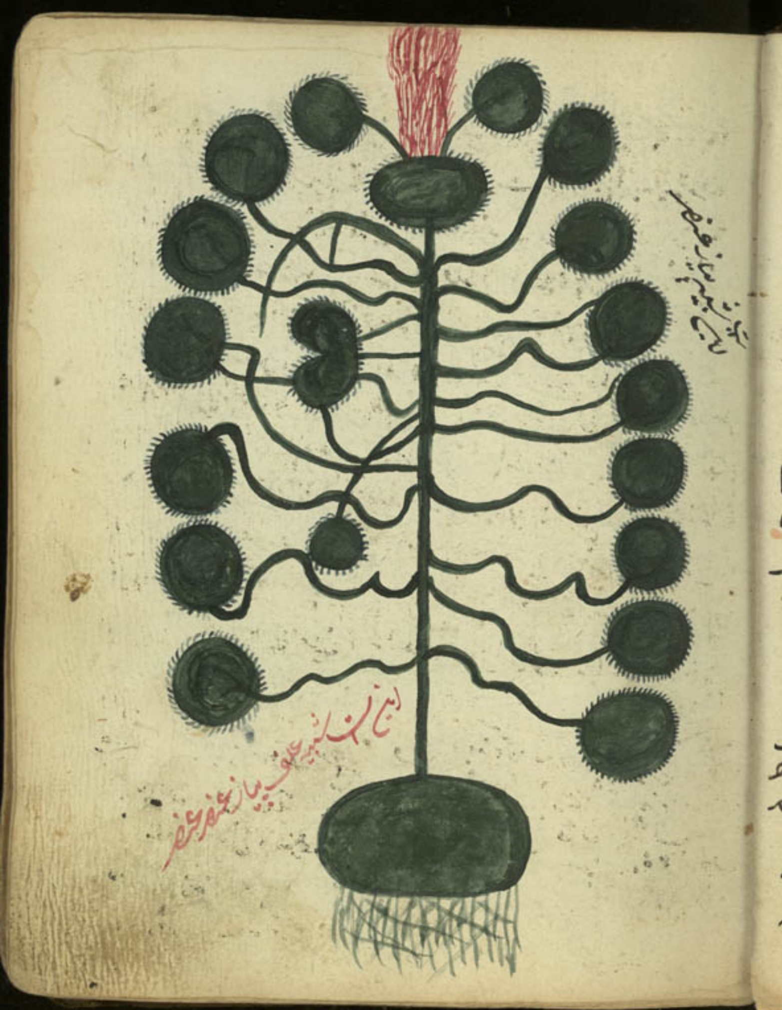
وصلایه نموده که بمثل خمیر شود و سفید بعد او را حبه حبه نموده و در قرع کرده
~~و سر شیشه را ابفطوله مذبوطه نموده و پنج مثقال کبریت صبر را داخل نموده و~~ سر
شیشه را ابفطوله مذبوط کنند تنکیس نمایند روغن زردی بیرون خواهد آمد
بمثل زعفران روغن در شیشه مذبوط ~~از بلور ضبط~~ نمایند مطیی نموده
بردارند اما این روغن مثقالش دولت مثقال زیبق را تخمیر میکند و از آن تخمیر
یک مثقالش بر صد مثقال صوه طرح میرود شمس اعلا میشود کور شود و لال شود بحق
نفس مرجان شاه که ابراز مکن این عمل را با احدی ای شیر شاه تر ان ده کردم
بر تمام صنعت ها عالم از راه بیرون نزوی و ما را فراموش نکنی لعنت خدا بر تو
باد اگر عهدی که کردی بشکنی و ترا بجعفر ابن زعفر سپردم که ترا با و سر اطاعت
از بر این بیاورد و اگر دیگری را صاحب عمل نمودی بیرون افدن بین بهر کس بگوئی
تلف خواهی شد ای شیر شاه بدان که تا من زنده ام که حیات دارم نمیتوانی که
تمرد قول من بکنی و عهدی که با من کردی بشکنی و در قید هیچ یک از ایشان کردا
نبوده هر کس آمد خدمت کرد و یکی عمل جزئی با و دادم رفت و ترا خواستم
و این کتابچه را بتو دادم و چندین عملها را از نباتها و جربیات ذکر نموده و
بدرستی تماما را بتو ارشاد نمودم که یکی از این عمل را ممکن احدی نیست بجهد
خود و فالی و سایر کیمیا به نزد ما بیا و مال فقرا را بما برسان ای شیر شاه این طلسم را
در حل وادی

در حل وادی نوشته و در میان کتاب خود که از شر جن و انس محفوظ
باشد و اگر طلسم را فراموش کردی اسم بگذار در میان کتاب و دانسته باشد که
کتاب از دست تو میرود و دیگر جن قوه ندارد که بر گردانند چرا که الیهم میبرد
عمل میکند و طلسم را ماهی یک مرتبه باید جدید نموده و بخوان آدم باید نوشته شود
در روز آخر ماه پیش از طلوع آفتاب همین که آفتاب سر زند باید که تمام
شود و در وقت نوشتن طلسم باید که فضله سگ را بر روی آتش بریزند تا بسوزد
و طلسم را در میان کتابچه بگذارند طلسم اینست که مبارک باد بر تو این علم

| ٨١ | ١ح | هه هه | هه هه | ١١١١١١١١ | ٢٢٢٢ |
|---|---|---|---|---|---|
| ں ں | ںںں | سسس | ززز | وووو | وووو |
| دد | ووو | ووو | ع ع | ععع | ععع ع |
| ووك | ووود | ل ل ل | م م م | ححح | ححح |
| ٣ ٣ | ٣٣ | ١٣٣ | ٣٣ | ٣٣ | ٣٣ |
| ن ن | ن ن | ن ن | ن ن | ن ن | على على |
| ١١١ ١١١ | نانانا | نانا | حاحا | حاحا | حاحا |
| حاص | ماکا | کاکا | ل ل ل | و۶۶ | ١۶۶۶ // |

اما خاصیت و فعل برگ عنصر را نیز ای شیرشاه از برای تو ذکر میکنم بیاور برگ عنصر را و آب او را بگیر اگر تر است و اگر خشک است بکوب و با آب لیمو تر کن و بیاور برگ یکبوتر پیاز که گرفته باشی سه مثقال زرنیخ کیاه و دو مثقال لوف و یکمثقال گل ۲ دعس با هم صلایه بکن و این را نگاه بدار و بیاور زرنیخ ورق و بکوب و با شیر گاو طبخ بده و یک تصعید بکن که جوهر در شکم شیشه بچسبد و اگر ته شیشه را باس ف ۵۵ ۱۴۶۰ ۲ و سر انیم باب لیمو بچسباند و در ته قرع بریزد و قرع خواهد شکست و در هر عمل باید که آتش کمتر بسوزد و الا کمته شیشه سلم بیرون آید و این شکستن زرر اکسیر است و خلی باتش ندارد و دخل بما فی و تصعید دوم بکنند که جوهر در ته شیشه باشد و از شیشه بیرون آورند بمثل ماه سفید و از آن جوهر یکمثقال بر هفصد مثقال سرب طرح میرود مخفی بدار این عمل و این علم را ای شیرشاه بحق خداوند که اکسیر است صم بکم عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و آل محمد و آله الطیبین الطاهرین ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

جل الصانع جل جلاله و عظم شانه و لا اله غیره اگر الله و اکبر جابر گوید که آب بیاز عنصر را بگیرند و با گوگرد صلایه نموده خشک کنند و دو مس بدهند گوگرد سفید شود یکی از این گوگرد بر ششصد زیبق بزنند خاک شود و از این خاک یکی بر ششصد دیگر بزنند هم خاک شود و این خاک یکی بر ششصد دیگر بزنند عقد شود و لاکن خشک است از این عقد یکی بر ششصد دیگر بزنند از زر و باشی صد مثقال سیزده مثقال زیاد شود که از سرب آخر میکنند بحق خداوند عالم قسم میدهم لنها را که مخفی بدارید
این است شبیه




ای شیرشاه بدانکه علف است که او را مهر میمن گویند شاخهای زود را زیر است بمثل پید مجنون و زیر شاخهای او قرمز است بمثل اره و گل سرخ دارد و بر سرش دو شاخ از بالا دارد بمثل شمشیر و ریشه او سرخ است بمثل چغندر قرمز و این بسیار جلیل القدر است و این علف و این علف تنها فاعل است و فعلش بسیار است و ما سه فعل او را به تنها ذکر کردیم او بدان که این علف به تبریز بسیار کم است در بحرین بسیار است و معدنش در بحر ابکی و ملاتیه است و در بلاد همدان هم است و در تبریز در جهت اما کم است و در یمن بجای هیزم میسوزانند بیابان نشین ها زره علف گویند چند طاقه را که نان میزند از این دار زیرش می سوزانند آن طاوه زرد میشود هیچ کس او را نشناخته بکوح او را اگر توانستی آب او را بگیر و الا او را خشک کن بردار که اکسیر است آب او را پنج مثقال دار شکنه و دو مثقال ۶ ۶ ۶ ۸ ۴ صلایه نموده در فنجانی بریز و دمی نه خفیف و نه شدید بده بیرون آورده خاک است بمثل شنجرف و از این خاک یکخردشی را بر هشت مثقال زیبق زنند خمیر شود بحق الحی و نبی المطلق کرم شاه مردان مرتضی علی و یکمثقال از این خمیر بر روایتی و پنجاه مثقال جیوه طرح کن قمری شود از ماه روشن تر و این قمر را مثقالی بر پانزده سیم طلا میخرند و این قمر را طلای سفید میگویند و بردم نخواهند شناخت و فعل دوم این است که این علف را بیاور و بنوبت ندو با زنیان بکوب با سرکه و نمک و یکمثقال شوره و یکمثقال جبر زرد

و یکمثقال صبر زرد داخل نصف برگ یک بوته کن و او را با شیر گاو طبخ بده چون آب او با شیر که جوشید تمام نشد باشد که قدری شیر باقی باشد بردار شته صاف کن و آب ما فوق او را در شیشه کن و هفت صد مثقال شنجرف بکوب و داخل آن شیشه کن و سه مثقال سم دار شکنه داخل کن و بر سر آتش بگذار که کم کم بالا و پائین رود و باید که آتش ذوقال که شعله نداشته باشد و چون بالا و پائین رفت روغن شود بمثل خون قرمز بردارد و این روغن را روغن قارون میگویند که یکی از شخ کرد این خ بود و این روغن یکی بر سه هزار مثقال زیبق طرح رود خمیر کردانند و از این خمیر یکی بر روایت دیگر طرح شود طلای رنگین بیرون آید و لاکن بازهم بار بر دارد است اللهم ارزقنا بحق محمد و آله الطاهرین فعل سیم بیاور بیاز و گل سر این علف را که سرخ است بکوب و آتش را بگیرد داخل کن بوزن آب دار شکنه و دو مثقال گوگرد و بیاور یکپاره زرنیخ و آهک را فرش ولی ف او نموده و داخل کن و بیاور یکمثقال ۳ ی ۶ ۵ اینها را هم داخل کن و پنج استار آب لیمو بر رویش بریز و تقطیر کن و تقطیر او را با سم سفید صلایه کن بگذار تا خشک شود باید که با این میزان سم صد مثقال باشد چون خشک شود یکدمی خفیف بده و بیرون آور که یکمثقال از این سم بپنجاه مثقال زیبق را شکفت سفید و یکمثقال از این شکفت بر سیصد مثقال زیبق طرح نموده قمر شود تمام

عیار رو اکر نشه را با روغن مذکور چرب نکنند در خطر است ای شیر شاه محبت
سو باتو تمام کنم بر پوشان و مخفی بدار این ها را که عزت تمام میشود والبته که
وصیت مرا فراموش مکن و بدان قدر این علف را که بسیار جلیل القدر است
و قلب خود را صاف کن تا خدا بر تو مبارک کرداند و اکر از عهد خود تخلف نمودی
لعنت بر تو و اجداد تو باد و بدان که این علف را از برای قوه باه خوردنش
بسیار نافع است و بسیار مقوی است و دایم زنده میدارد آن شخص را و اکر این
علف را با خون طاوس بخورد هر کسی بدهند دیوانه شود تا هر مدتی که خواهند
و چون بخواهند که او را معالجه نمایند بکیرند چغندر این علف را با شیر کاو بجوشانند
و در حمام یک کاسه بدهند تا بخورد که خوابش می برد و از توفال این علف
کم جوشانیده با شیر و شیرش وادی خورد و از آن بر بدنش بمالند چون از خواب
بیدار شود اصلا خوش نداشته باشد و نباید که عمل را با مسلمانان بکنند که خدا او را
نیامرزد صم بکم عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین
یا ارحم الراحمین و یا خیر الرازقین کور باد دیده هر زن و منافق که این علف را
نشناسد که هر کسی را قابلیت آن نیست که صاحب هر مرض بشود
این است شبیه علف

این است شبیه علف حرمین اللهم صل علی محمد و آل محمد بر دشمنان ایشان لعنت باد



بعد بدان ای شیر شاه که در این عالم علفی هست که او را شیر میکویند این علف
در رشت بسیار است و در کوه تحمند تبریز هم هست و طعم این علف سبزش تلخ
و کلش که سرخ است شیرین است و چون یافتی او را بکن با افسنطین هر دو را
مقابل با هم کوفته و سم الفار را با این علف دمی بدهند که سم را ثابت
کرداند و یکمثقال از این سم بسیصد مثقال زیبق طرح میرود که قمر خالص میشود
و شنجرف را بقاعده سم دمی بدهند شنجرف را نیز ثابت کردانند یکمثقال از
این شنجرف ثابت بر صد مثقال زیبق طرح بکنی که قمر کردد و کوکرد را باین
قاعده مذکور دمی بدهند ثابت شود و این کوکرد زیبق را شکفت
میکند و از آن شکفت مثقالش بر پانصد مثقال مس طرح کنند قمر کردد
و این عملها همه در سر کوره میکنند در یک ساعت و این علف را با لوزن در
دمی بدهند روغن شود و آن روغن زیبق را عقد کند و از آن روغن یک
مثقال بر حالیت مثقال زیبق طرح رود و این علف را با اذن الفار
که کوش موش میکویند و مریم نخود داخل کن و سم زرد را دمی بده
خمیر شود و آن خمیر را تنکلیس کن و در دهن بعمل آبش زعفران و از آن روغن یکی
بر هزار مثقال زیبق طرح بکن خمیر کردد زرد رنگ یکی از آن خمیر با یکی ۵۶۵۵۳
مخلوط کنند

مخلوط کنند که آنهم خمیر شود بعد مثقال از خلیج بر هزار مثقال زیبق طرح کنند
و بریزند طلا شود مثل مرغ سفید است بعد هزار مثقال زیبق دیکر با آن بزن تا
بعیار بوطه شود و اکر بسیار رنکین باشد باز هم ایار بزن که یکمثقالش با چهار
هزار مثقال زیبق طرح میرود اللهم صل علی محمد و آل محمد صم بکم عمی فهم لا یتکلمون



اما ارشیر شاه آگاه باش که در مصر علف هست که او را شیر و شکر میگویند بدلیل آنکه
گلش بمثل شکر شیرین است و برگش طعم شیر میدهد از آنجهه آنرا شیر و شکر گویند
گل سرش بر شبیه پنجه آدم است و تا او را نکند از گلش سرخ است همینکه او را کندند
گلش سفید میشود و این علف معدنش در مصر است و هیچکس این علف را
نمیشناسد که چه با طعم دارد ارشیر شاه بدانکه این علف خط کش است
اللهم صل علی محمد و آل محمد و این علف در مصر و فور دارد و در کوهی هست که آن کوه را
کربلائی گویند و ای چشمه آبی هست چند بوته باطرافش میروید زنهار که بی ابراز
این علف را نکنی که کنز پروردگار عالمیان است و حکمتهای بسیار دارد کار را وافق کرده
بالای بر طلق انداخته میشود باری هر سال از زمین بیرون می آید و مردم کور زنخ نشناسند
و اینها بقسمت است نه بعدو و نه بزور و نه بمشق و نه بخدمت تا با تمید باین عملها باید که
متوسل بخدا شد و به پیغمبر او و وال او و بدانکه چون علف را دیدی و شناختی او را
بکنی هر قدری که قسمت توست و او را بکوب نرمش را و آبش سفید است و از زمینی
چنین بکشند یک شب بماند روز سفید شده باشد بمثل ریشه آتش سوزد و در وقت کندنش سبز است
و چون باد خورد سفید میشود و آب این علف را در شیشه بکن که مطبق نموده باشند و
و بیاور ز اول این آب را و با ربع مثقال جمع عرب طبخ بدهند و پنج نخود نوشادر را

داخل کنند



داخل کنند و در شیشه بسیار کوچک بکنند و آن شیشه را در میان نیزه کاو بگذارند و اول
سر شیشه را محکم کرده باشند طبخ بدهند با روغن زیتون در طاس از مس بعد بیرون
بیاورند بریزند در میان گلاب آن آب شیشه را خاصیت آن این است که هر کس از
این آب بر روی خود بزند مخلوق همه عاشق او شوند و یکدم از او جدا نشوند هر چه از هر کسی
بخواهد با او بدهند مطیع و منقاد او شوند جمله مخلوق و هر زن که او را یه بیند دست از او بر
ندارد تا منفور نشی بعمل نباید بار که رها بر سد که شخصی بهلاکت میرسد که یکدم
او را فارغ نمیگذارند علاجش بگیرند شوره و بوره و تنکار و صبر زرد و مرمکی را
سنادیکی و بوش در بندد و کندر اینها را بود کوح و خود را بدود بده تا بشکل آدل
شوی و این عمل را در وقت حاجت بکنی همینطور که خلقی بر سرت جمع میشوند و
تحیر میکنند و شمه دیگر از این علف ذکر نمایم از برای تو ای ارشیر شاه بدانکه
آب این علف نه بست بود در عمل اکسیر مثل عمل شب کوز و دیگران و تنها این علفها
فعل نمیکند مگر یفعل اما با شب بو آب این و آب شب بو و اگر خشک باهم طبخ
بدهند با آب لیمو یا سرکه تند اول بخیسانند و بعد طبخ بدهند و هر چه خواهند از
اینها علف بردارند این طریقه و معرفت صاحب عمل اکسیر از هر یک قا
عل ترب چه قدر کار کند و آنکه کم فعل است چه قدر بردارد و میزانه ندارد حکم
خود را خواهد کرد اگر طلائیش خمیر است بار بدهد و اگر کم رنگ است دوا بزنند
اصل شناختن علف است چنین طبخ خورد او را صاف کن و آب او را بخورد

کبریت بده چندانکه خمیر شود چنین خمیر شود بعد بیاور هشت مثقال ۱۳۱۱۴
را و داخل کن و در آن کبریت خمیر شده و یک شب بماند و روز خوب صلایه کن بر
روی سنگ سماق دهن قرمز شود در زیر صلایه بسیار چسبنده بعد بمثل عسل شود
و در شیشه مطبق کرده و بعد قدری صبر زرد و قدری شوره و قدری شنجرف و قدری
دار شکنه از هر یک یک استار باهم بکوبند و داخل شیشه نموده و سر او را محکم نموده
یک شبانه روز آتش نمرودی بدهند بمثل آتش شب سوز کم هر چه آتش تندیر میخواهند
و همینکه خلاص شود از آتش بر داشته با شیشه بگذارند که تمام ارضیه سوخته باشد که
نه بو دارد و نه بو و این روغن را در کاسه چینی نموده بعد دویست مثقال
با منجا و زانچه روغن داشته باشند بگذارند بقا عطار روغنی که در دست دارند
زیبق را در آن شیشه کنند و یک شب بگذارند بعد بردارند که زیبق هم بمثل آن
دهن قرمز شده باشد این دهن بر مس فلز طرح میرود دیگر بقم یکی بمشتری و یکی بزهره
بسیار است خط کش است احتیاج بزرو بمرجان نیست ختم بکم علی فهم لاتعلمون

این است شبیه علف شیر و شکر



بدانکه ای ارشیر شاه که در این عالم علف که او را زنبق میل دار گویند و بعضی
زنبق او برگ میگویند و بعضی از بوته چهار برگ و پنج برگ هم دارد بدانکه این
علف در مصر و شام بهم میرسد و در ملاطیه و انتاکیه میباشد در ایران بهم
نمیرسد و در آن بلاد که این علف را می آورند کرباس رنگ میکنند و این
علف از اول بهار هست تا باخر خزان و خواص او این است که چون پیدا کردی
او را بکن و بکوب و آبش را بگیر و با کبریت صلایه کن همینکه خمیر شود بعد
او را تنکیس بکن با زرنیخ کیاه که دهن قرمز و خوش رنگ می آید بعد رد تقطیر
بکن بعد آن دهن را با جیوه هر صد مثقال جیوه و ده مثقال از این دهن را باهم
صلایه کن یکنند از این دویست مثقال زیبق را خاک میکنند زرد رنگ بعد
بیاورند یکمثقال ~~۲۲۴۸۱۴~~ از این خاک زرد رنگ و یکمثقال ۱۲۱۰۸۱۱۴
صلایه بکن و در فنجان کرده و سر او را محکم نموده و یا در شیشه مطبق کرده و
در سر کوره بگذارند و چوب گز در زیرش چراغ چراغ آتش بکنند که بالا رود
و پائین آید و بعد آتش را تند نموده قدری بالا رود و آنوقت بقدر نیم مثقال نمک
قلیاب در آن ریخته باشند و بگذارند تا سرد شود بردارند که دهن شده باشد بسیار رنگین
و لطیف و از این روغن یکمثقالش بر دویست مثقال جیوه طرح کنند طلای مکلس
شود و آن طلای مکلس را بر پانصد قمر طرح کنند شمس رنگین شود بعد بیاور یکمثقال
۱۴۸۱۴۲۲۶ و یکمثقال ۱۱۴۸۱۶۱۳ و یکمثقال ۱۸۱۷۱۳۱۴۱۶ و یکمثقال
عنبر را بکوب با یکمثقال شراب کهنه و یکمثقال ۱۱۲۱۴ ... و یکمثقال ...
۱۳۶۱۹۶

ویکمثقال ۶۱۳۱۶ و یکمثقال ۴د۲ و ده ی و دوازده مثقال طلسه

۱۸۱۴۶ با یک استار آب ۸۴ علو ۸۱۸ اعلو ع و هیجده مثقال ۲۲۴۶

و ع ۱۰۵ اع و یک استار دیگر ۸۱۴ ا طلسه ۲ اینها را با هم صلایه کنند

و چنین خوب صلایه نموده داخل کنند در آب زرین گیاه و چنین شود در شیشهٔ بلور

کرده و تنکیس کنند و بعد تقطیر در زیر تقطیر کنند و باقی مانده را نگاه دارند شیشه همین که

شب شود بگیرد در زیر ردای خود و ببرد بر سر برج

آن شهر بگذارد همین آفتاب غروب کند و هوا

تاریک شود آن شهر بر هم خورد که تمام آن

شهر فرار کنند و آن شیشه یکبار چراغ آتش شود

و آن شهر را تماما آتش بنظر آید که یکنفر

از واهمه در شهر باقی نمانند و اما آتش سرد

باشد و شهر را دفعه بگیرند بسهولت و این

از برای پادشاهان خوب است والسلام

اینست شبیه علف زیبق میل دار

صم بکم عمی فهم لایتکلمون ابراز کننده ملوح است

اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین المعصومین

اینست شبیه علف زیبق میل دار

و بعد بدان ای شیر شاه که در این عالم علفی است که او را زرین گیاه میگویند و در اکثر کوهها

کوهها هست و بسیار است و در بلاد ایران است بخصوص در کوه زرین و این علف را

بتنهائی افعالی نباشد مگر آنکه ریشهٔ او را با آب شب بوز طبخ بدهند و آن ریشه شگفت

مینماید هفت فلز را و یک خواص دیگر دارد به تنهائی که عجیب و غریب باشد که

تا بحال کسی ندیده است بدانکه چنین شب شود همان عمل که بجهة گرفتن شهر مذکور شد بسیار عجیب است

این است شبیه علف زرین گیاه صم بکم عمی فهم لایتکلمون اللهم صل علی محمد و آل محمد

اینست شبیه علف زرین گیاه

بعد بدان ای شیر شاه که در این عالم علفی است که او را علف خردل میگویند

و این علف در نشابور است و طعم آن ترش است و پنج برگ گرد به شبیه درهم

دارد دو برگ در طرف راست و سه برگ در طرف چپ آن

و یک برگ پهن بزرگ در سرش میباشد و در وسط سرش یک گل قرمزی دارد و

همین که این علف را دیدی خودت او را مکن و دیگری را هم نکند که هر کس او را

بکند دفعه بلافاصله میمیرد و تاثیر این علف آن که هر کس او را بکند بزودی

خواهد مرد همین که او را دیدی یک گوسفندی یا بزی را پاه به بند و چوب بزن

تا که آن بحرکت ~~و او را او را بکند~~ در آید و آن علف کنده شود فلفور آن گوسفند

بمیرد البته که از گوشت آن نخورد که باز هم میمیرد آن علف را بردار و ریشهٔ

او را بکن و بردار اما این علف را به تنهائی سه درجه باشد و ما سه درجه آنرا ذکر

مینمائیم اول اینکه این علف را هر کسی بچشم بکشد کور شود و معالجهٔ آن با آب زرین

گیاه است اگرچه هر سال هم بکشد باز خوب میشود و اگر سه سال بکشد دیگر معالجه

نمیشود و خواص دویم این علف اینست که اگر خشکی یا ترشی بود این علف را بر هفت فلز

بر بلند بخورد با پنجاه (?) مثقال ۱ د ۲ ع ۰ کوه که در خل او بشکند شگوفت زرد میشود

و از این شگفت نیم نخود بر جولیت مثقال زیبق بزنند طلای خالص شود باز هم بار

بردار است و خواصیت سیم این علف که از عمل کبیر است بمثل عمل کبیر شب بوز اندکی از

او بیشتر بدان ای شیر شاه لعنت بر تو باد که اگر این علف را بکسی ابراز بکنی و چون

این علف را خوب شناختی و عمل نمودی کتابچه را بسوزان که بدست هر نااهل نیفتد اما

این علف را با شیر گاو طبخ بدهند تا بقوام آید بعد او را صاف نموده در شیشه کن

و بشیر [illegible]

بنظر روغن بلادر میرسد    بنظر روغن مو میرسد    انزروت دانستم

و شیشه را خوب بر سر آتش بگردان تا بجوش آید و بیاور یکمثقال ۱۱۱ و ۲ زدب

و یکمثقال خون آدم و پنج مثقال روغن کدف س ع و شش مثقال روغن ۲۵۷۸۲

بلاد ۱۴۸۱ و سه مثقال روغن ع۲ع در آب شیشهٔ مذکور نموده با دست گرفته بر

روی آتش فرقال نکه بدارند تا بجوش آید چنین بجوش آید بگذارند بر زمین و قدری

آب سماق بر او بریزند و صاف کنند و در همان شیشه بکنند و بقدر یکچهار یک گوگرد

و شوره و نوشادر از هر یک پنجاه و سه مثقال میشود اجزا کوفته تا خوب نرم شود

بریزند در میان شیشه و سر شیشه را محکم نموده بگذارند در زیر زبل اسب تا مدت ده یوم

بعد از ده یوم بیرون بیاورند روغنی است نیم رنگ بگیرند زیبق و شنجرف از هر یک یک

یکچهار یک بریزند در آن روغن و سرش را محکم نموده بگذارند در زیر زبل اسب تا

سه روز بعد بیرون آورده بمثل روغن بلسان مثل لاله باشد برنگ یاقوت احمر بعد

این دهن را تقطیر نمایند که رنگ دهن روشن شود و رایحه اش خوب زرد و

بعد در شیشه بسیار کلفتی از بلور بریزند و نگاه بدارند که این روغن خط

کشی است تخته مس را بنهند بر روی آتش تا گرم شود از این روغن بقدر

پر مگس بردارند و خط بکشند که دفعه نقوس کشند و مس را مثل قیر سیاه

کردند بعد برداشته بگذارند تا سرد شود سه مرتبه چکش بزنند بعد بردارند بزنند

بر روی سندان که قلافهای او بریزد بمثل تنکه نازکی بماند طلای بسیار احمر باید که

این طلا را زیاده بار بزنند که بسیار بار بردار است و رنگین است که عکس روی

در آن پیدا است ای شیر شاه این سر را فاش ننمائی که ملعون و برکات ریزهای



این علف را در میان آرد گندم کنند و بر کره بر بد بهند که بخورد تا صبح بر قصد
و اگر یک برگ او را بیندازند در میان تنور همه نانها بریزند تا تنور را نکنند
فایده ندارد این است شبیه علف خردن صم بکم عمی فهم لا یتکلمون الله اکبر



و بعد از آن شیر شاه که در این عالم علفی است که او را قضلار میگویند که در اکثر بلاد ایران است
و در راه مازندران بسیار است طعمش تلخ است و پنجه دارد شبیه به پنجه آدم و گلهای
آبی دارد از اول بهار تا آخر بهار در اکثر جاها هم میرسد و بسیار علف خوشبوی است
و چنین پیدا کردی

و چنین پیدا کردی این علف را اگر ممکن بشود آبش را بگیرد والا خشک کرده بعد بیاورند بقدر یکمن زیبق
داو را صفیه بکن بمثل طلای زرد و زیبق و مقراض بکن نقره را مثل زر و زیبق یعنی نقره را در بوته بزرگ
نموده و بگذارند بر روی آتش ذقال بدمند تا نقره سرخ شود بعد سه تخذ زیبق بریزند بر بالای نقره
بریزند و زیاده از سه تخذ نباشد بعد بگذارند بجوشد تا پر زند بعد برداشته کنار گذارند و آن یکمن
جیوه را بریزند بر بالای نقره و با چوب مرهم بزنند که داخل شود چنین مخلوط شد بریزند بر
در میان کاسه چینی پر آب و آن خمیر بشود بمثل مرهم بعد از آن که خمیر شد یکمثقال از خشک این
علف بیاور سر آن و دمی بده و هندوانه بیرون آورند شگفت سفید شد باید یکمثقال از این شگفت را
بر هزار مثقال فضه طرح کنند مکلس شود یکی از این مکلس بر پانصد مس طرح کنند قمر شود تمام عیار
صم بکم عمی فهم لا یتکلمون این است شبیه علف قضلار اللهم صل علی محمد و آله الطاهرین



اما بعد بدان ای شیر شاه که در این عالم علف هست که او را علف قجله میگویند

این علف در حوالی روم و قسطنطنیه میروید و برگهای سبز دارد و گل او زرد است
و یک شاخه آن در پائین همه برگها در زیر برگ یک خط سرخ دارد و ریشه آن یک
تل است و طعم این علف شور است و در ایران هم میشود اما کم است البته که این علف را
محافظت نماید که بسیار جلیل القدر است از اول بهار هست تا آخر تابستان همیشه
هست سبز میماند و در آخر تابستان که هوا بسیار گرم میشود طعم آن تلخ میشود این علف را
به تنهائی او فعل دارد در فعل اول او این است که این علف را بهر وجه خشک او را با
شیر غلب لب بجوشان و بسیار طبخ بده و بعد او را صاف نموده آب او را با
با کبریت سحق و صلایه نموده که خمیر شود بعد در آفتاب بگذارند که اندکی روغن پس
بدهد نه بسیار بعد آنرا حب حب بکنند و در شیشه مطینی مذبوتی نموده بعد از
دار آتش که ...
زمانی بقدر یکیه ۱۸۴ اس ع ۲ ۵ در بالای او ریخته و سر او را محکم نموده
تنکیس کنند روغنی بمثل زعفران از او بیرون آید این روغن را در شیشه کرده
و یک تخذ از این روغن بر ویلیت مثقال زیبق را خمیر کند زرد باشد دیگر از این خمیر را بر
ویلیت و سه مثقال زیبق دیگر طرح کنند طلای رنگینی خوبی شود از کرم شاه مردان
و شیر یزدان مرتضی علی ای شیر شاه اگر بخواهی که یکمثقال این خمیر زرد را بر صد مثقال
طلا طرح نمائی طلا را مکلس زرد کند یکی از این مکلس را بر بیست طرح میشود که طلای
ده بوتی رنگینی میشود اما خواهی مریم این علف آن است که این علف را با لوز در قنها
و مس بده لوث در را ده ۲ کنند و از این دهن را در شیشه کرده تقطیر کنند
در راه میرود اگر بیراه شیب بجا بهر کوکرد و نمک قلیاب و سم الفار زرد بریزند
و تقطیر بکنند

و تقطیر بکنند و اگر بیراه قمر خواسته باشی بیرون زیبق و سم سفید و دار شکنه از
هر کدام قدری داخل بکنند بی میزان عیبی ندارد در شیشه نموده تقطیر نمایند دهن سفید
بیرون آید این هر دو روغن هر دو طرح شش بر زیبق است از شمس شگفت زرد میشود زیبق
و از قمر شگفت سفید میشود یک از این دو شگفت از هر کدام که بخواهید بر ویلیت و
پنجاه زیبق طرح بکنند شگفت زرد شمس میشود و شگفت سفید قمر میشود و اگر این علف را
با آرد جو خمیر نمایند یعنی که داخل آرد جو نموده و با آب خمیر کنند و بگذارند تا خشک شود بعد
بکوبند نرم و با قدری نفت سفید خمیر نمایند و آن خمیر را مالش مالش نموده بمثل جوی
و چون در خانه رود و خواهید که کسی او را نه بیند یکی از آن مالش را در دهن
گیرد و بقدر یکمثقال [illegible] ۱۰۰۰ [illegible] ۲۱ در بالای آن بر دهن ریزند بهر جا که رود
کس او را نه بیند تا مدت سه ساعت اگر از برای دزدی کنند دیده میشود اگر بر عمل
حرام بکنند خدا او را لعنت کند صم بکم عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و آله
الطاهرین المعصومین این است شبیه علف قجله افشا کننده این راز ملعون از سما و ابد باد

این است شبیه علف قجله

و بعد بدان ای شیرشاه که در عالم علف هست بسیار جلیل القدرت و اسم
این علف خیزران است و طعم این علف تلخ است و بسیار تند است و این علف
در محال ارض روم است و خواص این علف این است که کبریت را ثابت و
روغن میکند و سم را ثابت میکند و شنجرف را شمع میکند و اما سم که
ثابت شد یکمثقال از آن بر صد مثقال جیوه طرح نمایند قمر گردد و روغن کبریت
یکمثقال از آن بر هویت مثقال جیوه طرح کنند شمس اعلا شود و یکی از این شنجرف
شما بر شصت مثقال قمر طرح کنند شمس گردد و این علف را خواصیست اینها است
و بسیار مقوی میباشد و اگر کسی این علف را شیره بگیرد و داخل شیرا [illegible]
کنند و بخورد هر کس ریش او سفید نشود و قوة باه را چنان زیاد کند که قوة
فیل بهم رساند و اگر درد دل کهنه داشته باشد بخورد شفا یابد الله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد و آل محمد اما بعد بدان ای شیرشاه بیان نمودم از برای تو هفده
عمل از تجربات که اگر بوصال نباتهای مذکوره نرسیدی این تجربات
در دست تو باشد باین که عمل نمائی بدان ای شیرشاه عمل اول روح
و نفس و جسد است عمل اول بیاور زرنیخ زرد ورقی بسیار خوب را
با شیر گاو طبخ بده تا ۳ مرتبه و بعد مجدد بیاور ۳ چهار یک شیر گاو
و یکشبانه روز باتش ملایم این شیر را کم کم بخورد او بده و بعد در

هر ...

ظرف کرده که خشک شود این را کنار بگذارند بعد بیاورند صد مثقال نقره پاک و با
روح مکلس کن و بعد این را بهم نگه دارند و بعد بیاورند [illegible]
[illegible] و داخل تکلیس کن
نگاهدارند و بعد بیاورند پنج مثقال زیبق را در میان پیاله چینی
نموده پیاله را بر روی آتش گذاشته بیاورند نیم مثقال [illegible]
[illegible] و کم کم تطعیم زیبق نمود بقدرت کامله پروردگار
شکفت سفید شود این شکفت را داخل زرنیخ کنند که نیک مخلوط بهم شوند و تکلیس را هم داخل نمایند
و بعد در شیشه قرع ریخته که مطین شده باشد بعد بگذارند بر سر کوره و یکشبانه روز
طبخ بدهند و در عوض این یکشبانه روز صابون و مغز گردو کوفته باو تطعیم
کنند کم کم تا مدار کوره کنند بعد از آنکه کوره تمام شد در آورا محکم بکن
با آهک و سفیده تخم مرغ و آتش نمودی بزن بعد که سرد شود شیشه را بشکنند
بیرون آورند بقدرت کامله پروردگار قرص بیرون آید بمثل ماه تابان یکمثقال از این
را بر هویت و پنج مثقال مس طرح نمایند که قمر شود بسیار براق و خوب و این
عمل از مرحوم پدرم بود که بمن رسیده است عمل دویم که از زر و زیبق است بدان آگاه
باش ای شیرشاه بیاور زیبق را ... مثقال و در بوته کرده بگذارند بر سر آتش همین
که گرم شد طلای صفحه کرده نازک را بسیار مقراض نموده ریزه ریزه کرده یکنار گذارند
و بعد از آن که زیبق را گرم کردی ۳ مرتبه بریز در آب سلوف که تنقیه شود

دفعه چهارم رو را بر دارند بکنار بگذارند و بعد آن طلا را در بوته کرده همینکه
در بالای آتش برزد پائین آورد بریزند در خون آدم و بعد بشویند و خشک کنند
و در بوته کنند و بر روی آتش گذارند همینکه برزد بگذارند بر زمین و آن جیوه را
بریزند بر روی طلا و با چوب بهم زنند که خمیر شود بمثل روغن اما این خمیر بمثل
زر و زیبق شب سوز نیست آن ثابت و اکسیر است این هم ظاهرش بمثل آن است
خمیر انگشت پیچ است و اما ناثابت است بعد از آن که خمیر شد خمیر را در ظرف چینی
نموده و بیاورند این ها را [illegible]
و یکمثقال خوب بکوبند و بریزند در بالای آن خمیر و سر او را با سفال و بر ریشم بیر
بگیرند و خوب مضبوط نمایند و بگذارند در بالا آتش ذغال بقدر یک ساعت که
بگذارد بر دارند که روغن زرد شده باشد بمثل زعفران که بسیار زرد باشد و روغن
را پائین بگذارند و اگر روغن نشده باشد در یک ساعت بگذارند تا روغن شود شتاب
نکنند و اما میزان آتش یک ساعت است بعد از آن روغن را در شیشه کرده نگاهدارند
بعد یکمثقال از این روغن بر هویت مثقال نقره طرح نمایند که شمس بسیار اعلا شود کرم
حق و نفی مرشد عمل سیم در بیان عمل قارعون است ای شیرشاه ترا بخدا قسم
میدهم که این عمل را محافظت نمائی که از جمیع نباتها بهتر است مرتبه این عمل بمرتبه
عمل شب سوز است و این عمل را دادیم بتو ای شیرشاه نگاه دار اول بیاور دوازده
مثقال [illegible] و بعد بیاور ... مثقال [illegible]

و چهار مثقال [illegible] و بیاور ده مثقال
[illegible] و بیاورند مثقال [illegible] و اینها را
کوفته و بیخته خوب در قرع ریزند و از صبح تا بظهر آتش زنند بعد پائین آورند
دهن شده باشد بمثل عقیق قرمز بعد آن دهن را بر بالای زیبق ریخته شکفت شود
زرد و آن شکفت زرد را بر دارند در میان تخم مرغ نموده تخم را بگل حکمت گرفته
و بعد بیاورند یکمثقال [illegible]
در او تطعیم نموده و کم کم
و یک پول سیاه بر سر او گذارند و بعد از یک ساعت او را
پائین آورند که دهن شده باشد بمثل یاقوت رمانی و یکمثقال از این روغن بر شش
هزار مثقال زیبق را خمیر کنند و از آن خمیر یکمثقال بر هشت صد مثقال زیبق طرح نموده
طلای ده بوته شود باز هم بار بر دار است باب در عمل چهارم بدانکه این عمل میر
داماد است اصل عملش این است و من عمل را بتو بخشیدم تا معلوم شود که در نزد من چه
بوده است و در نزد میرداماد چه بیاورند هجده مثقال [illegible] خوب بکوبند و با نمک
قلیاب صلایه کنند و کوره بگیرند و این اجزا را در آن ریخته شکفت زرد شود
و شکفت را یک بر پانصد مس طرح نموده طلای احمر شود کور گردد ناپاک و منافق بکرم
حق و نفی مرشد مرجان شاه جوکی باب در عمل پنجم ای شیرشاه این عمل جوکی است
که در سر کوره ساخته میشود بیاورند [illegible]
بکوبند و با آب تره تیزه و زهره گاو خوب خمیر نمایند [illegible]

و بعد حبه حبه نموده و تنکیس کنند که روغن شود بگیرند ده پول سیاه بسیار کلفت را
با این روغن چرب نمایند و بچینند بر سر آتش ذغال و باد بزنند تا پولها سرخ شود
بعد از نیم ساعت پولها بمثل آهک از هم بپاشند و طرق طرق صدا کنند و سفید شود
یکمثقال از این شکفت در سرکوره طرح کن بر تولیت و بیست مثقال مس قمر شود بمثل
پنبه باب ششم این عمل شکر شاه جنگلی میباشد و اکسیر قلعی است و بیاورند بیست مثقال
اح ن و ت ۲۲ ۰ ۲ و قلعی را در کوزی آب کرده این اجزا بریزند در بالای آن
فلفور شکفت سفید شود و از این شکفت یکی بر پانصد قلعی دیگر طرح کن قمر است کامل
باب در عمل هفتم عمل جوکیه این عمل را اخطرات الملوک گویند و این عمل از دهن شوره
است و اکسیر است و خط کشی میباشد اول بیاورند شوره صاف بسیار خوب یکمن تبریز بکوبند
و صلایه نمایند و بعد بیاورند هشت مثقال
۰۰ ۲ لا و ۰ اماسه
و مخلوط کنند در میان شوره و بر هم بزنند و بعد یکمثقال
و یکمثقال ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۲۰ ۷ یکمثقال : | | ۲ دوازده
مثقال ۸ | ۷ | ۱۱ و سه مثقال ۸ | ۷ ۱۱ ۸ ۱۰ ۱۹ خوب صلایه کنند و داخل
این شوره مذکور نمایند و در میان کاسه کنند با سریشم بنیر اطراف هر دو کاسه
بچسبانند که کاسه را در بالای آتش ذغال بگذارند که کم کم بجوش آید تا شش ساعت
بعد بردارند روغن شود بمثل خون و دیگ ~~از این روغن~~ و این روغن خط کشی است
این خوب تریاک لنظر رسید

یکنخود از این روغن را بر یکهزار ریگ مس کرم کنی و بگشند خط بر سر آن در وقتیکه بر روی آتش
گذاشته باشند و آن وقت قدرت خدا را ملاحظه کن قوص کنند اندرون و بیرون بمثل
آفتاب شود و اما قلا فرسیاه دارد او را از آتش بردارند بمثل قیر سیاه است بگذارند
تا سرد شود بعد بزنند بر روی سنگ و مالیم و قلافرها از آن بریزند و شمع رنگین خوب از
او بیرون آید بمثل زعفران ... فهم لا یتکلمون در باب عمل هشتم که اکسیر
سرب است و این عمل از جوکی است بیاور یکهزار ریگ سرب و ده مرتبه تنقیه بکن در نمک طعام
و او را آب بکن در کوزه که سارویج کرده باشی و بعد از آن بیاور ۲ املـه
۰ ۲ ۱۱ هشت مثقال و کم کم تطعیم بکن که شکفت شود بمثل خون دراز
این شکفت یکمثقال طرح کن بر چهارصد مثقال سرب خمیر شود زرد و از این خمیر زرد
یکمثقال او را بر صد مثقال سرب طرح نما که نقره شود سفید تاب باب در عمل نهم
که در سرکوره ساخته میشود از شیر شاه این عمل از مرشد من بود که بمن داد بیاورند
ده مثقال دار شکنه و ۱ املـه ل ۱۱۱۱ املـه ۱ قرش و لی ف کنند
و یکدم مس دهند و بعد بیرون بیاورند که شکفت زرد شده است یکمثقال از این شکفت را
طرح کن بر صد مثقال زیبق که شمس شود بعیار بوته و این عمل بسیار عزیز است
در باب عمل دهم که در سرکوره ساخته میشود از شیر شاه بدانکه این عمل را
ذاد المسافر میگویند بیاورند دوازده مثقال زیبق و باشی آدم طبخ بدهند
و بعد بیرون بیاورند و بعد بیاورند یکعدد زهره گاو با آن زیبق را خمیر کن و بعد
بیاورند ۸۴ ۱ و در او بریزند و خوب صلایه کنند بعد از
آن بیاورند چهل مثقال زیبق دیگر و داخل آن نمایند و صلایه کنند تا قرص شود

بعد او را با ۱ ۸ | ۱ دمی بدهند و بقدر یک ساعت بیشتر طول نکشد بیرون آورده
حبه حبه کنند و نگاه بدارند برای وقت حاجت یک دانه از این بزنند بر تولیت مثقال زیبق
طلا شود در نهایت خوبی باب در عمل یازدهم این عمل را اسکاد لول الملوک
خوانند بیاورند صد مثقال زیبق را در میان بوطه نموده و بعد از آن بیاور سه مثقال
۰ ح ۰ اح د ۸ | ۱ | ۱ ا جهو و بدم زیبق را و تطعیم کن از این اجزا شکفت
شود بنفش رنگ و این شکفت را در شیشه کرده و در سر آتش کوره بگذارند و سر شیشه را
گلاه کاغذی بگذارند پنج ساعت آتش زنند بعد بگذارند تا سرد شود بعد از
پنج ساعت بعد بیرون آورند قرص زرد بیرون آید بعد قرص را پاک بشویند که از
ارضیه او بیرون برود و پاک شود بعد از آن یکمثقال از این قرص طرح کنند بر تولیت
مثقال مس که شمس تمام عیار است که در جمیع استادان مشهور است باب در عمل
دوازدهم و این عمل را زاد المسافر گویند یک بر چهل طرح میرود از شیر شاه
بیاورند دو مثقال سم سفید و دو مثقال سم زرد و هر دو را بکوبند و داخل هم
نمایند و بعد از آن با نمک قلیاب صلایه کنند و بعد بیاورند
... خوب بکوبند و بپاشند بر او و یک دمی ۱۳ ۲۱
بدهند مدت سه ساعت بعد بیرون آورده یکمثقال بر چهل مثقال مس طرح بکن قمر شود
در نهایت صفا و خوبی باب در عمل سیزدهم این عمل در سرکوره ساخته میشود بیاورند
پنج سیر برنج و با نمک قلیاب و سرکه بجوشانند که آب را بر چینند بعد از آن بیاورند
۱ ۴۰ ۱۸ ن بیست مثقال او را او را فرش و لی ف کن و دمی بده و بعد
بیرون آور آن سرب را که سرخ است در بوته کرده آب کنند طلای بعیار


بوته در آید باب در عمل چهاردهم که عمل سفیداب است سفیداب را
طبخ بده با ... ۸ | ۱ ۹ و بعد بیرون آورده بریزند در میان
بوته و بگذارند و در وقت گداز قدری ... تطعیم کنند و بعد بریزند
که قمر سفید تاب بیرون آید این است عمل سفیداب
باب در عمل پانزدهم از شیر شاه این عمل زاد المسافر است که در سرکوره
ساخته میشود بیاورند یک پارچه شنجرف قدری که نیم میزان ندارد و طبخ بدهند
با آب ... ۱۸۱ و بعد در بوته کرده گداز بده و قدری ...
تطعیم کنند و بریزند طلا شود بعیار بوته که چشم را خیره کند از شیر شاه
باب در عمل شانزدهم که در سرکوره ساخته میشود بیاورند زرنیخ و صلایه
کنند و هم وزنش زیبق در او بریزند و خوب صلایه کنند تا مخلوط شود بعد
بیاورند ... مثقال آب ۲ ... ۲ و بر سرش بریزند و در شیشه کرده بگذارند
بر روی آتش ذغال تا یک ساعت و نیم آتش بخورد بعد بردارند قرص سفید
شده باشد یکی بر صد مثقال مس طرح بکن و پادشاهی کن باب در عمل هفدهم
که در سرکوره ساخته میشود از شیر شاه این عمل بسیار آسان است بیاور
چهل مثقال بلور و بکوب و بیاور این اجزا را و داخل کن تا بلور را
بجورد ۱۲ ۱۹ ۱ ... ۱ | ۱ ۱۴ ۹ و بعد از آن خمیر شود فلفور چهل مثقال
زیبق در او ریزند که محو شود بعد دمی شدید بدهند یک ساعت بعد بیرون آورده ذوب
کنند چهل مثقال نقره خوب از آن بعمل آید از شیر شاه لعنت بر تو باد اگر این اسرار را فاش کنی
و بکسی بدهی که هر کسی قابل آن نیست صم بکم عمی فهم لا یتکلمون اللهم صل علی محمد و آل محمد

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله والصلاة علی نبیه وآله اجمعین بعد از حمد و سپاس بعضی اعمال شمس
و قمر که از شرح مکتسب و رساله طغرائی و حلدکی و ابن وحشی و آنچه خود بعمل آورده بودیم
و اکثر رساله بعربی بود و بجهت فرزند ارجمند محمد محسن جامع و عامل این حروف لیو
ابراهیم حسینی الحسنی الشهیر بفارسی نمود و رموزی که در این علم حکما و متقدمین یاد نموده
بودند شروح و مبین کرد انشاءالله امید که فرزندان رالیه و طلب این علم از دقایق آن که
سالها و قرنها از نظر اعتبار مخفی بوده خط کافی و وافی یابند و نوعی نمایند که بنظر نا
اهل در نیایند والسلام علی من اتبع الهدی و این رساله مرتب است بر دو فصل و خاتمه در عمل قمری
و طریق آن است که پیشتر از آنکه شروع در عمل نمایند اول بگیرند تیزاب فاروق بدین طریق
که بگیرند شوره ۴۶ و شب یمانی ۴۶ و نوشادر ام بوزن مذکور کوفته و تقطیر نمایند
بعد قاعده تصعید زرنیخ بگیرند زرنیخ ورق صاف و نرم بکوبند و از پارچه تنک چشمه بربیزند
و مقابل این زرنیخ از ارضیه تیزاب مذکور باهم یار کنند و هر دو را باهم سحق بلیغ
نمایند تا دو روز بعد در کوزه نو آب ندیده کنند که نیمه اندود باشد سرا و را محکم نموده یک شب بگذا
را آن بگذارند شب بگذارند و صبح بیرون بیاورند تا شام صلایه کنند و شب دیگر بهمین
دستور در تنور بگذارند و صبح بیرون آورده صلایه کنند تا چند مرتبه چنین کنند تا نیک
تسویه بخورد بعد از آنکه خوب تسویه یافته باشد بگیرند نمک شوره را نرم بکوبند و
بطوری بکنند انگشت در ته آثال بپاشند و بعد این اجزای مذکوره را آنکه

بریزند بر روی



بریزند بر روی آن نمک شوره و آثال باید که نیم زرع قد داشته باشد و یکی وجب و نیم پهنا و این اجزا را
در آثال پهن کنند و از آن نمک شوره نرم کم بر روی اجزا بریزند که همه روی اجزا را بگیرد بقطر یک ورق کاغذ
~~بعد انگشت~~ و بعد مکیه سرا بر سر آثال وصل کنند به نمک و سفیده تخم مرغ وصل را محکم نمایند
و سوراخ بفراخی یکقدر بر ته ~~آثال بزند~~ مکیه بکنند که نخدی در آن رود و آتش بنیاد کنند
اول مرتبه آتش ملایم کنند و یک پول سیاه بگذارند بر سر سوراخ مکیه ... نگاه کنند که
زیر آن پول اگر تر بگذارند باز بجای خود و چون رطوبت قطع شده جزئی مانند برف بر روی پول
نشست سوراخ را بهمان نمک و سفیده تخم مرغ محکم نمایند و آتش را شدید نمایند از ابتدای آتش
تا انتهای آتش تا که چهارده ساعت باشد اجزا کمتر از نیمی نمی‌باید که باشد بعد از آن رها کنند
تا سرد شود چنین سرد شده باشد سر آثال بگشایند و جوهر را بتراشند و جمع نمایند و باز بیاورند از
آن ارضی تیزاب که اول ممزوج نموده شده بود ارضی جدید نه این که در آثال است مساوی جوهر
باز با آن یار کنند و نیک سحق نمایند که خوب باهم ملحق شود و در آثال کنند و سر مکیه را
بدستور اول بعمل آورند یعنی به نمک و سفیده تخم مرغ محکم نمایند بعد از قطع رطوبت دو آتش کنند از
اول روز تا شب و رها کنند تا سرد شود و صباح که سرد شده باشد وصل قطع نموده سر آثال را بگشایند
آنچه بر سر مکیه چسبیده باشد بتراشند و آنچه که بر روی ارضی آمده باشد بردارند و هر یک را جدا
جدا نگاه بدارند و ملاحظه ارضی نمایند اگر از زرنیخ چیزی در آن هست یکبار دیگر آتش بدهند
که زرنیخ از ارضی جدا شود بعد نگاه کنند جوهر اگر سفید باشد و اگر زرد و وزن کنند مساوی آن جوهر
باز از ارضی جدید صلایه نموده با آن یار کنند و در آثال کنند و بقاعده مذکور عمل از سر گیرند این عمل
برف جوهر بیرون خواهد آمد بعد این جوهر را بوزن نمایند سه مقابل این جوهر از تیزاب مذکور

که در اول رساله مذکور شد بگیرند و جوهر را خوب صلایه نموده بریزند در میان تیزاب در قرعی
که نصف از آن بگل گرفته باشند در آن کنند و سر او را محکم کنند و در میان ریگ گرم یا خاکستر
گرم بگذارند که حرارت آن بنوعی باشد که آفتاب در سرطان باشد و هفت شبانه روز باین
حرارت بگذارند باشد و بعد از آن انبیق سوار نموده با آتش ملایم در دو شبانه روز آب را از روی
جوهر تقطیر نمایند و باز این مقطر را رد بر جوهر نمایند تا هفت نوبت بدین دستور عمل کنند
که همین آب را بر همین جوهر رد نمایند نه شود جوهر آن است که اندکی بر صفحه نقره احتیاج نماید
اگر حل کند یا صفحه را سیاه کند باز از این آب مقطر بر آن رد نمایند و تقطیر کنند تا وقتی که از حل
بیفتد و صفحه را سیاه نکند آن وقت تمام است این را حفظ نمایند از گرد و غبار و نگاه بدارند برای وقت
حاجت بعد بیاورند نقره پاکی صاف بی غش وزن کنند و سه مقابل آن نقره از تیزاب مذکور که
جوهر را با آن ثابت کردیم اول مرتبه نقره را براده نرم نموده و بریزند در میان قرعی که نصف آن را
بگل حکمت گرفته باشند و تیزاب که سه مقابل آن است بریزند بر روی براده نقره و بگذارند در میان
ریگ گرم یا خاکستر گرم آفتاب صفت بهمان قاعده که در جوهر مذکور شد تا یک هفته که سر قرع را
محکم کرده باشند و بعد از یک هفته قرع بگذارند بر روی کوره و انبیق سوار نموده با آتش نرم این آب را
از روی این براده تقطیر نمایند و باز رد کنند این نقره محلول نمایند و باز تقطیر کنند و چندان این عمل را
مکرر سازند که الماء تفعل الرطوبة فی الیبوسة فعل النار بالحطب یعنی فعل آتش
بهیزم است و این قمر کلس شود و هبا که هیچ جزو او را نتوانند دید که اگر خواهند همه اجزای او
همچو ذره بروزن برود تا آنکه ارضی مذکور بمرتبه تکلیس رسیده باشد مستعد مزاج نخواهد بود
قاعده مزاج آن است که جزء ارضی و روح متحد شوند یکی علت صبغ بود دیگر موجب نفوذ و حکیم
طغرائی گفته است که شیئی متحد نمیشوند مگر آنکه هر دو طبیعت واحد بگیرند زیرا که جسد را

مادامیکه

مادامیکه غلیظ و خواهش باشد از روح جدا میشود و روح نیز متحد روح نمیشود غرض که امر کلی
در علم صنعت تکلیس ارضی است نهایت دقت بجای میباید آورد تا وصل کلام آنکه
هر گاه قمر مذکور که ارضی عبارت از این است بدین نوع مکلس شد او را از غبار نگاه
دارند و نیک حفظ نمایند نگاه بدارند برای وقت حاجت بعد بیاورند زیبق چند آنکه
خواهند اول مرتبه تنقیه نمایند طریق تنقیه آن است که زیبق را با خردل سحق بلیغ نموده تا خردل
سیاه شود بعد از آن زیبق را همچنانکه مخلوط بخردل است یکبار در میان سرکه خوب بجوش نمایند
کنند و باز در میان ملح اندرانی طبخ بدهند و بعد با آب صاف پاکیزه بشویند که در روشنائی همچون
آینه شود و اصلا غبار از او مرئی نشود بعد بگیرند از این زیبق منقا یکجزو و از تیزاب مذکور
که جوهر و قمر را با آن تدبیر نموده از این ~~جزو~~ تیزاب سه جزو باید یکی مخلوط نموده در قرع که نصف
از آن بگل حکمت گرفته باشند نموده و سر او را محکم نمایند و بدستور سابق ده شبانه روز بگذارند در میان
ریگ یا خاکستر گرم آفتابی صفت بعد از ده یوم بگذارند تا سرد شود بعد بیرون بیاورند بریزند در میان قرع که
دل فش کش ده باشد و اما گل گرفتن احتیاج نیست این را بحمام ماریه تقطیر نمایند که اصلا رطوبت در
او نماند بعد بگذارند تا سرد شود و بعد از سرد شدن بوفق ملائمت قرع را شکسته که شیشه خورده داخل زیبق محلول نشود
و این شکستن قرع بعد ثبوت زیبق است نه بعد از هر تقطیر بار چون باین نحو تقطیر نمودی بگذار تا سرد شود
بعد این آب مقطر را رد بر زیبق که در شیشه است بکنند و باز بنحو سابق که حمام ماریه است تقطیر نمایند و اگر
خواسته باشند که بعد از یک تقطیر بحمام ماریه بعد بر سر کوره بگذارند و با آتش ملایم تقطیر نمایند هم نیکو اما بهتر
آب بهتر است و این عمل تقطیر را چندان تکرار نمایند که چون آب از روی این زیبق متقاطر شود هر دفعه و هر
مرتبه عمل از سر گیرند آتش را اندکی تیزتر کنند تا اینکه زیبق ته نشین شود اصلا بر نخیزد آن وقت ثابت است
و این تقطیر رد بر ارضیه تا ده مرتبه کافی است از ده مرتبه تجاوز نکنند که ضرور نیست بعد بیاورند از قمر
مکلس مذکور یکجزو و از جوهر زرنیخ مذکور یکجزو و از زیبق مذکور چهار جزو و ربع جزو مجموع اجزا را از
نوشادر مصعد که سه نوبت با کف دریا بدستور زرنیخ مذکور مصعد کرده باشند و سفید و پاکیزه
مصعد شده باشد و اگر این نوشادر را اول با نمک مکلس تصعید کنند و بعد با کف دریا بهتر است چهار
مرتبه تصعید شده باشد یکمرتبه با نمک مکلس و سه مرتبه با کف دریا مشروط بر آنکه نوشادر مذکور پیکان
شده نه کاسه که چونکه کاسه که در راه صناعت بکار نمی آید بعد بیاورند این چهار ...

شد که روح و نفس و جسد و نوشادر که مالف اکثیر است هر یکی را جدا کانه با دلیته از شیشه در ظرف چینی
صلایه بلیغ نموده و از غبار محافظت کنند و بعد از آن که نیکو صلایه شده باشد هر چهار بوزن معلوم باهم یار
و باز همه یکروز بلکه بیشتر باهم صلایه کنند و چون خاطر از صلایه جمع شد و سه برابر اجزای مذکور ماء فاروق
ماء حلال و شمس حکما و غیره نام دارد که در اول رساله طریق گرفتن آن مذکور شد وزن نمایند که سه قسمت
کرده باشند و یک قسمت را بر ریزند بر سر اجزا و اندکی صلایه نمایند که اجزا گل شود نه آنکه تنها آب را سه قسمت
بلکه اجزا را هم می باید که سه قسمت کنند یکی آنکه آب را بریزند بر سر یک قسمت اجزا و بعد از آن در قرع
بمطین نموده کنند و انبیق را بر سر آن سوار کنند و وصل را با گل مشوی و سفیده تخم مرغ محکم نمایند که این
گل حکمت نیز گویند و در میان ریگ نرم که در کانون است بگذارند تا چهل شبانه روز در حرارت آتش آفتاب
صفت بدستور که آفتاب در سرطان باشد البته که حرارت از این زیاده نباشد و میباید که در این چهل
روز که قرع در میان ریگ است چون دست بر قرع بگذارند دست از حرارت آن لذت یابد نه گزند پند و باید که
شبیه بحرارت زیر بال مرغ باشد که اثر آتش حضران الطیر گویند که با حرارت تخم در زیر بال مرغ جوجه میشود
که دوا در قرع حرکت نکند و بعد از چهل روز سواد اول ظاهر شود و آن سواد علامت امتزاج است بعد از آن
ترک آتش کنند تا قرع سرد شود بعد از آن انبیق را بردارند آن لحظه که انبیق را بر میدارند باید که دماغ را
بروغن بنفشه و یا نیلوفر چرب نمایند و یکجزو دیگر از اجزا و یکجزو از آب بردارند و داخل قرع کنند که این
~~بگذارند~~ بر ریزند بر سر آن و آن صفرا را حکما در این حال ایار گویند و باز بخوبی انبیق را سوار نموده و وصل
محکم کنند و باز بطریق سابق چهل روز و شب در میان ریگ گرم بگذارند و میزان آتش باید که این سفر یکدیگر
بیشتر باشد و چون چهل شبانه روز تمام شود باز انبیق را از سر قرع برفق مدارا جدا کنند و بردارد و اگر
محکم نشده باشد که بهیچ وجه جدا نشود قرع را شکسته دوا را بقرع دیگر نقل کنند و آن یک قسمت آب که
باقی مانده و یک قسمت اجزا را داخل باین اجزا رشیه نمایند و باز بخوبی عمل کنند این دفعه باز
بگذارند که دیگر آتش را شدید تر کنند این مرتبه نگاه کنند که بعض محلول شده باشد بعد از چهل شبانه روز
مجموع را بیرون آورده در قرع ذات الانبوب کنند و به بخار آب آنرا تقطیر نمایند چرا که اجزا منحل است
از روی اجزا تقطیر کنند منظور از حمام ماریه است که بخار آب ذکر شد باز چون تقطیر شده باشد را
کنند تا سرد شود بعد اجزا را از قرع بیرون آورند که عقد اکسیر همین است و آن آب را که از روی اجزا
چکانیده اند نگاه دارند که بکار آید الحمد لله رب العالمین که اکسیر قمری تمام شد و باید که نیکو از غبار محافظت

تمامی ۱۰

بنده را اسلام باب در عمل شمسی اگرچه فقیر خود بعمل نیاورده ام اما از کتب معتبره که در آنها یک
جزء پنهان کرده بودند از روی واقع نوشته میشود امید که عمل مذکور باتمام رسد طریق شرطان است
اول بگیرند شوره قلمی بسیار خوب بیست جزو و زاج زرد اعلا و از ده جزو شب یمانی صاف بسیار
شش جزو هر یکی را جدا کانه نیکو صلایه نموده بعد با یکدیگر مخلوط نموده تقطیر کنند و مقطر را از غبار
نگاه دارند و اگر قاطر را در بر ارضیه نمایند و باز تقطیر کنند قوتش زیاده میشود بار بار قدر یکه تکرار
تقطیر میشود یعنی قاطر در بر ارضی خودش قوت مقطر بیشتر میشود چنین این آب را بهم رسانیدن
آنوقت بگیرند یکجزو طلای پاک که از خلاص بیرون آورده باشند که در نهایت رنگ باشد نیکو براده نمایند
بریزند در میان قرع که نصف آن از گل حکمت گرفته باشند بعد سه مقابل براده از تیزاب مذکور بریزند
بر روی آن و بگذارند در میان کانون که ریگ نرم یا خاکستر نرم بهجته در آن باشد یکهفته با آتش حرارت آفتاب
صفت بگذارند در آنوقت که آب را میریزند بر سر براده قدری نوشادر مصعد اضافه آب نمایند که
زودتر شمس را حل مینماید مکلس میکرد اند و فقیر در مکلس شمس این را از استاد خود دیدم این طلا
در یکهفته محلول میشود و بعد هرگاه دیده که از بیرون شیشه نگاه کنند اگر حل شده همه اجزا و قدری در ته
قرع ته نشین شده باشد قدری آتش را تیزتر کنند و بگذارند تا همه منحل گردد یعنی یکهفته دیگر صبر کنند
بعد از حل شدن انبیق را سوار نموده با آتش نرم آنرا از روی محلول تقطیر نمایند و چند نوبت رد قاطر
نمایند تا این شمس مذکور محلول بمرتبه برسد که هبا شده باشد و هیچ جزوی او را نمانده باشد و ملغمی روح
شده باشد و اگر از این ارض بدین مرتبه نرسد مگر این آب را بدور رد نمایند و تقطیر کنند تا آن
علامت پیدا شود که تا بدان مرتبه نرسد قابل تزویج و اعتماد نمیشود و بنای علم این صنعت بر
تمهید این مقدمه است تا و رج باشد چنین بتوفیق الله تعالی ارضی شمس بدین مرتبه رسید نیکو از
غبار نگاه دارند بعد بگیرند زیبق چندان که خواهند یکجزو زیبق و یکجزو زعفران الحدید و یکجزو زاج
زرد و مکرر تصعید نمایند که نیکو سرخ شده باشد بعد بگیرند از زیبق محمر مصعد مذکور جزوی و سه برابر
از تیزاب فاروق که شمس را مکلس نموده اند بریزند بر سر او در قرعی که نصف او را بگل حکمت گرفته
باشند و سرش محکم نموده ده روز در میان ریگ گرم که حرارت آن آفتاب صفت باشد بگذارند
بعد از ده روز انبیق را سوار نموده محکم کنند و با آتش بسیار ملایم مجموع آن آب را بعد را از

از روی آن روح تقطیر نمایند و چون آب از روی زیبق چکیده شد آتش را بر طرف نمایند و بعد از آن
این آب را ده نوبت بر این زیبق رد نمایند و باز تقطیر کنند که تا این زیبق ته نشین شود که هر چند آتش
کنند چیزی از او مصعد نشود و مادامی که ته نشین نشده باشد آب را از او نگیرند و دایم تقطیر کرده
باشند تا بمرتبه رسد که بهیچوجه مامور در ته بنشیند و از آتش نگریزد و بعد از آنکه چنین شود نیکو نگاه دارند
امید که عمل باتمام رسد و بعد طریق آن است که بگیرند کبریت زرد شفاف که بمثل حب نبات است
نیکو صلایه کنند و بعد از آن از این تیزاب فاروق که مدبر شمس و زیبق با آن شد شیشی برابر
کبریت بگیرند و یک حصه از این شیشی حصه بر سر این کبریت صلایه کرده بریزند و بایان آب مذکور
سحق نمایند و در قرع که نصف آن را بگل گرفته باشند بریزند و سر او را محکم نموده یکهفته در ریگ گرم
حرارت آفتاب صفت تعفین نمایند و بعد از ایام تعفین بحمام ماریه این را مقطر سازند اما
باید که قرع عنق گردن بلند باشد و باید که آب دیگ چنان گرم نشود که قرع را بشکند یعنی اول آهسته
آهسته آتش کنند که بمرور آب گرم شود و انبیق که بر سر قرع است راست باشد و وصل آنرا محکم سازند
و قابله پاکیزه شفاف بر لوله انبیق نصب نمایند و وصل آنرا نیز محکم کنند که هوا تصرف نکند
و ساعت بساعت ملاحظه نمایند که آب تمام تقطیر شد یا نه چنین اگر دید که آب بکلی تقطیر
شد آتش را بر طرف نمایند و چون نزدیک شود که آب دیگ سرد شود شیشه را بیرون آورند
و بملائمت شیشه را بشکنند و اجزا را از آنجا بیرون آورند و از آن پنج حصه آبی که باقی مانده
یک حصه را بریزند بر سر این کبریت مذکور بدستور اول و آن آب مقطر را که از کبریت
گرفته اند اضافه نمایند که یعنی باز بآن رد نمایند و باز بدستور اول بحمام ماریه تقطیر نمایند
بلا زیاده و نقصان چندان تکرار نمایند که اجزای شیشی کانه آب در شیشی مرتبه تشقیه
ارضی نمایند هر بار آنچه که تقطیر کرده میشد بعد از سحق بر ارضی رد نمایند و بعد از آنکه
شیشی تقطیر تمام شد هفت نوبت دیگر این آب قاطر را بتمامی برین ثقل نفس مذکور عود
نمایند و تقطیر کنند و این عمل را احدی و حدودی هست و حد او آن است که بطریق تجربه ذره
از این نفس که در قرع مانده و آب را از او چکانیده اند صفحه قمری را سرخ کنند با آتش و آن
ذره را بر روی

ذره را بر روی صفحه اندازند و اگر دود کرده و روی صفحه را سیاه کند هنوز تمام نیست از نفس در او
مانده است باز آب قاطر را بر او رد نمایند و باز تقطیر کنند این عمل را چندان اعاده کنند که
از ثقل مذکور دود برنخیزد ان شاء الله تعالی که این ارضی بدین مرتبه رسید بقیه آنرا نگاه دارند
و تفریق او واسیراو اولا تفریق و حد این آب آن است که هرگاه اندکی از این آب بر روی
صفحه قمر گرم ریزند نفوذ میکند در آن صفحه ظاهر و باطن او را برنگ شمسی اعلا میکرداند ولیکن
ضامن ثبات او نیستم بجهت آنکه گریزنده است بعد از این مقدمات این آب مذکور را که
ملقب بماء خالد و ماء ورق و نفس و لصاف الذهب و لعاب الافاع و کبریت لا
یحترق و دهن لا یحترق و ماء اللبن و امثال اینها ساخته اند علی حده در قرع کنند و هفت
نوبت تقطیر کنند و هر نوبت ثقلی که در ته قرع بماند بیندازند تا این آب مقطر در نهایت
صفا و پاکیزگی بهمچون یاقوت احمر این آب مذکور را در شیشه از بلور ضبط نموده و سر او را محکم
گرفته چنانکه روح را در بدن حفظ می نمایند محافظت نمایند که این است اکسیر شمسی را اتمام
و عمده کبریت احمر از او حاصل میشود آمدیم بر سر ارضی که در ته قرع است دیگر ترتیب اینها
که بر روی صفحه دود نمیکند بگیرند از این ارضی و برابر این ارضی از این تیزاب که بجهت این
عمل ذکر شد و بدستور که در عمل قمر که در تصعید زرنیخ ذکر کردیم با ارضی تیزاب تشویه خوب
نمایند یکدو نوبت بنوعی که اصلا رطوبت در او نماند و بعد از آنکه او سه نوبت آتشی
تشویه داده باشند با آن کبریت ترتیب یافته صلایه بلیغ نمایند و اول مرتبه آثال را برابر
سطبری یک بند انگشت گل مشوی بر ریزند و هموار کنند و ارضی مقدس را که با ارضی تیزاب
صلایه کرده اند در این آثال کنند و روی آنرا هموار نمایند و سطبری ورق کاغذی گل مشوی
صلایه کرده بر روی این اجزا پاشند باز هموار کنند و وصل را محکم کنند و آتش بتدریج نمایند
چنانکه سر مکبه بسیار گرم نشود که چون دست بر روی بگذارند آزار نیابد و میباید که آثال رنگ
رنجیده در فن داشته باشد و طریق آتش کردن آن است که اول مرتبه خاکستر گرم در زیر آثال کنند
تا آثال گرم شود و بعد از آن اندک آتشی انگشت کنند و بعد از آن اندک آتش تراشه
المرود و دیگر آن که از دهن زنده عمل میآید و بعد از آن نی باریک یکعدد میسوزانند تا یک ساعت
و بعد از آن چوب که سطبری نی باشد یکعدد بسوزانند و بعد از عدد همچنین کم کم بتدریج زیاد کنند

دنه مکیه سوراخ که سر حباب میشود سوراخ کرده باشند بقدر انکه نخودی درو رود بدستور تصعید
زرنیخ و جوبیدرا اندک پنبه برو پیچیده و بر آن سوراخ بگذارند و ساعت بساعت نگاه میکنند
تا آنوقت که چیزی بر آن پنبه پیچیده باشد آتش میکنند و هرگاه دانست که چیزی مصعد نمیشود آتش را
از دیگدان بیرون آورده و همان خاکستر و آتش را بگذارند تا سرد شود و روز دیگر که آثال سرد شود
این مصعد را از آثال بیرون آورند بعض بر مکیه چسپیده باشد و بعض برون آثال همچون جراده نقره
درین حال این جراده فضه را اکلیل غلبه و نار و زنیب و نوشادر الحیین و ملح القلی و ملح الغر
والنجم العالی والکواکب البراق و مریخ و سیف و نقره و جسد روحانی و حجر عنار و ذهب
قوم و غیر ذلک نام نهاده اند هرجا که به بینند بدانند که مطلب ایشان چیست و مراد از این
مقدس است که حکما در کتب خود مذکور کرده اند و بعض این را توقف داشته اند
که در ترکیب اجزاء ماء ورقی که نگاه داشته بودند بخورد اجزاء دهند فاما اکثر حکما بر آنند که
تشبیع واجب است و طریق آن است که این ارض مقدس را در کاسه چینی و یا زجاجی
محکم صلایه کنند و آن ششی قسمت آب را که ملقب بماء خالد و ماء الهی که حفظ کرده بودند
اندکی اندکی بر سر این ارض مقدس ریزند و بدست آبگینه بخار صلایه نمایند تا تمامی آب را
بر او ریزند و این مجموع را در قرعی که مناسب باشد کنند و انبیق را بر سر قرع محکم کنند و آتش
بخار کنند و لوله انبیق را در قابله پاکیزه محکم کنند که هوا نفوذ نکند و تقطیر نمایند و بقدر
آنکه اجزاء در قرع هست تا آن موضع قرع را بگل گیرند و آتش بخار نمایند و چون دانند که آب
بیرون رفت اجزاء نماند قرع را از میان ریگ بردارند و میباید که اندکی رطوبتی در این ارض
مقدس مانده باشد که آتش را بر طرف نمایند و بعد از آن این آب قاطر را بدستور اول
همچون روح در جسد نگاه دارند که آفتی باو نرسد انشاء الله تعالی بعد بدان ارشدک الله
تعالی توفیق چنین نفس الجدین(?) طریق بماء الهی جسد ساختن زیبق مدبر را نیز بدستور ارض مقدس
بماء الهی سرخ گردان و عمل در زیبق که درین عمل یاد کردیم ده ششی شد از سه برابر او ماء
الهی در کار است

الهی در کاسه چینی یا زجاجی برو صلایه کنند بدستور ارض مقدس تقطیر نمایند تا جمع شود هرگاه
جسد شمس بدستوری که مذکور شد مکلس خوب شود قاعده آنست که بگیرند یک جزو از آن ارض
مقدس محمر که نفس است و هفت جزو از روح محمر که مذکور شد و ربع مجموع این سه جزو
عقاب که از زاج زرد و زعفران الحدید سه نوبت تصعید کرده باشند و برنگ لاله نعمان
سرخ شده باشد با این سه جزو که روح و نفس و جسد است داخل نمایند و این چهار چیز مجموع را در هاون
آبگینه یا چینی صلایه نمایند برفق و هنجار هر چه تمام تر بعد از آن ششی برابر این مجموع اجزا
چهارگانه ماء الهی که یاد کرده شد که همچون روح در جسد نگاه دار بگیرند یک جزو از آن
ششی جزو در قرع عمیا بر سر این اجزای چهارگانه که صلایه کرده شده بریزند و دهن
قرع را به نمکی شوره و سفیده تخم مرغ محکم کنند و هفت شبانه روز در میان ریگی که
حرارت آفتاب صفت قصور ندارد و بعد از هفت روز نگاه کنند اگر خشکی
شده باشد قرع مذکور را بشکنند در وقتی که سرد شده باشد و باز صلایه کرده یک جزو دیگر
از آن ششی حصه آب مذکور تسقیه نمایند و باز در قرع عمیا کنند و سر او را محکم نمایند
بدستور سابق یک هفته در میان ریگی گرم نهند در این مرتبه اندکی حرارت آن
زیاده باشد و بهمین دستور تسقیه و تشویه نمایند تا تسقیه ششم که در این تسقیه
تمامی اکسیر منحل میشود و حکیم جلدکی در شرح رساله بیان البرعینی(?) گفته است که در
تسقیه ششم حکما را قانون نهایت در ایام آتش و درین خطا عارض میشود
و به تحقیق حکیم ذکر کرده است که تسقیه ششم عمر او [illegible] روز و ربع روز است
و قانون آتش او را مذکور نکرده است و امر مشکل است از این که رطوبت
اکسیر در تسقیه ششم اگر استمرار داشته باشد بدستور به پنج تسقیه اول فاسد است اکسیر زیرا که قوت
بملایمت ندارد کمیت آتش را که سبک میکند از بسیاری رطوبت و آتش حضانی که مرغ تخم

خود را حرارت میدهد اکسیر را برنگ قرمزی حکما را آن رنگ بغایت اکسیر واقف میکند
نمیرسد و هرگاه که تدبیر اکسیر در تسقیه ششم چنان باشد که اکسیر خشک شود و رنگ قرمزی ظاهر شود
حکما را چندان قرینت معطلست اکسیر به بلوغ و غایت نرسیده بدانکه حکما محتاج اند درین وجه
بر آنکه صبر کنند بر اکسیر و رفق برده در آتش او تا آنکه نیکو منعقد شود و ذوب نمایند بعد
از عقد علامت تشبیع الفت بعد از آن آتش را تخفیف کنند و بگشایند از بالای
اما اندکی از سوراخی که بسته بود تا تنفس کند از اناء بخار مقدار سه ساعت از روز
بعد از آن سوراخ را محکم کنند و بگذارند تا اکسیر منجمد شود و درین حال اکسیر العاب الا
فاعی و رمل الذهب و حجر الاس و کبریت احمر و شجرت الذهب و ارغوان مصبوغ
و تاج السلاطین نام نهند خالد بن یزید از مریانس(?) حکیم پرسید که دیگر این اکسیر
را عمل میتوان کرد حکیم جواب داد که هر کس خواست دارد که طرح اکسیر مضاعف
شود آن آبیکه موصوف است بماء خالد و ماء الهی که مکرر مذکور شد اگر مهیا باشد که
فبها المراد و الا بدستوری که مذکور شد باز بهم رسانند و بدستور اول هر نوبت
که تسقیه و تشویه مینمایند رنگ و طرح اکسیر مضاعف میگردد انشاء الله تعالی
باب در ساختن سلیمانی که معروف است بدار شکنه بگیرند جیوه نود مثقال و سم الفار سفید
هفت مثقال و نیم کم کم داخل نمایند زیبق را بر سم مذکور و مبالغه در سحق آن نمایند و بعد بدستور
شنجرف در شیشه مطین تصعید نمایند باب در عمل قمری بگیرند سم سفید و زرنیخ زرد ورقی خوب
و زیبق از هر یک هشت مثقال باهم سحق و صلایه نموده که نیک زیبق مهو شود بعد در ظرف حدید
با روغن زیتون طبخ نموده تا سه شبانه روز که مثل قرص بسته شود یکی بر هشتاد نهاده طرح میرود
باب در ساختن قلعی بگیرند سرب هر چه خواهند و آنرا بگذارند و در میان شیر گاو یا در میان بول
ریزند این عمل را نمایند تا سفید شود و دیگر ادهم سنگ کن تا قوی شود این عمل را مکرر میکنی
تا به بینی

تا به بینی که چنین شود از سفیدی بعد از آن طرح کن بآن [illegible] تا ده مرتبه هر مرتبه که اجزا را
طرح میکند برداشته بریزند در شیر یا در بول بعد سبیکه کنند که قلعی بسیار خوب است که از جمله اسرار است
ایضا نوع دیگر سرب را مکرر آب کرده در آب [illegible] ریزند تا قلعی شود مجرب است هر روز صفا
بیت ایا احباب میگویم شما را ز اسرار نهان این نکته ها را تو آن ملح مکرم را بیاور وزان خاک فرح بخشی
بتصعید شش نما تا ج مکلل بهفتم مرکز چرخ سما را بکن تصعید و تدبیر انحلالش شود آبی که آن روغن غذا را
بود مفتاح باب حکمت انگاه اگر دانی طریق لطفها را باب زندگی پی برده جابر هزاران شکر بیحد کرد خدا را
بیت ای شمس مغربی تو زنوگرد توتیا زرنیخ و سرب و زیبق این پنج را بکن بخون تیره و انگه بیا دو
والله شاهد که همین است کیمیا باب در سفید کردن موم زرد بگیرند موم زرد چندانکه خواهند
موم را بگذارند و با قاشق مسی یا برنجی کم کم بریزند بر روی آبی که بایخ سرد کرده باشند که
بسیار سرد باشد و بعد آن موم دانه دانه میشود و آن دانهای موم را روز در آفتاب و شب
در مهتاب بگذارند تا پنج شبانه روز بعد باز گداخته بهمین طریق که مذکور شد بر روی آب
سرد تا خوب سفید که دلخواه باشد طریقه عمل موم اندر آب بیاورند یک طبق آهنی که از یکجهت
آن یک نودان داشته باشد از برای آنکه آب از آن بیرون رود و بعد بگیرند یک کاسه آهن بعد بگیرند
شنجرف و کبریت زرد شفاف و سم الفار زرد و نوشادر بیگانی اجزا مساوی کوفته
و سحق بلیغ نموده و بریزند بمیان طبق مذکور و قدری موم اندر آب بمالند گرد بر گرد آن اجزا
که موافق لب کاسه باشد بعد کاسه آهنی مذکور را واژگون بگذارند بر سر اجزا که لب
کاسه بر بالای موم اندر آب باشد که لب کاسه وصل شود بطبق یعنی در وسط طبق واقع شود
بعد بیاورند یک طغاری و بپهلوی او را سوراخ نموده بقدر تنگ و بعد طبق مذکور را بگذارند
بر سر کوره و طغار مذکور را نصب نمایند چنانکه از آن سوراخ آب بیاید در میان طبق و از طرف نودان
طبق بیرون رود و چنان کنند که لاینقطع از سوراخ طغار آب بیاید بمیان طبق و بدور کاسه بگردد و از
نودان طبق آب بیرون رود و سه شبانه روز آتش شعله ملایم نمایند که چراغ وار بوده باشد
و بعد از آن بگذارند تا سرد شود و وصل را قطع نمایند که اجزا روغن شده باشد بمثل یاقوت رمانی

هذا کتاب مجموعة الصنایع

بسم الله الرحمن الرحیم هو الله المستعان

حمد و سپاس بدیع الاساس حضرت صانعی را که مجموعهٔ وجود جمیع موجودات
نقطهٔ از پرتو آثار صنع کمال قدرت اوست   آثار صنع بین که درین گلشن کرم
هر دم لطیفهٔ بوجود آورد از عدم و صد هزار تحفه و تحیات طیبات بر روضهٔ
مطهر و مرقد منور معنبر نسیم سید العرب و العجم افضل الصلوات و اکمل التحیات
و بر آل و اصحاب او رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باد   اما بعد بر خاطر
معطر و ضمیر منور ارباب الباب و هنرمندان صناعت و بضاعت که بپنجهٔ عقل
و قوه بازوی هنر سنگ سیاه را لعل گردانند و بجواهر نظر کیمیا اثر سنگ سیاه را زر سازند
و ان اهل دلان که در صناعت دارند همه هنر بضاعت مخفی نماناد که در
عرصهٔ عالم از هنر لطیف تر بضاعتی نیست و ثمر شجرهٔ هنر دولت است و اهل
معنی نکتهٔ لطیف گفته اند هنر طلب که هنرمند را سعادت بخت
برو رکار کهن یار غار خواهد بود چه خوش نکته گفته اهل هنر کزان خوب تر
هیچ گفتار نیست هنر هر بکشد بهایش چه لعل کزان جنس هر جا بسیار نیست
نشنید پدر کاه شاه اندرون که او لایق اهل بازار نیست اگر چه گفته اند چون طالع
رهرو را هنر به اما انکه هم گفته اند اگر طالع نباشد هم هنر به بر این معنی که چون
این فقیر خاک رو در جمیع فنون سعی نموده بقدر قوه و میسور چنانکه گفته اند که
ما لا یدرک الکله لا یترک الکله اگر چه همه را درک نمیکنی همه را ترک مکن

دارند حرمین

دارند هر هنر خوشهٔ بدست آورده و در خدمت بی استادان طریق خدمت سپرده و انواع
هنر بدست آورده و مشاهده نموده و آزموده و مدتها بر آن بوده و تحفهٔ چند ستوده
در قلم آورده تا هر که در آن سعی نماید و چنانچه شرایط آنست بعمل آورده با تمام رساند
صنعت تمام یابد امیدوار که صاحب کمالان و هنروران بهمت عالی امداد
فرمایند و اگر بر حرفی که در آن قصوری بیند اطلاع یابند ذیل عفو و کرامت بر آن
پوشیده و به اصلاح در آورند و هر یکی که از این ها عاقل بوجود آمده باشند بکمال
و کرم خود در گذرانند   غلام همت آن عارفان باکرمم که یک ثواب نه بینند و صد
خطا بخشند جواهر نقاب خطاب مستطاب مجموعة الصنایع نام کردیم از بهر آنکه
صنعت بسیار و حکمت بیشمار در این مجموعه است که هریکی از آن گنجی و هر چشمه از
آن نهری است و چون طالبان بر کنه معرفت این صنایع اطلاع یابند و بکمال رسانند
مقصود کلی حاصل شود بتوفیق الله تعالی و این مجموعه یکصد و شصت هنر است
که هر یکی از آن بذات خود بی نظیر است و پسندیده و برگزیده در چهل باب تقسیم شده
و در یکصد و چهل فصل باب تقسیم و در یکصد و چهل فصل باب اول در ساختن
مروارید و آن هفت فصل است   باب دویم در ساختن لعل و یاقوت است و در
آن دو فصل است   باب سیم در رنگ کردن بلور که چون رنگ لعل و یاقوت بود
و آن هفت فصل است   باب چهارم در جلا دادن مروارید که چون معدنی بطریق
اول پاکیزه و روشن گردد و آن چهار فصل است   باب پنجم در حل کردن زر و آن
بعضی در ملمع بکار آید و بعضی در نوشتن و نقاشی دیگر ساختن و آن چهار
فصل است   باب ششم در ساختن زمرد و زبرجد لطیف و آن سه نوع است
باب هفتم در ساختن فیروزه و الماس و مرجان قوس و پنلا و فیروزه که از

کانی فرق نشود و چهار فصل است   باب هشتم در رنگ کردن عاج از هر رنگی و آن چهار
فصل است   باب نهم اندر طلا دیج بلور و رنگهای غیر مکرر و آن هفت رنگ است
در یک فصل   باب دهم در رنگهای فرنگی و بطانه جلی و آن بهر رنگها بوده است
و برگزیده همه و زر نگار را و غیر آن بکار آید و بطانه حبشی و در صدف کار و
سه بطانه است و یکی رنگ فرنگی در چهار فصل است   باب یازدهم در ساختن تیغها
فرنگی که چون کاغذ توان پیچید و براق باشد و رخنه نکند و آبگینه و آهن را به برد و
این از عجایب است و آن چهار نوع است در دو فصل   باب دوازدهم در ساختن تیغ و
و نیزه که چون دو دشمن را از آن نصیب شود زخم آن هرگز به نشود تا هلاک شود
و آن چهار نوع در دو فصل است   باب سیزدهم در آب دادن تیغ و کارد که بی مثال باشد
و از آن آب چون آینه روشن باشد و این چهار نوع در دو فصل است   باب چهاردهم
در عمل ساختن مینای هفت رنگ و آن دو فصل است   باب پانزدهم در ساختن هفت رنگی
غیر مکرر که عورات بندند و غیر آن چند نوع است   باب شانزدهم در ساختن شنجرف رومی
و شنجرف رمانی و شنجرف زوالی و شنجرف مصفی و شنجرف قبرسی و شنجرف فرنگی و
شنجرف فارسی و آن هفت نوع است در سه فصل   باب هفدهم در بیان زنگار
و آن هفت نوع زنگار است زنگار نقره که دهن بینی گویند و زنگار ترسایی
و زنگار فرعونی و زنگار مصفی و زنگار بر فرنگی و زنگار فیروزهٔ و زنگار نقاشی
هر یکی خاصیتی گفته اند و آن سه فصل است   باب هجدهم در ساختن لاجورد و
از آب لاجورد و شستن لاجورد و این از جملهٔ هنرهای غریب است در سه فصل است
باب نوزدهم در شنجرف سودن که بجهت نقاشی چون شود نظیر ندارد و آن شش نوع است
باب بیستم در ساختن تور که بجهت شنجرف سختی و چاهی که بجهت دفع حل مروارید

وغیره ضرور است

وغیره ضرور است درین کارها و گل حکمت و قلقند و قلقطار و قلقدیس و قلقت
ساختن بجهت رنگ کردن بلور و غیره درین کارها این اسباب ها میسر نشود
و این چهار فصل است   باب بیست یکم در رنگ ظروف مثل کاسه و کوزه و سایر ظرفها
که مثل زهر دست باشد یک فصل است   باب بیست دویم در حل کردن نقره و مس و فولاد و
سرب و قلعی و زرنیخ و غیره و این بسیار جاها بکار می آید و آن پنج فصل است
باب بیست سیم در کشتن زر و سیم و مس و فولاد و ابرک که طلق باشد و کشتن سیماب
جهت خوردن و آن پنج فصل است   باب بیست چهارم در ساختن نگینه تاک تلنبه
بجهت یا مهره کشیدن از خراطیی برای نگینه و آن دو فصل است   باب بیست پنجم
در حکمت روغن سکندری و روغن و تعبیه جهت آتش قلاع در شهر دشمن و این
از اسرار غریب است و حکمتی عجایب است و کار بزرگ است و این چهار فصل است
باب بیست ششم در ساختن کوتکه بجهت امساک منی و این بر انواع است و هفت
کوتکه و چهار عقد است و این در یازده فصل است   باب بیست هفتم در عمل سفیدآب
سفیداج ریشی و سفیداج مهره و سفیداج کاشغری کلی و آن این یک فصل است
باب بیست هشتم در صنعت گل بندی از زر و سیم که از گل یاسمین و موگری و دیگر
گلها فرق نتوان کرد و بو دهد و متحرک و لرزان باشد و آن سه فصل است
باب بیست نهم در صنعت حلیت الکتابت و روغن از کاغذ برداشتن و قلم
و نقاشی ساختن و حبر ساختن یعنی مداد و [illegible] ده کرفتن و کاغذ را سطر کردن
که بغدادی شود و آمیختن و زر بختن بجهت نوشتن و چیزهای غریبه و آن ده فصل است
باب سیم در صنعت حلیت الکتاب که بنویسند و نباشد و چون با آتش بدارند
هر یکی از آن رنگی ظاهر شود و از هر لونی رنگ پدید آید غیر مکرر و آن یکفصل است

باب یکم در صنعت دستهای کارد ساختن که لاجوردی و سبز و سرخ و زرد و صدف
کاری که از سنگهای قیمتی فرق نشود و آن دو فصل است باب دوم در عجایبها
که خداوندان زرق نمایند مثل آنکه چیزی در دست گیرند و آن چیز غایب شود و
آتش بدست گیرند نسوزد و شعبدها و چراغها و لعبهای غیر مکرر و صنعتهای غریبه چند
نوع در پنج فصل است باب سیم در عمل ابریشم بیز که جواهر الریشم نامند چندین
عمل که درین کتاب ذکر شده بعض موقوف بهمین ابریشم است ناچار چون ضرور
بقلم آمد چرا که اوستادان این را مخفی داشته اند که رکن هنر این است و این یکفصل است
باب چهارم در صنعت داروی که چیزی بر تیر بدان چسپانند در پیر شکار بر نیاید
و اگر صد ده در آب افکنند زیان نکند یکفصل است باب پنجم در ساختن نارنج سنجی
کو که اگر صد بار بسنجانند چون بلبل آواز دهد و بوی مشک دهد و ساختن طوس کمان
از هر یک لطیف غیر مکرر عجائب تر باشد و آن دو فصل است باب ششم در ساختن
برنج دمشق و ساختن سیماب و حل کردن طلق و ساختن طلاآیه منور از جوهر
جسد بصری کحل الجواهر شاهی و ساختن تیزاب فاروق هفت فصل است
باب هفتم در صنعت رنگ کردن یاقوت سفید که چون لعل شود و خط
نوشتن بر عقیق و نگینها و خواص نگینها و ساختن مس از آهن و ساختن
اقلیمیای نقره و ساختن روی سخت جهت رنگ بلور و غیره و صنعت تکمه رنگین
و تعویذها و آن هفت فصل است باب هشتم در صنعت آنکه از هر چه بر جامه بچکد
از نیل و غیره و روغنها که بر جامه ابریشم و غیره به آسانی برداشته شود یکفصل است
باب نهم در رنگ کردن موی و بلند کردن موی و در نیامدن موی و رنگ کردن
اسب و آن نیز انواع دارد بر سه فصل است باب چهلم در در آتش بازیها از هزار
رنگ و انواع

رنگ و انواع و اقسام بسیار یکان یکان بقلم آوردن واجب است تا طالبان این
فنونها فایده گیرند و مقصود شان حاصل گردد باب اول در ساختن مروارید عمل
اوستاد فیلسوف مغربی گوید بستانند مروارید های ریزه پاکیزه صاف و سفید و بشویند
با آب نمک چند نوبت و بعد از آن یک شب در نوشادر معدنی حل کرده بگذارند پس از شاخ
نوشادر در بیضه مرغ حل کنند و ایچنان باشد که بیضه را در میان آب جوش [illegible] و پوست
او را باز کنند و قدری سفیدی از آن بیضه برداشته و دست بر او مالند تا زرده یکبار از آن
بیرون جهد که سفیدی بیضه بمانند بوته باشد پس نوشادر را صاف نموده پاکیزه کرده
کوفته و بیخته در میان سفیده تخم مسلوق کنند و بر سرش پارهٔ گل تر نهند و در میان
آبی که در آن شب ئی باشد بگشند و یک شبانه روز در آنجا بگذارند تا حل شود بعد از آنکه حل
شده باشد در ظرف آبگینه کنند و نوشادر محلول را و مروارید شسته را در ظرف آبگینه
کنند و یک شب رها کنند پس باب گرم بشویند و بستانند ترنج و سر او را بردارند همچون
بوته و آنچه در میان ترنج باشد بیرون آورند و بکوبند و باز در میان ترنج نمایند پس
مروارید شسته را بر سر آن ترشی ترنج کنند و آن سر ترنج را که برداشته اند باز بر سرش
بجای خودش نهند و بدوزند و پارهٔ کرباس آب ندیده را بر او بپیچند و بریسمان محکم کنند
و بعد از آن گودی در زمین حفر نمایند و زبل اسب تر و خشک مساوی در آن گود کنند
و آن ترنج بسته را در میان آن زبل نهند و تغاری بر سر آن گود نهند و سر آنرا خاک
بریزند و شش شبانه روز گذاشته و بعد از آن او را بیرون آورده و آن لؤلؤها حل شود
چون پرده بر گیرند بکفچه آبگینه یا نقره در ظرف آبگینه کنند و سه روز بیکدیگر آمیزند تا ممزوج
گردد پس پارچه حریر را بقدر پنج انگشتها بدوزند و بر دست راست کنند و قدری
از پارچه حریر در کف دست چپ بگیرند پس از آن حل شده چندانکه خواهند بهر رشته در
کف مالیده تا خوب گرد شود بعد از آن انگشت بسفیده تخم مرغ مالیده بر روی او بمالند
و بسوزن نقره او را سوراخ نمایند و بیاویزند از میان کوزهٔ قدح آبگینه که بغایت روشن

باشد سه شبانه روز بگذارند تا خشک شود بعد در میان بیضه مرغ آکنند یا در میان خمیر آرد گندم که
بسیار نرم بیخته باشند بگذارند و بخورد مرغ خانگی دهند و مرغ را متعاقب نمایند تا خوب مانده
شود نگذارند که چیزی بخورد زود مرغ را بکشند و چینه دان او را بشکافند و بگذارند تا
سرد شود پس آن دانه‌ها را بسوزن نقره از آنجا بدر آورند بعد از آنکه نیک سرد شده باشد
سه روز بیاویزند تا نیک خشک شود پس بر دارند اگر زردی داشته باشد آن زردی از ترنج
میباشد بستانند شیر ترش شده و مرواریدها را بیندازند در میان آن شیر ترش که زردی
آن برطرف شود و سفید و لطیف و شفاف خواهد شد که بهتر از معدنی باشد بتوفیق
الله تعالی فصل دویم در عمل لؤلؤ اللالا اگر خواهی که بسازی بستان مروارید ریزه خوب
سفید و در هاون آبگینه بکوب و بهر ده درم یکدرم سیم و دو درم زر که یعنی طلا باهم
در چاه حل دفن کن تا حل شوند بعد بیرون آورده بر زد از آن بهر رشته که خواهند و سوراخ
کن بطریقی که ذکر شد و در میان کوزه قدح در آویز تا خشک شود بعد بخورد مرغ خانگی سیاه بده
بعد از نیم گری بکشند و چینه دان مرغ را پاره نموده تا سرد شود بعد او را بیرون آورده
که از سحر لطیف تر باشد بفرمان خدای تعالی فصل سیم در عمل مروارید ساختن که در غایت
خوبی باشد بستانند مروارید ریزه صاف پاکیزه یکجزو و صدف سفید صاف سطبر یکجزو و مروارید
و مروارید را بطریق مذکور شسته و هر دو را در هاون آبگینه خوب سحق نموده که با هم
آمیخته شود و بعد از آن در قاروره صاف پاکیزه نموده و سر قاروره از آبگینه باشد بعد از آن
بستانند ترنج آب دار و دو نیم کنند و مغزهای او را بیرون آورند و دانه او را پاک
نمایند و مغزها را در هاون آبگینه بکوبند و ربع آن مغز ترنج سیر پاک کرده کوفته
اضافه نمایند و در جامه سفید سفت کنند و بفشارند و آب آنها را بگیرند و بر سر
صدف و مروارید مذکور قاروره آورده راست کنند چنانکه چهار انگشت بر سر آن ایستاده
بماند پس قاروره را در رو و نمک سنگی [illegible] محکم کنند و در چاه حل گذارند و هر
سه روز

سه روز یکمرتبه آب گرم بر زبل افشانند و تغاری بر سر آن گردانند تا مدت بیست
یکروز و هر هفت روز یکمرتبه باید که زبل را تازه نمایند و چون بیست یکروز گذشته
باشد قاروره را به آهستگی بیرون آورند و سر از برداراند و مروارید و صدف حل
شده باشد و بر سر آن چون پرده عنکبوت مانده باشد و گاه باشد که مروارید بر سر آب آمده
باشد و صدف ته نشین شده باشد مروارید را بکفچه نقره برداشته در کاسه آبگینه کنند و
آب ترنج را به آهستگی در ظرف کرده و آنچه در ته قاروره مانده که صدف باشد بر روی
مروارید کنند و بکفچه نقره برهم ملحق نمایند پس در میان پارچه حریر نموده که رطوبت از آن
بگیرند چون خشک شود با قدری ابریشم بیز خمیر نموده و زود تر از آنکه بسته شود بسوزن
گرد نموده و عطا کنند که مانند سنگ محکم میشود که نه از آب و نه از آتش زیان یابد و رشد
و هر ده دانه مروارید را با هزار دانه پنبه دانه در کیسه نموده بگیرد و بگذارند تا جلا گیرد
پس بیرون آورند و خمیر گندم که آرد آن بسیار نرم باشد گرفته و بخورد مرغ خانگی بدهند و
[illegible] چندانکه سخت شود او کشته و در تنور بریان کنند و بیرون آورند و بگذارند
تا سرد شود و چینه دان او را شکافته بیرون آورند و هر یکدانه مروارید را [illegible]
باید بدهند بعد بچکاک بدهند تا سوراخ نماید و بعد بهر جا که خواهند بکشند که مروارید
بسیار خوب خواهد شد فصل چهارم نوع دیگر که مجرب است بیارند مروارید ریزه پاکیزه
و بشویند و در قاروره کنند و قدری آب ترنج و لیمو و سیر و پیاز بر سر آن
ریزند و سر شیشه را ببندند و در آفتاب نهند و هر روز ملاحظه نمود که آب تمام
شود تجدید آب مذکور چهار کانه بریزند تا آنکه حل شود مدت بیست روز حل میشود
محلول را در کاسه چینی نموده کاسه دیگر آورده از آن حل شده بهر وزنی که خواهند
کرده کرده در آن کاسه نهند کاسه را بگردانند تا مدور شود پس آهسته در
کاسه دیگر نهند تا همه مرتب شود باید که بیکدیگر ملحق نشود در سایه نهاده و
سر آنرا جامه ببندند چون نیم خشک شود بسوزن نقره او را سوراخ کنند باریک [illegible]

بمثل موم لب شد چنین همه را سوراخ نمود انگه تنور که از نان پختن فارغ شود بیاورند
یک ماهی بزرگ را که فربه باشد شکم او پاک نموده بشویند و مرواریدها را در شکم ماهی
نموده در تنور باتش انگشت به پزند و بیرون آورده بگذارند تا سرد شود بعد مرواریدها
از شکم ماهی بدر آورند که هزار مرتبه بهتر از مروارید بحری باشد صحیح و سالم و هرگز تغیر نکند و
مکرر تجربه شده بتوفیق الله تعالی فصل پنجم نوع دیگر بگیرند مروارید ریزه سفید خوب را و
بنحو سابق بسایند و از پارچه حریر بیخته در شیشه دهن فراخ کنند که شیشه مرغوله گویند
و بر روی آن حماض اترج ریزند که بقدر دو انگشت بر روی آن بایستد و بعد سر شیشه را استوار
سازند و در سایه بیاویزند تا ده روز بعد از آن مروارید را در حریر پاکیزه نموده و
بعد او را در میان کرباس سفید محکم بسته چنانکه جمله مروارید بحل شده که دیگر در آن
نماند چنین خشک شود بر صلایه آبگینه اندازند هر قدر که خواهند به مثال مروارید ببندند
بهر مروارید سوزنی از نقره که باریک و کوتاه باشد بگذارند تا وقت بر دشتی که بدست
توان گرفت که بکشند پس تو شیشه سفید نهند و در سایه بیاویزند تا خشک شود و تا
یکهفته بگذارند که خوب خشک شود و سخت گردد بعد در میان خمیر گیرند و بمرغ بخورانند
و او را خوابانیده تا لست شود بعد او را کشته در ... تنور بیاویزند که
از صبح تا شام باید که در شکم مرغ باشد و بعد از انکه بیرون آورند سوزنهای نقره را
بکشند و آن دانها را بگذارند که در شکم مرغ باشد تا سه روز دیگر پس بیرون آورده
بشویند و در ابریشم کشند که چنان براق و روشن باشد که هیچکس از بحری فرق
نکنند و انگاه استادان زرگر و عام خرید ... نمایند که این نوع بغایت مجرب است
و ازموده میباشد فصل ششم نوع دیگر که بهترین همه است و استادان گفته اند
که این نوع از همه انواع بهتر میباشد بگیرند مروارید ریزه صاف پاکیزه و چند نوبت
باب نمک بشویند و آب ترنج را در شیشه سفید دهن فراخ کنند و ترشح ترنج بر سر آن
نموده سر آن را مهر نمایند چنانکه باد و خاک در آن نرود و یکهفته بحل نهند در میان

زبل بب

١٠٠

زبل بب تا مروارید حل انگاه بمثل موم نرم شود و بعد از آن کاسه چینی و باب صاف
بشویند تا ترشی ترنج برود و از آن پاک شود و بعد هر قسم و هر درشتی که خواهند لب زند
و بسوزن نقره سوراخ کنند و سر وی اندکی بجهت کشیدن بگذارند و بعد از آن شیر را
ماهیه پنیر بریزند و در لگن کنند بگذارند تا آب ببندازد و بعد کیسه پنیر را در آب اندازند
تا وقتی که از ترشی اثری نماند و آب سفید هم بالمره رفع شود بعد آن پنیر را خشک
نموده و نرم کوفته مثل غبار بعد مرواریدها را در آن بگردانند تا گردی بر آنها بنشیند
بعد همه را خلیطه کرده در گلوی ماهی زنده اندازند و ماهی را بحوض آب رها کنند
تا ده روز تمام بعد از حوض بیرون بیاورند و بگذارند تا بمیرد و شکم او را بشکافند
و مرواریدها را بیرون آورند گویا که تازه از صدف بیرون آورده اند و این بی‌نظیر است
فصل هفتم نوع دیگر در صنعت مروارید و این ستوده است و از همه نوع فایض تر
و فایق تر است و کار استادان مغربی است باید که بیاورند مروارید ریزه خوب
چندانکه خواهند و بطریق مذکور حل کنند و با پر مرغ سفید جمع کنند و از موم رنگ
طوطکی کالبدی سازند بهر قرار که خواهند و از مروارید محلول آن قالبها را پر سازند
و در کاسه چینی نهند و کاسه دیگر بر سر آن استوار کنند و تا یکهفته بگذارند تا عقد شود
و لاکن هنوز نرم باشد آن دانها را بموی خوک سوراخ کنند و همچنان با مو بگذارند
تا خشک شود بعد بیاورند آرد گندم بسیار نرم و بشیر زن خمیر نمایند و دانها را بخمیر
گیرند و در شکم ماهی تازه نهند و ماهی را بگل گیرند و بر تنور گرم فرود آرند تا
ماهی پخته شود بعد از تنور بیرون آورند و آهسته آن خمیرها را از شکم ماهی
بیرون آورند و بگذارند تا سرد شود بعد از آن بپر مرغ سفید را التقطیر کنند
و آب انزا بگیرند و این دانها باب مذکور بشویند و در کاسه چینی اندازند و تا هفت
روز آن دانها را در میان کاسه بغلطانند تا براق شود و روشن گردد چنانکه

چشم در آن خیره ماند پس بردارند و در شیشه کنند و بهر کجا که خواهند ببرند بمصرف
رسانند بقیمتهای اعلا و در این عمل هیچ شکی نیست و مجرب و ازموده است و صحیح است
فصل اول در ساختن یاقوت رمانی بستانند بلور صاف چندانکه خواهند و در کوره
انداخته و قدری نمک بر روی آن اندازند و بکوبند خوب و ببیزند و بعد صلایه کنند و هم وزن
آن نمک داخل نموده و بسایند و بشویند و خشک کنند و باز نمک اضافه نمایند و صلایه کنند
و بشویند و خشک کنند تا هفت مرتبه که مکلس و سفید و نرم شود باز بر آن اعتماد نکنند
باز در صلایه اندازند و آب بر آن ریزند و بسایند تا وقتی که بمثل برنج غلیظ شود و از بسکه
مالیده باشند قوی گردد آن وقت بگذارند و از سنگ صلایه در میان قدح ریزند و صلایه کنند تا
بلور آب گردد از آن قدح بقدح دیگر بریزند تا هیچ نماند بعد سر آن را پوشیده بگذارند تا بلور ته نشین کند
و آب را از روی آن گرفته بگذارند تا خشک شود و بعد در شیشه کنند و سر آن را محکم نمایند که گرد بر آن
ننشیند چنین خواهند که یاقوت شود بگیرند سه مثقال از این بلور و یک مثقال زر سرخ و سه مثقال ...
باهم صلایه نموده و در تکیی دان کنند بهر قدر که خواسته باشند و بعد آن تکیی را بکوره ...
گذارند تا آب شود بعد رها کنند تا سرد شود چنین بیرون بیاورند یاقوت سرخ شده باشد و دیگر ...
صیت بلور درو کنند و در آتش تاب دارند و اگر بعوض زر آهن مزبور بود تا مکلس چون
بگذارند یاقوت زرد شود و اگر بازنگار فرعونی با مس بکور را بگذارند زمرد شود بقیمت
اعلا بفروشند باب دویم در ساختن یاقوت و لعل که با کوهر کانی دو اصلا برابر باشد و آن
بر دو فصل است فصل اول این بود که در فوق مذکور شد فصل دویم در ساختن لعل بدخشی
که لطیف و خوش آینده باشد و این نوع را چوف خوانند بیاورند بلور کشمیری صاف
و بمانند لعل بتراشند بهر وزنیکه خواسته باشند و آب دهند تا عظیم روشن شود بعد
از آن بیاورند ظرف سنگی پاکیزه و بر سر آتش نهند چون ظرف گرم شود آن بلور را
در آن ظرف اندازند بلور چیزی خوب گرم شود برداشته در میان شب یمانی که

باتش حل

باتش حل شده باشد اندازند تا هفت نوبت و بعد گرم کرده در آب شب یمانی جلاب
کرده که تازه باشد بیندازند تا چهار مرتبه و بعد در میان رنگ بقم قرمز اندازند و یکی
ساعت تمام بگذارند و بعد بیرون بیاورند بتوفیق الله تعالی رنگ لعل یاقوتی گرفته باشد
که بهر جا خواهند بکار برند که هیچکس از کانی فرق نکند ان شاء الله تعالی باب سیم در رنگ کردن بلور
و آن هفت فصل است فصل اول بیاورند بلور صاف تکیی لب باز زند و جلا دهند و از ابر
انبر گرفته بر روی آتش نگهدارند بکنفس کشیدن انگاه نرم باب زنند پس دیگر باره
باتش برند باز به نهند که سفید شده باشد بر گیرند و در کاسه چینی نهند تا سرد شود هموار
هموار چنانکه اگر انگشت بر آن نهند نسوزد پس در رنگ نهند میان روناس کوهی و موم
سفید باین طریق که اول روناس را نرم کوبیده و از پارچه ململ چشمه ای بیخته و بعد
موم را آب نموده بریزند بر بالای روناس و بعد بلور را در رنگ گذارند اگر کم رنگ بخواهند
کم بگذارند و اگر پر رنگ بخواهند بیشتر بگذارند بدلت خود مشخص است فصل دویم در رنگ کردن بلور
سرخ که با یاقوت برابری کند بیاورند صمغ صنوبر دو مثقال و قطران شامی و زیت از
هر یک نیم مثقال این جمله را سوده با نیم مثقال زهره گاو بهم آرند و چندان بسایند که در آن تری نماند
و حل کنند بروغن زیت و بعد بلور را در میان این اجزا نهند تا سه ساعت و باید که اجزا
چندان باشد که روی بلور پوشیده شود و زیر و زبر کنند تا رنگ گیرد مانند یاقوت بتوفیق الله تعالی
فصل سیم نکیی بلور را گرم کنند و در آب شب یمانی ... افکنند که آن محلول بوده باب
دانگاه باهم بجوش نهند تا نیک رنگ گیرد و در این روزگار چنان است که از همه بازمانده
و ابدار بیرون آید و اصل آن است که نکیی را گرم کنند و در آب شب افکنند تا بسته شود و
رنگ گیرد آن گاه گرم کنند و در آب بقم پخته اندازند و از بهر جلا دادن بروغن زیت چرب
نمایند و باب آهک بمالند و اگر در رکوی یا در کاغذ بپیچند و بمالند تا جلا گیرد بهتر خواهد بود
در رنگ بسته بماند دیگر رنگ بلور در طبع میکنند و باب بوستان افروز و باب بقم

بهم رنگی عملی میکنند و بمصطکی بهم میچسپانند شفاف و نیکو آید و اگر بلور را گرم کنند و
در آب بقلم بر آب بوستان افروز کنند رنگ گیرد و اگر زرد بر اسپغنار رنگ کنند بهتر آید
فصل چهارم در رنگ زمردی زنگار سحق کنند تا خمیر شود انگاه دیگر زنگار و مرقیشا بهم سحق
کنند تا خمیر شود بلور را گرم کنند و در میان این اخلاط نهند سه ساعت بگذارند که زمرد
شود در نهایت صفا فصل پنجم در رنگ کردن بلور بستانند بلور شفاف لطیف و نیکو بمالند تا
سفید شود انگاه بستانند روناس کوهی صاف که رنگش مانند لعل بود و پاره موم صاف
بر سر آتش نهند تا گداخته شود و روناس را در آن اندازند و قدری آب گلنار فارسی داخل کنند تا
بجوشد که رنگش چون خون کبوتر شود پس نگین را در آتش نهند تا گرم شود چنانکه سفید شود برگیرند
و بر سنگی پاک نهند یا صحن چینی تا سرد شود چنانکه دست نسوزد پس برگیرند و در میان رنگ
اندازند و باید که رنگ بر سر آتش باشد گداخته نه گرم و نه سرد معتدل که بسته نشود تا رنگ
بگیرد و اگر گرم باشد رنگ نگیرد تا معلوم باشد فصل ششم در رنگ کردن بلور نیلم بیارند سنگ
بلور کشمیری و بر سر دار بعضی بشکل جوهر نیلی مهره را زند پس سنگ سلیمانی را با ترنج ب...
و بر این مهره طلا کنند و بگذارند تا خشک شود انگاه بکار خانه آبگینه گذارند یک ساعت در
کوره تا رنگ بدود و بعد از آن بیرون آورند که بفرمان خدا یاقوت نیلی باشد در نهایت حق
فصل هفتم در رنگ بلور بیاورند دم الاخوین یکجزو و زرنیخ سرخ یکجزو و نوشادر زرد و ...
سرخ شنگرف یکجزو و روغن بلسان یکجزو و سفیداب قلع یکجزو و قطران شامی یکجزو و ...
بسایند و بقطران و روغن بیامیزند تا چون مرهم شود انگاه فراگیرند بلور رنگی صافی
و نگینها و مهرهای سفید که از بلور ساخته اند و آنچه که خواسته باشی و از آن در بوته مس کنند
~~گرم کنند تیغ سرخ شود~~ که بغایت سرخ باشد و آن اجزا را در بوته کنند انگاه بلور را جدا
کانه در بوته مس گرم کنند چنانکه سرخ شود در میان داروها و معجون فرو برند که در بوته دیگر
سرخ کرده چنین در میان داروها غرق شود و بگذارند و انگاه او را با داروها در حجره ...
کهنه افکنند بگذارند تا سرد چنین بیرون آورند مانند یاقوت سرخ شده باشد بتوفیق الله

تعالی فصل اول باب چهارم در جلا دادن مروارید که برنگ قدیم خود شود و نورانی شود و آن
چهار نوع است فصل اول نوع که مروارید نو شود و از قیمت زیاده کرده و بیاورند
انبوتن که برگ شاهدانه باشد بکوبند و سوراخ مروارید ها را با موم بگیرند و بعد گیاه مذ
کور را باید و مروارید بگیرند و سه پاس صبر کنند و بعد از سه پاس بیرون آرند و بار دیگر
برنج خوب بمالند و باب سرد بشویند و خشک کنند چنان شود که از معدن آورده باشند بتوفیق الله
فصل دوم نوع دیگر در جلا دادن مروارید چنانکه ابدار شود بیاورند یکوزه شیره ملوزد
صاف کنند و بجوشانند و در عین جوشش سلک مروارید ها را در آن فرو برند و ساعتی بدارند
و بیرون آورند و سه مرتبه چنین کنند و بعد در شیر گرم فرو اندازند و بیرون آرند که برنگ قدیم
خود بود و بعد از آن بیاورند برگ کنار بزرگ و از آن شاخهای باریک که برابر درخت باشد آنرا
خشک کرده و نرم بسایند و مروارید مذکور بزرگ باشد این برگ را برگرد آن گیرند و در میان
کره یا گاو یا از گوسفند باشد تفاوت نمیکند یکچرخ بریان کنند و بیرون آورند که برنگ قدیم آمده باشد
فصل سیم نوع دیگر در جلا دادن مروارید که آبدار شود بیاورند مروارید زرد شده را و بعد
بیاورند محلب و کنجد هر دو را پوست بکنند و با کافور سحق کنند هر سه اجزا مساوی باشد
و قدری روغن گوسفند در آن افکنند و از آن دارو قدری با خمیر خورد کنند و صلایه کرده
خمیر کنند و دانه مروارید در میان آن نهند و باز از این اخلاط که اول ذکر کرده شد کوفته
قدری بر آن اوفشنند و در آتش نرم نهند و نرم بجوشانند زردی از روی برود و باید که مروارید
از دارو بیرون نیاید و اگر مروارید سرخ داشته باشد سفید فارسی و شب یمانی و کافور
اجزا مساوی سحق کنند و با شیر خمیر کنند و دانه مروارید را در آن نهند و انگاه باز در میان
خمیر آرد گندم نهند و در تنور نهند تا پخته شود و بعد بیرون آورند و سرد کنند و بشویند و خشک
کنند که مروارید سفید و نورانی گردیده باشد بتوفیق خدا فصل چهارم نوع دیگر در جلا دادن
مروارید که تباه شده باشد بانواع است اگر مروارید از بوی خوش تباه شده باشد صابون و نمک
اندرانی و آهک خشک هر سه مساوی در ظرف آبگینه کنند و آب شیرین بر روی آن ریزند و
دانه مروارید ها را در آن افکنند و بر آتش نرم نهند هر گاه که چیزی صابون کف بر آورد

از آن کف برگیرند و باب صاف اندازند چند مرتبه چنین کنند بعد از آن به آب پاکیزه
بشویند سفید و ابدار بیرون آید نوع دیگر پیاز سفید و پاک و بکوبند و آبش را بگیرند
و بر دانه مروارید ریزند و قدری ساج سفید کوفته بر آن افکنند و بمالند و انگاه در دهن
گیرند و بیرون آورند و بعد از زمانی صاف و سفید بود نوع دیگر اگر ریشه درخت توت
را بپزند تا شیره از آن بیرون آید و بعد از آن مروارید را در آن افکنند و نرم گرم کنند
و نیم روز در آن گذارند انگاه در طلق محلول کرده به نهند شش ساعت که روشن و صاف
شود و طلق محلول را باید نیک بکوبند النقد که بتوانند انگاه بشویند و بکار برند
و پاره از آن پاره برگیرند و خورد کنند و انگاه رکوی بعض پارها که پاس نو پاکیزه
بستانند و اگر نحاس باشد طلق در او کنند و یخ را پاره پاره کنند بر سر طلق ریزند
با دست بمالند تا بحل شیر از آن بیرون آید و اگر یخ نباشد زیره همین عمل کنند چون
فروزه بگذارند تا آب صاف بریزد و طلق محلول در ته نشیند برگیرند و بکار برند
باب پنجم در حل کردن طلا که بعض از اوقات در ملمع بکار میرود و بعض در
در نوشتن و نقاشی و یکسان آن چهار فصل است فصل اول در حل کردن طلا
باسانی بیاورند طلای خالص جزوی و آبگینه شامی جزوی در سرکه تند جزوی و زنگار جزوی
و زیبق جزوی همه در کوزه نهند دو روز کنند یعنی ... تعبیه کنند و سر نایر
بیرون باشد و بر بندند تا از آن طلا حل شود بچکد اگر بر آهن مالند یا بر مس یا بر کاغذ
زر گردانند و اگر او را با صمغ عربی بیامیزند و بر پوست مالند زر گردانند یکسان در بسیار
جای بکار میرود ان شاء الله تعالی فصل دوم در حل کردن طلا که از آن آسان تر باشد
و بسیار جاها بکار آید بیاورند طلای خالص دو مثقال و نوشادر کانی دانگی و کبریت زرد دانگی
و طلا را باید ورق کنند یا براده کنند و نوشادر و کبریت را باید باز زرده تخم مرغ سحق نمایند

وطلا را

وطلا را در کاسه چینی کنند و دانگی از این دارو در دو مثقال طلا سرخ افکنند اندکی بمالند
حل شود و قدری بر سر آتش نهند که نوشادر دود کرده برود و حل زر بماند و خاصیت این شل اول است
فصل سیم نوع دیگر که بهتر باشد بیاورند براده طلای خالص سرخ و مثل آن زرنیخ ورق و انگاه
بسایند باب زاج حل کرده در آفتاب صلایه کنند که حل شود در همان ساعت بجهت نوشتن و نقاشی
با صمغ عربی و در ملمع نظیر ندارد فصل چهارم نوع دیگر که بدرستی شود که آسان باشد بیاورند
ورق طلا را آنچه بخواهند و دست را پاک بشویند و ناخنها را بگیرند انگاه بیاورند صمغ عربی
محلول و بدست مالیده و ورق را بر دست کم کم با صمغ بمالند تا خوب حل شود هر چه بیشتر بمالند
بهتر شود بعد دست را شسته و طلا ته نشین شود آب را از روی آن بدوانند با صمغ بکار برند
باب ششم در ساختن زمرد و زبرجد آن بر سه فصل است فصل اول در ساختن زمرد
که چگونه باید ساخت بیاورند طلا پنج مثقال نقره پنج مثقال زیبق مصعد پنج مثقال و لندروس
پنج مثقال و نمک ساج یعنی ملح القلی بیست مثقال و مس سه مثقال و نیم مروارید خورد پنج مثقال
و این همه اجزا را باید تدبیر کرد که مکلس شود و بعد همه را با یکدیگر جمع کنند بغیر از مروارید
انها را با یکدیگر بسایند و در بوته کنند و در کوره کوزه گری یا کاشی گری و اگر در کوره
زرگری باشد بهتر است که بدانند که چکار میکنند و چون آتش کنند و سرد شود بیرون آورند
بار دیگر بکوبند نرم و اگر سیاه باشد باب گرم بشویند و خشک کنند و مروارید را با آن داخل
و نرم بسایند و در نگینی دانها ریزند و باز باتش برند یکشبانه روز رها کنند تا سرد شود
و بعد بیرون آورند که تمام است اما رنگ گل بوته در آن میباشد انگاه او را بیخ برگیرند
زمردی تمام باشد و در آتش پایدار بود و خاصیت دلپذیر باشد ان شاء الله تعالی بتوفیق خدا
فصل دوم نوع دیگر در زمرد ساختن از آن آسان تر بوجه نزدیک و پسندیده باید که
بیارند مینای سبز چکیده لطیف پاکیزه که در آن هیچ غش نباشد دو درم و طلای ورق
خالص دو ماشه و بوته سازند پاکیزه و لطیف و مینا را با طلا در بوته اندازند و بعد

و بعد ازان بیارند غوکی که در هوا بر شکال بر درخت موز باشد کوچک ازان غوک بوزن
طبق مذکور اندازند و باید که غوک مذبور خشک کرده باشد پس در مینا و طلای مذکور
اندازند و آتش کنند بطریق زرگران چنانکه رسم اشیای آب شود پس بیاورند از سنگ
جراحت کالبد بسازند بقدر انکه منظور بزرگی نکینی دارند و کالبد باید که صاف و هموار
باشد و بعد اشیای گداخته در آن کالبد ریزند و بر روی آن آب ریزند چنین سرد شود
بیرون آرند و بچرخ هموار کنند و اگر سوخ نمایند شاید و اگر در نکینی باشند بهتر اید و خوب نماید
و پسندیده است فصل سیم در عمل ساختن زبرجد بیاورند مینای سبز رنگ چندانکه خواهند
و بهر قسم که خواهند نکینی بسازند بهر نوع که باید بعد از آن شب یمانی را باب حل کنند
که موجود باشد و آن نکینها را بر سوفال اب ندیده نهند و با آتش تیز گرم کنند که
خوب گرم شده باشد که انگشت طاقت نیاورد از آب شب حل کرده بقطرات بر آن
نکینها لایزال بچکانند تا سه مرتبه گرم و سرد کنند و بعد ازان دست بدارند
و بشویند بتوفیق خدای عز و جل رنگی پدید آید مانند زبرجد کانی و پسندیده که هیچ آفریده
فرق نتواند کرد و بهر جا که خواهند کار فرمایند ان شاء الله تعالی باب هفتم در ساختن
فیروزه و الماس قوس و نیلی و مرجان که از کانی هیچ فرق نتوان کرد و ان چهار
فصل است فصل اول در ساختن فیروزه بیاورند دو جزو مغیا یعنی ریگ سلیمانی
و دو جزو سورمه اصفهانی و یکجزو از ابگینه سلیمانی تهان کون بکوبند و با یکدیگر
بیامیزند بعد ازان حجر سفید چندانکه خواهند بکوبند و از حریر بیرون کنند
و برادو قیه از حجر دو قیراط از داروی مذکور و از براده نقره از هشت درم
حجر یکدرم براده و از سیماب مصعد از هشت درم حجر پنج قیراط سیماب بعد ازان
همه را باهم بیامیزند و سبکه باینداز آنکه میامیزند و در بوته سنگی نهند و در

تنور سرخ

تنور سرخ نهند چندانکه بگدازد و بیرون آورند فیروزه لطیف پسندیده و طراوت و
حلاوت و در غایت لطافت بود ان شاء الله تعالی فصل دویم در الماس قوس و شمع
نیز گویند بیاورند بلور کشمیری و اورا چرخ نمایند بترکیب الماس با ینده هشت
پهلو اگر بزرگ خواهند و اگر کوچک بهر طریق که خواسته باشند عظیم و روشن نمایند
پس بر سوفال اب ندیده نهند و آتش عظیم گرم کنند چندانکه انگشت بر ان
قرار نگیرد و سوفال را جلا از آتش فکنها دارند که سوفال از تیزی آتش نترقد
چون چنین گرم شده باشد بیندازند در میان زردچوبه مسحوق بسیار نرم و بمالند
و هم در آن نهند و در کاغذ بپیچند تا بجدی که ان درزنه سرد شود و بیرون آورند سه
نوبت چنین کنند دفعه چهارم از آتش بیرون آورند باب سقت کنند و در پنبه گذارند
بتوفیق جهان آفرین که الماس شمع گشته باشد که ابگینه و جز او بر برد و اینچ صنعت
بلور برا حیل کردد فصل سیم در صنعت الماس نیلی وان بغایت لطیف است
بیاورند بلور کشمیری چنانکه یاد کرده شد بعد ازان زردچوبه سوای گیلی و عشر
زردچوبه نیل فرنگی با آو یارکن و صلایه نمایند تا خوب بهم امیخته شود بعد بطریق
انکه در ان فصل مذکور شد عمل را با تمام رسانند که بتوفیق خدای عز و جل که الماس
نیلی گردد که در نکینه بغایت خوب نماید فصل چهارم در صنعت مرجان ساختن باید
بیاورند شیر کامیش که اول تره باشد و بیاورند خرمهره صدف که انرا بادمهره گویند
شش درم ... ازان و لاکه بهر سه هندویان بان ناخنهای خود را رنگ میکنند
شش درم و شنجرف سه درم خوب صلایه کنند و مهین کنند و با شیر و لاکه
یکجا نیز کنند و برشته و بهم بیامیزند و گلوله نمایند بهر نوع که خواهند
بعد ازان بیاورند قلم کو سفتند و اندرون و بیرون او را پاک بشویند و خشک
کنند و مهره های گلی مذکور را در زبل کنند و در میان مرجها قدری برگ بر پایان

بر نهند تا بهم نچسبد و سرهای قلم را بالا بگیرند و بگذارند تا خشک شود و بیاورند دیگ پاکیزه
و نصف دیگ آب کنند و مقدار چهار انگشت بنیه در ته بر بالای آب بر نهند که
تمام روی آب گرفته شود و بعد سر دیگ را بگذارند و پاسی آتش نگرم کنند چون
پاسی بگذرد فرود آرند تلا مذکور بر کشند و در سایه بگذارند سه شبانه روز بعد ازان
بکشایند مرجانها باشد لطیف انرا بچرخ جلا دهند و سوراخ کنند بلکه نیکوتر از مرجان
اصلی باشد اگر خوب رنگ کنند ان شاء الله
باب هشتم در هر رنگی وان بر شش فصل است
فصل اول در رنگ کردن عاج که سبز باشد اندرون و بیرون او از این اسباب بسیار
میتوان ساختن بیاورند عاج لطیف و ازان هرچه خواهند بسازند و بعد ازان انرا
در شیر گاو اندازند و اگر شیر نباشد در حالت ترش اندازند و باید در ظرف مس باشد
چنین یک شبانه روز بگذرد و بگیرند رنگار ترب که هر روز نیم برده سیر حالت میزنند و
میگردانند اگر ده روز چنین کنند برابر کاردی رنگ گیرد و اگر چهل روز چنین کنند
رنگی باندرون و بیرون او برود و همه ان عاج سبز شود و بسیار لطیف و دل
پسند گردد فصل دویم عاج را سرخ نمایند بیاورند عاج تراشیده و انرا یکهفته
در شیر گاو سرخ اندازند که نرم شود بطریقی که بان کارد یا چاقو فرو رود انگاه بیاورند
لاک را و حل کنند عاج را از شیر بیرون آورند در میان رنگ لاک اندازند تا
سه شبانه روز بگذارند که رنگ لعل میشود فصل سیم که عاج را لاجوردی نمایند
بیاورند عاج تراشیده انرا بجوارت ترش فرو برند و هر روز نیل فرنگی خوب سائیده
دران میباشند تا دوازده روز و اگر یکماه عمل نمایند همه لاجوردی شود ان شاء الله تعالی
فصل چهارم رنگ سیاه بگیرند پوست انار و بکوبند و در پاتیل اهنی کنند و اب
ریخته بجوشانند یکجوشی زده بردارند و سوزنگران در روی ریزند و قدری اب

رنگها در دل

نارنج در وی کنند بغایت روشن گردد و ده روز عاج را در میان ان اب گذارند
که بعد از ده روز سیاه و لطیف گردد فصل پنجم عاج را زرد نمایند عاج را تراشیده
و در میان شیر ترش اندازند و شیر ترش دیگ باید جدا باشد و هر روز با آن شیر زردچوبه
دو درم زرنیخ صلایه نموده بران افکنند و بگردانند تا چهل روز و بعد بیرون آورند که زرد
نارنجی شده باشد لطیف در غایت حسن فصل ششم اگر خواهند که عاج را حل کنند که هرچه
بخواهند بسازند در فرمان باشد بیاورند خرد عاج را و او را در شیر گاو ریزند و یک شبانه
روز بگذارند و بعد بیرون آورند و قدری ابریشم سفید خوب را با آب عموم باد بیامیزند و بمالند
تا خوب یکی شود بعد هرچه خواهند بسازند و از وی بران طلا کنند و بگذارند تا خشک شود
بعد او را آب بیند که عجایب باشد باب نهم اندر تلاویح بلور یعنی لون و رنگهای بلور
که غیر مکرر است و ان هفت فصل است فصل اول در رنگهای بلور در این عمل بدین تو رسخته اند
تا چون رنگها بر ابگینه طلا کنند و بدور اندازند ان ابگینه شکسته شود و هموار بیرون آید و این
جمله اخلاط که ذکر میشود سبک سحق نیکو باید کردن انگاه بقلم نگارگران آبگینه را باید
نگاشتن تا برادو بیرون آید اکنون رنگها را ذکر میکنیم فصل دویم در رنگ یاقوت
صفت آن زرنیخ زرد دو جزو کوگرد سه جزو شب یمانی یکجزو یا سحق نموده چنانکه گفته
میشود در عمل زجاج عمل نمایند فصل سیم رنگ لاجوردی صفت ان سیم سوخته دوازده
جزو توبال آهن دوازده جزو زجاج لاجورد چهار دانگ اب برگ سیر تازه یکجزو اجزا را
بایکدیگر سحق کنند و یکروز با سرکه تر کنند و بکار برند فصل چهارم در رنگ خلوتی
صفت آن نیکو سوخته با زرنیخ بوزن یکدیگر باب مورد تر یا خشک و اگر نباشد باب لیمو
بهم بر دارند نیکو آید فصل پنجم در رنگ سرخ صفت آن سیم سوخته لیتا نند و بکوبند
و باب مورد بر گیرند و بکار برند که نیکو آید فصل ششم در رنگ فیروزه و مغیب یعنی سنگ
سلیمانی و سیم سوخته ما در نرم بکوبند و صلایه کنند باب مورد برگیرند نیکو اید و بسیار خوب است
فصل هفتم در رنگ اناردانه صفت آن شنجرف شش جزو سیم سوخته یکجزو قلقطار نیم جزو

بکار برند که نیکو وستوده آید فصل هفتم در رنگ زرد لیموی از روی سوخته یکجزو زراج زرد دو جزو
بجی کنند نیکو وستوده آید روی سوخته یعنی بتاء مسی که لنجرف میزند فصل دوم در رنگ
کردن بلور وگداختن وشرح بلور واین از بهترهای غریب است بیاورند بلور روز نرم بسایند
وهم وزن بلور برنج دمشقی بیفکنند وبگدازند وباز بسایند وباب نمک بشویند وخشک کنند
ودیگر بار بگدازند واندکی برنج دیگر بران افکنند وبران قالب که خواهند بریزند نیکو آید
فصل سیم رنگ زرد دیگر زند آبگینه صد درم توتیا شصت درم زاج یکدرم روی سوخته یکدرم
باهم بگدازند نیکو آید فصل چهارم رنگ سبز زردی سوخته ده درم خون سیاوشان یکدرم
بلور یکرطل باهم بگدازند نیکو آید فصل پنجم رنگ زبرجد بلور وآبگینه وزنگار همه
مساوی بغایت خوب نیکو آید فصل ششم در رنگ لعل دلربا بلور صد جزو وبرنج
دو جزو باهم بگدازند که نیکو آید فصل هفتم رنگ لعل [illegible] کون آبگینه یکصد و پنجاه جزو
برنج سه جزو سیم سوخته چهار جزو باهم بگدازند نیکو آید فصل هشتم در رنگ زرد
نارنج لندوس بار ارزیز یار کنند وبا بلور در کوره بگدازند نیکو ولطیف آید
باب دهم در ساختن رنگهای فرنگی وبطانه وجز واین بهترین رنگهاست وستوده
وزرنگار وغیر زرنگار در بطانه وغیر بطانه بکار آید وبطانه چند نوع است و
رنگی که ستوده است یکنوع است ودر چهل فصل بیان میشود انشاء الله تعالی فصل اول در
ساختن کونه فرنگی باید بیاورند زاج شیرین شیره دار ده جزو چوب بقم دو جزو
صبر زرد سقوطری سه جزو زردچوبه یکجزو اسفند سوخته یکجزو آب انگور شیرین ده جزو
جمله را با برهم کنند وخورد بسایند ودر زاد ونه سیمی کنند وسه جزو آب در آن کنند
وسه شبانه روز در آن بگذارند تا نیکو خیس بخورد وبعد از سه شبانه روز یکجزو نوشادر
سوده در آن ریزند وبآتش نرم بجوش شند تا چهار جوش بزنند بعد از آن اخلاط
جمله ازمیان

جمله از میان آب بیرون آرند وصاف کنند وپنج جزو نبات در آن آب انداختند
بجوشانند تا بقوام آید مثل جلاب پس از دیگ بیرون آرند وبگذارند تا سرد شود
ودر شیشه پاکیزه کنند ووقتی که در نقاشی خوانه بکار فرمایند مانند لعل سلیمانی باشد
در قلم بگذارد واگر بقالب زنگار مالند والوان اطلس وغیره بران قالب زنند
وبخشک آید ورق زر بر بالاءان بچسپانند بغایت روشن نماید واگر زر بچسپانند نیکو باشد
ودر بطانه چنین بلا مثل باشد وبسیار جالی بکار آید فصل دوم در صنعت بطانه که
ستوده است بیاورند آهن سوخته که از پتک آهنگران می افتد واو را رنگ کردن طاوسی
میباشد یکجزو صاف کنند وپاکیزه در صلایه اندازند با روغن نارجیل چندان بمالند که
چون مسکه شود آنکه بر سر آتش نهند ودر میان ظرف آهن چندان میزنند که روغن در آن
بماند وبعد بیاورند سم گاو که مانند کفش است وانرا بسوزانند تا نیکو خاکستر شود
بعد از آن بیاورند شکسته واو را در لمون کنند که از آن آهن باشد واو را بسوزانند که
نیک سوخته شود ونیکو صلایه کنند پس بیاورند طلق سیاه وانرا چندان بکوبند
که سرمه شود بعد بگیرند ده جزو طلق وده جزو نمک وسرش را محکم کنند وآتش دهند
تا مکلس شود بعد از آن قلم گاو را بسوزانند تا خوب سوخته شود وصلایه نمود تا غبار شود
بعد بیاورند ده جزو آهن ویکجزو سم گاو سوخته ویکجزو نارجیل سوخته ویکجزو شکسته
سوخته ویکجزو طلق مکلس ونیم جزو قلم گاو سوخته مخلوط بهم نمود صلایه نمود که
غبار شود چنانکه بعد یکجزو کونه فرنگی که مذکور شد ویکجزو سریشم ماهی ودو جزو روغن
کمان ودو جزو سریشم بپز صلایه نمود بعد جمله دواها را در هاون آهن خوب بکوبند
که بدرست بمالند بچسپد که نتوانند پاک کردن بعد از آن اگر نرم چند ساده

کار روغن کمان داخل کنند واگر در میان صدف کار کنند وهموار کنند چنانکه ترکیبها
بنویسند ودر آفتاب بنهند درمیان خانه وکاغذ بر سر آن نهند که از غبار محفوظ باشد چندان
بگذارند که ناخن زنند فرو نرود وانگه بسنگ فسان مالش دهند چنین هموار گردد طلق
سفید محلول وسفیداب قلعی وبلور سوده چیز دیگر درمیان رکوی ببندند و[illegible] یا سه
[illegible] کرده چنان باشد که این دارو از او تراوت کنند یعنی بگذرد ودر بطانه بمالند
چندان جلا کرده مانند آینه چنان روشن است که صورت در آن دیده شود و
بغایت سخت باشد واین بطانه رضی باشد [illegible] معرفت باید از غبار محفوظ دارند
انشاء الله تعالی فصل سیم بطانه که او را رنگ فیروزه خوانند که چینی سنگ سخت باشد و
جلا پذیرد وباب ضایع نشود بیاورند زنگار فرعونی ده جزو سریشم بپز دو جزو
روغن کمان دو جزو اول زنگار را چندان صلایه کنند که غبار شود وانگه بروغن
کمان بیامیزند وصلایه خوب نمایند بعد از آن سریشم بپز را صلایه کرده بطریقی
که گفته شد در آن فصل داخل کنند چنانکه سریشم مذکور را چپ بهم رسد که
شسته شود چنین همه یکذات شود بهر جا که خواهند بکار برند ورود خشک شود وجلا
بهمان طریق است که مذکور شد که از فیروزه فرق نتوان کرد وباب ضایع نشود و
درخشندگی وبراق واین رسم ستوده است فصل چهارم در بطانه طاوسی کونه سه
جزو مس سوخته یکجزو سریشم بپز وروغن کمان جزو خوب صلایه نمود سنگ سلیمانی نیم
جزو بران اضافه نمایند صلایه خوب کرده بکار برند که بر طاوسی نیکو باشد مانند جلا
دهد وروشنی وبراق وباب ضایع نشود باب یازدهم در ساختن تیغ فرنگی
که چون کاغذ بپیچد شود وهمچون ابریشم داشته باشد که آبگینه را به برد وابرو فصل است
فصل اول بیاورند آهن نعل پاره است که بسیار [illegible] باشد چندانکه خواهند و
برهم نهند

برهم نهند ویکی کنند وهرچه خواهند آب زنند وهر مرتبه که او را از آتش آرند
بیرون دکار کنند وچون خواهند که بآتش برند در آب ساج سرد کنند و
همچنین عمل کنند بکوره برند وبیرون آورند وباب ساج سرد کنند تا وقتیکه
آنچه آب زنند تمام شود در آنوقت زر آن بحدی باشد که چون کاغذ لوله شود
وآبگینه را ببرد فصل دوم در ساختن تیغ مهرابی که بغایت لطیف باشد
بیاورند پنج استار آهن نعل پاره را او قرص آب زنند وهر یک از قرصها را
ده سوراخ بکنند که از طرف دیگر بیرون نزند که سوختها یکسر داشته باشد آنرا بگدازند
بر کنار و بعد بیاورند چهار درم قلعی ودو درم مرقشیشا ودو درم سرب ودو درم
زیبق مصعد ویکدرم ریزه مس بغیر از مرقشیشا همه اینها را بگدازند چون گداخته
شود مرقشیشا را نرم بکوبند ودر آن سوراخهای آهن کنند ودهن سوراخها را
بگل حکمت گیرند ومحکم وصل کنند ودر آفتاب نهند تا خشک شود بعد از آن
در آتش اندازند وبدمند وبیرون آرند وبکوبند چنانکه ده مرتبه بکوره رود
وبیرون آید وچکش بخورد که همه یکی شود وآنوقت هرچه خواهند از آن آب زنند
واگر خواهند از آن تیغ مهرابی آب زنند ویا کارد یا غیره واین عمل مجرب است ودر
قیمت با مصری برابر باشد واین تیغ لایق خزانه پادشاهان است باب دوازدهم
در ساختن تیغ وپیکان ونیزه که چون دشمن را نصیب شود بهیچ وجه بر نشود
الا که از آن زخم بمیرد آن چهار نوع است در دو فصل فصل اول بیاورند آهن
نرم ده جزو ومس سه جزو وارزیز سوخته وسرب وبرنج سه جزو وشکی
کهربا بروی ریزند در بوته باتش قوی بگدازند ودر سه [illegible] آورده در بول حمار

فرو برند تا سه مرتبه و بعد هر تیغ که سازند بهر کسی زنند بهمان زخم هلاک
شود و زخم آن مرهم پذیر نیست فصل دویم در آب دادن تیغ که چون زخم بآن
زنند آن زخم بهر کسی رسد هلاک شود اگرچه بقدر سر سوزنی خراشیده شده باشد
که هلاک کند بگیرند آهکی و سپند کندلی و سرگین رخاک(؟) دو در آب کوبند و ببول
حمار تر کنند در آن تیغ و کارد و غیره را بتابند و یکمثقال نوشادر [illegible] در آن
آب افکنند آنگه آن تیغ را آب دهند یعنی بآن آب فرو برند که زخم آن هلاک کند
باب سیزدهم در آب دادن تیغ و کارد که بلامثال باشد و در آن چهار فصل است
فصل اول در آب دادن تیغ چنانکه صورت را در آن توان دید و براق شد
بگیرند شب یمانی و نوشادر و پیکانی از هر یک جزوی سحق کنند و بگذارند و آب
دهند هرچه را که خواهند چنان شود که برنده و جلادار که صورت را در آن توان دید
فصل دویم در تیغ آب دادن که فولاد را ببرد باید که بگیرند طلق اندوده بروی ریزند و به
بول حمار آب دهند که بلامثال است فصل سیم در آب دادن که چنین ببرد بزودی خشکی(؟)
نشود و در جراحت خارش افتد بیاورند گل و سرگین و مهره را باهم بیامیزند و تیغ را تا
بیضه بران آب دهند که برنده باشد فصل چهارم در آب دادن تیغ که ببرد و زخم آن به
نشود تا مجروح هلاک شود باید که بیاورند خاک و سرگین و با یکدیگر بکوبند و مثل آن زرنیخ(؟)
بیامیزند و تر کنند به بول حمار و تیغ را تا یازده مرتبه تابیده و باین آب غوطه
دهند که زهر عظیم گیرد باب چهاردهم در عمل میناکاری که بغایت مینا
پنج رنگ اعلا باشد باید که بیاورند سنگ بلور و سنگ چخماق(؟) خورد بسایند و بریزند
ده جزو و یکجزو قلیاب سوده و یکجزو روی سوخته و یکجزو سفیداب قلعی جمله را باهم بیا
میزند و در بوته کنند که قعر آن سوراخ داشته باشد و سر این بوته را ببوته [illegible]
دیگر وصل کنند

دیگر وصل کنند چنانکه از بوته اول به بوته دویم بچکد که یعنی استنزال کنند
و باید که پرویزنه ساخته باشند بر مثال پرویزن نهند و آتش قوی کنند تا بگدازد
و آنچه لطیف بود در بوته زیرین ریزد و جمع شود و بگذارند تا سرد شود بتوفیق
خداوند مینای سبز گشته باشد طریق عمل مینای آب گون بیاورند همان سنگی که در
پیش ذکر کرده شد ده جزو سفیداب قلعی ده جزو بلور ده جزو قلیاب یکجزو کوفته
باهم بیامیزند و بهمان طریق عمل کنند که مینای لوح(؟) آب گون و لطیف بتوفیق خدا
طریق مینای زرد بیاورند سفیداب سرب خالص یکجزو قلیاب یکجزو جوهر املاح ده
ده جزو باهم بیامیزند بهمان طریق عمل نمایند چون از کار بیرون آید مینا زرد است انشاالله
طریق مینای سرخ بیاورند بلور صاف کشمیری سوده ده جزو قلیاب یکجزو زیبق یکجزو
کوکرد سابیده یکجزو سفیداب قلعی یکجزو جمله را باهم بیامیزند بطریق مذکور عمل نمایند
چون از بوطه بیرون آید بتوفیق خدا برنگ یاقوت رمانی شده باشد انشاالله تعالی
طریق دیگر که رنگ آن مقابل باشد برنگ فیروزه اصفهانی بیاورند جوهر املاح ده جزو
مس سوخته یکجزو سفیداب قلعی یکجزو سنگ سلیمانی نیم جزو قلیاب یکجزو جمله را باهم
بیامیزند و در بوته نهند و بهمان طریق عمل نمایند و بگذارند تا سرد شود پس بیرون آرند چون
چکیده باشد مانند فیروزه کانی که بهر چه خواهند بکار برند و از مستحقان دریغ ندارند تا بمراد رسند
در صنعت ساختن یاقوت بیاورند شنجرف رومی چهار جزو سرب بگیرند بیت سوخته کوکرد
هر یکجزو اقلیمیا سیم یکجزو جمله را بکوبند و در مغرفه(؟) آهن کنند غیر از اقلیمیا و کوکرد برآن
افزایند و بجنبانند تا آمیخته شود پس فرو گیرند و سرد کنند و سرکه بسیار تند بسایند و
در سایه خشک کنند [illegible] و بعد از آن در بوته نهند و بدمند تا آب گردد و سخت شود

پس از آن سرد کنند و بیرون آرند که یاقوت سرخ نیکو باشد آن وقت بچرخ جلا دهند و با انگشتر
سوار کنند باب پانزدهم در صنعت که دست و انگشتان زنان را بدان رنگ کنند
که از جمله حسن و کمال است و موجب برانگیختن شهوت است و موجب محبت است
و آن بر دو فصل است فصل اول در رنگ طاووسی بیاورند قلقند دو مثقال توپال آهن سیم
مثقال پوست انار ترش نیم مثقال حنا ده مثقال نرم کوبیده و بیخته با آب برگ چقندر خمیر
کرده بر دست ببندند و بعد از یک ساعت بشویند که بر طاووسی نیکو شود فصل دویم در رنگ سیاه
بگیرند حنا بیست مثقال وسمه و زاج از هر یک دو مثقال و مازو و صمغ عربی از هر یکی یکمثقال
توپال آهن و زر بناد(؟) از هر یک نیم مثقال جمله را کوبیده و بیخته با سرکه کهنه خمیر نموده و بر دست بندند
و اگر از کاغذ نقشهای ظریف بچینند و بر انگشتها بچسبانند و بعد رنگ بر بالای آن ببندند که
عجایب مرغوب میشود باب شانزدهم در صنعت پختن شنجرف رومی و رمانی و زاولی
و مصفی و قبرسی و فرنگی و فارسی و غیره و آن هفت فصل است یعنی هفت نوع است
فصل اول در پختن شنجرف رومی باید که بیاورند دوازده جزو زیبق و هفت جزو کوکرد
و برهم بیامیزند و نیک صلایه کنند و در شیشه بسیار سطبر کنند و بگل حکمت گیرند و خشک
نمایند و بعد از آن پنج جزو زرنیخ سرخ بسایند و در شیشه اندازند و بجنبانند تا باهم مخلوط شود
و بعد از آن سر شیشه را با سریش و نمک سنگ استوار کنند و بگذارند تا خشک شود و بار دیگر
با سریش محکم کنند و بگل حکمت گیرند پس دیگی بزرگ بیاورند و قدری ریگ در تک آن
اندازند و شیشه را بگذارند و بعد ریگ بر سر آن شیشه بریزند چندانکه دیگ پر از ریگ شود
و شیشه در میان ریگ بماند و گردن دیگ بر گل حکمت بندند چون خشک شود در سر کوره
تقطیر بگذارند چنانکه شعله آتش از هیچ طرف بیرون نیاید و سه ساعت آتش ملایم
کنند تا بحد اعتدال آید و بعد چهار ساعت دیگر آتش شدید کنند پس دست بکشند و
بگذارند تا سرد

بگذارند تا سرد شود بعد بیرون آورند و شیشه را بشکنند و شنجرف را ضبط کنند که این
بلامثال است فصل دویم در عمل شنجرف زاولی بیاورند سرب چندانکه خواهند در ظرف [illegible]
آب بند کنند آنقدر که سرب در آن ظرف باشد بچوب میشورانند تا جمله سفید شود پس آنچه سفید
شده بردارند و باقی سرب را با آتش معتدل در زیر دیگ خزف میشورانند با چوب میشورانند تا آن سرب
سفید میشود پس در هر ده سیر از این سرب سفید شده یکسیر شنجرف زاولی ساخته رنگ کرده بیاورند
و باهم بیامیزند بعد در همین دیگ خزف نمایند و بشورانند تا یک شبانه روز همین عمل کنند تا آنکه
رنگ آن لعلی شود اما هر لحظه نگاه میکرده باشند تا آنکه رنگ لعلی شده باشد اگرچه تا سه روز بکشد
و بعد گذاشته تا سرد شود پس بردارند و بهر جا که خواهند بکار برند فصل سیم در عمل شنجرف
قبرسی بگیرند زیبق پانزده مثقال کوکرد زرد دو مثقال هردو را باهم سحق نمایند و در شیشه
سطبر گردن بلند نموده و شیشه را بگل گرفته باشند در نهایت محکم و شیشه را در میان کوزه
سفال دهن گشادی گذاشته که سر و گردن شیشه از کوزه بیرون باشد و کوزه را پر از خا
کستر کنند و دهن شیشه را با آنجا محکم کنند و باید که خاکستر گرم باشد و کوزه را باهم بگل گیرند و سر کوزه
را هم بگل گیرند و کوزه را در کوره بیاویزند چنانکه گردن کوزه از کوره بیرون باشد و بقدر
پنج ساعت آتش باریک کنند و هیزم آن نیستان(؟) چوب بیشتر باشد چون تمام شود بخار زیبق
و کبریت کوزه کوزه چند بر شیشه نشسته بردارند بکار برند و اگر بهتر خواهند نیم دانگ نوشادر
داخل نمایند بغایت نیکو گردد فصل چهارم در صنعت شنجرف مصفی بیاورند کبریت زرد
سائیده یکدرم و زیبق هیجده درم باهم ملحق نموده و بعضی اوستادان کوکرد را هیجده درم
و زیبق را یکدرم کرده اند و ذکر نموده اند در شیشه دهن گشادی نموده و بگل گرفته در تنور
شیر گرم بر روی آجری گذاشته بقدر یک ساعت بیرون آورده که بسیار شنجرف خوب است
مجرب است فصل پنجم در صنعت شنجرف رومی زیبق بیست مثقال کوکرد دوازده مثقال زرنیخ زرد

هر مثقال اول زرنیخ لعلی را خوب سابیده و بعد همه را باهم صلایه نموده در کاسه ای کرده به تنور
آتشی آجری نموده یعنی بگذارند و کاسه را بالا اجر بگذارند و سر تنور را محکم به بندند و بعد از دو
روز دیگر سر تنور را باز کنند و کاسه را بردارند شنجرف بغایت سرخ یابند اگر در شیشه کنند
هر دو زده و سیاه خواهد شد فصل ششم در رنگ بلور بزنند مهره از بلور بسیار صاف و بگیرند
هفت مثقال و نیم زیبق خالص که پاک کرده باشند و گوگرد هفت مثقال و نیم باهم سحق نموده آن
را و آن بلور را در شیشه و بفرستی و لحاف اجزای مذکور نموده و شیشه را بگل حکمت بپوشند و سرش را محکم
نموده و در تنور گرم نموده یعنی بگذارند و سر تنور را محکم بسته روز دیگر که سر تنور را بگشایند
و شیشه را بیرون آورده و شیشه را شکسته شنجرف رومی را ضبط نمایند و بلورها همه یاقوت سرخ
شده باشد فصل هفتم در شنجرف رمانی و این از همه بهتر است بگیرند زیبق را یا سفیده سوخته
صلایه نمایند که پاک شود و هم وزن زیبق را سخت را صلایه نموده و باملحی نموده و صلایه
کنند تا هر دو یکذات شوند پس در شیشه نمایند و سر شیشه را به روح و بگل حکمت محکم نموده یک شب در
در تنور گرم نهند چون بیرون آورند شنجرف رمانی شده باشد بغایت خوبی باب هیجدهم در
ساختن زنگار و آن هفت نوع است بر سه فصل فصل اول در صنعت زنگار سبز
دهنی بیاورند ده مثقال براده نقره خالص صلایه نمایند و سه نوبت بشویند باب نمکی که
سفید شود و خشک کنند سه نوبت که تمام شد بعد از آن بگیرند ده مثقال نوشادر کانی و با
و سرکه تند براو ریزند و این را هفت قسمت نموده و هر یک قسمت را بر روی براده نقره مذکور
ریخته و سحق نموده تا خشک شود بعد یک قسمت را بریزند و سحق نمایند باین طریق تا تمام شود
و دوباره هفته چنان زنگار شود که در غایت سبز و رنگ عراق سبزه دهنی گویند چون
علفی که از زمین تازه بیرون آمده باشد بسیار خوب شود نوع دیگر در صنعت زنگار فرعونی
بیاورند براده مس هر چه خواهند و صلایه نمایند و شیره انگور بر سر آن ریزند و اگر نباشد
سرکه بعوض آن کنند و صلایه نمایند تا خشک شود و باز ریخته و صلایه نموده تا خشک شود

تا هفت نوبت



تا هفت نوبت و هر دفعه شیره انگور بر روی آن ها بردارند در کاسه چینی نموده بگذارند تا بتابد تا بقوام
آید و همچنین تا تمام شود این سوز زنگار حقی و فرعونی نیز گویند نوع دیگر زنگار ترسا که و این بسیار
لطیف است بیاورند براده مس چندانکه خواهند و در کفچه لای سرخ نمایند بوزن مس نوشادر در کاسه
که بیخته و بگل گرفته باشند در میان روده گوسفند یعنی این نوشادر را با مس یار کنند و در کتوره
مس کنند و ربع براده مس نمک سفید نرم کوفته داخل نمایند هر روزه بآفتاب نهند و آب لیمو
بر روی اینها ریخته و صلایه نمایند و بآفتاب نهند تا وقتیکه براده مس و نوشادر در آب لیمو
حل شود زنگار شود در نهایت خوبی به ترسا که مشهور است فصل دوم بر فرنیه بگیرند یلمی براده
مس در میان کوزه مس نو کنند و همین سرکه بر روی آن ریزند و سر او را محکم کنند یک شبانه
روز در تنور گرم نهند بیرون آورده زنگار شده باشد فصل سیم زنگار مصفی که بلا مثال است بگیرند
زنگار حقی یک جزو در سرکه مقطر حل نمایند که سرکه سبز شود پس از سبز شدن صاف نمایند و
ثقل او را بدور ریزند و زنگار مصفی را در قرع نمایند و تقطیر کنند آنچه در قرع باند خوب است
و بهترین زنگارها است و یکدرم این بهتر است از بیست درم دیگر آن و بسیار خالص بکار آید خصوصا
در رنگ فیروزه بلا نظیر است نوع دیگر زنگار فیروزه نیکو بیاورند مس صفحه کرده خوب و بیاورند طشت
مس نو و بیاورند سرکه مقطر بوزن آن نوشادر محلول در آن ریزند و صفحهای مس را بسرکه تر کرده و بطشت
بیالایند و جمله صفحه ها را بهمه جای طشت بچسبانند و روی آن را پوشیده در زمین
نمناک دفن کنند و بعد از یکهفته بیرون آورند آنچه زنگار شده از بستر اشند و آنچه نشده باهمین عمل
نمایند و اگر بجای صفحه مس براده کنند هم شاید طریق دیگر زنگار ترسا که اسالتیشم شود از زنگار
بگیرند مس ده جزو و نوشادر سه جزو اما یکجا باشند بهم بیامیزند و سرکه بر سر او ریزند چنانکه
او را بپوشاند سرکه و سر آن را محکم کنند و در زیر گین اسب دفن کنند تا پنج روز هر روز زیر گین را تجدید
نمایند که همه زنگار شود نوع دیگر زنگار خوب بیاورند برنج دمشقی و آنرا براده کنند و باب نمک آنرا سه
نوبت بشویند و بعد از آن بیاورند کتوره برنج و از آب ترنج مصفا کنند و بقدر نصف براده
نوشادر محلول اضافه نمایند و این کتوره باید چنان بزرگ باشد که این همه اجزا باید که نصف آنرا

آن کتوره باشد و نصف دیگر تهی خالی باشد پس دیگی را برفت نشند و سر دیگ را پر از آب کنند و آتش
ملایم برافروزند و کتوره را چنان بر سر آب بدارند که فرو نرود و طابه بر سر آن گرد استند چنانکه کنار
طاسی از آب دیگ بیرون باشد که عرق آنچه میشود در اندرون دیگ نریزد پس آنچه جوشد
و براده بتحلیل در آب ترنج حل میشود و زنگار سبز میشود و در هر تنگی ساخت سبز شده باشد در ظرف چینی
بکنند و باز آب ترنج بریزند و زنگار میگیرند و این زنگار بر سایر زنگارها شرف دارد و بی نظیر است
باب هیجدهم در ساختن لاجورد و زایب دادن و آمیختن و شستن و آن فصل است
فصل اول لاجوردی که با معدنی برابر باشد بستانند پوست تخم مرغ چندانکه خواهند بکوبند و باب نمک
بجوشانند و دست بمالند و آب دهند اینقدر که پوست اندرون آن پاک شود و علامتش آن است که بر
روی آب نه ایستد و بعد او را خشک کرده در کوزه کوزه گر که خام باشد بکنند و بکوره برند
چون کوره سرد شود از این کوزه بیرون آورده بکوزه دیگر نمایند همچنین تا آنکه سه آتش بخورد
سفید شده باشد مثل پنبه و بعد بستانند از این کلس البیض جزوی و از براده مس جزوی
که با نمک شسته باشند که سیاهی بکلی از او رفته باشد و جزوی نوشادر کانی باهم خوب بیامیزند
و بر خاک نمدار دفن کنند بعد از ده روز برداشته که لاجورد شده باشد اما تا براده مس بهتر
باشد از براده مس و سحق نیکو باید نمود و از غبار نیکو باید داشت فصل دوم در عمل زایب لاجورد
که رنگ و حسن پیدا کند و نیکوترین کداختن لاجورد آن است که بیاورند لاجورد یکجزو و
نمک ساجی ده جزو باهم صلایه کنند و در روغن کنجد خمیر کنند و یک بوته بزرگ آب زنند و
و ته بوته سوراخ کنند و لاجورد بر آن طلا کنند و سرش را مهر کنند و در بوته دیگر وصل
کنند و آنرا بوته بر بوته گویند و مستنزل کنند که بچکد مس سرخ که در خشکی طبع
او است از این مس اگر یکدرم بر صد درم زرنیخ زرد افکنند برنگ سرخ کند بغایت
عجب و اگر بعفکنند حصه از آن بر آبگینه فرعونی رنگ سرخ بیرون آید چون لاله

ولاجورد خو

ولاجورد خود را در غایت لطافت و خوبی نمایند بشویند چنانکه مذکور خواهد شد و عمل کنند
فصل سیم در شستن لاجورد بیاورند لاجورد را در تابه آهنین کنند اگر مسی باشد بهتر است و
سرکه در آن ریزند چندانکه از روی آن بگذرد آنگاه بجوشانند در این سرکه کف را از آن بر میگیرند
تا وقتیکه دیگر کف نداشته باشد باز بجوشانند تا خشک شود بعد آب صاف بریزند و بجوشانند
و آب از روی آن بریزند و بر آفتاب بنهند تا کف بر آید باز آن کف میگیرند آنگاه بگذارند
تا آفتاب آنرا بر دارد آنگاه صمغ حل شده بصمغ عربی آمیخته و بکار برند نوع دیگر این بجای
لاجورد بطریق خوبتر بستانند لاجورد خوب علامت خوبی آن باشد که بسبزی زند و آن را در
طاس نمایند و بر سر آتشی نهند تا نیک بجوش آید و هرچه جرم او و کفها بر سر آورد و بگذارند
تا سرد شود و آب از سر آن بریزند و اندک آب در وی چکانند و بمالند تا نمک اندرون بگدازد
و باز قطره آب بر آن چکانند و بمالند تا چون مرهم شود و آب در آن کنند و بشویند و بگذارند
تا ته نشین شود و آب شور از آن دور کنند و دیگر بشویند و بگذارند و بعد از آن زرد آب
از سر آن دور کنند و خشک نموده بوقت حاجت چندانکه خواهند بگوش ماهی کنند و باب
صمغ عربی حل نموده بکار برند باب نوزدهم در شنجرف صاف کردن و سیاهی از آن بیرون
بردن و آن شش نوع است نوع اول شنجرف را خورد نموده چون نخود و باقلا و در قدح
چینی مطلی کنند و بول صبیان بر روی آن ریزند بقدر چهار انگشت و بر روی آتش گذا
شته تا ملایم بجوشد و سیاهی پس بدهد آن سیاهی را ریخته بول را تجدید نمایند و
بجوشانند تا سیاهی دارد همین عمل نمایند تا بکلی سیاهی بر طرف شود شنجرف چون لعل رمانی
شود و در حوض آب غسل داده بکار برند نوع دوم شنجرف را در پاره کتان بسته و نوشادر
کانی را حل کرده در قدح مطلی کرده و شنجرف را در میان قدح بیاویزند و بر روی آتش
گذاشته بجوشانند تا سیاهی تمام گرفته شود آنگاه برداشته بکار برند نوع سیم بگیرند شب یمانی
را حل نموده و شنجرف را در کتان بسته بنوع مذکور بیاویزند و بجوشانند تا سیاهی رفع شود

نوع چهارم شنجرف را بکتان بسته و نوشادر پیکانی و شب یمانی را در میان آب نمک ساج
حل کرده و شنجرف را در آن بیاویزند و بجوشانند تا سیاهی زایل شود بکار برند نوع پنجم
شنجرف را چند با قلا خورد کرده در میان روغن گوسفند جوشانید که سیاهی از آن برود
نوع ششم اول شنجرف را در سرکه مقطر بیاویزند و بجوشانند و بعد در میان روغن گوسفند
بجوشانند بهتر است و خوب طریق ساختن کوره بجهت پختن شنجرف باید در کوره سه سوراخ
کنند بر پشتی که دود بیرون رود و در بالای کوره هم سه سوراخ کوچک نموده بقدر سر
انگشتی که از آن بیرون رود تا جائی که اجزا است باید گل گرفته باشند برابر سر دارد از گل
باید سر دارد و راست کنند و می نگرند که چون چوب بان شیشه رسد در کنند تا سرد شود این است
صنعت کوره باب بیستم طریق کندن چاه بجهت حل مروارید و حل طلق و غیر آنچه را
که ضرور افتد دو چاه در توی هم بیکدیگر متصل هر یکی را دو زرع گود نموده باطیه را
در یکچاه دفن باید نمود و در میان آن پهین اسب باید ریخت و از این تحویل باکی
کنند و پهین باید که تر باشد و هر هفته باید که جدید شود و از بادها حفظ کنند که
باد نخورد تا چهل روز بگذرد تا ادویه مطلوب حل شود طریق ساختن دار روغ
جهت رنگ بلور و غیره باب در ساختن قلقدیس بگیرند لوتیای هندی یکچاریک
و دو سیر و نیم زنگار و دو سیر و نیم براده مس و یکمن آب و در ظرف مسی کنند
و بجوشانند تا به نصف رسد و بگذارند تا صاف شود آنگاه صاف شده را در
باز در همین ظرف اول بجوشانند تا بمثل گوشاب شود بر دارند بگذارند تا خشک شود
بعد بکار برند که این است قلقدیس بهتر است از معدنی باب در ساختن قلقند بگیرند
شب یمانی که بلفظ هندی او را ابتکری میگویند انزا باب حل کنند و بوزن آن
زنگار

زنگار انزا هم با آب حل نمایند و هر دو را صاف کنند و داخل بهم نمایند و بعد جوشانیده
تا عقد شود بر داشته و خشک نموده که بهتر از معدنی باشد در ساختن قلقطار بگیرند زاج
زرد با آب حل کنند و صاف کنند و بقدر ربع آن زرده تخم مرغ مقطر بان اضافه نمایند
و بجوشانند و بقوام آید خشک نموده بکار برند طریق ساختن زاج قبرسی بگیرند زاج
زرد و با آب حل کنند و صاف نمایند و بجوشانند و کم کم زنگار با آب محلول نموده را
بخورد آتش بدهند تا سرخ شود بعد بقوام آورده و خشک کنند و این است زاج قبرسی
این چهار نوع زاج را چون بان عمل کنند از معدنی بهتر باشد طریق ساختن ظرف
بگیرند [illegible]
[illegible] اجزا را و با هم معجون نمایند و با آب ساج جوشانیده و خشک نمایند
و بکار برند که بهتر از معدنی باشد طریق ساختن گل حکمت که بهترینی همه اعمال باشد و بسیار
جاها بکار برند بگیرند گچ پخته خوب نرم بکوبند و پاره آب بر آن بپاشند تا خمیر بر دارد
و از هم بریزد و اما دست بان نزنند آنگاه بگذارند تا خشک شود بعد بکوبند نرم و بیزند
و باب تر کنند و سبوس برنج در آن ریزند و یک شبانه روز بپوسانند انگه پهین اسب و موی بز
را کوبیده و بیخته که همچندان این از این موی بز و سرکین پخته با هم بیامیزند و هر یکی رطل از
این گل را ده درم نمک طعام بان بیامیزند و نصف آن گل آجر آب ندیده کوفته و بیخته
داخل نمایند و با هم نیک بپوسانند و بگذارند بعد از سه روز سائیده و خمیر نموده بکار برند
نوع دیگر در ساختن گل حکمت که بسیار محکم باشد بگیرند خاک سرخ از ریگ پاک کرده
و نصف آن آجر آب ندیده کوفته و بیخته و سرگین اسب بیخته و خبث الحدید کوفته و بیخته
کل خطمی و موی بز مقراض کرده و قدری نمک طعام نرم کوبیده با هم بسرشند و
بکار برند که بمثل سنگ شود فصل در ساختن سفیداب قلعی که بجهت صورت زنها و غیره

باب در ساختن سفیداب بگیرند قلعی یکمن در طاوه آهن کنند و بر سر آتش گذارند و
با کفچه آهن بر هم زنند تا خاک شود در حین کفچه زدن یک مثقال افیون و یک سیر پای بز را کم کم
بخورد آتش بدهند تا خاک شود بعد نیم مثقال نمک قلیاب مخلوط نمایند و در کوزه خام
پخته کرده و در کوره فخاری گذاشته چون بیرون آرند سفیداب است در نهایت سفیدی و صفا و لطافت
باب بیست یکم در رنگ کردن ظرفها مثل کاسه و کوزه و غیره که مانند زمرد شود در غایت خوبی و صفا
و آن یک فصل است فصل اول بگیرند قلقند ده جزو مس سوخته ده جزو خوب صلایه نموده که غبار
شود بعد با سفیده تخم مرغ سرشته بر هر چه خواهند طلا کنند و بکوره برند و بیرون که رنگ آن بمثل رنگ
زبرجد شده باشد یکی از هنرهای عزیز است و بسیار غریب است باب بیست دویم در حل اجساد که در
بسیار جاها بکار آید و آن پنج فصل است فصل اول در حل نقره بیاورند نقره خالص یکجزو زیبق
مکلس یکجزو طلق مکلس یکجزو توپال آهن یکجزو همه را داخل نموده بقرع خزف شیشه اندود
نموده و تنکیس کنند باتش انگشت که بسیار شدید باشد که چون آب بچکد این حل را بر آهن اگر
مالند سفید شود یعنی نقره کوفت شود هر گاه بر مس یا برنج نقش کنند نیکو آید و آن ثقل
که در قرع است نگاه بدارند که ضرور میشود فصل دویم در حل مس و ارزیز و سرب اینها را
بهمان طریق است که مذکور شد و بسیار جاها بکار می آید فصل سیم در حل کردن فولاد بگیرند
فولاد جزوی زنگار جزوی روغن مردار سنگ دو جزو این ها را در کوزه کنند و بطریق
عمل نقره تنکیس کنند که چون آب بچکد این است حل فولاد فصل چهارم در حل زیبق بجهت کوتکه بگیرند
زیبق یکجزو نوشادر یکجزو و ثلث هر دو خاکستر چوب رز که موکویند و پوست انار دو جزو
نفط سفید نیم دانگ همه را در کوزه کنند و بسرش استوار کنند یعنی انبیق را و تقطیر
نمایند که

نمایند که چون آب بچکد اگر از این زیبق کوتکه ببندند در غایت لطافت امساک کند در نهایت
فصل پنجم در حل زرنیخ بجهت نقاشی بگیرند زرنیخ زرد یکجزو ساج یکجزو روغن نفط سه کندر
و بوزن همه بول صبیان اجزا را کوفته و بیخته با بول و روغن بسرشند و در کوزه کنند و بید مند تا
حل کرده و از این زرنیخ بر هر چه طلا کنند مانند طلا میشود که داخل باید نمود ضرور است و بکار خواهد
آمد باب بیست سیم در صنعت کشتن زر و سیم و مس و فولاد و ابرک که طلق خوانند و زیبق
که بجهت قوة باه باشد و آن در پنج فصل ذکر شده فصل اول در کشتن طلق بیاورند طلق و انرا
خوب در میان آب گرم بجوشانند بعد بیرون آورده بده تو مرد صاحب قوه بدهند که بمالند اول
باید که طلق را خوب کوبیده و در کیسه کرباس کلفتی کنند و ثلث طلق چلتوکی برنج در کیسه نموده
و سر کیسه را محکم ببندند آنوقت در میان آب گرم بجوشانند و بعد از جوشیدن بدهند بمالند و
باید که کیسه در میان لگن یا طشت باشد که قدری هم آب داشته باشد که آنچه از کیسه بیرون
آید در آب نشیند چنانچه بیرون آید آن آب را با احتیاط دور نمایند و طلق را با آفتاب گذاشته تا
خشک شود پس بیاورند پوست هلیله زرد و بلیله کوفته و مخلوط طلق نموده و خمیر کرده و قدری
بمالند و چند قرص بترکیب نان ببندند و خشک نمایند و در میان تپاله گاو بگذارند که زیر و بالای
آن تپاله گاو بدهند آتش بزنند تا پخته شود و بگذارند تا سرد شود بیرون آورده بکوبند و بخیزند و
طلق را پاک کنند و خشک نمایند و باز عمل از سر گیرند یعنی با اجزای مذکور قرص ببندند و آتش
بدهند تا هشتاد و دو نوبت تا براق باشد و درخشندگی داشته باشد عمل را مکرر نمایند تا از برق
و درخشندگی بیفتد و بر طرف شود بعد انرا کوبیده و از غبار محافظت کنند این است طلق
محلول و در خواص این حکما فرموده اند که انواع فیض نهان از این طلق محلول ساخته میشود
گفته اند هر کس روزی یک قیراط از این بخورد شبی چهل مرتبه جماع کند و سستی بدن و
گرانی تن را بر طرف کند و دایم بر همه کس غالب باشد و هر گاه با این ادویه مخلوط
نمایند بهتر میشود صفت آن بگیرند عاقرقرحا و بهمنین و بسباسه و خولنجان و جوز

بوا و بنج کوچه و مغز هل و مصطکی و طباشیر صدف اجزا اجزا مساوی و شش مقابل
همه اجزا طلق محلول اول ادویها را کوفته و بیخته بعد طلق را داخل نموده و بعد
مقابل همه اجزا نبات سفید کوفته و بیخته با هم ممزوج نمایند و در شیشه کنند و سر او را
بگیرند و هر روز صبح یکف از آن بخورند که خاصیت این معجون را خدا میداند هر کسی که این عمل
کرده همان میداند که این دارو را چه قدر مرتبه است اگر خواسته باشند که همه خواص این را
بنویسند کتاب گنجایش ندارد

فصل دویم در کشتن زیبق جهة داخل نموده در ادویه و معجونها

بیاورند شیشه کرده بلند که بالای آن تنگ باشد و پائین آن کشاده باشد گل حکمت بگیرند
نیم سیر زیبق و نیم سیر گوگرد کوبیده در شیشه کنند و سر شیشه را پاره کاغذ گذارند و سر او
را بخاکستر و عنگه گرفته و شیشه را در دیگ نهاده و دیگ را پر از ریگ کنند و آتش
در زیر آن کنند مثل آتش طعام پختن تا دوازده ساعت آتش کنند بعد از آن درت
کنند تا سرد شود روز دیگر بیرون آورده شیشه شکسته که زیبق کشته شده باشد برنگ شنجرف بود
از این زیبق حبه بر برگ پان تنبول بمالند و بدست یار سقوفل و چونه اهک و رنگ
لو بیره اسماث بنهار بخورند و ترش نخورند اگر چهار ماه در زمستان بخورد سردی سرما بر
او کار نکند و حکیمان بانواع زیبق میخورند و در هر درد و هر مرضی به یک طریق میدهند اما
آنچه از تجربه معلوم شده این است که بیارند کباب چینی و عاقرقرحا و موصل سفید و موصل
سیاه و دار فلفل بسیاسه و تخم کوبچه و قرنفل و الاچی هل و مصطکی و جوز بوا و محموده و بال
و ملهار و سندهای و از هر یک یک توله و یک سیر همه را سحق نموده بقدر همه عسل خالص
داخل کنند و ماش از آن گلوله بسازند یکی از آن اگر بخورند در عین سرما هرگز سرما
باو کار گر نشود و شهوتش زیاد شود و رنگ را سرخ کند و اشتهای صادق آورد و بسیار
منافع دارد و این فقیر مختبر نموده

فصل سیم در کشتن زیبق خالص بگیرند زیبق چهار

سیروانزا

سیر وانزا در دیگ سنگی نموده و چهار سیر شب یمانی نرم کوفته بر سر آن ریخته و بشورانند
تا نیک مخلوط شود پس دیگی بر سر آن نهند و اثر کون چنانکه لب هر دو دیگ بر یکدیگر بچسبد
بعد از خاکستر و نمک و جامه بر اثر مهر کنند چنانکه موی را بان مدخل نباشد و هر
وقت که موضع وصل خشک شود باب تر کنند بهمین طریق عمل کنند تا ن زنده
پاس آتش کنند چنانکه شعله و بخار آن بیرون نیاید و همه اطراف آن دیگ گل گرفته
باشند تا دو روز و دو شب بر آن بگذرد پس گذاشته تا سرد شود و هیچ کرمی نماند بعد بکشایند
زیبق کشته شده باشد چنانکه هرگز زنده نشود پس از انیک جی فقط نمایند همان منافع تا ابد
دارد که هر کسی زیبق کشته بخواهد خورد بی منافع بیند و لیکن آنچه گذشته حکیمان ازا
زنه نتوانند نمود و از اخوردن تایید و زیبق کشته این است که گفته شد

فصل چهارم در کشتن فولاد بجهة خوردن

بیاورند براده فولاد و از او روز در بول گاو بریزند و
بعد از دو شبانه روز با شیره صبر زرد بسایند چنانکه بسیار شیره بخورد و بعد در ظرف
جام نهند و ظرف جام دیگر بر سرش نهند و بیاورند تپاله گاو و کودی بر زمین بکنند
و قدری تپاله بریزند و جام مذکور را بگذارند و بعد قدری دیگر هم بالا بریزند و آتش زنند
پس از سرد شدن با شیره صبر سحق کنند و بطریق مذکور عمل کنند تا چهارده نوبت بهمین
طریق با شیره صبر خمیر کنند و باتش برند و بعد از آن با شیره بهنگرا بعد از آن در شیره گنوار و دیگر در
زقوم و دیگر در شیره اک و دیگر بسایند هلیله زرد و بلیله و املـه در آب بجوشانند و شیره اینها را
بکشند و فولاد مذکور را در این آبها سحق کنند و در هر شیره که سحق نمایند یکمرتبه باتش برند چنین در
دارو بپخته شود بعد در میان شیر و روغن بپزند و خشک کنند و بپزند و قدری بر روی آب بریزند اگر
بر روی آب استاد که فهو المراد و الا چند نوبت دیگر چنین کنند تا بر روی آب بایستد این چند
نوبت آخر باز با شیره صبر سحق کنند و باتش برند بنوعی که ذکر شد خواص خوردن کشته فولاد را حکیمان ذکر
کرده اند که هر رنجی که در بدن باشد از سپرز و بواسیر و فتق و ورم و یرقان و قولنج و کرم شکم و
بلغم همه را برطرف میکند و شهوة را زیاد میکند و رنگ روی را سرخ گرداند و سلسل البول و

وسلسل بول و خفقان و درد پشت و کمر و سردرد را رفع کند و اگر زن بخورد موی سفید را سیاه میکند
و نعمتها حکما کشیده اند تا فولاد را بدین مقام رسانده اند و بدین نوع کشته اند

فصل پنجم در کشتن مس

بجهة خوردن خواص بسیار دارد بیاورند مس مهین چند اگر خواهند هر سه درم مس و دو درم زرورق تنگ
کرده ورها را با هم یار کنند و در طبق کرده و مقراضی ریزه ریزه نموده در بوته نهند و هر دو درم مس را
سه درم زیبق زیاد کنند و چهار درم گوگرد صاف هر دو را سحق نموده بمالند بعد از آن قدری از این دارو
در بوته کنند و طبق که گفته شد بر روی بوته کنند و باز طبق باز دارند و بعد سوفال بر بالای او نهند و اند
دیگر آتش کنند چون سرد شود بیرون آورند مس را بر داشته و کی کنند این است مس کشته و خواصیت کشته
فولاد دارد و طلا را هم نیز بدین طریق باید کشت و حکما ذکر نموده اند که مردار سنگ داخل نمایند و سحق
کنند و آب لیمو یمانی داخل کنند و بان بمالند و شیره از آن خلط کرده در ظرف جام نموده و در میان تپاله
گاو گذاشته و آتش بزنند چون سرد شود زر کشته شده را بر دارند که این است صفت کشته طلا و مس و فولاد
و ابرک که در فولاد آمد از قول حکما منافع بسیار رسانند

فصل ششم اگر زر و زیبق و نقره و فولاد را مخلوط
کرده کشته کنند و از همه بر دارند و سرب کشته نیز مثل یکی از اینها و مثل سرب طلق محلول که مذکور شد و
نحاسی کشته مثل طلق بعد از آن این جمله را ده روز در شیر صبر سحق نموده متصل در شغل سحق مشغول باشند
پس با شیر زرده آن خرج شود خشک کرده بعد از ده روز در بوته نهند و ولیت تپاله گاو آورده و بوته
را در میان آنها گذاشته از چهار طرف آتش بزنند و بعد که سرد شود بیرون آورده سحق کنند و بجهة از
طلا نهند و بقدر یک قیراط از آن هر که را بدهند بفضل خدا از همه رنجها شفا یابد و این جواهر کسی را
ممکن نیست و محال است بغیر از پادشاهان که نتوانند که با این برسد و بنظر کیمیا اثر بیاورده خواص این
بسیار است در قلم نمیگنجد چرا که بسیار طول دارد و مثل این دارو در عالم نیست حکما چنین خبر داده اند

فصل در مکلس نمودن طلا که در مفرحات و حب چینی و حبوبها داخل میکنند صفت آن بگیرند طلا ایضا
که خواهند و بیاورند بوته را و میان بوته را با مردار سنگ که بالسر که مقطر سحق کرده باشند خوب
طلا کنند یعنی بمالند و بعد طلا را بگذارند در میان بوته و بر روی کوره بگذارند و بدمند تا آب
شود بعد برداشته در میان مردار سنگ که بالسر که مقطر ساییده باشند صاف کرده طلا را گداخته را

درمیان او

درمیان آن سرد نموده و چند دگر در میان بوته را با مردار سنگ و سرکه جدید بمالند و طلا را بگذارند و بریزند
در میان مردار سنگ و سرکه سرد و هر دفعه مردار سنگ و سرکه را عوض نمایند دو نوبت در یک سرکه
نریزند که طلا ضایع میشود و این عمل را مکرر نموده تا طلا خوب سرخ شود و مکلس گردد علامت تمام شدن آن
این است که یک ریزه از طلا را سحق نموده بریزند بر روی آب اگر استاد که تمام است والا عمل را مکرر
نمایند تا علامت مذکور پیدا شود چون تمام شد سحق نموده نگاه بدارند برای وقت حاجت که این است
یکنوع طلای مکلس

نوع دیگر طلا را گداخته در صبر زرد را با آب سحق نموده و طلای گداخته را در
آب صبر بریزند و این عمل را مکرر نموده تا طلا چون خاکستر شود نگه بدارند برای وقت حاجت بسیار خوب است

نوع دیگر که از اسرار است بگیرند مردار سنگ را سحق کنند و با سرکه خمیر نمایند و در اندرون بوته بمالند و بگذارند
بر روی کوره بدمند و یک دینار را بگذارند در میان بوته و آهسته بدمند همین که دینار سرخ شد آب نشود
بردارند و بگذارند تا سرد شود بعد از سرد شدن باز بگذارند در میان بوته تا سرخ شود که آب نشود باز بگذارند
تا سرد شود همچنین عمل را مکرر نموده تا آنکه طلا مکلس شود

باب بیست چهارم نگینه تاک تنلیه و کشیدن
عس از خراطین جهة نگینه تاک تنلیه که از فاد زهر باشد و لایق خزانه پادشاهان باشد و این دو نوع است

نوع اول بیاورند یکمن خراطین تازه بردغن کوسفند سحق کن بعد بگیرند از این خراطین دو سیر و دو سیر تنکار
و یکسیر موی سر آدم جوان و یکسیر زرد چوبه و یکسیر زهره گاو در هم کنند و شش سیر عسل در آن کنند
و بمالند و از آن چند قرص بسازند بترکیب قرص نان و بپزند و در کوره بگذارند و انگشت بسیار بریزند
و بدمند چون چهارده ساعت دمیده باشند و انهای نحاس از او بر آرند و در آنها بر خاک بریزند و چون
سرد شود بر دارند و بشویند که این فاد زهر بهترین فاد زهرها است و باز بگذارند و نگین بسازند و اگر سر مار
را در دست گیرند آن مار نتواند که زندگی بسر برد تا وقتی که این نگین با او هست همه شکلها این نگین
در انگشتر دارند و منافع بسیار دارد و خاصیت این ممکن نیست و لیکن جوهر را بصارت هست میستانند

نوع دیگر در صنعت تاک ثانیه دیگر از آن نیکوتر زمینی که رنگ آن لعل باشد خراطین را از آن
زمین بگیرند یکمن در سبوی کنند و یکسبو شیر گوسفند بر سر آن کشته و بر سر آتش گذارند تا جمله بسوزد
چون خاک شود بعد از آن بسایند کو کله جزو و برابر این تنکار و خوب بکوبند و قدری عسل با او
یار کنند و قدری پشم شتر و پشم میش و روغن گاو و هلیله زرد و آمله و عسل از هر یک

ده درم اجزا را بسایند با خاک خراطین بیکدیگر داخل کنند و بعد این گل را با سرگین گاو ضم
کنند و بعد ازان چند قرص بترکیب نان بسازند و خشک کنند بعد ازان گودی دراز بکنند
و پر از چوب پهوکی کنند و آن قرصها را بر روی آن آتش بچینند و از چهار طرف آتش کنند
و بگذارند تا سرد شود بعد ازان دانها را جمع نمایند و بشویند و دانها چون بسته شود گرفته در نگینی
انگشتر گذارند باب بیست و پنجم در صنعت روغن اسکندری و تعبیه آن و روغن گرفتن از بهر جهت
آتش در قلاع و شهرستان و سکنان افکندن و اینها از اسرار است و از علمهای غریبه است و
آن بچهار فصل است فصل اول در صنعت روغن اسکندری بیاورند نفط سفید جزوی و سندروس
و طلق مکلس جزوی روغن بنه جزوی همه را بدیگ ریخته کنند سطبر تنگی استوار و عنبر نفط
زیبق و سر دیگ هم روئینی باشد چنانکه بیکدیگر خوب بچسبد و این جمله در دیگ نهند و سر دیگ
را محکم کنند و در تنور تافته نهند دو شبانه روز آنکه بیرون آورند و در کوره کنند و آتش کنند
یک شبانه روز آنکه بیرون آورند و یک هفته بگذارند تا سرد شود بعد ازان سرش را بکشایند
و نگاه بدارند برای وقت حاجت آنوقت بکار برند چنانکه گفته شد اگر دو درم این روغن
در هر شهر ریخته شود همه آن شهر آتش گیرد و بسوزد و هر چند آب و خاک بران ریزند بدتر
شود و بیشتر بسوزد و علاجش این است که چون غدیر است سرکه بیامیزند و بر سنگ بمالند
و آن سنگ را در آتش اندازند فلفل و آتش کشته شود فصل دویم در گرفتن روغن
بدین طریق باید کشید که بیاورند بنه تازه که زرد شده باشد و انها را وصله وصله کنند و در
میان روغن کنجد اندازند چنانکه در آن روغن چرب شود و روغن در آن ایستاده شود پس انرا
تنکیس کنند روغن اخذ نمایند و نگاه بدارند برای وقت حاجت این روغن از جمله اسرار
غریبه است و امر بزرگیست فصل سیم در عمل کردن این روغن چنانکه گفته اند در وقت
ضرورت بیاورند گلوله میان خالی از آهن بسازند که مقدار سه درم از این روغن بگیرد
اگر خواهند که بیشتر هم بگیرد شاید و آن گلوله سوراخ داشته باشد بقدر آنکه فطیله بگذارند
بمثل فطیله تیر هوائی و گلوله بغایت کلفت باشد چنانکه او را در کمان رعد نهند و فطیله تر در میان
سوراخ گلوله

سوراخ گلوله نهند و سوراخ رعد را هم فطیله نهند و روی لشکر دشمن اندازند و آتش
در فطیله (گلی) رعد زنند که آتش بفطیله گلوله رسد و در آن شهر بمجرد رسیدن آتش باندرون
قلعه رسیده باشد بهر چه رسد بسوزاند و کشته اند در شب دار روی تیر هوائی توان کردن که با آسمان
رود والله تعالی یعلم بالصواب فصل چهارم در آتش انگیختن لشکر دشمن نوع دیگر اگر خواهند که در
شهر دشمنان اندازند یا در جای دیگر بیاورند موی سر زنان را و ریزه ریزه کنند و زیر آن خاشاک
نرم و تر افکنند و آبگینه شامی بر آن نهند و پارهٔ بلور هم در آن نهند و بگذارند تا آفتاب بآن
تابد و آتش در گیرد باطراف فصل پنجم اگر زبل الحمیر خشک را کوفته و بیخته و سندروس کوبیده
و گوگرد سه بهر بآن بیامیزند روی سوختن بطرف دشمن خیزد در حال والله تعالی یعلم بالصواب
باب بیست و ششم در ساختن گوتکها که مجرب است اساک منی که انزا در دهن گیرند و جماع
کنند تا از دهن بیرون نیاورند انزال نشود و آن هفت نوع است و چهار عقد فصل اول در
ساختن گوتکه بیاورند چهار درم زیبق و با شیره کنوار سحق بلیغ نمایند و بعد با جراب تنبول سحق
بلیغ نموده چنانکه سفید و براق گردد و سیاهی بکلی برطرف شود بعد یکدرم مس را خوب سرخ
کنند و در میان زیبق مذکور بگذارند و بجنبانند بعد زیبق را در پارچه محکم نمایند و بفشارند
آنچه بماند نگاه بدارند و آنچه بیرون آید باز عمل را مکرر نمایند و در پارچه کنند و بدوشند و همچنین
تا آنکه همه زیبق بسته شود بعد این زیبق بسته را ببیست گلوله بسازند در جامه و ریسمان ببندند
و بدارند و بعد ازان نیم من نمک سوده در طاوه آهنی اندازند و بریان کنند اینقدر که سیاه
تام شود بعد ازان یک دیگ که گردن بلند باشد مقدار آنکه کل از باغ گز باشد و یک شیشه دهن دیگ مذکور
در آید و خوب ببندند تا آنکه شیشه نیز مقدار پنج انگشت بلند باشد بعد ازان یکسبوچه نیم بالای علاحده
کنند و نیم فرو در دیگدان بگذارند بریک پهلو پر کنند دو راهدی مقدار معمول اندازند که از دهن در او
باشد و سر شیشه را وصل کنند چنانکه تا او فرو باشد و دهن هر دو را بگل گیرند بعد ازان دیگ مذکور را در بالا
دیگ بدارند چنانکه جانب دهن دیگ قدری بلند شود و شیشه جانب دهن دیگدان نباشد
و فرو دا تا آنکه سر شیشه یک او بلند بدارند بالای دیگ پنج انگشت ریگ اندازند و نیم بالا سبو وصل
کنند و آتش سخت کنند نمک شور بچکد آنچه جمع شود در دیگ کنند و گوتکه بریسمان بسته را در
میان روغن بگردانند چنانکه فرو نشیند و آتش کنند چنانکه تمام بخورد و بعد ازان دو سیر نیم

تخم تا توره در آن کرده همچنین در روغن بکشند و در آورند و گوتکه مذکور را در آن اندازند و سه روز
آتش کنند آهسته تا در خورد و اگر چیزی از روغن بماند بهمان طریق با طریق بخورانند بعد ازان دو سیر و نیم
سرخر را روغن بکشند و هم بدان طریق بخورانند و بعد ازان دو سیر و نیم خرمای هندی را روغن بکشند
و هم بدان طریق بخورانند و بعد ازان سه درم کهال کهنه با آب کوبیده گوتکه مذکور را بگیرند و یکسیر گوشت
جان کوفته کرده بالای گوتکه مذکور کرده و در آب اندازند و چهار ساعت آتش کنند بعد بیرون آورده
مقدار پنج سیر شیر در طغار کنند و گوتکه مذکور را در آن اندازند تا تمام شیر را بخورد بعد ازان مرتب شود
چون خواهند که عمل کنند اگر ثلث باشد که سه مجلس صحبت کنند یکدرم زیبق خام گوتکه را بخورانند و بعد ازان
گوتکه مذکور را در جامه باریک یکتو پیچیده بریسمان در کرده اندازند و در دهن گیرند تا آنکه در دهن باشد انزال
نشود چون خواهند که انزال شود از دهن بیرون آرند و اگر بیرون هم آورند انزال نشود و قدری ترش در دهن گیرند
فارغ شوند فصل دویم نوع دیگر گوتکه بطریق آسان تر ازان بیاورند زیبق سه درم و نیم و بسایند و توتیا
ی هندی سه درم و نیم و علاحده بدارند بعد ازان زیبق را بطریق مذکور سیاهی را ازان برطرف نمایند و
توتیا و زیبق را در ظرف چینی سحق بلیغ نمایند و گلوله سازند و دلت سوپه روغن چرب نموده و گلولها را
خوب بمالند و بعد بیاورند آچار آب تنبول و گودی در آن بکنند و گلولها را در آن بنهند و سه روز در آب
برگ تا توره بدهند و در گرمای آتش بدارند و بعد بیاورند تخم مرغ و سر او را سوراخ نمایند و آن
گوتکها را در میان تخم بکنند و در جامه گرد ببندند و بعد بیاورند هفت سیر شیر گاومیش در دیگ کنند
و آن تخم بجامه بسته را در آن شیر بیاویزند و چهار ساعت آتش کنند و سر دیگ را محکم کرده
از صبح تا شام یا از شام تا طلوع آفتاب آتش شدید کنند از اول تا باخر بعد بگذارند تا سرد شود
و بر داشته که گوتکه زنده باشد بعد بیاورند کتوره شیر و گلولها را در شیر اندازند چنانکه شیر را بخورد
بیرون آورند و در جامه ببندند و در دهان گیرند تا در دهن باشد انزال نشود و چون بیرون آورند
شوند مجرب و آزموده است فصل سیم در صنعت گوتکه دیگر که همین خاصیت دارد چون در دهن گیرند
بیاورند گیاه دودی و از آبکو بیندازان یکبوته آب زنند و در حال تری بوته آب زنند و بعد بیاورند
زیبق سه درم در این بوته مذکور نمایند و از گیاه دودی قدری کوفته بر سر بوته کنند و سر آن
کنند و بگذارند تا خشک شود و بعد بیاورند یک بیضه مرغ و از سر آن سوراخ کنند اینقدر که آن بوته
باندرون شود

باندرون شود و سر او را محکم کنند و بعد آن بیضه را در گل حکمت گیرند و هفت روز بگذارند تا خوب
خشک شود بعد یکشب تا صبح آتش کنند بسیار قوی که بوته دودی در اندرون بیضه بسوزد بعد بگذارند تا
سرد شود بعد بیرون بیاورند که زیبق بسته شده باشد در دهن گیرند امساک آورد اما ترش نخورند
فصل چهارم در صنعت گوتکه نوع دیگر و این بسیار آزموده است بیاورند زیبق و هفت شبانه روز
بریزند در میان تیزاب ماء الرئس و بعد ازان در صلابه اندازند و با جراب تنبول و شیره کنوار یکروز
تمام سحق نمایند تا سیاهی ازان برطرف شود که مانند ستاره بدرخشد بعد از بیاورند شیرای دودی خورد نه
جزوی و شیره تا توره جزوی در صلابه اندازند و با زیبق اندکی اندکی بجنبانند تا آنکه زیبق بیکبار
خلاب شود پس بیاورند آرد ماش و نیکی بکوبند و بپزند نرم و خمیر کنند و باز هم خمیر را بکوبند
تا بمثل ابریشم چسپنده شود خمیرش باید که بسیار صفت و سخت باشد که در میان آن گودی بکنند که گردی باشد
و زیبق را بگذارند در میان آن گود و قدری ازان شیرهٔ که مذکور شد بریزند بر روی زیبق که آن
گود پر شود و بعد ازان سر را ازان آرد محکم کنند و محکم نمایند و یک لای دیگر از خمیر مذکور بگیرند
بر روی آن خمیر و بگذارند تا خوب خشک شود بعد سه مرتبه هم بگل حکمت گیرند هر مرتبه خشک نمایند
و مرتبه دیگر بگیرند تا سه لا بعد بگذارند تا نیکی خشک شود و بعد کوره را با انگشت قوی آتش
کنند و آن گوی مذکور را در میان آتش نهند و بدمند تا آن گوی نیکی سرخ شود چنانکه آرد در
میان سوخته شود آنکه بر گیرند و زود در آب اندازند چون سرد شود گوی بشکنند و زیبق را که
عقد شده بیرون آورند که مجرب و آزموده است فصل پنجم در صنعت گوتکه نوع دیگر که مجرب است
بیاورند زیبق و انزا با سوخته سفید سه روز سحق نمایند خوب تا سیاه شود بعد ازان باب لیمو بشویند
تا چرک ازان برود و سفید شود مانند ستاره و بعد ازان بیاورند بیضه مرغ و سر انرا بقدر یک
ارزن سوراخ کنند و بمکند تا زرده و سفیده را همه بیرون آورند تا آنکه بیضه خالی بماند آنگاه دیوار
زیرش از موم پر و سوراخ بگیرند که زیبق متفرق نشود چو همه زیبق را در آن کنند بعد موم را در
آن بیضه کنند تا دو سه درم بعد سوراخ بیضه را با پوست بیضه و سفیدی بیضه بگیرند و بگذارند تا
خشک شود بعد بیاورند سیر را و پاک کنند بعد با کارد چوبی سر و ته آن دو انها را بگیرند و
بکوبند چندانکه بمثل مرهم شود و در پنجده درم سیر دو درم آرد ماش داخل کنند و بکوبند تا
خوب کوبیده شود بیاورند بیضه مذکور را بر سطبر پت گاردی بر آن طلا کنند و بگذارند

و بگذارند تا خشک شود باز دو باره بطریق مذکور بگیرند و خشک کنند همچنین تا هفت مرتبه ابگیر کرفته
بعد هفت نوبت دیگر همین قاعده آرد ماش کرفته و نرم کوبیده و خمیر کرده همه و خمیر کیرند بطریق سیرو
و بعد از ان هفت نوبت هم بخمیر آرد کندم بگیرند بطریق مذکور و بگذارند تا نیکو خشک شود بعد از ان
بسیم آهنی باریک ببندند و بعد روغن کنجد زرد آلوی تلخ بر دیگ بزرگ نموده که در جوش آمدن بسر
نرود پس سرپوش تالی بجهت سرپوش دیگ پیدا نموده و بر سر دیگ بگذارند و ان سیم را بر سر دیگ
استوار نمایند که ان بیضه در میان روغن آویخته باشد که دو انگشت بته دیگ مانده باشد
و آتش سخت کنند تا هشت پاس تمام بعد بگذارند تا سرد شود بیرون آورند زیبق را از بیضه که
هنوز زیبق عقد نشده باشد در جامه ابندند و دو سه روز در دهن کیرند بعد از سه روز در
میان آب سبوی سرد اندازند که عقد کامل کردد و کوتکه نیکو شود **فصل ششم در صنعت کوتکه**
و حب زیبق که چون از ان در دهن کیرند معده را قوة دهد و تشنگی را بنشاند و امساکی معنی آورد
و صداع را رفع کند و حب الزیبق مع الذهب بوزن کوتکه اگر خواهند در دهن کیرند اما
کی را بغایت سود دارد و تلوایه و خشکی شدن دهن را سود دارد صفت بگیرند زیبق
یکجزو و طلای خالص یکجزو براده نمایند با زیبق مخلوط نمایند و حب ببندند و دو روز بگذارند و بعد
در میان آرد کندم خمیر کرده کذارند و بکبوتر دهند تا فرو برد بعد از سه روز و سه پاس کبوتر
را بکشند و حب مذکور را بیرون آرند از شکم آن و بشویند و نگاه دارند برای وقت حاجت
در دهن کیرند چنانکه خواهند بشود ان شاء الله تعالی **فصل هفتم حب زیبق با طلا و نقره بجهت امساک**
و صداع و تشنگی و زیبق نفس و خشکی شدن کام و زبان صفت ان بگیرند طلای خالص
براده کرده دو جزو و نقره پاک براده کرده یکجزو و زیبق یکجزو هر سه را داخل بهم کنند و صلایه
کنند که خوب یکی شوند و حب ببندند و بخمیر کندم کیرند و بمرغ سیاه بدهند یا زاغ سیاه بدهند که
فرو برد و یکشب بیخ داده روز دیگر بکشند و حب را بیرون آورند و باب سرد بشویند و نگاه
بدارند برای وقت حاجت در دهن کیرند که مجرب است **فصل هشتم در حب الزیبق مع جلد القنفذ**
و خنی البصر که در دهن داشتن نیکی مانع لب کسی را که مزاجش کرم باشد و دفع
واماسکی قو

واماسکی قوی آورد و مجرب است بگیرند زیبق جزوی و جلد التوتیا جزوی و سنگی بصری جزوی
همه را بگذارند چنانکه کداخته شود زیبق را هم بگذارند و حب ببندند و بخمیر آرد کندم کیرند و بخورد
ماکیان بدهند و نیم روز بگذارند و بعد او را کشته بیرون آورند و حب را شسته در وقت
حاجت بکار برند که مجرب است **فصل نهم در حب زیبق مع اجساد المختلفه که از ابزار**
هندی رس ساوی خوانند و خواص این کوتکه بسیار است قوة امساکی قوی آورد و معده را
کرم کند و قولنج ضمه را زیاد کند و ترشی شدن کلو را رفع کند صفت ان بگیرند زیبق دو
جزو نقره براده کرده نیم جزو آهن براده نیم جزو شنجرف رومی دانگی و نیم مرقیشا نیم جزو و دهنج
دانکی جزو جمله را یکجا کنند و بسایند و در وقت سودن اندکی آب بریزند و بسایند تا سخت شود
بعد حب نمایند پس بیاورند آجر آب ندیده و در میان آن کودی بکنند و در آن کود قدری برگ
پودینه بنهند و این حب بگذارند بر روی برکها و قدری هم برگ پودینه بریزند بر بالای ان
و سر آن را بگل حکمت خوب محکم کنند بگذارند تا خوب خشک شود از آتش نرم خوب بپزند
بگذارند تا سرد شود بعد ان حب را بیرون آورند و در آب سرد اندازند و نگاه دارند برای وقت
حاجت در دهن کیرند که مجرب است **فصل دهم در صنعت حب دیکر که دیر انزال شود**
و موجب لذت شود بگیرند عاقرقرحا ده جزو و قرنفل دو جزو مشک تبت یکجزو ب بند با آب
اصابع الصوص و باشیر ارزکی بقوام آورده حب کنند بقدر نخودی در وقت
حاجت در دهن کیرند قوی و عجیب و لذت عظیم یابند **نوع دیگر در صنعت حب دیگر که**
در لذت و لطافت بیفزاید و انزال دیر شود بگیرند تخم اصابع الصوص یکجزو عاقرقرحا یکجزو
قرنفل دو جزو همه را بکوبند و طبخ نموده با آب برگ کسی تر بر ترشند و حب کنند در وقت حاجت
در دهن کیرند که قوت عجیب دارد و لذت مثل هلا کنند **فصل یازدهم حب الزیبق مع الفضه**
بگیرند زیبق و فضه از هر یکجزو با هم ملقمه کنند و بخمیر آرد کندم کیرند و بخورد خروس سفید دهند
یکشب تمام بگذارند بعد او را کشته بیرون آورند و کوتکه بسازند در امساکی معنی بی نظیر است
و تشنگی و تلوایه را سود برد **باب بیست هفتم در صنع**
**ابیاضی در عمل سفیداج کالنور**

و سفیداج ریش و سفیداج کل حوری آن یک فصل است **فصل اول** بگیرند سرب را و در دیگ سوفال
نموده بکفچه آهنی زده تا خاک شود همه ان بعد از ان بر دیگ سوفالین تو کنند و سر آن را محکم کنند و مشهور
باید که برین مثال بود پس در زیر دیگ آتش کنند بقدر سه ساعت بیرون آورند که سرب
مکلس است و خوش بود و سر که بسیار تند بر رو سرب را ریزند و یکهفته از ان بگذارند که همه سفیداب کردد
در غایت سفیدی و بکار برند **نوع دیگر در سفیداج ترکیب سفیدی ارزیز بدین تفصیل** باید که بیاورند
ارزیز یکسیر و در دیگی گرم کنند و سه درم سرب یار کنند و بعد از ان دو بیست مثقال نوشادر یار
کنند اندکی اندکی تا ناچیز کردد و بعد از ان بیست و هشت درم اخوال یار کنند و بسوزند پس سه
عدد برگ آک بیندازند تا سوخته شود بعد آتش کنند تا نیک پخته شود این سفیداج در مرهم کی بکار
می آید و فایده کلی دارد **نوع دیگر در ساختن سفیداج فارسی** که بسیار جای بکار آید بیاورند قلع ابیار
خوب یکجزو و در دیگ کنند و پاره آهنکی بر ان کنند و با آتش نرم بریزند و سحق کنند تا صحیح نماید
بعد در کوزه کنند و بگل حکمت کیرند و در چال آب کینه کراه یا کوره فخار کذارند چنین بیرون
آورند سفید شده باشد و اگر سفیدی ان کم باشد دو مرتبه بگذارند و این نوع سفیداب در بدل
سه درم دیگر بکار آید **باب بیست هشتم در صنعت نقش کردن قلم** بیاورند زهره کاو و کل
کوزه کران با هم بیامیزند پس قلم را نقش کنند چنانکه خواهند و بگذارند تا خشک شود بعد
کوکرد سرخ را باتش نهند تا روشن شود بعد قلم را بر ان آتش بدارند تا رنگین شود بعد بروغن
قلم را چرب کنند تا رنگ کیرد و با نقش بماند در بر داشتن روغن از کاغذ که چرب شده باشد
ورق کاغذ یا کتاب یا قرآن هر چه باشد که چرب شده است بیاورند آهک آب ندیده نرم کنند و
بر روی چربه ریزند و کاغذ دیگر بر روی آهک بگذارند و سنگی صاف بر روی کاغذ کذارند تا یکشب
بماند بعد بر دارند که مثل اول شده باشد **باب بیست نهم ساختن مرکب** بیاورند دو دهه نفط یا کتان
ده مثقال صمغ عربی چهار مثقال مرقیشا سوخته پنج مثقال زنگار قبرسی با خورده مس یعنی
پاک کرده سه مثقال نمک هندی دو مثقال صبر سقوطری دو مثقال جمله را بسایند دو ده و نمک را
روغن کرفته که اگر روغن را نگیرند مرکب ضایع میشود طریقه روغن کرفتن آن است که کین
از کاغذ دوخته دو ده را در ان کیسه ریخته و در ان نیز بدوزند و در خمیر آرد کندم کیرند اما خمیر
کم سفت باشد

که سفت باشد نرم نباشد که کاغذ بخسبد بعد آن را در زیر آتش کنند تا آن خمیر نیکی پخته شود یعنی که
نیم سوخته شود بعد بیرون آورند نمکی هم نیز بدین طریق است و بعد مرقیشا را در آتش اندازند
تا سوخته شود بعد دوده را در هاون ریزند نیم روز سحق کنند و صمغ را در آب بخیسانند و صاف
کنند و بهر ده درم صمغ صد درم آب باید ریخت و صمغ صاف کرده را در میان دوده باید ریخت
و نیم روز سحق کنند و مرقیشا را بریزند و نیم روز سحق کنند و باقی اجزا را داخل نمایند و نیم روز
سحق کنند و کم کم آب صبر محلول بخورد او بدهند چون آب صبر تمام شود نیم روز سحق کنند پس بیاورند برگ
مورد پنجاه درم و برگ حنا پنجاه درم و در آب کنند تا بخیسد و بجوشانند تا نصف شود بعد از سرد شدن
صاف کنند و بظرفی نمایند و کم کم این را هم بخورد آن بدهند و سحق نمایند تا تمام شود اگر تنکی
دارد با خود محفوظ نمایند و بکار برند که بسیار لطیف و مداد میباشد هر چیزی که با این مرکب نوشته شود در آب
عیب نمیکند و اگر غلیظ کردد باید باز صلایه کرد **نوع دیگر** بگیرند صد مثقال مازوی کبود را نیم کوب
کرده در آب نوزده روز در ان حل نمایند بعد ده درم زاج قبرسی را در پارچه نموده چون آب مازو نیم سرد شود
کم کم بجوشانند تا بقوام آید بعد
لوان کنند و ب بند و باب صمغ حل کنند و بیست درم دوده در
دو مثقال نبات سفید اضافه نمایند و بکار برند که در غایت خوب شود **نوع دیگر** باز ان اب ان تر
و خوب تر بگیرند مازوی سبز چندانکه خواهند و نیم کوفته نموده و مقدار یکمن مازو را دو من آب
کنند و در آفتاب نهند تا آب به یکمن و یکچهاریکی برسد با تراز و میزان کنند تا انکه و را در
دایم می آزمایند تا انکه بمیزان مذکور بیرون آید و از کاغذ نگذرد اگر بگذرد بگذارند تا سطبر شود
چون چنین شود انگاه از ان صاف کنند و قطره قطره آب زاج ترکی بر ان افزایند یعنی بچکانند
تا سیاه شود و بجوی بجنبانند و بکاغذ بنویسند اگر سرخ باشد آب زاج بچکانند تا سیاه شود بعد
از سیاه شدن اگر آب زاج بریزند طباه و ضایع میشود **طریق کرفتن دوده** بگیرند روغن کتان
یا نفط سیاه و در چراغ دان کنند و فتیله سطبر بگذارند و بگیرند خمره بزرگی کرکن ده

بند و چراغدان سود در زمینی که زاز ند و حجره سوراخ که آن بر روی چراغ بگذارند و سه حجره
باید سوراخ باشد و حجرهای دیگر بگذارند بر سر آن حجره که دود از سوراخ حجره بیرون رود در حجره‌های جمع
شود پس از سوختن روغن دوده را با پر مرغ جمع کنند و در جام برنج کنند و قطره قطره آب
صمغ عربی بر روی آن ریخته و با دست بمالند و آب صمغ بدهند تا خوب ملحق شود بعد کوزه‌ای
آب ندیده بیاورند و این دوده را بآن کوزه بمالند و بگذارند تا خشک شود و بهتر قد الوقت
جمع شود بکار برند — در ساختن مرکب لطیف بیاورند سه عدد مازوی سفید و خورد کنند
و سه رطل اب درو کنند در پاتیل شود نرم بجوشانند تا ابش نصف شود بگذارند تا سرد شود و
زاج سرخ در آن اندازند در دو سیر نیم آب یکدرم زاج و صمغ عربی کوفته بریزند تا روشن شود
در صنعت مکتوبات که بنویسند و پیدا نبود و بر آتش و بر اب بدارند پیدا شود صفت
اگر از زرد چوبه و مازو و روناس و قلیاب از هر یک جمع کنند و در آب ریزند و از آب اینها
بنویسند خط سبز بسیار خوب بنظر آید و اگر آب مازو و زاج سرخ بنویسند پیدا نبود و باب
اندازند خط سیاهی ظاهر شود و اگر باب پیاز بنویسند بر آتش دارند خط قرمزی ظاهر شود
و اگر باب نوشادر بنویسند باتش دارند خط ظاهر شود و اگر باب چشم گربه سیاه بنویسند روز
پیدا نبود و شب حواله شود و اگر بشیر زنان و شب‌یمانی بنویسند و باب اندازند جای خط آب برندارد
و ما بقی تر شود — باب سیم در صنعت ساختن دستهای کارد که رنگ لاجوردی و سبز و سرخ
و زرد و صدف کاری که از سنگهای قیمتی فرق نتوان نمود و آن دو فصل است فصل اول بیاورند
سفید مهره و در لوون نرم بکوبند و بیزند و صلایه کرده بشویند و خشک کنند ده درم سفید
جهت دو درم شنجرف زرد اب گرفته اضافه کنند و قدری طلق سوا بر آتشی نرم داشته که ورق ورق
شود مانند برگ سیر و از این طلق قدری داخل اینها کنند و با شیر کامیش که اول زایده
باشد بسرشند و بقدر ده دسته کارد از آن بسازند چنانکه خواهند پس بیاورند قلم کاه
در قلمها سوراخ کنند و اندرون را پاک کنند و این دسته را با برگی در حکمت در
میان قلم بگذارند و سرهای اینها را با آردی که از خودش بعمل آمده بگیرند و دیگر سوراخ از

اب کنند



آب کنند و چهار انگشت پنبه دانه بر روی آب بریزند و دستها را که در قلم است بر روی پنبه دانه
بچینند و سرپوشی بر سر دیگ بگذارند و سه پاس آتش کنند آتش ساریده و بعد از آن رها کنند
و سه روز در سایه گذارند و بعد بیرون آورده بجرم صاف نمایند و کیسه را پر از پنبه دانه کنند و دستها را
در میان پنبه دانه گذارند و بدست بمالند تا جلا گیرد و نورانی شود و رنگ چینی پیدا کند که عقل حیران شود
که این چه جواهر است که صدف ریزه‌ها در او مانند زر نماید پس دسته کارد و کزلیک و یا چاقو و
هر چه که خواهند بسازند — فصل دویم در صنعت نگینهای غیر مکرر که بر دستهای کارد عمل کنند و آن چنان
باشد که اگر خواهند سبز باشد بغایت خوب باید که بیاورند اینک طوطی دو درم و از این سنگ که
مذکور شد سه درم زنگار مصفی چهار درم با یکدیگر بسرشند و دو درم ریزه صدف و اگر زرد رنگ
خواهند هر ده درم سه درم زرنیخ زرد که نیکو صلایه کرده باشند داخل نمایند و اگر رنگ لاجوردی
خواهند چهار درم نیل فرنگی یا لاجورد سر آب اول دو درم ریزه طلق بهمان شیر که مذکور شد
خمیر کنند بختن و جلا دادن بهمان طریق است که مذکور شده است در فصل اول و دیگر هر جنسی
که از این دواها بخواهند میتوان پختن بیکنوع بود و این از هنرهای غریبه است نگاه دارند
که از صنعت فرنگ است و از استادان فرنگ است — باب سیم در عجایب که خداوندان
زرق نمایند مثل آنکه چیزی در دست گیرند که آن چیز غایب شود و آتش در دست گیرند و در دهن
گیرند و در جامه کنند نسوزد و شعبده و چراغها و صنعتهای غیر مکرر غریبه و آن بر انواع است
و بر پنج فصل است — فصل اول که چیزی در دست گیرند و غایب شود بیاورند طاوس زنده سیاه
بیاورند زرنیخ زرد و سرخ هر دو را نیم کوب شود در میان خمیر گیرند و بخورد طاوس دهند و زبل
او را جمع کنند هر گاه آن زبل را در دست بمالند هر کاری که کنند هر چیزی که در دست گیرند
غایب شود و این از هنرهای غریبه است — فصل دویم در بیان چیزی که منع کند آتش را از سوختن
بنوعی که آتش نسوزد و بر دست و اندام بمالند ضرر نرساند باید که بیاورند کافور حل کرده
و باب نوشادر بر هر عضوی که بمالند دیگر تا نشسته باشند آتش بآن جا ضرر نرساند اما بعد از
مالیدن بگذارند تا خشک شود آتش بآن عضو ضرر نرساند اگر صد آتش بر زگی بر دارد

باید که بیاورند کافور را باب نوشادر حل نمایند و بهر جا که خواهند بمالند و بگذارند تا خشک
شود بعد آتش بآن عضو رسانند که نسوزد — نوع دیگر از این عجایب‌تر باید که بیاورند پنبه طلق
حل کرده و نوشادر بآن بشویند یکدو نوبت و خشک کنند و بیاورند نفط سامری و بر انگشتها
سر خود بمالند و چراغ دارند تا در گیرد و دست را از آن کوتاه نکنند و باز در حال بمالند و بر چراغ
دارند باز در گیرد و عجایب این است — نوع دیگر از آن عجایب‌تر و نیکوتر بیاورند طلق محلول و سرکه بیا
میزند و در دهن گیرند و غرغره کنند آنگاه آتش ذغال را بر دهن گیرند که دهن را نسوزد و بیرون
آورند در کاسه آب اندازند آب را بجوش آورد و اگر کسی در آن وقت در دهن او انگشت کند بسوزد
و این عجیب‌ترین هنرهاست و اگر موم در دهن گیرد دفع بگدازد — نوع دیگر در صنعت چراغها که هر یکی
نوعی نماید برنگهای غیر مکرر — نوع اول چراغ چون در خانه بسوزانند خانه پر از آب نماید بیاورند
پیه کرگدن و پیه ماهی را بگدازند و بهم بیامیزند و در چراغ ریزند و فتیله بگذارند و بسوزانند که
خانه پر از آب نماید — نوع دیگر اگر هفت ملخ را بگیرند و در روغن زیت افکنند پس بر گیرند و در چراغ
دان گذارند و برافروزند بروغن چراغ خانه پر از کژدم نماید و این از عجایبات است — نوع دیگر
اگر از مس چراغدان بسازند و از پوست مار فتیله بسازند و بروغن نفط چرب کنند و چهار
پنج چراغ روشن کنند چنان نماید که خانه پر از مار است — نوع دیگر چراغدانی از مس بسازند و روغن
زرنگار و زیت جوشیده در آن کنند و فتیله سبز در آن نهند و برافروزند هر که در آن خانه باشد
سبز نماید — نوع دیگر چراغدان سبز بسازند و بخون مرغ سیاه و یا گربه سیاه یا خروس سیاه برافروزند
بعد از آن روغن زیت جوشیده بر سر شی کنند و برافروزند خانه پر از نقش نماید — نوع دیگر
که خانه پر از آب نماید بگیرند خرچنگ را و در روغن بجوشانند و بر فتیله مالند و در چراغ بگذارند
و برافروزند چنان نماید که خانه پر از آب است — نوع دیگر اگر خواهند که بدست چراغ را روشن نمایند
بیاورند پیاز سوخته بگوگرد بجزو هر دو را با هم بکوبند و خمیر کنند و سر فتیله را بسوزانند و
انرا بلند نمایند و فتیله که از پیاز و گوگرد ساخته اند بند بند کنند بندی از این و بندی

از گوگرد

از گوگرد و بو و هر چراغ تعبیه کنند و چون آتش زنند بند بند آن فتیله آتش گیرد و بالا رود تا بچراغ
رسد چراغ روشن شود و آتش کسی نبیند تا زمانی که چراغ روشن شود این نیز از عجایب است — نوع دیگر
در شعبده‌ها و لعبها و عجایبهای غیر مکرر بیاورند تخم مرغ و انرا باب بقم بپزند و بعد بموم کوتد و با
قلم تراش نقش کنند و در سرکه افکنند تا چهار ساعت بعد بیرون آورند و باب بشویند و پاک
کنند که نقش لطیف شده باشد — اگر آهن را بروغن بلسان چرب نمایند و باتش بدارند چون
شمع بسوزد — عجایب دیگر بگیرند گوگرد فارسی را نرم بسایند و با نفط سفید بسرشند و گلوله‌ها
بسازند بقدر فندق خشک شود نگاه دارند و چون بخواهند که تماشا کنند بیاورند کاه
گلی که قدری کاه آن زیادتر باشد و روی اینها را از آن کاه گل گرفته و خشک شود پس طشتی را
پر از آب نمایند و چوالی وزن را بر سر آنها آتشی سرخ کرده و در آن فرو برند که چون شمع بسوزد
ببینند از بند در میان آب که بر روی آب راه میرود — نوع دیگر عجایب باید که بر دو طرف خوانه
صورت دو مرغ بکشند یکی را بمنقارش قدری نوشادر نصب کنند و دیگری را قدری
گوگرد فارسی نصب کنند و بعد چراغ را برداشته پیش مرغ نوشادر ببرند چراغ بمیرد
و چون پیش گوگرد ببرند روشن شود و اگر صد مرتبه چنین کنند همین عمل را [illegible]
اگر خواهند که ماهی را بی دام بگیرند آرد گندم را بزهره گاو خمیر کنند
و گلوله کنند و در آب اندازند ماهی تا بخورد بر روی آب افتد و اگر خواهند که مرغ را
بی دام بگیرند بیاورند گندم را و با کچ به بپزند و خشک کنند چون مرغ از آن دانها بخورد
بیهوش شود — نوع گندم را با گوگرد فارسی بجوشانند تا پخته شود و خشک کنند چون مرغ از آن
بخورد بیهوش شود بعد سر شراب در دهن گیرند از نفس آدم بهوش آید — باب [illegible] در
صنعت سریشم پنیر که استخراج اهل الصنایع گویند بستانند پنیر تازه آنچه که خواهند و برقه
کنند بمثل دهن کاردی هر چند که نازکتر باشد بهتر است و بعد بیاورند آهکی آب ندیده
و نرم سایند یکورق پنیر را یکورق از آهک بپاشند و بر روی هم بچینند تا تمام
شود که یکمن پنیر را یکمن آهک میزان است و بعد بچینند بر روی تخته دیگر تخته دیگر

بگذارند بر سر بیزد بعد یک سنگ بزرگ بگذارند بر بالای آن تخته تا مدت ده روز بعد بر داشته
بشویند و خشک کنند ده روز دیگر بگذارند در میان نمک و بقدر عمل آهک و سنگ بر روی آن
بگذارند تا آنچه چرک و چربی که داشته باشد بیرون رود بعد ده روز بآفتاب گذارند تا خشک شود و اگر چربی داشته
و یا چرک داشته باشد در میان آب نمک کرده بجوشانند تا چرک و چربی از او بر طرف شود و باینها
چرک را از روی آب بر دارند و قبل از دیگ کردن میباید هفت روز باز لابهلا نمک بپاشند
و در زیر سنگ گران نهند خلاصه میباید اینقدر عمل مذکور را اعاده نمایند که اصلا چربی و چرک
و سرخی نداشته باشد چون خاطر جمع شوند دو روز بآفتاب خشک نمایند بعد در دیگ کرده آنقدر بجو
شانند که اصلا سرخی در آن نباشد و اگر باشد عمل را مکرر نمایند بعد خشک نموده نرم بسایند و صلا
یه کنند و بآفتاب خشک کنند و از گرد و غبار محفوظ نمایند و نگاه بدارند برای وقت حاجت و هر
وقت که خواهند کار بفرمایند بگیرند سفیده تخم مرغ را در شیشه کنند و بآفتاب گذارند تا کف کند
و کف انرا گرفته آب بماند بر رنگ سرو او بیرنگ آنچه ضرورت بر داشته ابریشم بیز سحق نمایند
و در کاسه‌ها و ظرفهای که شکسته باشد ظروف چینی و بلور و غیره بچسبانند و کاه باشد که مایه او
او را سخت گیرند که از آب سفیده کم داخل ابریشم کنند که زود محکم شود باید که قطره قطره
آب آهک بچکانند که روان گردد و این ابریشم الجنان است که آب و آتش بر کار کر نباشد
باید آنقدر آب آهک بر روی آن ریزند که در ساعت بکار برند چون کار تمام شود ابریشم
هم تمام شود که اگر بماند دیگر بکار نیاید باید بر ور ریزند این است ابریشم بیز که بسیار جا
بکار می آید زنهار که بنا اهل اشیا موزند که اوستادان این عمل را از اسرار مشمارند
و از افشاء ان مضایقه نموده اند نوع دیگر ابریشم بیز بیاورند بیز را ورقه نازک نموده
و آهک آب ندیده را نرم کوفته لابلا پاشیده و در میان دو تخته بگذارند و سنگ مقدار پنجاه
من بر روی ان گذارند تا یکشبانه روز بعد بر داشته باب گرم خوب بشویند تا بیست روز بدین
طریق عمل کنند بعد خشک نموده در سایه و از گرد و غبار محفوظ دارند و نگاه دارند برای
وقت حاجت چون خواهند که بکار فرمایند قدری آهک آب ندیده را بریزند در میان آب
و بعد از نیم روز

و بعد از نیم روز آنرا از آنجا علقه صاف نمایند و بقدر احتیاج از ابریشم بیز بریزند در این آب
و بجوشانند تا بقاعده آید و مروارید را بدان کار فرمایند و چینی شکسته را بدان بچسبانند مجرب است
نوع دیگر ابریشم بیز بگیرند بیز را صد نوبت در میان نمک ریزند و باب نمک بشویند تا
چربی در بیز نماند و آنوقت بیز را خشک نمایند که سفید شده باشد نگاه بدارند برای وقت حاجت
نوع دیگر بگیرند بیز یکی ریگ بریزند در میان آب سرد ریخته و خوب بمالند تا چربی آن بر داشته
شود بعد آب انرا گرفته و خشک کنند و نگاه بدارند برای وقت حاجت و چون بخواهند که
کار فرمایند اول ابریشم ماهی را در میان آب ریخته با این بیز بجوشانند تا بقاعده رسد
و بکار برند که بهترین ابریشمهاست و از اسرار است باید مخفی داشت در ساختن ابریشم کمان که از
آب عیب نکند بیاورند ابریشم ماهی جزوی و روغن کمان نیم جزو ابریشم بیز یک جزو نیم اول ابریشم ماهی را
در آب نموده بر سر آتش بگذارند تا داخل شود از هم بعد روغن کمان را داخل کنند چنین که شوند آنوقت
بیاورند ابریشم بیز را بطریقی که گفته شد با سفیده تخم مرغ و آب آهک نرم کنند چون جاری شود باین
ابریشم و روغن بیامیزند و صلایه کنند هر چند زود تر بپر تیر و یا خاتم بندند و اگر خواهند بچسبانند بهتر است
و در میان پر تیر از ریسمان طرف ازین دارو بمالند که از ریسمان طرف نیک محکم میشود و در آفتاب بگذارند
تا خشک شود آنچنان محکم شود که پرها فرو ریزند و ان چسب عیب نکند و اینهم طرفه دارو ای باشد در غایت
خوب و محکم باب ریسم در صنعت برنج دمشقی و ساختن زیبق و بند کردن زیبق و حل کردن طلق
و ساختن نور بخش از جواهر بصری و کحل الجواهر و کشیدن تیزاب فاروقی و این هفت فصل است
فصل اول در ساختن برنج دمشقی که بلا اشکال باشد باید که بیاورند مس چندانکه خواهند و اول مس را
نازک نموده ریزه ریزه کنند مانند درم اما هر چند ریزه تر باشد بهتر است بعد بگیرند چهار یک مس سنگ
بصری را خورد نموده بسایند و بعد با دوشاب مویز و یا شیره قند سرشند و مانند نان قرصه
سازند و بر روی سفال آب ندیده نهند و سفال را بگذارند بر سر آتش دو قال بی شعله که
نترقد چندانکه بسوزد و سیاه شود و سخت گردد و بگذارند تا سرد شود و بسایند و بعد بیاورند

توتیای قلم هندی اگر باشد و بفرش و لحاف شیشه کوفته در بوته ذوب نمایند بعد
که از شیدان ریختنه و گرد شد بر دارند و سحق کنند بعد این توتیا را با سنگ بصری داخل نمایند
و بعد بیاورند بوته بزرگ و ریزه های مس را که لابلای او سنگ بصری و توتیا پاشیده باشند
و در بوته بچینند و بوته را در گل گرفته باشند و خشک کاملی باشد و بعد در کوره نهند و آتش قوی
یک ساعت بدمند چنانکه این اجزا با مس گداخته شود بعد که بیرون آورند بتوفیق خدای تعالی
ریخته دمشقی باشد که رنگ آن بار رنگ طلای مغربی مساوی باشد و هر چه خواهند از آن ب زنند
از طشت و آفتابه و مجمره و شمعدان و طاس که هر چند استعمال شود رنگ آن بهتر شود و اینرا
برنج دمشقی گویند در ساختن زیبق و آن از اسرار غریبه است بدانکه این عمل بسیار دشوار
و مشکل است و از حکمای اوایل کسی نکرده بود و در اینوقت اوستادان این صنعت که با انوا
ع فنونات آراسته بودند چنین ب حل در یا گذارشان اوقات داآمدند در شهر کسی انجاه
را حلب میگفتند بخدمت حکیم پیر رفت که آن حکیم در آن شهر بسیار معروف و معتبر بود
در خدمت ان بود تا مدت سه سال داو را همینه بدین شغل مشغول بودند و بصد حیله این
عمل را از چنگ ان بیرون آوردند صفت آن بیاورند زیبق ده جزو سرب محلول باب
زاج کرده باشند پنج جزو و طلق سیاه که بچاشنی سرب گداخته باشند پنج جزو پس آنرا
در جامی کنند و آب سرب را بر سر این ریزند و بصلایه میسایند تا همه با هم بیامیزند و چون
ممزوج کردند پس در کرباس سطبر کنند و بقوه بفشارند تا صاف آن بیرون آید که
بتوفیق الله تعالی زیبق صاف و روشن که هیچ از معدنی فرق نتوان کرد و این در
بندوقچی ها بکار آید و روشنی و نورانی بود و هر عمل که کنند میتوان کرد و مروارید زرد
شده را اگر در او بگشند بنور اول خود بر گردد و روشن شود در صنعت حل طلق
که در کارها بسیار ضرورت و در انواع بود اما از همه بهتر آن است که بیاورند طلق کوفته
و در کیسه کنند

و در کیسه کنند و بمقدار طلق حصه خرما بر سر شی کنند با ریزهای بلور و بدست بمالند
تا چیزی مانند چرغ از آن بیرون آید و آنرا جمع کنند و در کاسه کنند و آنچه که بر روی آب بایستد انرا
دور ریزند و آنچه که ته نشین شود انرا جمع کنند و بگذارند تا خشک شود و در کوزه کنند و بکوره
فخاری برند یا کاسه گری و بعد که بیرون آید این طلق مثل پنبه سفید شده است و انرا صلایه نموده
در شیشه کنند و سر انرا مهر کنند و بیست و هفت روز در چاه زبل گذارند که حل شود بطریقی که در فصل
چاه مذکور شد هر سه روز تازه کنند و بعد بیرون آورند در کوزه فقاع کنند و سر انرا با کافور
بگیرند و زنجیر از آهن بران به بندند و در تنور خبازی بیاویزند یکشبه صباح بیرون آورند که
بفرمان خدای تعالی که چیزی مانند شیر در میان فقاع است روشن و سفید و صاف که از زیبق فرق
نتوان کرد و در هر جا که طلق حل کرده بکار میبرد و از ان بکار فرمایند که هیچ تفاوت ندارد بتوفیق خدا
نوع دیگر که از ان اسان تر باشد بیاورند ده درم طلق ورق کرده و بیست درم شیر گاو تر و تازه که
گرم و تازه دوشیده باشند چندان بمالند که حل شود و باز بطریق مذکور بحل برند و بیرون آورند
و هر جا که خواهند بکار برند فصل پنجم در ساختن نور بخش چشم که هر صباح و شام این سرمه را
بچشم بکشند نور چشم را بحدی زیاد کند که در شب مور را به بیند و هرگز درد چشم نه بینند و
غبار را هم بر طرف کند بستانند سنگ بصری پاکیزه ده درم و قند زرد کهنه ده درم هر
دو را کوفته بریزند بر روی سفال آب ندیده و بگذارند بر روی آتش دو قال بی شعله
بوره گرم کنند که نترقد و بگرمی آتش بو بدهند چنانکه نسوزد بعد بر داشته نیشتر درم کره
گاو و نیشتر درم سرکه کهنه بسیار تند و نیشتر درم عسل خالص همه اجزا را با هم مخلوط نموده بهم بمالند
و در بوته گذارند و سر بوته را بگیرند که بوی آن بیرون نرود و در کوره زرگری گذارند و یک ساعت
بدمند بعد بر داشته و سر بوته را گشوده و سر نگون کنند آنچه جسدی که بیرون آید بر داشته و
نرم کوفته و مجدد با کره گاو و سرکه و عسل ممزوج نموده در بوته گذاشته بطریق اول گداز
بدهند آنچه که بیرون آید بر دارند و صلایه کنند و بچشم کشند که هرگز تاریکی چشم نه بینند

دهن کنند و در چشم نکشند و غبار چشم را برطرف کنند و روشنائی افزاید و حرارت را فرو نشاند
طریق ساختن کحل الجواهر سلیمانی صفت آن بگیرند فیروزه ریزه و لعل بدخشانی یاقوت رمانی
مروارید ناسفته اقلیمیای ذهبی و مرقشیشای ذهبی سفید سرخ عقیق سرخ دهنه فرنگی شادنج
عدس نبات مصری از هر یک دو مثقال اول دهنه را باب انار ترش پرورش بدهند
و خشک نمایند و سحق کنند و باقی اجزا را جدا جدا سحق نموده و مخلوط نمایند و بعد سحق کامل نمایند
و بچشم بکشند که اوصاف این سرمه به تحریر و تقریر نیاید لا یعد و لا یحصی است و این کحل را
قدر بسیار است و قابلیت خزانه پادشاهان دارد صنعت تیزاب اهبر گرفتن شوره هیجده
مثقال شمصور دوازده مثقال نمک سنگی سه مثقال زاج سه مثقال سکنگر یک مثقال
شنجرف یک مثقال اجزا را کوفته با قرع و انبیق تقطیر فرمایند و مقطر را حفظ نمایند که در
کارگری صناعت بکار می‌آید در صنعت تیزاب فاروقی بیاورند شوره دو آتشه چهار
جزو و شب یمانی چهار جزو و توتیا دو جزو اجزا را سائیده و با قرع و انبیق تقطیر کنند و مقطر
حفظ نمایند و اگر کسی برص یا بهق داشته باشد بر آن لکه بمالند رنگ بگرداند و جراحت را
با موم و روغن مداوا کنند و اگر بیست مثقال نقره را در آن ریزند بقاعده تیزاب گران
عمل نمایند هیجده مثقال نقره برون آید و دو مثقال طلا و اگر بر سیر زر طلا کنند به تحلیل بهر
در رنگ کردن یاقوت سفید که چون لعل شود بقیمت یاقوت سرخ شود بستانند
قلقیت و زاج سیاه و قلقطار و قلقدیس و نخاله فولاد و دم الاخوین از هر یک جزو
و بورت بیا پنج جزو جمله را آب بند بر که و بول صبیان یکروز تمام صلایه نمایند و خشک
کنند و در شیشه کنند و آن شیشه را در گل گیرند و شیشه دیگر بر سر آن نهند و سر شیشه زیرین بیرون
آورده و بگل گذارند تا مدت بیست یکروز چنانچه حل شود بیرون آورند که بشکل خون سرخ است آنگاه
یاقوت سفید را بگیرند و در قرع ابگینه که بشکل کروشه باشد کنند و از آن آب سرخ مذکور بر روی
آن کنند چندانکه بر او آغشته شود و روی آن را بگیرد و انبیق بر سر آن نهند و آتش در زیر آن کنند
تا رنگ بگیرد

تا رنگ گیرد آنگه بیرون آورند یاقوت سرخ شده باشد بشکل دانه انار و لطیف بهر جا که خواهند
بکار برند ان شاء الله تعالی باب سی چهارم در صنعت نوشتن خط بر عقیق و خواص سنگها و ساختن
مس از آهن و ساختن اقلیمیای نقره و ساختن روی سوخته بجهت رنگ بلور و صنعت تعویذها
و نگینها و دانستن عدد دانه انار بر چهار فصل است فصل اول در نوشتن خط بر عقیق بستانند
پاره ساج و برگ عرعر هر دو را آب بپزند و آنچه بر که تند هر دو را بمالند و هر چه خواهند بنویسند
بر روی عقیق و بگذارند تا خشک شود و در کوره آتشی برند تا نیک گرم شود تا زمانی و
بعد بیرون آورند و بگذارند تا سرد شود و بعد آن را پاک کنند آنچه که نوشته باشند بشکل مروارید
سفید شده باشد فصل دوم در ساختن مس از آهن بیاورند آهن نی نازک اول روی آهنها را
با سوهان پاک کنند که زنگ و سیاهی نداشته باشد و هر چند نازکتر باشد بهتر است بعد بیاورند
مهاقله را در میان آب بجوشانند بهر ده سیر آهن یک سیر مهاقله و ده سیر آب بجوشانند تا
آب نصف شود و بعد نیم تنگه بلور سائیده در آب مهاقله اندازند تا حل شود و بعد آهن پاره را
که مذکور شد در میان آب مهاقله اندازند و بجوشانند و بعد بر داشته تا سه هفته در میان باقی
آب بگذارند بعد باز بجوشانند تا همه آب تمام شود پس از دیگ برداشته بر بوطه کنند و دو
درم تنکار با او یار کنند و بقوت بدمند تا خوب ذوب شود بعد بریزند که مس بسیار خوب
است که فرق نتوان کرد از معدنی و هر چه خواهند از آن زنند که بسیار جاها بکار آید و این عمل از گنج
حکیم میباشد فصل سیم در صنعت نگینها و تعویذهای رنگین بیاورند صدف یا مهره که او را سنگ
کوبند بسایند و بشویند و باز صلایه کنند و با گل مصطفی خمیر کنند و شنجرف یا بازرنیخ هر رنگی که
بخواهند و چون رنگها سرده باشد در صلایه خشک اندازند و بسایند و با ابریشم بیز خمیر کنند و برود کی
دانها و تعویذها و نگینها بسازند و سه روز بگذارند تا خشک شود بعد از آن بچرخ هموار کنند و
ماجلون آورند اگر از این جنس جمع شود در میان کیسه کنند که بر از آن در آنها باشد و سر آن
بباید که مهره را بر روغن زیتون چرب کنند آن وقت در کیسه اندازند و جلا دهند اگر چنان
شود که نه آب و نه آتش بآن ضرر نمی‌رسد بغیر آنکه با سنگ بشکنند و بسیار لطیف است

فصل چهارم در اقلیمیای نقره ساختن بگیرند نقره پاک و مس منقی برابر هر دو را باهم بگدازند و
کبریت زرد بر آن تطعیم کنند و آنگاه بر ریزند در میان شیره انگور بعد بر دارند و چکش بزنند
آنچه سوخته شده باشد نگاه دارند و آنچه نسوخته باز بطریق مذکور عمل نمایند این است اقلیمیای نقره
فصل پنجم در ساختن روی سوخته بگیرند براده مس و بگدازند و کبریت زرد کم کم بر او تطعیم نمایند
تا سوخته شود و بریزند و با چکش بکوبند هر چه سوخته شده نگاه دارند و هر چه نسوخته باز بطریق
مذکور عمل را اعاده نمایند تا همه سوخته شود این است روی سوخته بعد همه نرم بسایند و بشویند
و نگاه بدارند برای وقت حاجت در رنگ بلور و در جای دیگر که ضرور شود بکار برند که بسیار
جاها ضرور است فصل ششم در دانستن عدد دانهای انار که بدانند هر اناری چند دانه دارد
به بینند که سر انار چند کنگره دارد بر هر کنگره هفتاد و دو دانه حساب کنند و بیرون
ببرند هر چه باشد همان از آنکه بیند که درست در می‌آید فصل هفتم در معرفت خواص سنگها که
هر یک چه خواصی دارند و بچه کار می‌آیند افلاطون حکیم گوید که سنگها هفت نوع است و
هفت رنگ میباشد سرخ و سفید و زرد و آسمان گون و سبز و نیلگون و سیاه این سنگها را
اگر بیابند هر یک بخلاف رنگی دارد پیدا کنند که هر یکی را خاصیت مجرب است سنگ
سفید اگر بیابند رنگ آب سفید باشد هر که او را با خود دارد هر چه بیاموزد فراموش نکند
و حافظه را زیاد کند و اگر آتشی سبز باشد با خود دارد در نظر خلق عزیز گردد و اگر آسمان
گون باشد هر که با خود دارد از گمان بد خود را فتنه هر گز برآید گمان بد نبرند و اگر سیاه باشد
پس دهد زهر قاتل باشد خواص سنگ سیاه اگر بیابند آتشی سفید باشد سنگ پازهر باشد
و اگر زرد باشد خاصیت سنگ سفید در آن باشد و اگر نیلگون باشد دارنده آن سنگ دلیر گردد و
از هیچ کس نترسد و اگر آسمان گون باشد دارنده آن کثیر المنفعت گردد و اگر سبز باشد
دارنده آن از گزندگان ایمن گردد و اگر بگزند ضرر نرساند و درد نداشته باشد بسیار خوب
است در خواص سنگ زرد اگر بیابند رنگ آتشی سفید باشد هر حاجتی که داشته باشد روا
شود و در میان

شود و در میان خلق محتشم گردد و اگر سیاه باشد چون انجم فروزان بود و اگر نیلگون بود
دارنده محبوب خلق گردد و اگر سبز باشد دارنده آن در نزد بزرگان عزیز گردد که بسیار
خوب است در خواص سنگ سرخ اگر آتشی سفید باشد دارنده آن مظفر باشد و اگر زرد باشد محبوب
خلق گردد و اگر سبز باشد در حرب و ضرب کسی را بر او ظفر نباشد و اگر لعلی باشد جادو
بر وی کارگر نبود در خواص سنگ آسمان گون اگر آتشی سفید باشد دارنده آن شادمان
باشد و اگر سیاه باشد دارنده آن بچشم مردم مهیب و با حرمت باشد و اگر سبز باشد در چشمه یا در
چاهی افگنند آبش زیاد شود و اگر در کمر بندند شهوت زیاد شود و اگر بر درخت بندند بار
آور گردد و اگر با خود دارند در نزد بزرگان عزیز و محترم گردد و اگر نیلگون باشد در چشم
مردم مطیع او گردند در خواص سنگ نیلگو اگر آتشی سفید باشد دارنده آن بچشم
مردم محبوب باشد و اگر سرخ باشد دارنده آن در سفر حالش نیکو بود و هر کار کند زود
باتمام رسد و اگر آسمان گون باشد دارنده آن منافعش بسیار است در خواص سنگ سبز
اگر آتشی سفید باشد درختی را که میوه ندهد بر او ببندند بار آور گردد و اگر بر درخت خشک
ببندند سبز گردد و ثمر دهد و اگر سبز باشد دارنده آن بر خصم ظفر یابد و آتشی را بخورند درد جگر را
نافع بود باب سی پنجم در رنگ کردن مو و بلند کردن مو و رویانیدن مو و نرویانیدن
مو و سیاه کردن مو و سفید کردن مو و این سیزده نوع است در سه فصل فصل اول در
بلند کردن مو بگیرند قدری لادن و در میان روغن زیتون اندازند در قدح آبگینه که در گل
حکمت گرفته باشند و در آتش ذوقال بی شعله گذارند و نرم نرم بجوشانند تا لادن بگدازد
و هسته خرما را بسوزانند و اضافه این روغن نمایند و خوب بیامیزند و نگاه بدارند برای وقت
حاجت هر وقت که ضرور شود بر روی آتش گرم کرده استعمال کنند بغایت مجرب است
نوع دیگر بزر الکتان را بسوزانند و در میان روغن شیرخشت بجوشانند و بکار برند
نافع است فصل دوم در بلند کردن مو بگیرند لادن و باب چقندر بجوشانند و با روغن
شیرخشت چندانکه مستطیر شود که آب برود و روغن بماند مو را اول بشویند و بعد

بعد با روغن چرب کنند که پسندیده است فصل سیم در عقد وفات بگیرند توت سیاه بکوبند و در میان آب ریخته بجوش کنند و موها بدان بشویند و شانه کنند بغایت سود مندست فصل در داروئی که موی ابرو یاند بگیرند سیاه دانه سیاه بوزرانند و خوب سحق کنند و بعد موضع را خوب شسته تا پاک شود بعد ان سوخته را بران موضع بمالند که میخواهند موی برارد و بگذارند تا یک شبانه روز بماند که موی برارد مجرب است از مولف است نوع دیگر که موی بسیار برویاند و دراز کند بگیرند کلاغ سیاه را از پر او را پاک کنند و بگذارند در میان کوزه و کوزه را بگذارند در جائی که گرم افتد آن کرمها سیاه باشند انها را در سایه خشک کنند و بسایند و داخل روغن سر شیر خام کنند که یعنی شیر نجوشیده را شب بگذارند بعیاحی و صبح الچه که بر سر بسته است از آن جمع کنند که آن روغن سر شیر خام است و با پر مرغ بهر موضع که بمالند موی برویاند اگرچه با انگشتان دیگر برسد موی بدر میاورد که از عجایب است نوع دیگر که موی را از ریختن نگاه دارد بگیرند لادن سه درم مازو یکدرم مصطکی یکدرم قرد مانا یکدرم کندر یکدرم همه را در روغن بگدازند و بیخ موی بدان طلا کنند که بیخ موی را محکم نماید فصل در خضاب چنانکه موی را سیاه کند و بلند کند از انگه بگیرند آهک یک جزو و مردار سنگ یکجزو در ظرفی کنند و آب بر روی ان بریزند اینقدر که چهار انگشت بر روی آن بایستد بر آفتاب گذارند تا برسد علامت رسیدن آن است که پشم را بان فرو برند که سیاه شود تمام و الا بگذارند تا برسد بعد بردارند و صاف کنند و نگاه بدارند برای وقت حاجت چون خواهند که بکار برند بگیرند قدری ازین آب و دو مثقال حنا و یکمثقال رنگ با آن آب بحل کنند و به بندند که بغایت خوب است نوع دیگر در خضاب کند و بیاورند کدوی صراحی که کدوی قلیان نیز گویند که هنوز سبز باشد و سر انرا بردارند و اندرون انرا خالی کنند و بیاورند غلک اندر ان یک جزو و ربع آن ریم آهن با هم کوبیده و در آن ریزند و سر انرا بگذارند و سر انرا بگل محکم نمایند و چند روز بگذارند که هرچه در میان کدو باشد سیاه همچون مرکب خضاب نمایند که بی نظیر است نوع دیگر که موی را منع انبات کند بگیرند اقلیمیا و اسفیداج رصاص از هر یک جزوی و شب یمانی نیم جزو جمله را نیک با آب بسایند و موی بر کنند و

بان طلا کنند

بان طلا کنند نافع بود نوع دیگر که منع بیرون آمدن مو کنند بگیرند شیره انجیر و پیه موش و کندر یا و حماض اترج از هریک جزوی و جمله را با شراب حماض بپزند و موی را بر کنند و بدان موضع بمالند نیکو بود تا سه نوبت که دیگر موی بیرون نیاید و اگر کسی پیش از بلوغ که موی بیرون نیامده باشد بمالند دیگر هرگز موی بر نیاورد نوع دیگر هرگاه زرنیخ سوده را با عصاره نیل بیامیزند و بدان موضع بمالند انبات موی را منع میکند نوع دیگر آهک و زرنیخ هر دو برابر و قدری صبر اضافه نموده در آب بجوش کنند تا بقوام آید و بکار برند فی الحال موی ببرد و منفعت دارد نوع دیگر هرگاه مغز سر موش را با آهک بیامیزند و بر موضع مو بمالند دیگر بدر نیاید و اگر خواهند که موی سیاه را سفید کنند آب اشکر و طلق در ریش مالند سفید شود و اگر خواهند که باز سیاه شود با توتیا بشویند سیاه شود نوع دیگر زهره گاو را با ورق خطاف بر موی سیاه که نهند سفید شود و السلام فصل در رنگ کردن اسب اگر خواهند که اسب را رنگ کنند و این عمل قریب است باید اول خاکستر پخته در آب خمیر کنند و بر اسب بمالند و کف دست محکم بقوت بمالند چندانکه از روغن و چرک پاک شود و بعد با شیر گرم بشویند بعد پتکر را در آب و جوش انیل بر او بمالند و بعد بقم را بپزند و با آب نیل ممزوج نموده بزنند بنفش رنگ شود و اگر نیل نکنند بجای نیل آب سرخ و با آب صاف کنند از غوانی شود و اگر بقم خالص زنند لعل شود و اگر با آب بشویند قرمز شود و اگر برهمان پتکر اول گلگون شد آب ابرک بر بریزند فندقی شود اگر برادنیل بجوشانند و متصل نیل بر آن ریزند فیروزه شود و اگر بیشتر ریزند لاجوردی شود و اگر سیاه بود همان روغن زیتون و غوک بمالند با آب ریشم در رنگ کردن کاغذ بانواع مختلف طریقه رنگ گلی بیاورند گل کافشه که معصفر هم نیز گویند آنچه خواهند بگیرند و از آن نیم کوب کرده و در تغاری نمایند و اندکی آبی بر سر آن بریزند که تر شود و روز دیگر او را در کرباس ریخته و بیاویزند تا زرداب آن بیرون رود و او را با پنبه امتحان نمایند و پاره باید کرد چندانکه سرخ شود و اگر لعلی شود هنوز زرداب دارد و همچنان با پنبه بدوانند تا لعلی شود و انگاه معصفر را اندکی بخار زنند و در آفتاب بگذارند تا نیم خشک شود انگاه بگیرند سجی سوده چهار یک گل سجی بر روی

افشانند و بدست بمالند چندانکه معصفر کشته شود و غایت او آنست که با آب ریزند تر نشی شود انوقت کشته شده است انگاه در کرباس کنند و بیاویزند و چون آب اول ریزند آب لعلی خواهد آمد و چون خواهند که جامه یا کاغذ رنگ کنند بیاورند آب انار دانه سفید یا آب لیمو یا آب نیل هر کدام که ممکن شود قدری در میان ان بریزند و دست بران زنند که کف کند و اگر ترشی آن کم باشد بیفزایند و چون کف کم کند و آب ایستاده شد انگاه بیارند کاغذ یا جامه در ان رنگ گذارند ابی غلیظ در غایت سطبر شد و یک غوطه در رنگ اندازند و اگر ته یک غوطه رنگ عروس که رنگ لطیف آید چنین خشک شود رنگ بیازی در حال در رنگ افکنند و یک غوطه دیگر کنند بر کشند بیازی شد رنگ نخدی گردد و قبل از انکه اب انار در میان معصفر ریزند در میان ابصافی کشند یا رنگ سبز گردد و نخدی شد رنگ عنابی زرد ابی که اول از معصفر گرفته شده کاغذ در آن کشند و چون خشک شود در آب سرخ کشند عنابی شود رنگ زرداب و چهار رنگ نیل پخته بر آمد رنگ چینی چهار دانگ زرداب دو دانگ نیل پخته چینی آید رنگ زود بستانند قدری زعفران عایینی که ریشه گویند در ظرف کنند و قدری اب نیم گرم بران ریزند و نیم روز بیشتر نگذارند بعد بپالایند و کاغذ در ان کشند زرد شود و اگر بیشتر رنگ خواهند بیشتر در ان بگذارند طریقه حنائی بگیرند حنا نکوفته بهمان طریق که بزعفران گفته شد عمل کنند رنگ پستان افروز باید بگیرند قدری پستان افروز بهمان طریق که در زعفران گفته شد عمل نمایند طریقه رنگی که نیم سفید و نیم لعلی باشد باید که کاغذ سفید باشد بر سر آب معصفر افکنند چنانکه فرو نرود و بگذارند چنین نیکی رنگ گیرد بر دارند چنانکه رخ سفیدی نخورد در رنگ بگیرند دو رنگ که نیم زرد و نیم سرخ باشد اول نصف کاغذ را سرخ کنند چون خشک شود نصف دیگر در زعفران افکنند نیم ان نارنجی نماید و نیم لعلی رنگ بنفشی گل نیلم هست که در کنار باغها و دیوار باغها میروید و بپیچد بالا میرود و گل ان لاجوردیست و بار ان سفید است از نیلم میگویند انرا بیاورند و بکوبند و صاف کنند و کاغذ در ان کشند که بنفش شود طریقه رنگ طاوسی و رنگ سبز بر کشیدن کاغذ آبی را در رنگ ال کشند سبز بر کشیده گردد و در غایت خوب طریقه رنگ کاهی باید که قدری بقم را خورد کرده بجوش و قدری سفیداب حل کرده بان بیامیزند و اول کاغذ را با آب شب یمانی

بکنند انگاه

بکنند انگاه با آب بقم بکشند و خشک کرده مهره زنند طریقه رنگ زرد لیموئی باید که زعفران حل کرده صاف و ورق زر نیم حل چنانکه ریزه ریزه بر او بیامیزند و اول کاغذ را با آب شب بر کشند و بعد آن زعفران که زر دارد با آن بشورانند و کاغذ را بان بر کشند زرد و زرین و زرافشان شود برنگ لیموئی آید طریقه رنگ نارنجی باید که کاغذ بدان صفت که نموده شد با آب شب بر کشند و بعد بمعصفر برکشند و اگر زرافشان خواهند راه همان است طریقه رنگ بادنجانی باید کاغذ را اگر با بقم رنگ کرده باشند با آب توتیای کبود بر کشند بادنجانی شود طریقه رنگ فستقی با آب توتیای کبود بر کشند فستقی شود طریقه رنگ عودی سبز باید که کاغذ را با آب زاج و مازو بر کشند عودی سبز شود طریقه رنگ ارغوانی باید که کاغذ سبز را با آب بقم بر کشند ارغوانی شود طریقه رنگ چینی باید که کاغذ را با آب شب بر کشند و بعد با آب زنگار و سفیده تخم مرغ بر کشند چینی گردد طریقه رنگ طوطی باید که کاغذ را در آب زنگار مصفی در عمل زنگار شیر اندر سبز طوطی نیکو شود و اگر زرافشان کنند طریقه رنگ فیروزه باید که قدری سفیداب با رنگک گل نیلوفر بمالند و کاغذ را بان بر کشند که رنگ ملمع شود طریقه رنگ لاجوردی کاغذ را در آب رنگک گل نیلوفر بر کشند لاجوردی شود طریقه دیگر و از هر رنگی که گفته شد قدری سطبر بگیرند و ده بیست چوبک باریک بیاورند و پنبه بر سر انها بپیچند و بر کاغذ زمه برده هر جا گل و برگی چنانکه هر را در قلع شود و زرافشان کنند و خشک کنند و مهره زنند نیکو رنگ بنفشه که کلکو حفت است چون نیم رنگ شود بیرون آرند و بر معصفر که لیمو انداخته باشند بر کشند و خشک نمایند و اگر با آب لیمو بشویند بغایت لطیف بود که تماشا کردنی است مانند گلستان میشود طریقه رنگ سبلی باید که زرنیخ ورق را خوب صلایه کنند که غبار شود و با آب صمغ عربی صاف حل کنند و نصف زرنیخ گل نیلوفر بسایند و صاف کنند و کاغذ بر کشند برنگ سبلی شود طریقه رنگ گل انار بجینی کوبند و در کاسه چینی کنند و بگذارند تا صاف شود

و کاغذها را بر نشب کشیده بعینه برنگ گل انار آید طریقه رنگ سبزه دهن گوشه کاغذها در آن زنگار نقره بر کنند و خشک کنند و دیگر بر کشند و زرافشان کنند بهترین همه رنگهاست

باب سیم در آتشبازیها از هزار رنگ و انواع و اقسام بسیار در هر رنگ مثل طاوسی و سبزه و گل و چنار و سرو و رنگهای غیر مکرر و آن چند فصل است و عبارت اول در بیان تیر کمان و کنده و غیره عیار دارو تیر از برای سنگی و غیره این است عیار اینان باید که بگیرند شوره ۱۰۹ ام ذوقال ۴ ام سفیدسار ۱ نیم سائیدن بطریق لخت و تر کردن لیکن کهنه دیگر کمان را بگیرند یعنی از خانه فتیله تا بدنه آن باید که دارو دو دانگ بیشی از دو دانگ میلان کمان چون عقد کمان معلوم شد پس چون دارو بر کرده میشود دارو دیگر در بر بنشان و بیشی آن بدروازه برسانند تا کار خوب آید و میلان کمان از برای فاق و سنجار کردن و این نعمتها پیشی ادستاد درست میشود و دیگر طریق پر کردن این نوع بود و این دارو بیشتر خوانند عیار آن این است شوره ۱۰۵ ام ذوقال ۲ ام کوکرد ۱ ام خوب سائیده که همه را عیار باید کرد دو دانگ نیم در میان رعد کنند دراز بهر شریا از بهر سنگ کمانرا باید کشید وزن کمان نیم وزن سنگ باشد و چهار سوراخ باید کرد چند چهار انگشت و زفت رومی و اشق و علو رومی دو درست کارد و بوزن را استارست همه را آب بیند و به پزند و دیگر به بینند که این دارو چند است بوزن صد درم دارو و یکدرم نفط سفید لیت ننده در دیگ کنند و این دارو را در میان دیگ کنند تا بر شود و چهار سرمه دران پر کنند از نفط سفید و میان را بفتیله استوار کنند و سنگ را بگیرند و در جامه بپوشانند از غد و همه غدها با نفط چرب کنند و کرد بر کرد غد پاره کنند و در میان دهان کمان را که خز کرب زنند و در آنجا ننشانند و آتش بزنند و فتیله را هم آتش بزنند که بهر جا که سنگ میرسد می شکند و میسوزد و مجرب است و این عمل اوستاد محمد زرده کشی است

نوع دیگر

نوع دیگر در ذکر داروی سرزرد عیار آن شوره ۲ درم کوکرد ۲ درم زرنیخ گیاه کیری ۲ درم این اجزا خوب بکوبند و ملایه کنند و به بیزند و بیک ناقه کاغذ کنند تا عجایب بینند در صنعت داروی تیر قاعدام مصروشام جهت قلاع یادگار استاد محمد زرده کشی شوره ۱۲ درم کوکرد ۳ درم و نیم ذوقال ۴ درم این دارو از برای سنگ بزرگ و تیرهای بزرگ که در قلعها افکنند بغایت مجرب است

داروی طیار هوائی یادگار استاد محمد رعد انداز و استادان خارزم عیار شوره ۱۰۲ ام ذوقال ۲۰۱ ام ۱۲ دانگ نیم کوکرد ۱ ام نیم دانگ جمله را خورد بکوبند بطریق الغاده و تر کنند نیت آهسته تا آتش گیر باشند و لکنده و این پیچ طاق کاغذ ببندند و سر آن بزه محکم ببندند و چند ضرب بران زدن و پاره خاک بران کردن و در کنند و خشک کردن و محکم ضرب زدن و دارو تر کردن و بند در بند و بهر بندی ببیست ضرب محکم زدن

عیار گل ریز شوره ۱۱ ام کوکرد ۱ ام ذوقال ۲ ام فولاد ۴ ام نوع دیگر شوره ۱ ام کوکرد ۳ ام ۲ دانگ زرنیخ ام لاجوردی شوره ۱۰ ام کوکرد ۳ ام زرنیخ ام نوع دیگر تیر عمل شوره ۱۰ ام کوکرد ۳ ام نیم زرنیخ ام نوع دیگر مهتابی

مهتابی نوع دیگر شوره ۱۰ ام کوکرد دانگی ذوقال ام دانگی ۴ دانگ فولاد ام نسرین شوره ۱۰ ام ذوقال ۸ ام کوکرد ام فولاد ریزه ۲ م زرجک شوره ۱۰ ام کوکرد ام دانگی ذوقال ام شوره ۱۰ ام کوکرد ۲ م دانگی زرنیخ طبقی ۴ دانگ سفیداب دانگی کافور سنگ نیم دانگ عیار گلابی مهتاب عرق ذوقال ۲ دانگ کوکرد ۵ م ذوقال ۲ م فولاد ۵ م آفتابه شوره ۲ م کوکرد ۲ م نیم نمک اندرانی ۲ م نیم گلابی شوره ۱۰ م کوکرد ام دانگی دوقال ۲ م فولاد ۲ دانگ نیم بل عود ۵ م گل نرگس شوره ۱۰ ام کوکرد ۴ دانگ ذوقال ۵ م گل طاووسی شوره ۱۰ م کوکرد ام دانگی ذوقال ۲ م دانگی فولاد ۱۰ م گل اوستاد محمد شوره ۱۰ م کوکرد ۳ م ذوقال ۳ م نیم فولاد ۷ م گل خورزیر شوره ۱۰ م ذوقال ۴ م کوکرد ۲ م فولاد ۷ م گل دیگر شوره ۲ م کوکرد ام نیم ذوقال ام نیم فولاد ۵ م زرجک شوره ۱۰ م کوکرد ۲ م ذوقال ۲ م نیم گل ریز شوره ۱۰ م کوکرد ۲ م دوقال ۵ م فولاد ۴ م مهتاب شوره ۱۰ م کوکرد ۳ م زرنیخ ام کافور ۲ م باطل دانگی نرگس شوره ۱۰ م کوکرد ۲ م ذوقال ۵ م فولاد ۴ م نرگس خطائی شوره ۱۰ م کوکرد ۴ م ذوقال نیم م فولاد ۷ م گل ریز افشان شوره ۱۰ م کوکرد ۶ م ذوقال ۲ م دانگی فولاد ۲ م دانگی نرگس عیار ۱ ام دگمه روشنی شوره ۱۰ م کوکرد ۱۰ م

ذوقال دانگی فولاد ام نرگس عیار ۴ م گل چینیه سوزنشی برنج ۷ درم فولاد ۷ درم شوره ۱۰ درم ۲ درم عیار موشک شوره ۱۰ م کوکرد ۲ م ذوقال ۲ م آهنی ۲ م عیار هوائی شوره ۱۰ م ذوقال ۲ م کوکرد ۲ م آهنی ۳ م عیار غوطه جوزک شوره ۱۰ م کوکرد ام نیم سوزنشی ۲ م فولاد ۱۲ درم سوزنشی گل ۳ م برنج ۳ م ذوقال ۷ م طرقه را هر چند کاغذش بیشتر پیچند آواز بیشتر دهد عیار طرقه شوره ام کوکرد ام ذوقال ۲ م هوائی بلند میرود شوره ۱۰ م ذوقال ۲ م نیم کوکرد ۲ م ربع آهنی ۳ م هوائی بوزن عراق و زنبورک و کردانک و طاووسی این همه که یاد کرده بروزن غوطه جوزک و طقتک شوره ۲ م کوکرد ۲ م ذوقال ام گل نیل ام زرنیخ نیم ام تبیا ام گلریز مبارک مهتاب هوائی کوکرد ام نیم ذوقال ۷ ام سوزنشی ۷ ام اگر بینند که دود میکند زیاد و کم کنند گلریز صد برگ شوره ۱۰ م باچک خیزک و رلیی تنگ همه بروزن هوائی مهتاب و موشک را سوراخ بر پهلو کنند هوائی شوره ۱۰ م کندک ۲ م ذوقال ام گل نیل ام زرنیخ زاولی نیم م رعد انداز شوره ۱۰۲ ام ذوقال ۶ م نقط ام نیم کوکرد ام فولاد کبود ۵ م طاووسی شوره ۱۰ ام دوقال ۴ م کوکرد ۲ نیم این جمله عیارها که مذکور شد از زرجک و گلریز و نسرین و طرقه و موشک و غیره که داروی تیر است از کاغذ کنند و دیگر آن پنبه و کلیها نیز در ولایت خراسان می بندند تا پیچ طاق ولیکن درین جانب بلبو هست حاجت بکاغذ نیست عیارها درست است و تمامی های غریب و عجیب هر جا که کار اوستادی بود درین مجموعة الصنایع جمع شد و هنرهای غریب و صنعتهای لطیف چنانکه عقل دران حیران و خیره است ذکر شده است انشاء الله اما باید سعی از این کتاب شریف شروع نمایند مقصود کلی حاصل گردد بتوفیق الله تعالی

نمونه که غلط نشود تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم چهارشنبه ۶ ۱۰ شهر رجب المرجب ۱۲۰ در دار الخلافه طهران قلمی کاتب الحروف اقل العباد میرزا احمد همدانی جراح همدانی ولد مرحوم مغفور الرستم همدانی در کمال تعجیل از نسخه عالیشان جناب الحاج زین العابدین خراسانی تاجر قلمی گردید امید که هر کس از این نسخه مستفیظ گردد کاتب را طلب آمرزش نماید و ملاحظه بدخطی را ننمایند که اولا آنکه بتعجیل بود و ثانیا آنکه اصل نسخه قدری مغلوط بود

بسم الله الرحمن الرحیم

اما بعد بدان ارشدک الله تعالی توفیق که اول واجب است که علم یا احوال اکسیر پیدا کنند که بدانند روح غالب است یا جسد و یا نفس و بدانند که بکمال رسیده است و یا ناقص است و درین حال لابد است که اکسیر را امتحان کنند بر روی صفحه اگر قمری باشد بر روی صفحه زهری و اگر شمسی باشد بر روی صفحه قمر و باید بدانند که در کدام درجه از درجات است در کم و کیف بدین دستور که اندکی از اکسیر بر روی صفحه ریزند و بر روی آتش بدارند و بتدریج معلوم نمایند که چه مقدار زمان گداز آن گداز یافت بعد از آن نظر کنند در قوت اکسیر و اثر او از صفحه از غوص و نفوذ کردن و آواز کردن در محل گداز اکسیر و اثر و رنگ اکسیر و باقی بودن و آنکه رنگ از صفحه بدر رود و بعد از آن احوالات مکررات ناقص را معلوم نماید که از انسانیت یا اکسیر کدام یک موافق است که بر آن طرح نماید پس از دانستن این مقدمات چاره نیست بدانکه اکسیر هرگاه روحانیتش غالب است بر جسد این است پس درین حال محتاج است در حال طرح کردن بدو امر یکی آنکه جسد که بر او طرح خواهد کرد نیکو بگدازند که همچون زیبق صاف و رو باز کرده و در چرخ بیفتد و در بوته محکم این جسد را گداز بدهند که بر آتشی صابر باشد نه آنکه بوته پیش از جسد بگدازد و ریخ ضایع شود و زیر اگر بوته و ماشه و دم و الات محتاج الیه در گداز از امور ضروریه است و از این امور خلل بسیار میرسد حتی ذغال که واجب است که ذغال تمام اجزایش متساوی باشد در حجم و مقدار از اینجهة که اگر متساوی نباشد بوته گاه در بالا میماند و گاه در تنور از اینجهة گاه سرد میشود و گاه حرارت زیاده میشود میباید که بوته در میان حقیقی ذغال و کوره باشد پس درین حال هرگاه جسد گداز خوب یافت بدستوری که مذکور شد محتاج است بطرح اکسیر و امر ثانی آن است که جسد اکسیر را و قاید

باشد یعنی نگاه داشتن از برای انکه هر گاه روحانیت اکسیر غالب باشد بر جسدانیت
پس این اکسیر محتاج است تا انکه جسدی مضاعف بازیم ببوره قدم که مذکور خواهد شد
پس این هر گاه ملاقات می باید کرد اکسیر را از روی سرعت چنانکه اکسیر را که در میان جسد
کرده باشد در سر مارشه خوب گیرند در میان اکسیر بقعر بوته فرو برند و هر گاه که دید که
اکسیر گداز یافت و آواز جوش نشنیدن اکسیر که از اتشش گویند بر طرف شده باشد که دم دمیدن
را کوتاه کند که بسیار جوش نکند و بعد ازان از چوب اندرون بوته را شورش بدهد بدستو
ر که دیگری را شورش می دهند بعد از شورش این جسد را در ساطر ریزد و راط
باید که پاکیزه باشد و یا آب نمک مشوی شسته باشد امید که درست آید و اگر اکسیر متوسط
باشد در روحانیت پس او میانه باشد در گداز پس اکسیر ملاقات ندهد مگر بر جسدی
که مناسب او باشد در گداز و همچنین اکسیر که غالب باشد جسدانیت بر روحانیت از
روی نظافت جسد را اینکه می باید کرد اکسیر قمری زهره پاکیزه را فضه میا زر
که از خلاصی بیرون آید و ناچار است که حکم باشد معرفت بذوب اکسیر و ذوب زهره
و اعتماد در داشته باشد سه شرط در طرح یکی انکه روحانیت اکسیر غالب باشد یا معتدل
یا ناقص واجب است که اول زهره را خوب تنقیه نماید بدین نوع که دو بار یا سه
بار بگدازند و چیزی از بوره حکما بر او ریزند که صاف شود چرک او زیرا که هر گاه که
صاف باشد اکسیر بیاضی را بر این زهره ملاقات دهد سریع الانفعال و الاستحا
له است و زود منتقل بصورت قمری میشود و بعد از انکه زهره را سه بار بدان نوع بو
حکماد او باز این زهره را اتشش نوبت بگداز و در میان یکجزو نمک مشوی اندرانی
و یکجزو نوشادر مصعد بیکانی و یکجزو شب یمانی و این اجزا را در میان سرکه مقطر اعلی که
که بمقدار هر سه جزو اینها باشد ریزد که در بار ششم پاک شود و منقی گردد و قابل اکسیر

میشود که



میشود که قبول اکسیر کند انشاء الله تعالی در بعضی مقدمات جزوی بدانکه اکسیر حمرت
در جمیع قسمها او قبل ازان که بنهایت رسد هر گاه که او را ملاقات دهند بر فضه
رنگ میدهد بقدر قوت خود و محو اکر داند ان فضه بجوهر خود بصورت ذهبی و میباید
که اکسیر حمرت را طرح نکنند مگر بر قمر و اکسیر حمرت خالی از سه حال نیست یا آنست که
سریع الذوب است درین حال روحانیت او قویست یا ناچارست در این صورت
از وقایه یعنی نگاه داشتن جسم یعنی که او را اول بر شمس طرح کنند و یا آنست
که متوسط الذوب است پس ناچارست او را از بوره حکما و یا آنست که بطی الذو
ب است و درین حال کثیر الجسم است پس ناچارست ازانکه قمر را مستعد ان سازیم
که قبول کند اکسیر را بنوع از تدبیر که متزلزل شود اجزا او بطی شود ذوب این
قمر اندکی و زیاده شود حرارت بر حرارت اصل قمر و آن بدان می شود که بگیرند صفحات
نقره نیکی نیک و آلوده کنند بعضی روغنهای غیر سوزنده مثل زرده تخم مرغ و
روغن زیتون و شیر را که تدبیر کرده باشند که نسوزد و بگذاریم این این صفحه ها را تا
خشک شود بعد ازان هر صفحه چیزی اندکی از بوره حکما بریزیم و صفحه ها را بر روی یکدیگر
نهاده در میان پارچه کرباسی محکم بپیچیم و بگل حکمت بگیریم و بگذاریم تا خشک شود
دیگ این را در دمس نهیم و طریق دمس این است که گودی بقدر نیم ذرع در زمینی
بکنیم و پر از خاکستر که نیک گرم باشد کنیم و بالای او را سرگین گاو که خشک باشد آتش
در زنیم تا صباح این آتش باشد و روز دیگر که سرد شده باشد بیرون آوریم و بگدازیم و
سبیکه کنیم اندک رنگ ذهب گرفته باشد و رخوی ظاهر شده باشد اگر اقتصار
بعمل آن میکنند چندان شمس بدان یار کنند که در عیار ذهب نماید و اگر میخواهد که اکسیر
حمرت را بر این قمر مدبر طرح کند در ساعت قبول اکسیر میکند بعنایت الله تعالی

دیگر انکه بگیرند اکسیر حمرت را که بالغ است هر گاه ملاقات دهی بر ذهب تغییر میدهد
او را بجنس احمر قرمزی اللون گداز زنده و جارس و مازج و صابغ و متحم و همچنین
اکسیر بیاضی را هر گاه ملاقات دهی بر فضه تغییر می دهد و می گرداند او را اکسیر بیاضی
ذائب جارس صابغ صابر متحم بدستور حمرت و هر گاه که اجساد ناقصه را با اکسیر بیاضی
قمری گردانند و بر این اجساد مذکوره اکسیر حمرة را طرح کنی شمس میگردانند و هر گاه ملا
قات دهی اکسیر بیاض را بر زیبق او را منعقد میسازد نه انکه جسدی شود بلکه اکسیر
اکسیری میشود که از و جزوی بر اجساد ناقصه طرح نماید قائم میگردانند مثل سرب و قلعی
منقی را و همچنین اکسیر حمرت را که ملاقات دهند بر زیبق عقدی میکنند که اکسیر شود و چند
شرط لازم است در معرفت طرح اکسیر اول دانستن گداز اجساد و تفاوت ایشان
در ذوب و تعدیل دانستن ذوب را و نزدیک آوردن گداز جسد را بگداز اکسیر
با فعل و انفعال تمام باشد و دیگر از شروط لازمه معرفت طرح اکسیر آنست که طرح
نکنند اکسیر حمرت را مگر بر فضه همچنانکه اکسیر بیاضی طرح نمی کنند مگر بر نحاس و
رصاصی و بعضی دیگر از شرایط لازمه او آنست که هر گاه ملاقات دهند اکسیر
را بر زیبق این زیبق را ملاقات ندهند مگر بر اجسادی که ملاقات می دهند اکسیر
را بر ایشان و از شروط دیگر آنست که هر گاه اکسیر بیاضی را بر فضه ملاقات دهند
و بعد ازان بر اجساد ناقصه طرح کنند که قایم میگردانند و دیگر شروط لازمه آنست
که هر گاه که زیبق را که اکسیر بیاضی بر او طرح کرده باشند یا بر فضه طرح کنند و آن فضه
مطروح علیه را بر اجساد ناقصه طرح کنند قائم میگردانند و بعضی دیگر از شروط لازمه
آنست که هر گاه اکسیر حمرت را ملاقات دهند بر ذهب پس آن ذهب را بر قمر طرح

کنند که بکمال

کنند که بکمال میرسد و بعضی از شروط لازمه آنست که چون ملاقات دهند اکسیر حمرت را
بر زیبق مذکور و این زیبق مذکور را طرح کنند بر ذهب بعد ازان این ذهب مذکور را بر
فضه طرح کنند که او را ذهب قائم میگردانند و بعضی فائده هست که در ضمن این مقد
مات مذکور میشود یکی آنست که هر گاه اکسیر بیاضی را ملاقات دهیم بر زیبق و بجا
نبی بنهیم پس ازان اکسیر بیاضی را ملاقات دهیم بر فضه و بجانب دیگر بنهیم پس
بگیریم از این هر دو از هر یک جزوی و این هر دو جزو را بر ده جزو فضه طرح کنیم پس
ملاقات دهیم فضه مذکور را بر اجساد ناقصه بتحقیق که اجساد ناقصه را قائم میگرداند
و دیگر از فواید آنست که ملاقات دهند اکسیر حمرت را بر ذهب پس ملاقات دهند
اکسیر حمرت را بر زیبق پس ملاقات دهند این زیبق را بر ذهب پس هر دو ذهب را جمع
کنند و ملاقات دهند از این هر دو فضه با ملاقات دهند از این هر دو ذهب را بعد از انکه
با یکدیگر جمع کرده باشند بر ذهب دیگر و این ذهب ملقی علیه را بر فضه طرح کنند در حال میگرداند
نقره مذکور را ذهبی تمام عیار کامل و از این معلوم است که قوم در جمیع کتب گفته اند
که ذهب ما ذهب عامه نیست و فضه ما فضه عامه نیست و این کلام صحیح است
از چند وجه اول انکه ذهب مدبر بتدبیر القوم بیشتر از انکه ملاقات کنند بر و
اکسیر را او را چند فائده است و اوصاف است که در ذهب عامه نیست یکی انکه رنگ
رنگی است که زیاده می آید عیار او بر عیار ذهب مختوم و دوم انکه هر گاه اضافه
کنند بر چهار ده مثقال ذهب قوم ده مثقال فضه متخلخل که مذکور شد که در میان
کرباسی در دمس نهاده بودیم و رنگ فضه گرفته بود در حال او را ذهب تمام
میگرداند سیم انکه ذهب قوم چنان لین است که بسان موم است که همچون موم
بر یک میتوان کرد چهارم انکه هر گاه اندکی گرم شود ملایم میشود پنجم انکه

هرگاه از این ذهب منقاشی بسازند و موی زیاده که در چشم لحظه هم میرسد بگیرند دفع
موی زیاده میشود شنیدم انکه از این ذهب بر من صاحب خفقان بندند از خفقان خلاص
شود و گفتم انکه هرگاه میل از این ذهب بسازند و بدین میل سورمه در چشم کشند آب رفتن
را از چشم دفع نماید و بعد ازین که گفته شد فواید جلیله بسیار دارد و اشتغال بطرح
اکسیر اتمام آن می نمائیم بدان ارشدک الله تعالی فی الدارین که ناچار است در علم
طرح معرفت باحوال اکسیر و آنچه در اوست از قوتهای فعاله و خواص سته که
مناسبت تامه میان او و میان جسد ملقا علیه بدرستی که پیشتر ذکر شد که لابد است
که اکسیر زایبق باشد و محتاجیم بمیزان ذوب اکسیر نسبت بزمان ذوب جسد
بدرستیکه هرگاه نزدیک است که ذوب اکسیر با ذوب جسد تناسب زیبقان
و تعارف روحان و اتحاد نفسان واقع است و اگر چنین نیست و کدا ازاین ان
بتفاوت دلالت میکند بر غلظت روح یکی از دیگری و اختلاف دارند و
اثقل و خفت پس فساد و تفاوت حاصل میگردد پس صفات او را ابدا ان
و تحقیق کن که در هیچ کتاب این را چنین ذکر نکرده اند و بدانکه قوم حکما
کرده اند بمقدار آنچه رنگ میدهد یکی از اکسیر و اختلاف در قول وجد و حا
و اختلاف ایشان تاویل کرده اند بمعنی واحد بعض از ایشان گفته اند که یکی
از اکسیر بالغ رنگ میدهد هزار را و ابن رکس صاحب مکتب و جمیع جمهور
برین رفته اند هرگاه اکسیر تمام باشد و بطریق اوسط بیش از ضعیف
هزار جزو را رنگ میدهد بعد ازین مقدمات بباید دانست که کیفیت
القاء اکسیر بر زیبق از علم مکتوم است و محتاج است بصنعت فلیقی و بر در
آتش

آتشی است و آلتی که صبر در آتش داشته باشد و چنان شود که زیبق را از طیران
نگاه دارد بواسطه آنکه ناچار است که زیبق بجوشد بر آتش جوشیدن که شبیه
باشد بگداختن اجساد پس هرگاه بجوشد و محکم شود جوشیدن ملاقات دهند اکسیر را با وقایه
که با اکسیر است برین زیبق که جوشش میزند و می باید که اکسیر را بقعر بوته فرو برند تا در
میان این زیبق بگدازد و بجوید این اکسیر و زیبق را بشورانند و آتش را بر طرف کنند
اندک اندک دمی باید که [illegible] آمده باشد آواز جوشیدن اکسیر و سریان او در جسم زیبق
و هرگاه اکسیر ازاین قوت کمتر باشد پس واجب است که اول اکسیر را بر جسد ملاقات
دهند و بعد ازان آن جسد ملقی علیه را بر زیبق ملاقات دهند مصلحت در آنست که
اول مرتبه زیبق را از کدورتها پاک کنند بتصعید و غیر تصعید و بعد ازان اکسیر را
برو طرح کنند انکه جزو واحد رنگ دهد از جمله اجزا جسد ملقی علیه چگونه است
سزاوار آنست که ملاقات دهد جزو واحد از اکسیر را بر هشت جزو از جسد
مناسب در قوت و در رنگ اگر سپید است بخور اند در انکه مجموع را بر زهره طرح
کنند و اگر خواهند بر زیبق بقدر وزن او و زیاده میکنند اندک اندک تا انکه
جسد مذکور قبول نکند زیبق چیزی را و اگر بر زهره طرح کنند نشان آنست که زهره
بعیار فضه خالصه بیضا بماند و اگر اکسیر سرخ است پس یکی از اکسیر بر زیبق طرح کنند یا
بر فضه و اندک اندک زیاده میکنند تا انکه منعقد نشود یا او چیزی از زیبق و ناقص
شود عیار فضه از عیار ذهب بعد از انکه ملاقات داده شد اکسیر را برو و بتحقیق
که دانسته میشود مقتضی که چه مقدار رنگ میدهند یکی از اکسیر احتیاج است در
تتمه این ابواب بچند فایده اول دانستن بوره حکما و تنکار و لبن العذراء البتول
و اختلاف کرده اند قوم در لبن العذراء و جابر در کتاب ریاض مکلا ذکر کرده اند
بدین نوع که از خل مقطر و قلی مقطر و مرداسنگ مبیض و کلس قشر البیض
و عقاب مصعد همه را در میان یکدیگر حل نماید بدین دستور که بحیر علقم بچکانند

که همچون شیر سپید میگردد و تشمیع جمیع ارکان می نماید و مالف و بهیمن اکاسیر بیاض
است و فایده دیگرش آنست که ماریه حکیم گفته که هر اکسیر که زیبق پاکیزه با او همراه نیست
منعقد نمیشود نزد القاء معنی این کلام آنست که اکسیر هرگاه ثقیل تر از جسد ملقی علیه
نباشد نفوذ نمیکند در هنگام طرف اکسیر دلیل تلزلز و التمام و انعقاد روح و نفس
بتحقیق بدانکه اکسیر بیاض اثقل از فضه است پس اگر ملاقات دهیم این را بر نحاس
غوص میکند درو بثقلی که در وست از برای آنکه نحاس اخف از این اکسیر است
صفت بوره حکما که مکرر وعده کرده بودیم که ذکر میتمائیم طریق ساختن او آنست که بگیرند
نطرون را و نیکو سحق کنند بنوعی که همچون هبا شود و همچنین زبد البحر را از پوست پاک
کنند و انزاغیر نیکو سحق کنند و همچنین ملح قلی را و همچنین تنکار مدبر از صباغت
یا تنکار معدنی را و همچنین بوره صباغان را و همچنین بوره نان را و می باید که
اجزا جمع شود و جمله اجزا مساوی باشد پس همه را جمع کنند و بایکدیگر سحق بلیغ نماید
و یکشبانه روز این اجزا را از آب بیاض که مذکور شد که لبن العذرا است
که از نوشادر چکانیده باشند آب دهد و یکشبانه روز دیگر بعد از تسقیه خشک
دهد هرگاه بدین نوع باتمام رسد نفع عظیم در اعمال میدهد در صناعت خاصه
در تسقیه و تلیین اجساد و در حینی که سبیکه می سازد که از شکستگی بدر
برد منتشر شد کلام در این صنعت بدین معنی خلاصه علم طرح را آنچه که از کتب
حکما مذکور است بتفصیل ذکر شد و آنچه که این فقیر خود دیده و شنیده مرقوم میگردد
اولا اکسیر قمری که در صدر رساله مذکور شد یکجزو بگیرد و بایکجزو دار و شکن که ریخته
قوم است بدستوری که مذکور شد ملاقات دهند و این دو جزو را بر ده جزو قمر
کاهی اعلا

کاهی اعلا طرح کنند و بعد ازان قمر مطروح علیه یکجزو بر ده جزو زهره منقی که مذکور
شد بدو نوبت طرح کند باین نوع که این جزو قمر مطروح را بعد از انکه زهره خوب
گداز یافت و رو واکرده و بجوش افتاد برسر ماشه گرفته در میان زهره گداخته
فرو برد تا در میان زهره بگدازد و بعد ببیست نوبت بدمد و سر بوته را به پوشد یا ذغال
یا بواسطه دیگر و بگذارد تا سرد شود و بیرون آورد و بوته را بشکند و در بوته دیگر کند
و بگدازد و ان دیگر اکسیر را بدین طرح نماید و چندان بدمد که اکسیر نیکو گداز یابد و بجوید
اکسیر را در میان زهره گداخته شورشی بدهد و بعد ازان در ریخته که باندکی زرده
تخم مرغ چرب کرده باشند ریزد که ان شاء الله تعالی قمر کاهی اعلا بیرون می آید و اگر این
قمر خاکستری رنگ بیرون آید بر زور است دیگر مس منقی اضافه نماید تا بعیار فضه آید
و اگر بسیار سفید شده باشد و اندکی نرمی داشته باشد اندکی از اکسیر برو طرح نمایند که
اکسیر کم قوت است بر کم تر طرح میرود والسلام علی من اتبع الهدی اما اکسیر شمسی که
مذکور شد ان شاء الله تعالی که بدان نوع باتمام رسیده باشد صاحب مکتب میگوید
که بر هزار طرح میشود فاما جلدکی و طغرائی و دیگر حکما گفته اند که بر صد و هشتاد
طرح میشود و طریق طرح آنست که بموجبی که مذکور شد که اول جزوی از اکسیر را
بر جزوی ذهب خالص که از خلاص بیرون آمده باشد طرح نماید و جزو دیگر بر زیبق
پاکیزه بی غبار طرح کند و بعد ازان آن دو جزو را بایکدیگر ملاقات بدهند و یکجزو
ازان را بر ده جزو قمر پاکیزه کاهی طرح کند و در گداز جمیع افعال بدستوری که
در اکسیر قمری مذکور شد میباید که این جزو را که طرح می نماید بدستور اکسیر قمر باشد
بدو نوبت طرح نماید که ان شاء الله تعالی این اعمال من اوله الی آخره کما هو
حقه واقع شده باشد یا همه وجه صورت پذیر گردد و این اعمال شریف از نقاب
حجاب بیرون آید بحق حرمت ائمه معصومین الطیبین الطاهرین تمت تمت

رمزی ز اسرار اگر گویم عیان ترسم از رشک بمیری ناگهان

مدت سی سال کردم فکر آن تا که بر من کشف شد سر نهان

جمله احجار هفتند ای پسر یکی باشد ولی اندر میان

آن حجر جسم و مکان او کجاست کس نداند سر این گنج نهان

گر تو ز اسرار آن آگه شوی سر فرود ناری به هفتم آسمان

نیست جایش در میان آب و خاک بلکه در باد و در آتش هم مدام

هرزه اوقات خودت ضایع مکن فکر بیهوده مکن ای بدگمان

هست رنگش ابیض و اسود بهم گاه احمر گاه اصفر باشد آن

هر زمان نوعی بر آید چون عروس گاه چون قوس قزح گردد عیان

از خرد پرسیدم احوالش باز گفت رو بجو در تحت پنجم آسمان

چون بدانستی بکن تدبیر آن از خلایق دایما میکن نهان

وجه تدبیرش بگویم گوش کن فاش گویم با تو این راز نهان

با حجر میکن مساوی در زمان

هفت

هفت روزش آب لاهوتی بده سحق میکن تا شود چون زعفران

بعد از آن میکن مشمع در سی روز تا رود دیر صفر چون روح روان

نقره را چون منخسف کن تمام قابل اکسیر گردد آن زمان

پنج نوبت تشویه میکن برنیت تا بگیرد صبغ زر خورشید سان

طرح کن آنگاه یکی بر صد قمر تا شود قرص قمر چون زر عیان

مستحقان را بده دایم درم تا روی اندر بهشت جاودان

بجهت سختی موم اندر آب بگیرند ۱۱۵▽ ۱۱۱ ۴۹ ۱۱۱ ۴۹ پنج سیر و سه ۱۱▽ ۱۱۱ ▽ بگیرد همه را در ظرفی از مس نموده با آتش ملایم ذغال که بی شعله باشد بجوشانند و بر هم برزنند تا وقتی که مثل موم میان آب شود قوام آید و آنگاه بر زمین و زود انزا بریزند بر ظرفی دیگر و نگه بدارند بر آن وقت حاجت که اگر سرد شود دیگر عمل نیست که کند شود مگر آنکه او را باز به آب بگذارند بر سر آتش تا نرم شود آنوقت بکار فرمایند

بجهت قوت باه بگیرند شنجرف ناسابیده یکپارچه ده مثقال و بعد خمیر آرد گندم بگیرند و انرا مفطول بکشند و قدری روغن کنجد بریزند در میان دیگ مسی و آن مفطول را بیاورند در میان روغن چنانکه بر ته دیگ نرسد و از روغن هم بیرون نباشد بر روز با آتش ملایم در زیر دیگ بکشند چنانکه همیشه روغن داغ باشد اما جوش نکند که شنجرف از هم بپاشد و ضایع میشود بعد از یکشبانه روز تا بیست و یک روز از آن داخل معجونها نمایند که از برای قوت باه بی نظیر است در هر وقتی که بخورند تا زنده باشند بهمان طریق عمل نمایند

بجهت آنکه بوی نفط سفید را بگیرند بیاورند نفط سفید یکچارک بریزند در میان قرع و سه سیر کاه گل سیاه خورد خورده را داخل آن نموده با آتش ملایم از آن تقطیر کنند و قاطر را سه مرتبه با پودنه تقطیر کنند هر مرتبه با سه سیر پودنه جدید دفعه ثالث بمثل جوهر پودنه خواهد بود طریقه روغن گل سرخ که بهتر از مشک باشد بگیرند گل سرخ تازه را و بریزند در میان قرع و هر یک من گل سرخ را سه سیر از نفط مذکور بریزند بر روی آن و تقطیر کنند روغنی بعمل خواهد آمد که صد مرتبه به از عطر سلطانی باشد و به از مشک است و مثقال آن به یکتومان میخرند

عمل قمری بگیرند سم الفار سفید یک سیر و شوره یک سیر و برادهٔ مس یک سیر همه را با هم صلایه نموده در کوزهٔ مطین بزبل الفرس دم شدید بدهند بعد از سرد شدن بیرون آورده سم و شوره را بوزن معلوم جدید کنند باز بطریق مذکور دم نمایند تا پنج مرتبه چنین کنند بعد از پنج مرتبه آن برادهٔ مدبر را بریزند در میان قرع مطین و ده سیر عرق نمک یا ماء الزرنیخ بریزند بر روی آن و اول با آتش ملایم تقطیر نمایند تا ماء مذکور مقطر شود چون قاطر منقطع گردید آتش تند کنند تا مس مدبر مثل خون مقطر شده بیاید این را دهن نحاس گویند که زیبق را در سرکوره عقد مینماید زیبق را بریزند در میان بوته و بگذارند بر سر آتش چون بحرکت در آید قطرهٔ از دهن مذکور بچکانند بر سر آن که فلفور عقد شود که خود قمر است کامل که از سرب در روباس اخضر مینماید و هر یک مثقال یکجز طلا از آن بعمل می آید طریقهٔ عمل شمسی که یکی بر پنج قمر طرح میرود بگیرند شنجرف یکپارچه را با زرالسخت فرسنی لف کنند و یکدم مس شدید بدهند و بیرون آورند با شوره و تنکار و بوره و نمک قلیاب آن شنجرف را آب بندو و کوره کنند و بگذارند و بریزند بر ریخته بعد از آن لعیله یکی بر پنج قمر

طرح میرود اگر تکرار ده مس شنجرف در زرالسخت جدید نمایند طرحش مضاعف میشود انشاء الله

اما در باب عمل قمری که دهن مس مذکور شد چنین بر سر زیبق ریزند خاکی میشود اگر آن خاکی را بر مس طرح نمایند نقره است خاکی میشود باید که بگیرند از خاک مذکور چهار مثقال و از شوره و بوره و تنکار و نمک قلی از هر یک یک مثقال با هم صلایه نموده آب کنند که چهار مثقال نقره بعمل خواهد آمد طریق عقل زیبق بگیرند ده جزو ربع را با آب سیر بابند تا مانند عسل غلیظ گردد پس هشت جزو عبد را با سه جزو برادهٔ قمر ملغمه کرده اضافه نموده و با سرکه بسیار تند ب ابند تا ناپدید گردد و با نشا جزو عقاب صلایه نموده در ظرف آهنی کرده و بظرف مس ضخیم پوشیده و بعد شدو وصل در غایت مبالغه نموده در آتش زبل گوسفند و کاه تمام ظرف را پنهان کنند و باید آتش بمرتبه تصعید نباشد بلکه بقدر امتزاج کا فیست و معقود مذبور یکی بر ده از زهره منقی رود و چون بارد بکمر سحق نموده با آب سیر و سرکه تسقیه و تشویه کنند و تکرار نمایند تا ثابت شود و مطروح او روبالی شود اگر از عبد ثابت و نوشادر مدبر و برادهٔ مکلس ترتیب دهند یکی بر سه جزو طرح شود ایضا کبریت مبیض چون با نوشادر محلول غواص شود اکسیر بیاض نحاس منقی و مشتری منقی است جزوی بر پنج جزو در رود طریق زاد الملک قرین مشتری مطهر با عبد بالسویه ملغمه نمایند و نیم ربع و نیم وقیه شوره سحق بلیغ کرده با بیض البیض

سرشته بندقها ترتیب دهند و خشک کنند و زهره منقی را گداخته
بازاء هر پنج جزو مذاب یکجزو بندق اضافه نموده با چوب بر هم زنند و
خوب بچرخ اندر آورند و بریزند طریقهٔ مفضض نمودن مس و یا برنج صفت آن بگیرند
نوشادر ۲ مثقال طرطیر ۱ نقره تیزاب نیم ۱ تیزاب نیم ۱ اجزا را صلایه نموده بریزند در
میان فنجان چینی و تیزاب را بریزند بر سر آن با چوب بر هم زنند و مجدد بمالند تا سفید شود
قاعدهٔ گرفتن تیزاب بگیرند زاج زرد جوهر شوره و عقاب اجزا مساوی
باهم بکوبند و تقطیر کنند قاطر را حفظ نموده نگاه بدارند از برای وقت حاجت
طریقهٔ مطلا بگیرند از تیزاب مذکور ۱ م بریزند در فنجان چینی و بگذارند بر سر خاکستر
گرم بعد یکمثقال طلا را صفحه نازک نموده با مقراض ریزه ریزه کنند و کم کم بانبر در آن
فرو برند تا تمام شود بعد یکمثقال زیبق را با چهار مثقال عرق گوگرد را باهم صلایه نموده
تا نیم ساعت بعد بریزند در فنجانی که اجزا در آن است و یکجوش بزنند که بحول هم شود
تمام است از آنکه بدارند از برای وقت حاجت از آن بر هر چه بمالند و با آتش
دارند تا زیبق طیران یابد آن مطلا شود صفت آبی که بماء الاحمر موسوم است
و در تخمیر اکاسیر مستعمل است صفت آن بگیرند ۳ اوقیه زاج زرد
لاری را نرم سائیده با دو لیت درهم سرکه بسیار تند در شیشه یا در ظرف
مطین مزجج کرده بر روی آتش بسیار نرمی بگذارند تا سرکه رنگین شود پس
بجر علقه

بجر علقه صاف نموده با پنجدرهم زعفران الحدید و سه درهم شب یمانی و یکدرهم شنجرف
در ظرف مذکور کرده در آفتاب بسیار گرم یا در خاکستر گرم یکروز تمام گذاشته پس بجر علقه
صاف نموده استعمال کنند آب دیگر گوشت حلزون را با مثل او نوشادر و نصف او
کبریت و سدس او نمک سحق بلیغ نموده تقطیر کنند در عقد زیبق و افعال غریبه
در مشتری از مجربات دانسته اند الصا کبریت را با وزن او آب اثل تسقیه
نموده هفت بار تقطیر کنند اول را بلون رابع سبز زد و هم البیض چینی قلعی را در سرکه
حل نموده بجر علقه صاف کرده با آتش عقد نمایند و معقود را با زرده تخم پخته ممزوج
کرده بازای هر عددی ربع درهم نوشادر اضافه نمایند پس افشرده روغن
بگیرند و در تطهیر اجساد و ثقل معادن بیعدیل است و چون اصل حار را با آن حل
کنند اصل بارد را ثابت کنند و اگر نوشادر ثابت باشد قوی تر است آب دیگر چینی
بیدانجیر را با خردل سرخ و سیر و طلق محلوب را تقطیر کنند سادس را بمرتبه
اول رسانند و مجرب شمرده اند آب دیگر که تسقیه آن شنجرف را حل کند و در ثقل
مشتری بمرتبهٔ اعلی از مجربات شمرده اند صفت آن بگیرند از برادهٔ حدید و برادهٔ
نحاس که ممزوج با یکدیگر نموده زعفران ترتیب دهند و آن زعفران را با سرکه تقطیر کنند
و چند بار در مقطر نموده تکرار تقطیر کنند و نزد اکثر مقطر زعفران الحدید با سرکه تا قل
مشتری است آب دیگر زاج زرد را ربع چندان او سرکه تقطیر کنند جهت تکمیل کبریت
و زیبق و رصاص بجد تشمیع بیعدیل است و باید مکرر بآن تسقیه نمایند آب دیگر
که مسمی بماء الملح است و تسقیهٔ آن باعث سفیدی کبریت و زرنیخ است و جب

جریانی و تکلیس طلق و زیبق دانسته اند صفت آن بگیرند ملح الطعام شب یمانی
نوشادر بالسویه نرم سائیده تقطیر نمایند آب دیگر مسمی بماء المریخ است
تسقیهٔ آن تا ده بار و ده وزن آن عبد معد را ثابت و جاری کنند و چون عبیط را
بآن طبخ دهند عقد نماید صفت آن بگیرند یکجزو زعفران الحدید را با دو جزو نوشادر
و نیم جزو ملح القلی و نیم جزو زاج زرد محلول در سرکه که صاف آنرا با آتش منعقد
کرده باشند مجموع را با سرکه بسیار تند بوزن مجموع سحق نموده تقطیر کنند صفت
حب اثل ثمر در گزست بدل آن جوز سروست و شیخ داود انطاکی فرموده که چون کبریت
را با آب اثل ده وزن آن تسقیه نموده هفت بار تقطیر کنند آب آن را هر مرتبه
رد بر ارضی خود نمایند تا هفت مرتبه اگر چنانچه قمر را بر آن غمس نمایند شمس گردد
باب در اثبات نوشادر پنج جزو ملح القلی را با یکجزو نوشادر سائیده با آتش نرم
تشویه کنند و در حین تشویه سحق بلیغ نمایند و بدستور یکجزو دیگر نوشادر اضافه نموده
اعاده تشویه نمایند تا مساوی ملح نوشادر مخلوط گردد پس بنداوه حل کنند
و بعد از حل چون منجمد شود سائیده استعمال نمایند در این وقت در حل طلق
و سایر اعمال عجیب الاثر است صفت طلق محلوب را با مثل او ملح القلی و نوشادر
در مدبر ثابت که مذکور شد با عسل و روغن تازهٔ گاو بالسویه بقدر سرشتن
خمیر کرده در بوطهٔ با آتش تند بگذارند و بعد از گداز معقود او مایل بزردی و
ناصاف میباشد و چون او را با مثل آن زیبق حل ذائب که عبارت از جوهر صاعد او
ست بگذارند یکجزو او بر پنجاه جزو مشتری منقی رود و هرگاه محلوب او را
در کوزه مطین

در کوزه مطین کرده در کوره فخاری و یا مانند آن چندان بگذارند که مانند سفیداب
گردد پس سائیده در حل زبل چهل روز گذاشته بعد از آن یک شبانه روز در تنور
خبازی بیاویزند محلوب مذکور شبیه شیر و صاف تر از سیماب محلول گردد
و باید دهن ظرف را با کافور مسدود نموده در تنور بیاویزند و گویند که
چون نوشادر مدبر را با طلق محلوب بالسویه ربع بار تصعید کنند منسبک
گردد و سادس را باول ملحق سازد طریق از شعله انداختن عقرب
و غواص نمودن آن بگیرند خر زهره را ماء وی با مویز تقطیر کنند آن قاطر
قطع شعله کبریت کند و باعث غوص او شود و هرگاه در آفتاب تصفیه زنجفر
کنند جاری سازد چون او را با وزن او حنظل تر و مورد تازه با سرکه که در او
بقدر عشر خر زهره ملح القلی و عشر نوشادر و عشر انزروت حل کرده باشند
بسایند و تقطیر مجدد ثلثه کنند و مکرر اعاده تقطیر مجدد نمایند و تسقیه
کنند عقد ارض هارب نماید و تسقیه معقود بمتقاطر او و سحق آن باعث
تشمیع گردد و مؤلف کتاب برهان در تنقیه و اقامه مجرب شمرده اند
بجهة عمل شمع بگیرند یکپارچه شنجرف را بقدر ده مثقال بگذارند در میان کرباس محکم
کردن کرباس را با ریسمان از پنبه محکم ببندند و بگذارند در میان ظرفی از حدید و
ماء الرئیس بریزند بر سر او تا آنرا بپوشد و بگذارند بر سر آتش ذغال تا بجوش شد و
هر مرتبهٔ که آب کم شود باز از آب مذکور بریزند و بجوشانند بهمین طریق از
اول صبح تا الاشام هر وقت که کرباسی از هم بپاشد آنرا کرباسی دیگر جبه نمایند

طریق اثبات شنجرف بگیرند موی سر آدم را پاک بشویند و خشک کنند بعد بگیرند
از این موی پاک بیست مثقال بریزند در ظرف چینی یا زجاجی و چهل مثقال ماء الکبریت
بریزند بر سر آن و بگذارند تا حل شود بعد بیاورند شنجرف یکپارچه نه بیست ده مثقال
بمثل برنج و گندم ریزه ریزه کرده بریزند در میان قرع و این آب مذکور را بریزند بر روی آن
و باتش ملایم تقطیر کنند و مقطر را در برابر ضبه کنند و تقطیر فرمایند چندان چنین کنند
که دیگر چیزی مقطر نشود بعد چهل مثقال آب تیزاب یمانی بریزند بر سر آن و بطریق مذکور
تقطیر کنند تا آنکه دیگر چیزی مقطر نشود بعد قرع را شکسته شنجرف مذبور شگفته شده است
و سفید یکی بر ششصد مثقال قمر طرح کنند و بخلاص برند که از خلاص و تیزاب بیرون آید

طریقهٔ دیگر در ثبوت شنجرف بیاورند یکپارچه شنجرف بقدر ده مثقال یا کمتر تا پنج
مثقال هم میشود از ابریشم بپیچند بیلای کرباس محکم نوع کردن از آبار ریسمانی از بعد
بپیچند و بگذارند در میان ظرفی از حدید و ماء الراس بریزند بر روی آن تا آنرا
بپوشاند و بگذارند بر سر آتش ذغال تا بجوشد و هر تبک که آب کم میشود اعاده
ماء مذکور نمایند از اول صبح تا الاشام ملاحظه کنند اگر کرباس مذکور که
جبهٔ شنجرف مذبوره است از هم پاشیده باشد باز از نو اعادهٔ جبه نمایند
بطریق مذکور و هر وقت که ظرف پر شود از ملح آنها را پاک نموده بدور ریزند
بطریق مذکور عمل کنند تا آنکه شنجرف مذبوره ثابت شود فائده در ثبوتش
اما بقدر پنج مثقال شوره را نرم بسایند و بریزند در میان ماء الراس (اکالرکم)

آن است که قدری از آنرا بگذارند بر روی صفحهٔ از نقره از شعله افتاده که نقره را
سوخت و در آتش بشور است عمل تمام است و الا عمل از سر گیرند تا و فتیله از شعله
بیفتد بعد بگیرند یکمثقال از این شنجرف و یکمثقال بورادهٔ نقره پاک و یکمثقال
زیبق پاک بی غش باهم خوب سحق کنند تا آنکه مجموع یکی شود بعد آنرا بگذارند
در میان یک لای کاغذ و به پیچند و گل حکمت نازکی بر روی آن کاغذ بمالند
بقدر پشت کارد و بگذارند تا خوب خشک شود بعد آنرا مفطول به پیچند
تا آنکه همهٔ آن نمایان نباشد بعد بیاورند روی توتیا را و آب کنند در بوتهٔ که
آنرا در آن فرو برند آنرا بپوشاند و بعد آن کوی را که مذکور شد در آن روی
گداخته با انبر فرو برند و در آن میان نگه بدارند بطریقی که او را بپوشاند بقدر
آنکه دست از آن خسته شود بعد بیرون بیاورند و بگذارند تا آنکه دست از خستگی
برون آید باز فرو برند تا ده مرتبه که بدارند بقرار حال که در آن ثابت شده است
بعد بگذارند تا سرد شود آن مفطول را از آن باز کنند و اما از گل حکمت بیرون
نیاورند بعد بیاورند شیشهٔ کوفته را در بوته کنند و بگذارند چون آب شود از بوته
بیرون آورند بگذارند تا سرد شود بعد از سرد شدن آنرا نرم بکوبند و مقابل آن
ملح القلی با آن یار کنند و خوب باهم سحق نمایند و در بوته فرش و لحاف آن
شنجرف مذکور که در میان گل است با همان گل فرشی و لحاف کنند و بدمند تا آنکه
مجموع آن گداخته شود و بیرون آورند با انبر و بریزند بدور و طلائی بعیار در بوته
از آن بوته بیرون خواهد آمد والسلام اگر در عملها خطائی نرود و بطریق مذکور
عمل را با تمام رسانند صاحب عمل قسم یاد کرده که تخلف ندارد خدا داناتر است

طریقهٔ ثابت نمودن زرنیخ بگیرند زرنیخ زرد ورقی بسیار خوب چهار مثقال و صلایه نموده بطریق
غبار و بریزند در میان کهنهٔ محکم و کردن آنرا با ریسمانی بپیچند بعد بیاورند پنجاه عدد نارنج را و سر
آنها را بقدر آنکه آن کهنه در آن بگنجد بردارند و یکی از نارنجها را بگذارند بر روی آتش ذغال تا آنکه
بجوش آید آنوقت آن کهنه بسته را بگذارند در میان آن نارنج تا بجوشد تا آنکه آب نارنج بکلی خشک
شود بهمین طریق تا آنکه این پنجاه عدد نارنج تمام شود آنوقت زرنیخ مذکور چنین الماسی براق شده باشد
یکی از این جوهر زرنیخ بر صد مس منقی طرح کنند و یکی قمر پاکیزه مایه بدهند که نقره تمام عیار است والسلام

بجهت عمل شمس بگیرند زحل پاکیزه براده کرده دو مثقال و زیبق پاک دو مثقال و گوگرد زرد بسیار خوب
سه مثقال اجزا را باهم سحق بلیغ نموده تا یکشبانه روز بعد بریزند در میان کهنهٔ محکم به پیچند و بگل حکمت
گیرند و بگذارند تا خشک شود بعد بیچاره را لای کهنه به پیچند و بگل حکمت گیرند و خشک کنند بعد آنرا بیچاره
کهنه محکم پیچیده با نیمی زبل الفرس آتش بدهند بعد از سرد شدن بیرون بیاورند و میزان کنند اگر که
از وزن کم نشده باشد عمل تمام است و اگر از وزن کم شده است عمل ناقص است باید که اعاده کنند تا آنکه عمل
تمام وزن از آتش بیرون آید در این وقت از این یک بر سی منقی طرح کنند که شمس میگرداند بامر الله تعالی والسلام

طریقهٔ عمل شمس اول بگیرند قلعی را بقدر چهل مثقال و بعد بیاورند صابون را نرم تراشند و بریزند در میان آب و
بجوش آرند تا آنکه غلیظ شود بعد بریزند در ظرفی از خزف قلعی مذکور را خوب گداخته بریزند در میان این صابون
تا دوازده مرتبه این قلعی مدبر تنقیه شده را نگه بدارند از برای وقت حاجت بعد بیاورند زیبق چهل مثقال
این را هم با غدود گرد چندان بشورند تا آنکه خالی از سواد شود بعد مشتری مدبر مذکور را با زیبق مغسول
بسویه الغم فرمایند و سحق کنند و بریزند بر روی سنگ صاف چینی و اگر نباشد بریزند در میان [illegible]
چینی و بگذارند در نداوه تا آنکه مجموع آب شود رنگ آن آب سیاه خواهد بود بعد بیاورند صفایح حدید
بسیار نازک چهار مثقال و صفایح زهره نازک هشت مثقال هر یک دوازده مرتبه سرخ نموده
بیندازند در میان صابون بطریقی که مذکور شد در تنقیه مشتری بعد هر یک چهار مرتبه یا

دیگر بعد

بیشتر بقدر طاقت احاد سرخ کرده فرو برند در آن زیبق محلول مذکور چنین نزدیک شود که از هم
بپاشند بگذارند در میان ظرفی از چینی یعنی حدید و زهره را بگذارند بر روی هم که ارحه باهم آب
خواهند شد بعد آن آب را جمع فقط نمایند که حل این را صبغ احمر گویند بعد اگر چنانچه یک
درهم ذهب پاک را سرخ کنند و در این صبغ فرو برند و بیرون آورند این ذهب منعکس است
این تکلیس را باده مثقال مثل آن قمر صاف طرح کنند البته شمس خواهد بود در نهایت صاف

طریقهٔ جوهر زرنیخ بیاورند زرنیخ ورقی بسیار خوب را بقدر پنج ربع این را نرم صلایه نموده
و مقابل این زرنیخ زرده تخم مرغ اضافه کنند و خوب باهم مخلوط کرده بریزند در ظرف خزف
زنگ که کاسه نموده کاسهٔ دیگر بگذارند و از کونه بر سر آن کاسه اما کاسه فوق را سطبی نمایند
و یک گودی بکنند در زمین بقدر لب کاسه زیرین و لب هر دو کاسه را با آهک و سفیده تخم
محکم کنند و بگذارند در میان همان گود و بقدر پنج من زبل الفرس بریزند بر سر آن و آتش زنند
و بگذارند تا آنکه سرد شود بعد بیرون آورده آنچه که جوهر است وزن کنند و مقابل آن باز زرده تخم
اضافه کنند و بطریق مذکور عمل را اعاده کنند هفت مرتبه بعد این جوهر را نگه بدارند
از برای وقت حاجت بعد بیاورند عرق شراب دو آتشه بسیار خوب صد مثقال یا بیشتر
و نصف آن آهک باد انجیر شگفته بسیار خوب اول آهک را ریزه ریزه کرده بریزند در میان
قرع و بعد عرق را بریزند بر روی آن و دفع انبیق را سوار کنند که بدون آتش کردن
مقطر خواهد شد آنچه که مقطر شود باز بریزند بر روی آن آهک تا آنوقت که دیگر مقطر نشود
بعد بگذارند تا خشک شود آنوقت بگذارند بر روی کوره و تقطیر کنند تا تمام
هر چه که هست بیاید بعد این مقطر را بسویه بریزند بر روی نوشادر و تقطیر کنند آنچه
که بیاید آنرا بریزند بر روی آن جوهر مذکور و تقطیر کنند باز مقطر را در بر جوهر کنند تا آنکه
دیگر هیچ نیاید اما باید که مقطر نوشادر مذکور با جوهر مذکور مساوی بوده باشد که اگر نقص خواهد شد
و اگر تکرار در عمل واقع شود منحل میگرداند مقطر نوشادر جوهر را که عدیل و نظیر ندارد

طریقهٔ عقد زیبق بگیرند زیبق و کتیرا سفید و سم سفید و عقاب از هر یک
نیک سحق نموده بعد بریزند بر طاسلیقی حدید و چهار ساعت دمس بدهند بزبل الفرس چون بیرون
بیاورند در بوطه ذوب نمایند و ببینکه کنند طریقهٔ تدبیر حجر المکرم بگیر الحجر کریم غلیظ بمجی نکه
بیرون آمده از معدنش و داخل کن در کوزه فقاع و تنکیس کن که از او استنزال میشود آب و دهن
بعد از انکه تقطیر و تنکیس شد میاید ارض او را در کوزه سوفالی همچنان بمثل شوق سیاه
شفاف درخشنده و این طریق تمام میشود در سه ساعت و اگر خواهی که به بینی عمل او را
بگیر از این ارض سیاه بدون انکه بشویند یکجزو و از دهن که تنکیس شده یکجزو و از آب مستنزل
سه جزو و بریز در قدح تشمیع و بگذار در آتش نرم بمثل ارمی قتاب در بند تا خشک شود
از انکه بدار از برای وقت حاجت بعد بگیر از نقرهٔ پاک بی غش صفحهٔ نازک نموده و بعد
را سخت را نرم کوبیده بر نقره مذکور لابلا بطریق خلاص بپاشند و در بوطه گذارند
و دمس بدهند و بیرون آورند آن نقره جگری رنگ شده باشد بعد بگیرند از این قمر
جگری شصت مثقال و ذوب کن و یکقیراط از حجر مذکور بر آن طرح کن که قایم میشود
شمس نیکو لیکه او بسیار زرد و خوش رنگ و ثابت در خلاص و این اقل صبغ
اوست ایضاً اگر بهتر از این میخواهی مشمع کن او را و تشمیع بدهن مذکور ده
تا سه مرتبه که قایم میکند قیراط او صد مثقال قمر را نه غیر قمر و گفت بدان ای برادر
که چون رسید باین مراتب و حاصل گوید برای تو این صبغ و اگر میخواهی که بسایه
اعظم در اکثر



اعظم در اکثر ذهب رسد تشمیع کن این دهن را که مذکور شد مرات تا انکه به بینی که یکی
بر هزار میرود بر قمر نه غیر قمر و گفت اگر بگیری از تنکیس مقدم که مذکور شد با آب سفید
که مستنزل شده اول از آن تعفین کن او را و او از ده روز میکردد شمس حارق
اکثر که صبغ میکند او اج در از ذهب ابریز یعنی زرد و همچنین اگر بچکانی
بطریق نقطه از این بر زجاج یا بر بلور یا بر سنگها میکرداند انها را یاقوت و اگر
بچکانند بر اجساد ذایله میکرداند اکثر و همچنین خبر داده که تنکیس کن
از آب و دهن و تعفین بگذار در زبل چهل روز بعد از آن بچکان از آن بوزن
حبه بر رطلی زیبق که عقد میشود اکثر و ببیند از از این اکثر بگیر سهم بر هزار درهم
از هر جسد که خواهی که قایم میشود موافق رضای حق و اگر شرح کنم این آب و این
دهن را وسعت ندارد کتابهای امین زمان و هر که برتو گشته شد در فایض
مثل را بر گنج همچنان گنجی که باقیست همیشه و هر سال این را بغیر و ندانید حشیشی والسلام
چنانکه حق سبحانه تعالی در کلام خود میفرماید که شجرة تخرج من طور سیناء تنبت
بالدهن و صبغ للآکلین مراد از این حجر است پس فرا گیر در قرع و عمیق کن و مقطر
کن مقطر را هر یک جدا جدا انکه بدار و هر یک جزو را انبیاء و اولیا و حکما چندین
هزار نام خوانده اند بدان ارشدک الله که بعد باید که تقطیر رطوبت کند و از هر
تفصیل صبغ شد از دهن بعد از انکه خواهد صبغ را از دهن بگیرد چون دهن را

با آتش نرم چنانکه نسوزد عقد کنند و در رکن مائی طبخ داده پس صبغ بقوت
و رطوبت مائی تحلیل یافته و از دهن جدا گشته یا رکن مائی یکی شده باین سبب تقطیر
رطوبت باید کرد تا بحرارت آهسته چنانکه جوشش او معلوم نشود در رکن مائی
از صبغة الله جدا گشته در قابله آید هنوز قدری مائیت باقی باشد در صبغ بردار شته
در بشقاب چینی نموده و یک ظرفی را پر از آب صافی نموده و بشقاب را که صبغ در آن است
بر روی آب گذارد که در فتاب تابستان باشد بگذارد تا خشک شود و زنهار که
از گرد و غبار محفوظ بدارند که هلاک صبغ میشود و ضایع میگردد چون خشک شده باشد
بقایستلسرخ است و اوست کبریت احمر زاتی و از بهر آن لسرخ زاتی گفته اند که
ظاهر و باطن او یکصفت است و رنگ او عارض نیست برخلاف کبریت
معدنی که در جوف بیاض است و این معنی در کتاب علامی دان معلوم تو ان کرد و سهل
بجهته عقد زیبق سم الفار سفید را نرم صلایه نموده با بیاض البیض خمیر کنند و یکبوته از آن ب
یک سر بوته و هم باز از این خمیر بزنند و بگذارند تا خشک شود بعد از انکه خوب خشک شده باشد بوته
پر کنند از زیبق بعد بیاورند طرطیر را نرم صلایه نموده با بیاض البیض خمیر کنند و بر روی بوته
بگیرند و بگذارند تا خشک شود بعد بعد گل حکمت گیرند و بگذارند تا خشک شود بعد سه مرتبه همین
بوته را دمس بدهند مرتبه اول به یکمن زبل الفرس مرتبه دوم با دو من مرتبه سیم به سه
بعد از سه دمس بوته را بشکنند و زیبق معقود را ذوب کنند که در نار صابر است
بعد بیاورند عین الدیک را نرم بکوبند و روغن مذاب بریزند بر سر آن بقدری که
خمیر شود بعد چندان صلایه کنند که نیک منجمد شود مانند موم بعد حبهٔ این

زیبق معقود نمایند و بگل حکمت گیرند و با چهار من زبل الفرس دمس بدهند چون بیرون
بیاورند قمر است کامل و اگر این خمیر عین الدیک که مذکور شد بر هر ملقمه که حبه نمایند
و بهمین طریق مذکور عمل نمایند آن ملقمه را قایم نماید و قمر گرداند تجربه است والسلام
طریق عقد زیبق آن است که اول ظرف چینی شکسته را نرم بکوبند و از پارچهٔ تنک
به بیزند و قدری کتیرا کون هم نیک بکوبند و به بیزند و بعد اینها را با عسل خمیر نموده
و بوته شود و مثل ب زنند و بگذارند تا خشک شود بعد بیاورند ماء الکبریت
خالص بی آب قدری از اندرون و قدری از بیرون بوته مذکور آلوده کنند
چنانکه بخورد بوته برود بر هر دو بوته از ماء مذکور خورد بدهند بعد بیاورند زیبق
ده مثقال و بریزند بر صلایه و از ماء الکبریت بریزند بر سر آن و صلایه کنند تا
انکه خاک شود بعد این خاک را بریزند در میان بوته مذکور و آن بوته دیگر را
بر آن وصل نمایند با آن خمیری که بوته ساخته شده بعد بگل حکمت گیرند و خشک
کنند و با چهار من زبل الفرس دمس بدهند و بیرون آورند و آن بوته را بشکنند و به بینند
که زیبق عقد شده است محکم مانند نخود و درخشنده مانند شمس آن را بر قمر طرح
کنند که قمر را صبغ میدهد شگفت قمر بگیرند سم الفار سفید یکپارچه پنج مثقال
ملح القلاده مثقال و بیاید بوتهٔ حدید نصف ملح را بریزند بر کفچه و سم را همچنان
بگذارند بر سر ملح و آن نصف دیگر را بریزند بر سر آن که فرش و لحاف شده باشد بعد بگذارند
بر آتش ذغال چهل نیک داغ شده باشد قدری آب بپاشند بر سر آن

که بخار کنند و بخار بر سم مذکور برسد و باز صبر کنند تا خشک شود و داغ شود باز هم آب بپاشند
و صبر کنند تا خشک شود و داغ شود و آب بپاشند تا هفت هشت مرتبه چنین کنند و بعد بر
دارند کفچه را از روی آتش و بگذارند تا سرد شود بعد آن سم را از نمک پاک کنند و اگر چنانچه
از ملح پاک نشود بگذارند در میان آب تا آنکه ملح آب شود و سم از ملح جدا شود این
سم را خشک نموده نگه بدارند از برای وقت حاجت بعد بیاورند ملح طعام هر قدر که
خواهند و نرم بکوبند و بریزند در میان بوته و بگذارند بر سر آتش ذغال و بدمند تا آنکه
ملح سرخ شود بعد بگذارند بر زمین تا سرد شود این را هم نگه بدارند از برای وقت
حاجت و بعد بیاورند نقره پاک بی غش پنج مثقال و آن تنک کنند بمثل جقجقه
و مقراض کنند بقدر درهم و بیاورند از سم الفار مدبر و از ملح مکلس از هر یک
یکمثقال باهم نیک صلایه کنند و نقره مذکور را قدری نم کنند و این دو مثقال را
لابرلای نقره بپاشند و بکچی رکهنه بر آن ببندند محکم و آتش در زنند و بگذارند جائی
که باد بآن نرسد و بماند تا مجموع بسوزد و خاک گردد بعد آن خاک را از هم باز کنند
و ببینند که بامر خدا شکفته شده بمثل پنبه آن حفظ نمایند از برای وقت حاجت
طریقه شکفت نقره نوع دیگر بگیر ملح القلی هر قدر که خواهی و یا ماء الکبریت یا رکن
دهر دو را باهم نیک صلایه کنی و در ظرف چینی یا ظرف مزجج مطلی با یکمن ذبل
دمس بده و بیرون آورده باز هم بطریق مذکور عمل را اعاده کنی دمس بده تا
هفت مرتبه کبریت بطریق مذکور بدست ملح مذکور داده باش بعد از هفت دمس ملح
محرز نده باشد بعد بیاور نقره را و تنک بکن بمثل جقجقه و مقراض کن بمثل درهم و هر

و مقراض کن بمثل درهم و هر پنج مثقال نقره دو مثقال از ملح مدبر محرز لابرلای نقره بپاشی
در دو فنجان یا آنکه دو پیاله مطلی و با چهار من ذبل اسپ دمس بده و بعد از سرد شدن
بیرون آورده که به بینی بامر خدا نقره شکفته شده است بمثل سفیداب آنرا حفظ نما از برای وقت
حاجت و مجربات است طریقه گرفتن جوهر زرنیخ بگیرند زرنیخ زرد ورقی بسیار خوب صد مثقال
نرم بکوبند و بعد بیاورند گردکان مغزدار بزرگ خوب صد عدد مغز اینها را بیرون
کنند و با زرنیخ مذکور بدقت هر چه تمامتر بکوبند تا آنکه بمثل مرهم شود بعد بیاورند خروع
که بید انجیر نیز گویند آنرا از پوست بیرون آورند و پاک کنند و بکوبند و سه مقابل همه
از این خروع کوفته داخل نمایند و نیکو بکوبند تا آنکه جمله سه اجزا یکی شوند آنوقت
بریزند در میان کاسه مطلی و کاسه مطلی دیگر بر او استوار نمایند و لب هر دو کاسه را
باآهک و سفیده بیضه وصل نمایند بعد تنوری را بقدر پنج من ذبل الفرس بریزند و کاسه
مطلی را بگذارند و پنج من دیگر ذبل بریزند و آتش زنند و هر روزه متوجه آتش باشند
که از زیر و از بالا آتش کم نشود تا مدت بیست شبانه روز هر وقت که آتش
کم شود باز اعاده ذبل نمایند بعد از اتمام وقت معلوم بیرون بیاورند و بگذارند تا سرد
شود و قطع وصل نمایند و ملاحظه آن جوهر کنند که بامر حق سبحانه و تعالی مانند ستاره
پیدا شده والسلام طریقه عمل شمس بگیرند زحل یکمثقال و ذوب کنند و دو مثقال زاج زرد
مسحوق کم کم بر او تطعیم نمایند تا آنکه زحل خاک شود زرد رنگ بگذارند تا سرد شود
بعد صلایه نمایند بعد بیاورند از لوزاج زرد چهار مثقال بکوبند و بریزند بوته و بگذارند
بر آتش تا آب شود آنوقت زحل مدبر را بریزند بر روی زاج مذاب و با سر چوب برهم
بزنند تا آنکه همه یکی شود بگذارند سرد شود آنوقت نرم صلایه نمایند

و نگه بدارند از برای وقت حاجت اینست زحل محمر از این بر فضه طرح بکنند شمس
میشود الله یعلم طریق مریخ محمر بگیرند براده حدید چند آنکه میخواهند و بامثل آن
عقاب یار کنند و بدمس برند و بیرون آورند و باز عقاب بدست او بدهند و دمس
بدهند تا بیست مرتبه چنین کنند آنوقت این محمر است از این بر قمر طرح نمایند شمس
خواهد شد الله یعلم
بیت هیم از سر مریخ محمر بر گیر دال از سر خورشید مدبر بر گیر زنگار صفت
ب وانگه الف بر لام قمر بزن وانگاه زر بر گیر
طریقه دهن نمودن عقرب اول بگیرند
ملح القلی با ماء الکبریت سحق نمایند و خشک کنند و با یکمن ذبل الفرس دمس بدهند و بیرون بیاورند
باز ماء الکبریت بخورد آن بدهند و سحق بلیغ بکنند تا آنکه خشک شود باز هم بدمس برند تا چهل
مرتبه یا بیشتر یا کمتر انتهاش آن است که ملح مذکور دهن شود آنوقت تمام است این را
نگه بدارند از برای وقت حاجت بعد بیاورند ملح طعام و شب از هر یک پنج استار و از
قلقطار و بارود از هر یک دو استار و نیم اجزا را کوفته و داخل قرع نموده
تقطیر کنند و آن مقطر را حفظ نمایند از برای وقت حاجت بعد بیاورند عقرب را
و صلایه کنند و مقابل عقرب از ملح مدبر که دهن شده اضافه نمایند و صلایه کنند تا
خشک شود بعد از ماء مذکور که نگه داشتیم از برای وقت حاجت بریزند بر سر آن بقدر
آنکه اجزا خمیر شود بعد نیک سحق کنند اگر در زیر صلایه خشک بشود باز از ماء مذکور
اجزا را خمیر نمایند و سحق کنند چندان از ماء مذکور بخوردش بدهند و سحق کنند
که دیگر در زیر صلایه خشک نشود آنوقت تمام است اجزا را در شیشه محکم نموده
و گل و دهن شیشه را محکم سلیمانی نموده در میان دیگ سیم

قرار بدهند با مفطول چنانکه شیشه در ته دیگ نرسد بعد روغن کنجد بریزند بر سر
آن تا آنکه سر آنرا بپوشد و بقدر دو انگشت از سر شیشه بگذرد و سر دیگ را محکم بگیرند
که بخار آن بیرون نیاید و با چوب خشک آتش کنند در یک شبانه روز چنان آتش
کنند که روغن نسوزد و همیشه داغ باشد آتش ملایم است بعد از یک شبانه روز سر دیگ
را بکشایند و شیشه ملاحظه نمایند اگر اجزا روغن شده است که عمل تمام است و الا عمل را
از سر گیرند تا آنکه اجزا در میان شیشه روغن شود آنوقت تمام است طریقه برقمرست
بجهة روغن نمودن علم و شنجرف اول بیاورند ... را و نرم بکوبند بمثل خمیر
بقدر یک چهار یک نصف آنرا بریزند در میان کاسه و بمثل کاسه کود نمایند بیاورند زرنیخ
ورق زرد خوب ۲۰ و شنجرف ... ۴۰ همه را بقدر نخود و باقلا کوچک ریزه ریزه
نمایند و بریزند در میان ... که در میان کاسه است و بعد آن نصف دیگر را بریزند بر
روی آن و هر چه از آب ... هست بریزند بر روی آن و سر آنرا بپوشند بگذارند جائی که
گرد بآن نرسد تا مدت دو هفته بر آن بگذرد بعد تنکیس کنند روغنی بعمل آید
برنگ یاقوت بمثل موم طرح آن بر زهره است قاعده تنکیس آن است که بیاورند
دو تا قرع کوچک بفراخور اجزا کردن شیشه بگیرند و باریک باشد و گردن
و فراختر باشد چنانکه گردن یکی برود در میان دیگری بمثل شیشه عمیا آنوقت آن شیشه
گردن باریک را بگل حکمت بگیرند و خشک کنند و اجزا را از میان علف بیرون
آورده همچنان که آلوده است بهمان طریق بریزد در میان قرع و دهن قرع را
با مفطول یا بچیز دیگر قایم کنند چنانکه رسم است بعد دهن شیشه

بکمند در میان کردن آن شیشه که دهنش فراخ تر است و وصل نموده زمینی را حفره کنند و
شیشه خالی را در زمینی دفن نمایند و قدری خاک بر سر آن کنند چنانکه حرارت آتش بان
کارگر نشود و بعد زبل بریزند بر سر آن شیشه دیگر بقدر سه گز و آتش بزنند و رلی کنند تا آنکه
مجموعاً بسوزد و بگذارند تا سرد شود بعد بیرون بیاورند که روغن عمل یاقوت رمانی آمده باشد اما منجمد است
بشکل موم طرحش بر زهره است بجهت ثبوت زیبق بگیرند [رمز] ابر زیبق طرح
کنند در ظرف حدید تا آنکه خاک شود از این خاک بر زهره و مشتری طرح نمایند قمر گردد
عمل ترکیب قمر بگیرند ملح القلی ۱۰ مثقال شوره ۳ مثقال و نیم سم الفار سفید ۵ مثقال بوره زرگری
۲ مثقال و نیم اجزا را با هم سحق بلیغ نموده بریزند در ظرف مزجج مطینی با گومن ذبره مس
بدهند بعد برده آورند میزان کنند آنچه کم شده باشد سم الفار اضافه نمایند و سحق کنند
و باز بطریق مذکور بدمس برند باز میزان کنند آنچه کم شده است سم الفار اضافه نموده بطریق
مذکور عمل را تمام کنند تا وقتی که اجزا در میزان درست بیرون آید دیگر کسر نشده باشد در این
وقت عمل تمام است از این بر زهره طرح نمایند که ترکیب بسیار خوبی است بتجربه رسیده است
بجهت تلیین اجساد و تنقیه بگیرند ماء الرأس که بجای آب سرکه کرده باشند قلی و نوره و ماء و
شد روغن زیت را با این تیزاب صابون بپزند بعد چنین بخواهند که اجساد را تنقیه نمایند
و یا اینکه از ازم کنند بیاورند از این صابون و خورد کنند بریزند در ظرف چینی و سرکه بر
سر آن ریزند و بجوشانند تا آنکه صابون آب شود بعد بگذارند بر زمینی تا سرد شود الوقت اجساد را
سرخ کنند و در آن اندازند تا آنقدر که ضرور باشد که از سواد و چرک پاک شود مجرب است
عمل قمر سرکوره که ذاداله قرین مجرب یافته است الحمد لله تعالی عطارد هم داخل بگیرند
نقره پاک بی غش یکمثقال روح پاک بی غش تخته یکمثقال سم الفار سفید یکمثقال

زرنیخ زرد ورقی بسیار خوب یکمثقال بوره زرگری ایجده نخود تنکار معدنی ایجده نخود
اول سم و زرنیخ را با هم بکوبند بگذارند بکنار بعد بوره و تنکار را با هم بکوبند
این را هم بگذارند بیک کنار بعد آن یکمثقال نقره را ذوب نموده روح را با این
ابر فرو کنند در نقره مذاب بعد بلاتحمل قدری از سم و زرنیخ بریزند بر سر آن که
آب شود و بر سر بوته بایستد و مانع صعود روح شود چنین آن سم و زرنیخ بخورد
مذاب در بوته برود باز هم قدر کمی تطعیم نماید و تحمل میکنند تا آنکه بخورد مذاب
برود باز هم قدر کمی تطعیم نمایند با این طریق عمل نمایند تا آنکه مجموعاً این دو مثقال
سم و زرنیخ را بخورد نقره و روح برود بعد بهمین طریق که مذکور شد بوره
و تنکار را بخورد مذاب کم کم بدهند تا این هم تمام بشود بعد بریزد بر سبیکه
از آن بطریق معرفت و ملاحظه یک برابند بطرح میرود بر زهره منقی طرح
نماید باز هم بلاتحمل از این چهار اجزا بر آن تطعیم کند و بدهد تا بجرخ آید
چندان تطعیم کند که از روح و روح فارق شود یعنی دیگر روح و روح معلوم نشود
الوقت تمام است بریزند بر سبیکه و ملاحظه کنند در محک و در طاب رسد
چگونه است از این قرار عمل کنند اگر محتاج بر مایه باشد مایه بدهند این موقوف
بمعرفت کارکن است والسلام
صفت چهار اجزای که مذکور شد بعد از طرح
چندان تطعیم باید کرد که دیگر روح و روح مرعی نشود این است نوشادر و
نمک ترکی بوره زرگری و سم الفار سفید اجزا مساوی و کوفته نگه دارند
از برای وقت حاجت

ه بجهت شکفت سم الفار بگیرند سم الفار هر قدری که خواسته باشند بگذارند در میان
ظرف خزف مزجج مطینی و قدری ماء العشر بریزند بر روی آن و بگذارند بر روی آتش
ذغال و بدهند تا نرم نرم بجوشد این آب که تمام شد هنوز از رطوبت اندکی باقی
باشد قدری آب ترب بطریق مذکور بریزند بر سر سم مذبور و نرم بجوشانند بطریق
مذکور چون آب ترب خشک شود از تیزاب مذکور بریزند و بجوشانند بهمین طریق
یکبار از تیزاب و یکبار از آب ترب بطریق مذکور عمل نمایند تا آن وقت که سم از
بو بیافتد بعد سرپوش بر سر آن بگذارند و دور را با قدری گل حکمت بگیرند چنانکه بخار
بیرون نرود بگذارند بحال بی رخدشی باشد دیگر ندهند و از سر آتش هم برندارند
بحال جاری خدشی بگذارند باشد که بی رخدشی خواهد شکفت بعد از سرد شدن
بر دارند و به بینند که بامر خدا شکفته شده است بشکل برف
صفت ماء العشر بگیرند
[رمز] ۵ مثقال [رمز] ۲ مثقال [رمز] ۳ مثقال بکوبند
و در قرع ریزند و تقطیر کنند هر گاه بخواهند که اقوی گردد مقطر را در برابر حدید
نمایند و تقطیر کنند هر قدر که بتوانند چنین کنند قوت قاطر بیشتر گردد و هدام
ه طریقه احمر کردن لونت در بگیرند لونت در هر قدری که میخواهند با مثل او زاج زرد لار
و عشر او از زنگار با هم ممزوج نموده تصعید نمایند سرخ میشود
بجهت بیاض چشم بگیرند
صفت ال بوراده نقره پاک خالص یکمثقال زیبق پنج مثقال
ماء الکبریت ۸ مثقال زیبق و بوراده را بریزند در میان ظرف چینی و با
دسته از آبگینه صلایه نموده و کم کم از عرق گوگرد بخورد شی بدهند بر روی
آتش ملایم و بتدریج عرقش کشند بعد نرم صلایه نموده الکحل فرمایند



| | |
|---|---|
| ار دوایم طلب از صنعت سمش قمری | با تو راست بگویم که زراهش خبری |
| اول از معدن و حیوان و نباتات بیار | بعد از آن کبر از آن جنس که باشد حجری |
| کن به هموزن حجر معدن و حیوان و نبات | بیست ساعت از آن آتش سوزان ببری |

~~بجهت ساختن مرکب اعلا~~

بجهت ساختن مرکب اعلا بگیرند برنج را چندانکه میخواهند بریزند در میان ظرفی
از حدید یا چدن و آتش در زیر آن کنند و بر هم بزنند تا آنکه سیاه شود
و مشتعل گردد پس دفعتاً قدری آب بریزند بر روی آن بقدر آنکه چهار
انگشت بر روی آن بایستد بعد بجوشانند بقدر آنکه هرچه ذائقه در
آن است با آب داخل شود آنوقت بگذارند بر زمینی تا سرد شود بعد
صاف نموده تفاله آن را بدور ریزند و این آب نگه بدارند از برای
وقت حاجت چون خواسته باشند که مرکب بسازند بعوض از
این آب بکار برند و دیگر آب خالص داخل نکنند
طریقه ساختن مرکب
بگیرند مازوی کبود بی چربه ده مثقال زاج سیاه لاری بسیار خوب ده مثقال
بیست مثقال صمغ عربی سفید خوب چهل مثقال ملح طبرزد
چهار مثقال در اول صمغ را در آب صاف حل نموده صاف کنند بعد
مازو را نیم کوب نموده در آب ریزند و بجوشانند تا آنکه ثلث
در آن هست تمام گرفته شود بعد زاج و ملح را نرم کوفته داخل آب

مازو کنند و سه جوش بزنند بعد بگذارند بر زمین تا سرد شود و صاف
کنند و صاف آنرا باز بجوشانند تا آنکه غلیظ شد بعد بیاورند ظرفی از
چینی اگر نباشد از مس [illegible] ده و صمغ صاف کرده و این اب زاج و مازو
و مجموع را بریزند در میان ظرف مذکور و از آب برنج مدبر بریزند بر
سر آن بقدر کفایت و با دسته از زجاج یک روز سحق کنند
این است مرکب اعلای بسیار خوب باتعریف و ثابت



ای که دایم طالب از صنعت شمس و قمری / با تو من راست بگویم گر راه خبری
اول از معدن و حیوان و نباتات بیار / بعد از آن گیر از آن جنس که نامش حجری
کن یکی همه وزن حجر معدن و حیوان و نبات / بیست [illegible] از آن آتش سوزان ببری
سرد چون گشت بر هم آر و به پی صنعت حق / جوهری را که بجویش ندیدی بصری
ملغمه چون که کنی باز بروح جسد را / گر بوزان دهی نقش تو صاحب هنری
باز در آتش و دو هفته سپری روز دیگر / در چهارم شود [illegible] چه نیکو نگری
حل و عقدش چه کنی باز شود چون دهن است / قمر و شمس کند همچو [illegible] ببری
هفت بگذار عمل کان شود جوانی / ریزه آتش سازا همه احیا کند تازه زری
کو کنی صنایع تو تمامی لعلش / پیر چرا چنین حجر نفسی و نامش نبری
لان مدبر که بود معدن و حیوان و نبات / که کند ترتیب جوهر جنس حجری
روشن و فاش بزبان ابجد / چونکه بر رمز حکیمان همه کس ره نبری
صورت صاد بود اول و نون آخر / هشت عدد دارد از این پی حروف صوری
عین علمت الف بیکی از عین حجر / سی منازل بود شمیم که بر او نگری
بیش از این سر خدا [illegible] فاش / زیر [illegible] کند قسم خرده [illegible]

باب تیزاب مغرب بیان فصل در اکسیر اعظم این علی بر اثب السید از و نقل کرده اند گفت
بگیرند از نوشادر هر قدر که میخواهند و هموزن آن زاج زرد با هم نرم صلایه کنند و در
میان کاسه تصعید نمایند تا پنج مرتبه مکرر کنند تا نوشادر زرد شود و رنگی او
بسرخی زند بعد از آن بگیرند قشر البیض برابر نوشادر و موی سر جوان که رنگی سیاه
بود باید پاک بشویند و بمقراض ریزه ریزه کنند و این هر سه مقابل بصلایه برند و
در قاروره کرده در حل زبل الفرس برند هر هفت روز یکبار زبل را اعاده کنند
یعنی جدید نمایند تا چهل یوم بعد برارند چنین چیز سرخ گشته باشد بریزند در قرع و
تقطیر کنند از او آبی مقطر میشود سرخ پس بگیرند زیبق پاک کرده و در ظرف حدید
ریزند و بگذارند بر سر آتش فهم و از این تیزاب کم کم بر او ریزند و بجوشانند
که عقد شود مانند سنگی سرخ گردد و یک از این زیبق بر صد جزو از
هر جسد که طرح کنند زر خالص گردد و اگر یکبار حل و عقد کنند یک بر
هزار و اگر [illegible] و بهفت بار بر صد یک بر هر چند که خواهد بزند والله یعلم
سوگندم من بطالیس و [illegible] دان / در عمر خود ندیدم یک لطف چون [illegible] دان

کردند عمر ضایع این قوم در ضلالت / شعر است [illegible] لول و منقایت [illegible] شان
یارب تو بند کردی بر دیدهاشان در دل / خوانند و مینرانند این علم سهل و آسان
ترکیب این صناعت اندر شکی نهادم / روشن چنانکه باید بر زیرک سخن دان
از آب باد و آتش در خاک پاک حکمت / چار و [illegible] مضاعف مخلوط کن بمیزان
تا بر تو کشف گردد اسرار ها تمامت / جمع از هشت و چار [illegible] بکن دیگرشان
این است منزل صعب این راه چون رسیدی / باید رسی بمنزل از ته این بیابان

بابا و خاکی آتش با خاکی ماند آبی / زنهار تا نگردی چون دیو گرد انسان
حق را طلب ای انسان مارات حرهم رو / بشناس آن و این را با جد و جهد امکان
ورنه چنانکه ابلیس انسان و حق ندانی / خواهی اگر تو لعنت انکه چو حرمان
بشناس خویشتن را از بحر خود برون آر / آن جوهر گرامی کان لؤلؤ و مرجان
در بر و بحر پیدا در شرق و غرب موجود / در پیش شاه و درویش با شهریار و دهقان
چون قطره آب خوب چون روح در بدنها / پنهان و آشکارا نزدیک خاص و عامان
خار و عزیز و سنگی بی قیمت و بقیمت / چون لؤلؤ و جواهر از آب و خاکی ارزان
گفتم که انچه باید ای طالبان این راه / کردم پدید روشن این راه خوار و آسان
گر بشنوی ترا به ور نشنوی مرا چه / تقدیر حق چنین است ای طالبان امکان
تسوید را و تبیض تصفیر را و تحمیر / سیراب و تشنه گردان از [illegible] درمان
کردیم بر تو روشن این راه تا رو تیره / چون خضر اگر بنوشی زین چشمه آب حیوان
از روشنی که گفتم تدبیر حق تمامت / منشور قوم گشتم ذوق می است از جان
هم ابتداش گفتم هم انتهاش خواندم / چیزی نماندم از گفته حکیمان
راندم سخن تمامت از اول و از آخر / آخر چه اول آمد اول چه آخر آن
پرورد کار داند گفتم همه تمامت / چون شعر دیگران نیست قرآن کتاب خوانان
روح نبی مرسل بر حق گواه باشد / مرزانکه یکسر مو بر قول ماست کتمان

مقصود ازین صناعت در سر تو چیزیست ... تا آنکه طرح سازی یک جزو بر هزاران
دینار زر این قوم یک نیم بیش نارد ... گر صد شود و گر یک در بازدای حریفان
نه روی آنکه روزی شادان شود ازین کار ... نه بار آنکه یکدم زین رنج ره رسد بامان
گردد شهاب ثاقب تا کی چو دیو گردی ... گر سهم آتشینش روزی شوی تو سوزان
جابر بکردن تو مست تا دان قیامت ... هر جایکی که ریزد خونهای قلب کاران
اندر میان باطل تدبیر حق نهادن ... چو سیه دچیزی نداند تدبیر پاک یزدان
در هر رسانه صد جا سوگند یاد کردم ... یعنی بحق جعفر دادم نشان حجرشان
بیمارگان بیهوش چیزی نسخها بخوانند ... ماهر شوند اول آخر شوند عریان
تدبیرهای باز زان سان که گفته باشد ... زانی یکه چند بیزانی بمان تو چندان
تدبیرهای این قوم گر جمله بر تو خوانم ... حیران شوی و ناله از کردهای ایشان
این کرده سرخ آهن تدبیر زر و نقره ... وان کرده توتیا را یار زراج حملان
آن گفته ای دریغا تدبیرها خطا شد ... وین نیز گفته ای چند بد بوم کوهی اوزان
آن کرده زر و زیبق با یکدیگر ممازج ... وین زر و توتیا را آمیخته هر دو نادان



از کند روز زرنیخ آن زرد روی کشته ... در عقد خام زیبق این سخت و سست و حیران
ترکیب آب زرد آن هر دمی بنوعی ... وین هر دمی بنالد از بهر تاب سوزان
روزی هزار باره این بر محک بمالد ... بهر سفید و زرد آن بر چلوشش و سندان
آن کرده طرح زرنیخ خشک و کبود و تیره ... واین کرده سخت قلعی از آهن گدازان
ترکیب زر و زیبق تصعیدهای زرنیخ ... خود شعر و بیضه و دم ظلمست و روز و بهتان
اعمالهای این قوم اندر عدد نیاید ... گر یک کتاب خوانی ای دوست یا هزاران
ای قدر اهل صنعت ای آفتاب حکمت ... ای آستانهٔ تو بهتر ز سقف کیوان
در ظلمت شد یکسر برهان مهوشانرا ... بنمای شان تو راهی ای آفتاب رخشان
تا کی ز کیت چار و ز سبعه سبعی ... ای جمع اهل صنعت باشد دل پریشان
یک نکته است بشنو در صنعتان عامی ... کاندر جهان نگوید کس نکتهٔ بدین سان
آنکس تواند اکسیر کردن که او ز گندم ... آتش آورد دلخواه گندم کند هم آسان
این است آیت عجوبه در شان مالک منزل ... در هر اسرار نگنجد اسرار سرفرازان
از معجزات عیسیت وان خلیل و احمد ... مختار قاب قوسین موسی آل عمران

علم گر نیش خوان بر رخت چو نسب این ... انگو بدین کرامات منشور یافت فرمان
او یوسف است سانی این گنجهای عالم ... در دست اوست یکسر آرد آرد گیر آسان
صاحب زمان قطب اوست منکر باد بخواری ... گر پرده پوش باشد و در لباس عریان
حاتم کجاست بر ملکی هر جا که نامداری ... پیند دهد مرادش غمخوار نامرادان
بر بندگان ملکش چون آفتاب تابد ... همواره او بشفقت بر گبر و بر مسلمان
چون ابر نوبهاری باران جود بارم ... بر ارض تشنه بارد معمار خواه ویران
بر اهل این صناعت از شاه تا بدرویش ... بستان بگیر گوید بر گبر و زور زوهان
کوته کنم حکایت بر دند کوی دولت ... این اهل با سعادت از جمله اهل فضلان
تا هست قطب ساکن باشد روان شب آهنگ ... در چرخ ماه خورشید در برجها بجولان
بادا خجسته دایم از سال و ماه هر یک ... تا سال و ماه باشد اندر میان کیهان
هر روز ساعت او جمعیت دیگر گون ... از گنج خانهٔ غیب تابان بسوی ایشان

خضابی که موی را سیاه کند صفت آن مازو یکرطل کتیرا روی سوخته نیم عدد از هر یک پنجدرم
نوشادر چهار درم نمک اندرانی دو درم مازو را در روغن زیت بریان کنند تا شق شود بعد با
اجزای دیگر بکوبند و بآب گرم تر کنند و بگذارند تا چهار ساعت بگذرد بعد از ان سر و ریش بشویند
و خشک کنند و این خضاب را در ان بمالند بعد از شش ساعت باب نیم گرم بشویند خضاب
دیگر وسمه چهل درم حنا پنجدرم باهم جمع شود بروغن گل چرب کنند و باب گرم تر کنند و بمالند و
صباح باب گرم بشویند خضاب دیگر حنا چهار درم وسمه هشت درم روی سوخته نیم یک
نمک اندرانی مازو سبز بریان کرده بروغن زیت خبث الحدید از هر یک شش درم کوفته و بیخته
باب گرم تر کنند و خضاب کنند خضاب دیگر بگیرند یک عدد جوز هندی و سر آن سوراخ نمایند و مغز
آن برون آورند بهم وزن آن مغز عسل و نیم وزن ان شقایق النعمان و هر سه را باهم بکوبند
تا بطریق معجون شود بعد در همان پوست جوز هندی پر کنند و سر شان محکم کنند و در حل زبل بگذارند تا چهل روز
بعد برون آورند اگر بعد سیاه شده باشد که خوب والا باز بگذارند تا خوب سیاه شود بعد از
آن بقدر یک مثقال از آن بر موی بمالند چنان سیاه شود که اگر ز سفید نشود خضاب دیگر
مازو چهل عدد با نمک بریان کنند را سخت بنجنقال حنا بیست مثقال بکوبند
و با حنا تر کنند و شب بمالند و صباح بصابون رقی بشویند بهترین خضابها است
قرص عود بنوع دیگر معده را قوت دهد طعام را هضم کند و اشتها آورد صفت
قرنفل مصطکی از هر یک سه درم قاقله صغار سنبل الطیب بسباسه از هر یک
دو درم عود خام خرفه پوست ترنج از هر یک پنجدرم زعفران جوز بوا زنجبیل دار
فلفل از هر یک یکدرم قند سفید بوزن ادویه کوفته و بیخته اقراص سازند
قرص کندر قی و هیضه باز دارد صفت ان کندر سه درم قرفه پنجدرم کبابه چینی
قاقله صغار سک از هر یک دو درم مشک کافور از هر یک دانگی قرنفل
یکدرم کوفته و بیخته باب تر کنند اقراص سازند شربتی یک مثقال

باده درم شراب نافع باشد قرص راسن قی وهیضه باز دارد و خواب خوش آورد
صفت ان قرنفل ده درم سک قرفه راسن از هر یک دو درم مصطکی افیون پوست
بیخ لفاح از هر یک یکدرم کوفته وبیخته اقراص سازند قرص حب الاس اسهال وقی باز دارد
صفت ان سماق حب الاس کزمازج گل ارمنی نشاسته بریان کرده بلوط از هر یک ده
درم مقل یکدرم پوست انار مازو از هر یک پنجدرم کوفته وبیخته اقراص سازند شربتی دو درم
باب به یا اب سیب بنوشند قرص دیگر که قی بلغمی و سوداوی را نافع باشد و معده را قوت دهد
صفت ان پوست بیرون پسته گل سرخ از هر یک چهار درم عود خام مصطکی از هر یک سه درم
سک پنجدرم کوفته وبیخته باب سیب سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال قرص لسد قی الدم را
نافع باشد صفت ان لسد مغسول ده درم کندر اقاقیا گلنار صمغ عربی از هر یک چهار درم
کثیرا گل مختوم از هر یک سه درم دارچینی یکدرم کوفته وبیخته باب سرشته قرص سازند
شربتی یکمثقال با شراب الجبار قرص سورمه قریب المنفعت است به لسد یعنی بقرص
لسد صفت ان سورمه اصفهانی شادنج عدسی مغسول دم الاخوین از هر یک سه
درم گلنار مازو از هر یک دو درم شاخ بز کوهی سوخته اقاقیا از هر یک دو درم لادن
زعفران از هر یک نیمدرم پرسیاوشان یکدرم ونیم کوفته وبیخته باب لسان الحمل سرشته
اقراص سازند شربتی دو درم قرص الطین قرحه مثانه و بول الدم را نافع باشد صفت
گل مختوم طباشیر کثیرا صمغ عربی صمغ فارسی مغز تخم خربزه مغز تخم خیارین تخم خرفه
اجزا مساوی کوفته وبیخته بلعاب بزر قطونا سرشته اقراص سازند بنوشند
قرص قرص سنبل الطیب ورم صلب جگر او معده را نافع باشد صفت ان
سنبل الطیب فقاح اذخر سلیخه ریوند چینی قصب الذریره از هر یک سه درم
زعفران انیسون مرمکی قسط تلخ فلفل از هر یک یکدرم مقل مصطکی از هر یک دو درم
اشق نیمدرم اشق و مقل را در مثلث حل کنند و باقی ادویه را کوفته وبیخته

باین سرشته وقرص سازند شربتی دو درم جهت ورم معده با مثلث و جهت ورم جگر با سکنجبین
بدهند قرص کزمازج ترکیب جالینوس است سپرز صلب را بگدازد صفت ان کزمازج چهار
مثقال فلفل سفید اسارون سنبل الطیب اشق از هر یک ده مثقال اشق را در سرکه
عنصل حل کنند و ادویها را کوفته وبیخته بان سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال با سکنجبین
بنوشند قرص کهربا نسخه دیگر بول الدم را نافع باشد صفت ان کهربا صمغ عربی نشاسته
کثیرا مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا از هر یک یکدرم ونیم کوفته وبیخته بلعاب
بزر قطونا سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با شیره تخم خرفه بنوشند قرص شب یمانی
بول الدم را نافع باشد شب یمانی دم الاخوین گلنار از هر یک سه درم کثیرا شش درم
صمغ عربی دو درم کوفته وبیخته باب خرفه سبز سرشته اقراص سازند شربتی دو درم با شراب
حب الاس بدهند قرص بزور که جرب مثانه را نافع باشد صفت ان مغز تخم خربزه ده
درم مغز تخم خیارین هر یک پنجدرم مغز تخم کدو تخم خطمی مغز بادام شیرین کثیرا نشاسته
رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم بزر البنج یکدرم کوفته وبیخته
باب سرشته اقراص سازند شربتی دو درم بشراب بنفشه بنوشند قرص بنفشه تب با سرفه
را نافع باشد صفت ان بنفشه مغز بادام شیرین مغز تخم کدو مغز تخم خیارین کثیرا گل سرخ
از هر یک پنجدرم رب السوس گل ارمنی نشاسته از هر یک سه درم مصطکی یکمثقال سنبل
الطیب یکدرم کوفته وبیخته باب سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال قرص بنفشه نسخه
دیگر که چون با تب و سرفه قبض طبیعت باشد نافع بود صفت ان بنفشه ده
درم ترید سفید پنجدرم رب السوس سه درم گل سرخ سقمونیا از هر یک سه درم
مصطکی یکدرم ونیم کثیرا نیمدرم کوفته وبیخته باب سرشته اقراص سازند شربتی
دو درم ونیم بجلاب دهند قرص غاریقون که سپرز غلیظ را دفع کند

صفت ان غاریقون گل سرخ از هر یک پنجدرم طباشیر زرشک از هر یک دو درم
عصاره غافث سنبل الطیب لک مغسول ریوند چینی پوست بیخ کبر در سرکه
خیسانیده و خشک کرده از هر یک یکدرم ونیم کوفته وبیخته باب سرشته اقراص
سازند شربتی دو درم با سکنجبین بدهند قرص که ضعف معده و ضیق النفس و
سلس البول را نافع باشد صفت ان گل سرخ سنبل الطیب از هر یک سه
درم صمغ عربی نار مشک از هر یک دو درم مصطکی یکدرم طباشیر گلنار از هر یک
یکمثقال ونیم کوفته وبیخته باب سرشته اقراص سازند شربتی سه درم با گلقند بدهند
قرص صموغی که دشواری وضع حمل را اسان گرداند و بچه مرده و زنده را در
ساعت بیرون آورد صفت ان مرصاف جاوشیر از هر یک یکدرم و
حلتیث نیمدرم کوفته وبیخته باب سرشته اقراص سازند مجموع آن یکشربت است
باب سداب یا با طبیخ حلبه بدهند و تجربه اینها همین عمل کند قرصی که قی الدم
را نافع باشد صفت ان اقاقیا تخم گل سرخ افیون بزر البنج گل ارمنی گلنار
صمغ عربی اجزا مساوی کوفته وبیخته باب خرفه تازه سرشته اقراص سازند شر
بتی نیم مثقال با رب به یا رب سیب بدهند قرص کهربا نسخه دیگر که اسهال
دموی و افراط خون بواسیر و خون حیضی را نافع باشد صفت ان کهربا
خشخاش مصطکی از هر یک ده درم زعفران دو درم کوفته وبیخته بلعاب بزر
قطونا سرشته اقراص سازند قرص حابس معده را قوت دهد و قی و اسهال
باز دارد صفت ان گل سرخ طباشیر انار دانه کشنیز خشک بریان کرده
از هر یک دو مثقال پوست بیرون پسته مصطکی از هر یک نیم مثقال

توتیای مغسول شش درم مامیران چینی شیاف مامیثا از هر یک پنجدرم دار فلفل
زنجبیل زبد البحر حضض مکی پوست هلیله زرد شادنج هندی از هر یک سه درم
زعفران دو درم کثیرا صمغ عربی از هر یک دو مثقال کوفته وبیخته باب سرشته
شیاف سازند شیاف حلتیث خیالات و ابتدای نزول آب را نافع باشد
صفت ان حلتیث خربق سفید از هر یک ده درم سکبینج سه درم کوفته و
بیخته بعسل سرشته شیاف سازند شیاف دینار نوعی دیگر سبل و ظفره و
جرب را نافع باشد و چشم را جلا دهد صفت ان اقلیمیای طلا سفیداب قلعی
از هر یک ده درم کثیرا مرصاف از هر یک پنجدرم مروارید ناسفته مرجان دم الا
خوین از هر یک چهار درم زرنیخ سرخ نبات سفید اقاقیا از هر یک نیمدرم افیون
هفت درم زعفران نشاسته روی سوخته از هر یک دو درم کوفته وبیخته
باب سرشته شیاف سازند شیافی که جرب و سبل و شحم زاید را نافع باشد
صفت ان سادج هندی شش درم صمغ عربی پنجدرم زنگار سه درم مس سوخته
قلقطار سوخته از هر یک دو درم افیون مرصاف از هر یک یکدرم زعفران
نیمدرم کوفته وبیخته باب سداب سرشته شیاف سازند شیاف دیگر که همین
خاصیت دارد صفت ان زنگار سه درم سفیداب قلعی اقلیمیای نقره صمغ
عربی اشق از هر دو درم اشق را باب سداب حل کنند و باقی ادویه را کوفته وبیخته
بدان سرشته شیاف سازند شیافی که شره و قرحه را نافع باشد و نشان قرحه را ببرد
صفت ان شاخ گوزن سوخته اقلیمیای نقره از هر یک چهار درم توتیا مس
دو درم صمغ عربی سه درم افیون یکدرم کوفته وبیخته باب سرشته شیاف سازند
شیافی که انواع سوزنک را در سه روز رفع کند صفت ان پلپل لسان
آب ندیده مگس خرخاکی و فضله موش از هر یک یکمثقال شیرخشت سفید سه مثقال
باهم کوفته و شیاف سازند بنواخور مر قضیب بعد از هر ادرار بگذارند در سوراخ
احلیل

ذرور ملکایا ابتدای رمد را نافع باشد صفت آن عنزروت پرورده بشیر خران ستة و
صمغ عربی نبات سفید مساوی کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور اصفر نافع است از جهت
لکمة المده و درد چشم که بسبب رطوبت باشد صفت آن عنزروت مدبر بشیر خر پنجدرم
شیاف مامیثا دو درم صبر سقوطری تخم گل سرخ زعفران از هر یک نیمدرم افیون
چهار دانگ کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور اصفر نوع دیگر عنزروت مدبر
بشیر خر ده درم صبر سقوطری زعفران حضض مکی از هر یک دو درم مرصاف یکدرم کوفته
و بیخته اکتحال فرمایند ذرور اصفر نوع دیگر که قرحه و سلاق را نافع باشد صفت آن
سورمه اصفهانی شادنج عدسی مغسول کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور گل
سفید که ابتدای رمد را نافع باشد صفت آن اقلیمیای نقره سفیداب قلعی صبر سقو
طری از هر یک ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی چهل درم گل سفید شصت درم
نشاسته سی درم افیون ده درم کوفته و بیخته باب رازیانه بپرورند و خشک کنند
و باز بکوبند و ذرور سازند و اکتحال فرمایند ذرور رمادی جرب و سبل و دمعه را
نافع باشد صفت آن مامیران چینی یکدرم توتیای کرمانی پرورده بشیر خر شبح سوخته
پرورده بشیر خر توبال مس سوخته سورمه اصفهانی پرورده باب لیمو از هر یک
ده درم کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور وردی سلاق و بثره و قرحه رطبه را
نافع باشد صفت آن سفیداب قلعی سه درم اقلیمیای نقره دو درم افیون دو دا
نگ عنزروت مدبر نیمدرم مس سوخته دو دانگ شادنج مغسول چهار دانگ
کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور عنزروتی قرحه را پاک کند صفت آن
نشاسته سه درم عنزروت مدبر سفیداب قلعی از هر یک دو درم کوفته و بیخته اکتحال
فرمایند ذرور دیگر بیاض را نافع باشد صفت آن سرگین خطاف عاقرقرحا عنزروت
زنگار مسحوق نیا اقلیمیا اجزا مساوی کوفته بیخته اکتحال فرمایند بعسل مصفی سرشته
اکتحال نمایند ذرور دیگر دمعه و جرب و ضعف بصر را نافع باشد خاصه پیر الزا

صفت آن توتیای مغسول ده درم پوست هلیله زرد صبر سقوطری دارفلفل زرد چوبه از
هر یک پنجدرم فلفل دو درم کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور دیگر نافع است جهت درد
چشم کهنه و سرخی و دمعه صفت آن توتیای مغسول نشاسته سفیداب قلعی اجزا
مساوی کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور ظفره صفت آن شیاف مامیثا
ساذج هندی حماما از هر یک یکدانگ و نیم سورمه اصفهانی فلفل زنگار از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور دیگر نافع است از جهت جرب و سبل و ظفره
و اکله جفن صفت آن اقلیمیای نقره صمغ عربی از هر یک سه درم زعفران فلفل شنجرف
از هر یک دو درم افیون یکدرم و نیم کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور دیگر از جهت
درد چشم اطفال نافع است صفت آن عنزروت مدبر بشیر خر چشم از هر یک ده
درم مامیران چینی دم الاخوین از هر یک دو درم کوفته و بیخته اکتحال فرمایند
ذرور سبل صفت آن توتیای مغسول دو مثقال مامیران چینی دو درم حضض مکی
زبد البحر صبر سقوطری دار فلفل پوست هلیله زرد از هر یک یکدرم عنزروت مدبر چهار مثقال
صمغ عربی یکمثقال کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور بیاض صفت آن ساذج هندی
ششدرم مس سوخته سورمه اصفهانی توبال مس از هر یک سه درم شادنج عدسی مغسول
مرصاف از هر یک یکدرم صدف سوخته مامیران چینی از هر یک دو درم کوفته و بیخته
اکتحال فرمایند ذرور لمنه صفت آن دارفلفل ده دانگ پوست هلیله زرد حضض مکی
مر مکی از هر یک دو درم زبد البحر یکدرم مامیران چینی دو دانگ صبر زرد یکدانگ و نیم
کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور کافوری نافع است از جهت حرارت چشم و رمد گرم
صفت آن صدف سوخته مروارید ناسفته از هر یک دو درم نشاسته یکدرم کافور یکدانگ
کوفته و بیخته اکتحال فرمایند ذرور اربعه بجهت التیام جراحت صفت آن گوشت
برویاند و خون رفتن از جراحت باز دارد و رعاف را نافع باشد صفت آن
عنزروت مر مکی کندر دم الاخوین اجزا مساوی کوفته و بیخته ذرور سازند

ذرور دیگر همین خاصیت دارد صفت آن عنزروت دم الاخوین کندر گلنار گل
ارمنی از هر یک نیمدرم عدس مقشر یکدرم کوفته و بیخته ذرور سازند ذرور دیگر
لحم زاید را بخورد و سر جراحت را به بندد و سخت کند و وقت بسته شدن در
اول سر جراحت باز کند و رطوبت پاک کند و گوشت برویاند صفت آن
عنزروت چهار درم دم الاخوین دو درم گل مختوم مرداسنگ مر مکی کندر از هر
یک یکدرم و نیم گل ارمنی شیاف مامیثا از هر یک یکدرم و نیم صبر سقوطری
زراوند مدحرج از هر یک دو درم کوفته و بیخته ذرور سازند ذرور دیگر نافع است
از جهت نتو رحم و مقعد صفت آن سفیداب قلعی گلنار شب یمانی مازو
مساوی کوفته و بیخته مقعد را بروغن گل چرب کنند و بر آن افشانند
ذرور دیگر استرخای مقعد را نافع باشد صفت آن جفت بلوط مازو قشور کندر
شبح سوخته گلنار شاخ گوزن محرق مرداسنگ صدف سوخته اقلیمیا
اجزا مساوی کوفته و بیخته ذرور سازند ذرور دیگر که همین خاصیت
دارد صفت آن جفت بلوط گلنار جوز السرو کاغذ سوخته از هر یک سه
درم کوفته و بیخته بر مقعد افشانند ذرور دیگر سوختگی آتش و روغن گرم
و آب گرم و امثال اینها را نافع باشد صفت آن مرداسنگ و آهک شسته و
حنا از هر یک قدری بکوبند و جای سوختگی را بروغن گل چرب کنند و این ذرور
افشانند در سه روز رفع شود ان شاء الله تعالی
ایارج فیقرا اعضا غذا را پاک
کند و فضول را از دماغ فرود آورد و لقوه و گرانی گوش و زبان
و استرخای مثانه و معده و سایر اعضا و اوجاع مفاصل و قولنج را
نافع باشد صفت آن سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان
سلیخه اسارون مصطکی زعفران از هر یک دو مثقال صبر سقوطری دو

وزن ادویه کوفته و بیخته شربتی دو درم بعسل و آب گرم بیاشامند ایارج لوغاذیا
صرع و مالیخولیا و فالج و سکته و رعشه و لقوه و تشنج و جذام و داء الفیل و برص
و بهق و کلف و قوبا و سعفه و صداع و درد شقیقه و دوار و صمم و شوصه
کلبی و عسر النفس و درد گرده و مثانه و نقرس و وجع مفاصل و عرق
النساء و درد گوش و داء الثعلب و داء الحیه و ریشهای کهنه بدن را نافع باشد
و حیض بگشاید و این مسهل مبارکیست و اسهال او بی زحمت است صفت آن
شحم حنظل پنجدرم پیاز عنصل مشوی غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق از
هر یک چهار درم و نیم افتیمون کمادریوس مقل صبر سقوطری از هر یک سه درم
حاشا هیوفاریقون ساذج هندی فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید جاوشیر
مرصاف جندبیدستر فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین فرفیون
سنبل الطیب حماما زنجبیل از هر یک دو درم جنطیانا اسطوخودوس از هر یک یکدرم
و نیم کوفته و بیخته بعسل سرشته بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی چهار مثقال
باب گرم و عسل بنوشند
ایارج لوغاذیا نسخه متعارف منافع هر دو قریب یکدیگر
اند صفت آن شحم حنظل سقمونیا صبر سقوطری از هر یک پانزده درم بصل
الفار هشت درم افتیمون غاریقون خربق سیاه از هر یک ده درم حاشا ده
درم فراسیون بسفایج سلیخه از هر یک هفت درم فلفل سیاه دارفلفل سنبل الطیب
زعفران دارچینی مر مکی فطراسالیون از هر یک چهار درم جاوشیر سکبینج عصاره
افسنتین اسطوخودوس کمادریوس اسقوریون از هر یک پنجدرم زنجبیل
جندبیدستر زراوند طویل جنطیانای رومی از هر یک سه درم کوفته و بیخته
بعسل سرشته بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی چهار درم با یکدرم نمک طعام
در طبخ افتیمون بنوشند
ایارج جالینوس نفع این از لوغاذیا بیشتر است

لقوه و فالج و تشنج و کثر خاي معده و مثانه و امراض بلغمي و سوداوي را نافع است
و سلسل البول را باز دارد و اخلاط غليظ و لزج را از بدن پاک کند صفت ان
شحم حنظل غاريقون بصل الفار اشق سقمونيا فربيون سياه فرفيون هيوفاريقون از
هر يک شانزده درم بسفايج کمادريوس افتيمون شامي سليخه از هر يک هفت درم
مرمکي سکبينج زراوند طويل زراوند مدحرج فلفل سياه و سفيد دار فلفل دارچيني
جاوشير جندبيدستر فطراساليون از هر يک چهار درم کوفته و بيخته بعسل سرشته
شربتي چهار مثقال بنوشند اغير لولوئي جرب و سبل و شرناق و ضعف باصره
را نافع باشد صفت ان توتياي کرماني مغسول و شنج محرق از هر يک ده درم
مرواريد ناسفته شش درم نبات سفيد پنجدرم کوفته و بيخته اکتحال فرمايند
اکسيرين که قرحه و سولج را نافع باشد صفت ان سفيداب قلعي هشت درم اقليميا
نقره صمغ عربي از هر يک چهار درم روي سوخته يکدرم نشاسته افيون از هر يک
دو درم عنزروت دو درم کوفته و بيخته اکتحال فرمايند برشعثا نسخه
شيخ ابو علي سينا زکام و نزله را نافع باشد و اوجاع را ساکن کرداند قطع
خون رفتن کند صفت ان فلفل سفيد بزر البنج از هر يک بيست مثقال
افيون ده مثقال زعفران پنجمثقال سنبل الطيب عاقرقرحا فرفيون از هر يک
يکمثقال کوفته و بيخته باسه چندان عسل بسرشند و در ظرف چيني يا برنج
کنند و بگذارند در ميان جو و بعد از شش ماه استعمال نمايند شربتي
مقدار يک فندق بنوشند پيشي از تراکيب حکماي هندست و از جهت جذام
عظيم المنفعت است صفت ان هليله سياه شيطرج هندي از هر يک
ده درم دار فلفل پنجدرم پشن سفيد دو درم و نيم کوفته و بيخته بروغن

کاو چرب کنند و بعسل معجون سازند شربتي يکمثقال بدهند پيشي نوعديگر اينهم
همان خاصيت دارد صفت ان هليله کابلي بليله آمله مقشر شيطرج از هر يک
چهار درم جوزبوا و مغز هال قشور کندر قو مو دار فلفل نار مشک کندش عصاره
اسقيل سادج هندي از هر يک هشت مثقال پشن سفيد چهار مثقال کوفته و بيخته
باسه چندان فانيد معجون سازند شربتي يکمثقال بدهند برود حصرم جرب و
سبل و بياض و سلاق و دمعه و ظفره را نافع باشد صفت ان توتياي
کرماني مغسول ده درم پوست هليله زرد زنجبيل زرد چوبه از هر يک پنجدرم دار
فلفل ماميران چيني از هر يک سه درم نمک هندي يک درم کوفته و بيخته اکتحال
فرمايند پس از انکه بيست روز باب غوره پرورده باشند و در سايه خشک کرده
باشند و ديگر باره کوفته و نرم صلايه نموده اکتحال فرمايند برود بنفشه جرب را
نافع باشد صفت ان بنفشه کثيرا خشک بريان کرده مقشر نموده صمغ عربي کتيرا
از هر يک يکدرم نشاسته سه درم کوفته و بيخته پنج نوبت در سرکه پرورند و خشک
کنند و ديگر باره کوفته و نرم صلايه نموده اکتحال فرمايند برود وردي قرحه و سولج را
نافع باشد صفت ان سفيداب قلعي پانزده درم اقليمياي نقره ده درم صمغ عربي هفت درم
و نيم شادنج عدسي مغسول روي سوخته نشاسته افيون از هر يک دو درم کوفته و بيخته
اکتحال فرمايند برود دمعه صفت ان استخوان هليله کابلي سوخته سه درم نمک اندراني
مازوي سبز از هر يک يکدرم و نيم کوفته و بيخته اکتحال فرمايند برود پارسي قوت باصره را
بيفزايد و هم ظلمت چشم کند صفت ان توتياي هندي مارقيشا اقليمياي نقره از
هر يک پنجدرم سنبل الطيب سادج هندي زعفران از هر يک يکدرم مرواريد ناسفته دو
درم کافور دو دانک مشک يکدانک کوفته و بيخته اکتحال فرمايند برود احمر چشم را
خشک گرداند و سوزش را رفع کند صفت ان شادنج عدسي مغسول ده درم
روي سوخته پنجدرم مرواريد ناسفته يکمثقال نبات سفيد يکمثقال صلايه نموده اکتحال نمايند

برود اسود دمعه را باز دارد و بياض را ببرد صفت ان سورمه اصفهاني توتياي کرماني
مغسول از هر يک دوازده درم مرواريد ناسفته دو درم سادج هندي يکدرم زعفران
پنجدرم مارقيشا هشت درم مشک و کافور از هر يک يکدانک کوفته و بيخته اکتحال
فرمايند باسليقون کبير تاريکي چشم و ابتداي نزول آب و دمعه و جرب و سبل
و ظفره و شرناق را نافع باشد صفت ان زبد البحر اقليمياي نقره از هر يک ده درم
نمک اندراني سادج هندي سفيداب قلعي فلفل دار فلفل سنبل الطيب سورمه اصفهاني
از هر يک دو درم نمک هندي قرنفل دواله از هر يک يکدرم صبر سقوطري عصاره
ماميثا اس سوخته از هر يک پنجدرم ماميران چيني مرمکي لوث در زردچوبه از
هر يک سه درم پوست هليله زرد چهار درم کوفته و بيخته اکتحال فرمايند باسليقون
صغير منافع ان قريب بمنافع کبيرست صفت ان اقليمياي نقره پنجدرم روي سوخته
دو درم و نيم سفيداب قلعي نمک اندراني لوث در جعده فلفل از هر يک نيمدرم
کوفته و بيخته اکتحال فرمايند حب ايارج دماغ و اعضا سر را از فضول و اخلاط
بلغمي پاک کند صرع و امراض عصبي را نافع باشد صفت ان ايارج فيقرا تربد سفيد
از هر يک يکدرم حب النيل غاريقون انيسون از هر يک نيمدرم شحم حنظل نمک
هندي از هر يک يکدانک و نيم کوفته و بيخته باب رازيانه بسرشند و حب سازند
حب قوقايا صداع و درد چشم را نافع باشد و فضلهاي غليظ را از بدن پاک کند
صفت ان صبر سقوطري عصاره افسنتين مصطکي از هر يک يکمثقال شحم حنظل
سقمونيا از هر يک نيمدرم کوفته و بيخته باب کرفس حب سازند شربتي يکمثقال
حب صبر اوجاع مفاصل و نقرس و لقوه و فالج را نافع باشد صفت ان صبر
سقوطري يکمثقال تربد سفيد يکدرم و نيم حب النيل غاريقون از هر يک نيمدرم شحم حنظل
يکدانک و نيم نمک هندي مقل کتيرا انيسون از هر يک يکدانک کوفته و بيخته
باب کرفس حب سازند حب سورنجان که همين خاصيت دارد صفت ان

مفاصل و نقرس و عرق النسا را نافع باشد صفت ان صبر سقوطري ماهي زهره از
هر يک يکدرم سورنجان مصري تربد سفيد از هر يک يکمثقال کتيرا و شحم حنظل از
هر يک يکدانک حب النيل نيمدرم نمک هندي يکدانک و نيم کوفته و بيخته
باب کرفس حب سازند حب سورنجان نسخه ديگر همين خاصيت دارد
صفت ان ايارج فيقرا تربد سفيد ماهي زهره از هر يک يکدرم سورنجان پوست
هليله زرد غاريقون انيسون رومي از هر يک نيمدرم سقمونيا کتيرا شحم حنظل از
هر يک يکدانک کوفته و بيخته باب رازيانه حب سازند
نوعديگر که همين خاصيت دارد صفت ان صبر سقوطري يکدرم پوست هليله زرد
تربد سفيد از هر يک نيمدرم سورنجان سقمونيا از هر يک يکدانک و نيم تخم کرفس
نمک هندي از هر يک يکدانک کوفته و بيخته باب رازيانه حب سازند
حب شبيار درد معده را نافع باشد و قوت باصره دهد و درد سر و تاريکي چشم را ببرد
صفت ان صبر سقوطري سه درم پوست هليله زرد ورق گل سرخ مصطکي تربد سفيد از
هر يک يکدرم سقمونيا نيمدرم کوفته و بيخته باب سرشته حب سازند شربتي از يکمثقال
تا سه مثقال در وقت خواب فرو برند و بخسبند حب غاريقون سده را
بگشايد استسقا و امراض کبد را نافع باشد صفت ان افتيمون صبر سقوطري از هر يک
شش درم غاريقون چهار درم فطراساليون تخم کرفس دوقو از هر يک دو درم
سقمونيا يکدرم کوفته و بيخته باب سرشته حب سازند شربتي دو درم حب غاريقون
نسخه ديگر سده را بگشايد و استسقا امراض کبد را نافع باشد و طبع را نرم دارد
چون ارشب يکدرم از ان بنوشند صفت ان غاريقون ده درم عصاره غافث
ريوند چيني از هر يک دو درم قند سفيد پانزده درم کوفته و بيخته باب سرشته
حب سازند حب منتين فالج و لقوه و مفاصل و نقرس که از سردي باشد
و وجع ظهر را نافع باشد و بادهاي غليظ را دفع کند و حقنه بگشايد صفت ان
سکبينج جاوشير اشق حرمل شحم حنظل صبر سقوطري مقل ازرق تربد سفيد

پوست هلیله زرد عنزروت اجزا مساوی عنزروت را در آب حل کنند و ادویها
را کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب سازند شربتی دو درم بنوشند حب اعظم حیقون
بدن را از سودا و بلغم و اخلاط غلیظ پاک کند صفت آن پوست هلیله کابلی
شش درم آمله مقشر افسنتین غاریقون از هر یک سه درم اسارون انیسون تخم
کرفس از هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا ده درم
قرنفل یک درم فانید چهار درم فانید را در آب حل کنند و دو درم سقمونیا
در آن بگدازند و باقی داروها کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب سازند حب ذهب
صداع و درد چشم را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری بیست پوست هلیله زرد
ده درم کتیرا مصطکی سقمونیا زعفران از هر یک سه درم ورق گل سرخ پنج درم کوفته
و بیخته بگلاب سرشته حب سازند شربتی دو درم بنوشند حب دیگر که
داء الثعلب را نافع باشد و سودا و صفرا و بلغم را دفع کند صفت آن
افتیمون چهار مثقال شحم حنظل سقمونیا نمک هندی افسنتین از هر یک دو مثقال صبر سقو
طری ده مثقال عنزروت بسفایج فستقی از هر یک سه مثقال تربد سفید دوازده مثقال کوفته
و بیخته بآب سرشته حب سازند شربتی سه مثقال بنوشند حب سکبینج قولنج بلغمی و بادهای
غلیظ دفع کند صفت آن سکبینج شحم حنظل از هر یک ده درم سقمونیا سه درم کوفته و بیخته
بآب گندنا سرشته حب سازند شربتی یک درم بخورند حب مصطکی بادها بشکنند و فتق و
اورام خصیه را نافع باشد صفت آن مصطکی زعفران تخم کرفس هزار اسفند انیسون از هر یک
یک درم پوست هلیله کابلی آمله مقشر سکبینج مقل ازرق از هر یک دو درم فطراسالیون فودنه
اذخر قسط شیرین زرنباد درونج عقرب اسارون از هر یک سه درم کوفته و بیخته بآب گندنا
سرشته حب سازند شربتی یک درم بخورند حب مازریون استسقاء زقی را نافع باشد
صفت آن ریوند چینی عصاره غافث تخم کرفس از هر یک سه درم غاریقون پنج درم
مازریون مدبر شش درم کوفته و بیخته بآب گندنا سرشته حب سازند شربتی دو درم بدهند
حب مازریون نوع دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن تخم مازریون

مغز بادام از هر یک پنج درم شکر سفید یک درم و نیم کوفته و بیخته بآب حب سازند حب خیزران خنازیر
غدد و سلعه را نافع باشد صفت آن ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم شحم حنظل
یک درم و نیم عنزروت چهار درم تربد سفید هفت درم جاوشیر یک مثقال نوشادر دو درم
سقمونیا یک مثقال کوفته و بیخته بآب گندنا سرشته حب سازند شربتی یک درم هر روز بخورند
حب واصل که همین خاصیت دارد صفت آن سنبل الطیب سلیخه حب بلسان
اسارون عود بلسان مصطکی دارچینی زعفران از هر یک یک درم صبر سقوطری شانزده درم
اسطوخودوس شحم حنظل از هر یک پنج درم تربد سفید هفت درم نمک هندی دو درم سقمونیا
چهار درم کوفته و بیخته بآب سرشته حب سازند شربتی چهار درم بخورند حب شیطرج عرق
النساء و اوجاع مفاصل و وجع ظهر را نافع باشد صفت آن پوست هلیله زرد ده
درم صبر سقوطری بیست درم فلفل دارفلفل از هر یک یک درم خردل سه درم شیطرج نمک
هندی شحم حنظل زنجبیل از هر یک دو درم فانید سجزی چهار درم کوفته و بیخته بآب
کرنب سرشته حب سازند شربتی سه درم بدهند حب غافث یرقان و ورم جگر را
نافع باشد صفت آن غافث صبر سقوطری پوست هلیله زرد مساوی کوفته و بیخته
بآب کرفس سرشته حب سازند شربتی دو درم بدهند حب افتیمون که برص و بهق
و صرع و امراض سوداوی را نافع باشد ایارج فیقرا پنج درم افتیمون ده درم لاجورد
مغسول هفت درم سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه از هر یک دو درم سنبل الطیب
انیسون از هر یک یک درم کوفته و بیخته بآب کرفس سرشته حب سازند شربتی دو درم و نیم
تا چهار درم و نیم بدهند حب شاهتره جرب را نافع باشد صفت آن پوست هلیله زرد
هلیله سیاه از هر یک پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا دو درم و نیم کوفته
و بیخته بآب شاهتره سرشته حب سازند شربتی دو درم بخورند حب مقل که بواسیر را
نافع باشد صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه صبر سقوطری مقل ازرق
تربد سفید ده درم سکبینج پنج درم خردل دو درم مقل و سکبینج را بآب گندنا حل کنند
و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند شربتی [illegible] درم
پانزده درم پنج درم پنج درم پانزده درم

حب مقل نوع دیگر که شقاق را نافع باشد و طبع را نرم کند و بحور را نافع باشد صفت آن
پوست هلیله کابلی بیست درم مقل دو درم کتیرا پنج درم انجیر سی عدد انجیر را در آب بپزند
تا مهرا شود و بپالایند و مقل و کتیرا در آن حل کنند پوست هلیله را کوفته و بیخته بدان بسرشند
و حب سازند شربتی دو درم بخورند حب مقل نوع دیگر که درد معده و امعاء و بواسیر
را نافع باشد صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله مقشر از هر یک پنج درم مقل برابر اجزا
مقل را در آب کنند تا حل کنند و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب سازند
شربتی دو درم و نیم بدهند حب مقل نوع دیگر که چون سه شب متوالی بنوشند وجع
بواسیر را نافع باشد صفت آن هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر مقل از هر یک
چهار درم نمک هندی صعتر مصطکی سورنجان اشق هزار اسفند شیطرج هندی
نانخواه از هر یک یک درم سنبل الطیب زعفران زنجبیل دارچینی اکیر ترکی قاقله سلیخه
از هر یک هشت درم صبر سقوطری بیست درم سکبینج دو درم مقل و سکبینج را در آب
کنند تا حل کنند و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب سازند شربتی
دو مثقال بنوشند حب مقل نوع دیگر که بواسیر را نافع باشد صفت آن پوست
هلیله زرد هلیله سیاه آمله مقشر از هر یک یک درم مقل دو درم مقل را در آب کنند تا حل
کنند و ادویه را کوفته و بیخته بدان بسرشند و حب سازند شربتی دو درم بنوشند
حب افاویه که باد را دفع کند و طبع را نرم کند و قولنج بلغمی را صفت آن زنجبیل
قرنفل دارچینی فلفل دارفلفل نارمشک مصطکی از هر یک یک مثقال سقمونیا هفت مثقال
قند سفید هفت مثقال کوفته و بیخته حب سازند هر حبی مقدار نخودی شربتی یک
حب بدهند حب براجی استسقای لحمی را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری دوازده
درم افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل الطیب سلیخه تربد سفید مصطکی
از هر یک دو درم زعفران یک درم و نیم غاریقون سه درم حماما یک درم کوفته و بیخته
حب سازند شربتی دو درم و نیم حب لاجورد که بهق و برص را نافع باشد

صفت آن ایارج فیقرا یک مثقال لاجورد مغسول سنبل الطیب انیسون شحم حنظل کتیرا
سقمونیا از هر یک یک دانگ کوفته و بیخته بآب کرفس سرشته حب سازند حب صرع
صفت آن ایارج فیقرا یک مثقال افتیمون اسطوخودوس بسفایج نمک هندی غاریقون
از هر یک نیم دانگ تربد سفید پوست هلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیا از هر یک یک دانگ
کوفته و بیخته بآب سرشته حب سازند حب صرع نوع دیگر صفت آن صبر سقوطری یک درم
غاریقون نیم درم شحم حنظل دو دانگ سقمونیا یک دانگ و نیم مصطکی سنبل الطیب از هر
یک یک دانگ کوفته و بیخته بآب سرشته حب سازند شربتی دو درم بطبیخ اسطوخودوس
بنوشند حب بجهة ضعف باه نافع باشد صفت آن ایارج فیقرا تربد سفید از هر یک
یک درم حب النیل انیسون از هر یک نیم درم شحم حنظل غاریقون عاقرقرحا خصیة الثعلب
از هر یک نیم دانگ سقمونیا کتیرا از هر یک یک دانگ کوفته و بیخته بگلاب سرشته حب
سازند حب دیگر که آتشک را علاج میکند صفت آن ایارج فیقرا یک مثقال تربد سفید یک درم
غاریقون لاجورد مغسول پوست هلیله زرد سورنجان از هر یک نیم درم سقمونیا یک دانگ کوفته
و بیخته بگلاب سرشته حب سازند حب هلیله که جرب و حکه را نافع باشد صفت آن پوست
هلیله زرد صبر سقوطری از هر یک یک درم سقمونیا ورق گل سرخ از هر یک یک دانگ کوفته و بیخته
بآب سرشته حب سازند حبی که [illegible] صرع را مجرب است صفت آن ایارج فیقرا تربد
سفید غاریقون از هر یک یک درم شحم حنظل حب النیل سکبینج از هر یک یک دانگ و نیم
اسطوخودوس بوزیدان از هر یک نیم درم کتیرا یک دانگ کوفته و بیخته بآب سرشته حب سازند
حبی که فالج را نافع باشد صفت آن ایارج فیقرا تربد سفید غاریقون از هر یک یک درم
اسطوخودوس بوزیدان عود صلیب از هر یک نیم درم شحم حنظل مصطکی از هر یک
یک دانگ سقمونیا نیم دانگ کوفته و بیخته بآب رازیانه سرشته حب سازند حبی که
استسقا را نافع باشد صفت آن تربد سفید یک درم ریوند چینی نیم درم غاریقون
زراوند مدحرج زراوند طویل از هر یک یک دانگ و نیم مقل الیهود تخم الجره از هر یک

دو دانگ فرفیون بروغن گل چرب کنند یکدانگ کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند
حبی که استسقا را نافع باشد صفت ان ایاره فیقرا تربد سفید از هر یک یکدرم غاریقون
اسارون ریوند چینی افسنتین رومی تخم الجزر از هر یک نیم درم نمک هندی یکدانگ مقل
دو دانگ کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته حب سازند حب سبات سهری صفت ان
بنفشه دو درم پوست هلیله زرد تربد سفید از هر یک یکدرم نمک هندی رازیانه تخم کرفس
از هر یک نیم درم سقمونیا یکدانگ و نیم کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند حب صبر
صفت ان ایاره فیقرا تربد سفید صبر سقوطری از هر یک یکمثقال حب النیل یکمثقال شحم حنظل
نمک هندی از هر یک نیم درم انیسون یکدرم فلفل مصطکی کتیرا از هر یک یکدانگ کوفته
و بیخته با آب رازیانه سرشته حب سازند حب لقوه صفت ان تربد سفید یکدرم و نیم
ایاره فیقرا افتیمون از هر یک چهار دانگ هلیله سیاه شیطرج هندی عصاره افسنتین
از هر یک دو دانگ سقمونیا نخود از هر یک یکدانگ کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند
حب بهق صفت ان تربد سفید یکدرم و یکدانگ و نیم غاریقون ایاره فیقرا افتیمون از هر یک
چهار دانگ سقمونیا سه نخود هلیله سیاه شیطرج عصاره افسنتین از هر یک دو دانگ مقل انیسون
از هر یک یکدانگ کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند حب عش صفت ان تربد سفید
یکدرم و نیم ایاره فیقرا افتیمون از هر یک چهار دانگ سورنجان نیم درم ماهی زهره زنجبیل از هر یک
دو دانگ سقمونیا مقل از هر یک یکدانگ کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند حب
تشنج و رعشه صفت ان تربد سفید یکدرم پوست هلیله کابلی غاریقون از هر یک نیم درم
صبر سقوطری چهار درم گل سرخ دو دانگ مقل سقمونیا از هر یک یکدانگ کوفته و بیخته با آب
سرشته حب سازند حبی که درد نقرس را در یک ساعت تسکین دهد صفت ان انیسون
زیره کرمانی فلفل سفید دارفلفل مغز حب القرطم از هر یک دو درم سلیخه یکدرم زنجبیل
فرفیون از هر یک چهار درم مصطکی شش درم سورنجان مصری بیست درم کوفته و بیخته با آب
رازیانه سرشته حب سازند شربتی دو درم با آب زیره کرمانی بنوشند حب مفاصل
صفت ان تربد سفید یکمثقال سورنجان نیم درم شحم حنظل حب النیل نمک هندی زنجبیل
سقمونیا از هر یک یکدانگ و نیم ایاره فیقرا یکدرم گل سرخ انیسون مصطکی از هر یک

یکدانگ مقل دو دانگ کتیرا ایطریج کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند حبی که ربو
را نافع باشد صفت ان تربد سفید یکدرم ایرسا نیم درم ایاره فیقرا غاریقون از هر یک یکدرم
سقمونیا یکدانگ مقل دو دانگ بنفشه نیم درم کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند حب
رعشه صفت ان ایاره فیقرا عاقرقرحا از هر یک نیم درم جندبیدستر شیطرج هندی بزرالبنج
از هر یک سه درم سکبینج شحم حنظل از هر یک چهار درم کوفته و بیخته با بلرشته حب
سازند شربتی دو درم بنوشند حب یرقان صفت ان صبر سقوطری یکدرم سقمونیا یکدانگ
و نیم غاریقون چهار دانگ عصاره غافث دو دانگ کوفته و بیخته با آب کاسنی
سرشته حب سازند حبی که نقرس حار را نافع باشد صفت ان سورنجان یکدرم
سقمونیا یکدانگ و نیم تخم کرفس یکدانگ صبر سقوطری یکدرم کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند
حبی که بلغم را از مفاصل و بیرون جذب کند صفت ان سعد کوفی سورنجان بوزیدان
از هر یک نیم درم ماهی زهره یکدانگ تربد سفید چهار دانگ شحم حنظل یکدانگ و نیم فرفیون
یکدانگ کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند
شحم حنظل سکبینج از هر یک دو درم صبر سقوطری چهار درم حبی که وجع ظهر را نافع باشد صفت ان
کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند شربتی دو درم جندبیدستر مقل از هر یک یکدرم
جاع مفاصل را در یکروز با صلاح اورد و بواسیر را نافع باشد صفت ان تربد بدهند حب برای ...
سفید صبر سقوطری از هر یک هشت درم پوست هلیله زرد بوزیدان سورنجان از هر یک
ده درم انیسون سقمونیا از هر یک یکدرم و نیم کوفته و بیخته با آب کندنا سرشته حب
سازند شربتی سه درم با آب گرم بنوشند حب لاجورد سودا را دفع کند و امراض
سوداوی را نافع باشد صفت ان لاجورد مغسول سه درم قرنفل انیسون سقمونیا
از هر یک یکدرم غاریقون پنج درم افتیمون بسفایج از هر یک چهار درم ایاره
فیقرا شش درم کوفته و بیخته با آب کرفس سرشته حب سازند شربتی سه درم
با ماء الجبن بنوشند حب کوکتایا که اعضاء سر را نافع باشد و معده

و معده را از اخلاط پاک گرداند و فالج و لقوه و داء الثعلب را نافع باشد چون یکدرم
از این حب و یکدرم ایارج فیقرا باهم حب کرده بخورند چشم را روشن کند و مانع نزول
آب گردد و اخلاط فاسده را از بدن پاک گرداند صفت ان صبر سقوطری سقمونیا
شحم حنظل عصاره افسنتین مصطکی از هر یک یکدانگ و نیم مقل یکدانگ کتیرا نیم دانگ
کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند حب الغشی لقوه و رعشه و فالج را نافع باشد
صفت ان زنجبیل فلفل دارفلفل شیره آمله سعد کوفی مصطکی دارچینی سنبل الطیب
سلیخه اسارون از هر یک دو درم صبر سقوطری بیست درم کوفته و بیخته با آب کرفس سرشته
حب سازند شربتی دو درم و نیم بدهند حب الصدر سرفه کهن و ضیق النفس و
ربو و امراض سینه را نافع باشد صفت ان غاریقون تربد سفید از هر یک سه
درم اصل السوس شحم حنظل ایاره فیقرا عنزروت از هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب
سرشته حب سازند شربتی یکمثقال با ماء العسل بنوشند حب الملوک نافع است
کسی را که مسهلات بدطعم را کراهیت داشته باشد و مسهل را قی کند صفت ان
تربد سفید یکدرم و چهار دانگ غاریقون چهار دانگ پوست هلیله زرد مصطکی
هلیله سیاه از هر یک یکدانگ و نیم افتیمون نیم درم گاوزبان فرنجمشک باد
رنجبویه سقمونیا طباشیر زعفران گل سرخ از هر یک یکدانگ کوفته و بیخته بگلاب
سرشته حب سازند حب بنفشه امراض چشم و سینه را نافع باشد و صفرا را دفع
کند صفت ان بنفشه دو درم تربد سفید یکمثقال سقمونیا یکدانگ و نیم رب السوس
نیم درم کوفته و بیخته با بلرشته حب سازند حب الملوک نوع دیگر قولنج بلغمی
و بادی و غلیظ دفع کند صفت ان صبر سقوطری پنج درم تربد سفید ده درم پوست هلیله
پوست هلیله کابلی از هر یک سه درم نمک هندی دو درم مصطکی زعفران ساذج
هندی قسط شیرین سلیخه ریوند چینی سنبل الطیب زنجبیل انیسون تخم کرفس
قرنفل فلفل مغز هل دارچینی کتیرا قاقله کبار از هر یک نیم درم سقمونیا

سماق سه مثقال زیره کرمانی مدبر یکمثقال کوفته و بیخته بگلاب سرشته قرص سازند
شربتی دو درم قرص لک نسخه دیگر که استسقای لحمی و سده جگر را نافع باشد صفت ان
لک مغسول فوه تخم کرفس عنب الثعلب از هر یک یکدرم رازیانه انیسون دوقو از هر یک
یکمثقال تخم کاسنی تخم کشوث از هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب سرشته اقراص سازند
شربتی دو درم بنوشند قرص مبارک که تب دق و حرقت و تبهای حاره و یرقان
را نافع باشد و تشنگی بنشاند صفت ان گل سرخ ترنجبین از هر یک پنج درم طباشیر
مغز تخم خیارین از هر یک دو درم و نیم تخم کاهو سه درم و نیم مغز تخم کدو دو درم رب السوس
یکمثقال کافور دانگی و نیم کوفته و بیخته با آب سرشته اقراص سازند قرص انجبار اسهال دموی
و افراط طمث و قی الدم را نافع باشد صفت ان بیخ انجبار چهار درم گل سرخ صمغ عربی
کهربا تخم خرفه از هر یک سه درم گلنار نشاسته گل ارمنی مرجان طباشیر رب السوس
از هر یک دو درم اقاقیا یکدرم و نیم کوفته و بیخته با آب مورد سرشته اقراص سازند
قرصی که استسقا را نافع باشد صفت ان گل سرخ سه درم عود خام سنبل الطیب سلیخه
مصطکی فقاح اذخر دارچینی افسنتین از هر یک یکدرم کوفته و بیخته با آب سرشته قرصی
سازند قرصی دیگر که همین خاصیت دارد صفت ان مغز بادام تلخ افسنتین
اسارون انیسون غاریقون اجزا مساوی کوفته و بیخته با بلرشته قرص سازند
قرصی که ایلاوس را نافع باشد صفت ان تخم کرفس انیسون دارچینی از هر یک
شش درم افسنتین مصطکی از هر یک چهار درم فلفل مرمکی افیون جندبیدستر از
هر یک دو درم کوفته و بیخته با آب سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال بنوشند
قرصی که فواق امتلائی را نافع باشد صفت ان قسط تلخ صبر سقوطری اذخر
تمام فودنه کوهی نعناع خشک سداب تخم کرفس کندر اسارون از هر یک

یکدرم افیون دانگی ونیم گل سرخ پنجدرم کوفته وبیخته بمثلث سرشته قرص سازند قرص
زحیر خون شکم و تزحیر ونفث الدم را نافع باشد صفت ان گل مختوم گل ارمنی
قرظ طباشیر طراثیث بلوط آرد کنار حب الاس از هریک دو درم تخم حماض
بری صمغ عربی گلنار از هریک چهار درم نشاسته گل سرخ از هریک سه درم تخم
کرفس مصطکی سماق از هریک یکدرم مازو زیره کرمانی که خیسانیده باشند
بسرکه خشک کرده وبریان کرده از هریک نیم مثقال کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا
سرشته اقراص سازند قرص سرطان سل ودق ونفث الدم را نافع باشد صفت ان
گل مختوم گل ارمنی نشاسته گل سرخ از هریک شش درم سرطان محرق ده درم کثیرا شادا
نج عدسی مغسول از هریک پنجدرم رب السوس سه درم کوفته وبیخته باب لسان الحمل
سرشته اقراص سازند قرص که سل را نافع باشد صفت ان مغز تخم خیارین ده درم
تخم خرفه اصل السوس از هریک چهار درم طباشیر سرطان محرق از هریک دو
درم نشاسته کثیرا از هریک یکدرم کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا سرشته قرص
سازند شربتی یکمثقال قرصی که اسهال وسعال ونفث الدم را نافع باشد صفت
تخم حماض بریان کرده زرشک منقی طباشیر نشاسته حب الاس شاه بلوط
از هریک پنجدرم زعفران یکدرم گل مختوم صمغ عربی از هریک ده درم کهربا بد
از هریک سه درم کوفته وبیخته باب سرشته قرص سازند شربتی دو درم قرص
مشک نسخه محمد ذکریا ست صفت ان معده ودل وجگر بارد را قوت
دهد وغشی وخفقان بارد واوجاع معده را نافع باشد صفت ان
مصطکی قرنفل عود خام دارچینی سنبل الطیب جوزبوا سک کبابه
چینی قاقله صغار پوست ترنج قاقله کبار از هریک یکمثقال مشک
دانگی کوفته وبیخته بشراب ریحانی سرشته قرص سازند شربتی



یکمثقال بنوشند قرص نفث الدم صفت ان کندر دم الاخوین گلنار از هریک سه درم و دو دانگ کهربا
پنجدرم شادنج عدسی گل مختوم از هریک ده درم شب یمانی دو درم ونیم افیون دارچینی از هریک درم کوفته وبیخته
باب سرشته مجموع راده قرص سازند شربتی یکعدد باب خرفه بنوشند قرص مروارید دل و دماغ را قوت دهد ویرقان وخفقان
حار را نافع باشد صفت ان گل سرخ دو درم طباشیر مروارید ناسفته مرجان صندل سفید از هریک یکدرم مغز تخم خیارین مغز
تخم کدو از هریک پنجدرم تخم خرفه سه درم زعفران نیم درم کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا اقراص سازند شربتی
یکمثقال با سکنجبین بنوشند قرصی که تب وصداع و سرسام را نافع باشد و تشنگی بنشاند وخواب
آورد و هذیان گفتن دفع کند صفت ان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاهو از هریک ده درم
رب السوس نشاسته کثیرا افیون از هریک سه درم کوفته وبیخته باب کاهو یا بلعاب بزرقطونا سرشته
اقراص سازند شربتی یکمثقال بنوشند قرص ذات الجنب صفت ان رب السوس ده درم بنفشه
دو درم نشاسته کثیرا تخم خطمی رازیانه از هریک سه درم کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
قرص سازند شربتی سه درم بنوشند باشراب بنفشه قرص فواق مخصی ریحی و فواق امتلایی را
نافع است صفت ان کندر پنجدرم راسن فودنه سداب تمام از هریک سه درم صعتر نانخواه
سعد کوفی از هریک یکدرم ونیم کوفته بگلاب سرشته قرص سازند شربتی یکمثقال باطبخ زیره کرمانی
بنوشند قرص مازریون استسقای زقی حار را نافع باشد تخم کاسنی ده درم مازریون
غاریقون عصاره غافث از هریک یکدرم و چهار دانگ گل سرخ مغز تخم خیارین از هریک
دو درم ونیم کوفته وبیخته باب سرشته مجموع راده قرص سازند شربتی یکعدد بدهند مجرب است
قرصی که استسقای حار را و فساد جگر و سپرز را که با اسهال بود نافع باشد صفت ان
طباشیر گل سرخ گلنار سماق زرشک کزمازج تخم حماض تخم کاسنی فرنجمشک تخم خرفه از هر
یک یکدرم سعد کوفی فقاح اذخر افیون سنبل الطیب ریوند چینی لک مغسول پوست
بیخ کبر افیون از هریک پنجدرم کافور یکدانگ کوفته وبیخته باب سرشته قرص سازند شربتی
سه درم بنوشند قرص که حیض براند وتسهیل ولادت کند صفت ان مر مکی سه درم و
ترمس پنجدرم سداب فودنه قردمانا مشکطرامشیع فوه حلتیت جاوشیر سکبینج

از هریک دو درم کوفته وبیخته باب سرشته قرص سازند شربتی یکدرم باطبخ ابهل بدهند قرص
قرص عشرت الادویه تب ربع و وجع کبد و ترهل را نافع باشد صفت ان انیسون
عصاره غافث از هریک چهار درم اسارون سادج هندی افسنتین تخم کرفس
سنبل الطیب مغز بادام تلخ مصطکی از هریک یکدرم صبر زرد دو درم کوفته وبیخته بطبخ
افسنتین سرشته قرص سازند شربتی یکدرم باب گرم بنوشند قرص منوم حار صفت
تخم شبت دو درم زعفران مر مکی بزرالبنج میعه سائله از هریک یکدانگ افیون
یکطسوج کوفته وبیخته بلعاب حلبه سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال قرص منوم
بارد صفت ان تخم کاهو تخم خشخاش باقلای مقشر تخم خرفه کاکنج از هریک یکدرم
افیون یکطسوج کوفته وبیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند شربتی یکمثقال
قرصی که افراط خون بواسیر را نافع باشد صفت ان مرجان کهربا ودع سوخته گل
ارمنی از هریک دو درم هلیله سیاه بلیله از هریک پنجدرم تخم گندنا سه درم
مقل ده درم مقل را در آب گندنا حل کنند وباقی ادویه را کوفته وبیخته بدان سرشته
اقراص سازند شربتی سه درم با ده درم اب آهنگران بنوشند قرصی که قی وهیضه باز
دارد و طبع ببندد و خواب آورد صفت ان سک قرنفل از هریک ده درم
کزمازج پوست انار مازو از هریک پنجدرم افیون یکدانگ کوفته وبیخته باب به
سرشته اقراص سازند شربتی یکدرم ونیم قرص ضعف صفت ان زردچوبه مغز بادام
تلخ مقل از هریک دو مثقال مقل را در سرکه خیسانند سه شبانه روز بعد زرد
چوبه و مغز بادام تلخ را کوفته وبیخته داخل و بایکدیگر بمالند تا نیک یکی شوند و اقراص سازند
و در وقت حاجت باب کاسنی بسایند و طلا کنند قرص مثلث که صداع و درد
شقیقه و سهر را نافع باشد چون بر [illegible] بر پیشانی و صدغین طلا کنند

صفت ان افیون مر مکی لادن کافور زعفران بزرالبنج پوست بیخ لفاح از هریک
پنجدرم کندر عنزروت آمله گل ارمنی از هریک دو درم کوفته وبیخته بگلاب و آب
کاهو سرشته اقراص سازند سه پهلو تا از قرصهای دیگر ممتاز باشد و معلوم شود
در وقت حاجت بگلاب سائیده طلا کنند قرص زرنیخ اکله دهن و
لثه را نافع باشد و عفونت را دفع کند صفت ان زرنیخ زرد و سرخ و آهک
آب ندیده و مازو از هریک ده درم زنگار قلقطار از هریک پنجدرم شب یمانی
اقاقیا گلنار از هریک سه درم کوفته وبیخته در سرکه خیسانیده و تا یک هفته در
آفتاب بگذارند وبعد ازان اقراص سازند و در سایه خشک کنند و در وقت
احتیاج یکدانگ ازان بلثه در دهن بمالند و یکساعت صبر کنند و بعد ازان آب
دهن بدور ریزند و قدری روغن گل سرخ در دهن گیرند و نگاه دارند تا یکساعت
قطوری که از جهت قرحه گوش و چرک از گوش آید پاک کند صفت ان عنزروت
صبر زرد زبد البحر بوره ارمنی دم الاخوین مر مکی زنگار کندر خبث الحدید یکیک بسرکه مدبر کرده
باشند ادویه را کوفته وبیخته اول چند نوبت ماء العسل در گوش بچکانند وبعد ازان
فتیله را بعسل تر کنند و بادویه مذکور بگردانند و بر گوش نهند قطوریکه درد گوش که از
حرارت و گرمی باشد ساکن کند صفت ان روغن گل سرخ شش درم روغن بادام
شیرین پنجدرم سرکه ده درم با آتش ملایم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند بعد نیم
گرم در گوش چکانند قطوریکه دوی و طنین و گرانی گوش را ببرد صفت ان
کندر زعفران فرفیون جندبیدستر خربق سفید از هریک سه درم نطرون بوره ارمنی
از هریک دو درم ونیم کوفته وبیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند قطوریکه

گرم گوش را گشاید صفت آب برگ شفتالو آب برگ بودنه آب برگ ترب
از هر یک پنجدرم خربق سفید بوره ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند طویل از هر یک
یکدرم کوفته و بیخته با بهای مذکوره بیامیزند و در آفتاب نهند تا خشک شود بعد
با سرکه بسایند و در گوش چکانند قطور دیگر درد گوشی که از سردی باشد ساکن کند
صفت اقیون جندبیدستر از هر یک دو درم کوفته در دو اوقیه میپنج بپزند تا
بقوام آید در روغن سوسن حل کنند نیم گرم در گوش چکانند قطوری که طرش را نافع باشد
صفت خربق سفید یکمثقال جندبیدستر نیم مثقال نطرون یکدانگ و نیم کوفته و
بیخته با سرکه کهنه یا با آب سرکیس لحت تازه یا با آب ترب که با عسل جوش زده
باشند در گوش چکانند قطوریکه درد گوش را نافع باشد صفت
افیون یکدرم شیاف ابیض سه درم روغن گل سرخ چهار درم سرکه کهنه
سه درم با یکدیگر مخلوط نموده نیم گرم در گوش چکانند قطوریکه درد گو
ش را نافع باشد صفت زهره گاو ده مثقال روغن خیری ده مثقا
ل بجوش دهند تا تری زهره برود و روغن بماند قطره در گوش چکانند
قطوریکه در گوش بار را نافع است صفت سیر را نیم کوفته با زهره
گوسفند بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند قطوریکه نافع است
از جهت آبی که در گوش رفته باشد صفت آب ترب آب پیاز
بجوشانند و نیم گرم در گوش چکانند قطوریکه گرانی گوش را
برطرف کند صفت تخم حنظل سه درم بوره ارمنی یکدرم
جندبیدستر

جندبیدستر زراوند طویل قسط تلخ فرفیون افسنتین از هر یک یکمثقال کوبیده
با زهره گاو سرشته و کلولها سازند و خشک کنند و در وقت حاجت یکی را از آن
بروغن بادام تلخ حل کنند و نیم گرم در گوش چکانند قطوریکه شب کوری
را رفع نماید صفت آب سداب و آب کشنیز با مساوی بجوش دهند تا
نصف شود دو سه نوبت از آن در گوش چکانند رفع شود قطوریکه چون
در احلیل چکانند قرحه و سوزش بول را نافع باشد صفت سفیداب
قلع عنزروت صمغ عربی نشاسته دم الاخوین جمله مساوی کوفته و بیخته با آب
سرشته کلولها سازند در وقت احتیاج یکی را از آن با شیر دختر حل نموده بچکانند
در احلیل با آب در ذکری چنانکه رسم است قطوریکه دویی طنین و گرانی
گوش را نافع باشد صفت شحم حنظل یکدرم بوره ارمنی نیمدرم جندبیدستر
زراوند مدحرج از هر یک یکدرم و نیم عصاره افسنتین قسط تلخ فرفیون از هر یک
یکدانگ و نیم کوفته و بیخته بزهره گاو سرشته و کلولها سازند و در وقت حاجت
یکی را بروغن بادام تلخ حل نموده دو قطره در گوش چکانند نافع است
استسقا و برودت معده و بثهای کهنه و سرفه بلغمی و ضیق النفس و قولنج و صرع
و طحال و سلعه بلغمی و بهق و اختناق را سود دارد و بوبکت باید کل کلانج بزوری
صفت هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر از هر یک هفتدرم فلفل دار فلفل دارچینی زنجبیل
فلفلمویه نمک هندی سرخ و نمک هندی سیاه نمک اندرانی نمک طبرزد
نمک خمیر لسان العصافیر شیطرج هندی سعد کوفی هل قرفه قرنفل صعتر
برنگ کابلی مقشر شونیز حب النیل زیره کرمانی ساذج هندی تخم کرفس کشنیز
خشک از هر یک پنجدرم تربد سفید صد و پنجاه درم مغز فلوس ده درم مویز منقی
آمله یکمن آمله و مویز را در شش من آب بجوشانند تا یک و من آید
نیمی

و بپالایند و مغز فلوس را در آن حل نمایند و سه من قانید در آن بگدازند و نیمی
روغن کنجد با آن بیامیزند و بجوش دهند تا بقوام آید و ادویه را کوفته و بیخته بدان سرشته
شربتی پنجدرم با شیر شتر یا با آب عنب الثعلب بنوشند کل کلانج بارد استسقای
حار را نافع باشد صفت مازریون مدبر غاریقون مغز بلبوست هلیله زرد از
هر یک پنجدرم عصاره افسنتین سه درم بیخ سوسن گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خربزه
رب السوس از هر یک دو درم ترنجبین و مغز خیارشنبر قانید از هر یک پانزده درم
صاف کرده بقوام آورند و ادویه را کوفته و بیخته بدان سرشته شربتی دو درم تا
چهار درم بنوشند کل کلانج حار استسقای بارد را نافع باشد صفت
مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله زرد سکبینج از هر یک پنجدرم ایرسا سه درم
ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب انیسون از هر یک دو درم کوفته و
بیخته بعسل معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم بنوشند کمونی که برودت
معده و شهوت کلبی و حمیات بلغمی و سوداوی و فواق بلغمی و امتلائی و فتق
و قولنج را نافع باشد و بادها را بشکند صفت زیره کرمانی مدبر پنجاه درم
فلفل سیاه پانزده درم زنجبیل سداب از هر یک بیست درم بوره ارمنی پنجدرم
عسل سه وزن اجزا کوفته و بیخته معجون سازند چنانکه رسم است شربتی یکمثقال بنوشند
قرادارونی که بعد از آنکه سبل و ناخونه را چیده باشند استعمال نمایند صفت
توتیا دو درم راسخت از هر یک دو درم توتیای کبود هندی دوازده درم کوفته
و بیخته بزرده تخم مرغ سرشته و در پوست تخم مرغ کنند و در گل حکمت گیرند و در کوزه
خام پخته نهند و در کوره فخاری بگذارند تا پخته شود بعد بیرون بیاورند

و صلایه کرده استعمال نمایند کحل زعفران حکه جفن و تاریکی چشم و دمعه و
سیلان اشک را نافع باشد صفت زعفران سنبل الطیب از هر یک دو درم
دار فلفل یکدرم فلفل سفید کافور از هر یک یکدانگ و نیم توتیا نیمدرم مازو سه
درم کوفته و بیخته اکتحال فرمایند کحل دیگر که همین خاصیت دارد صفت
شادنج عدسی مغسول دو درم دم الاخوین ساذج هندی سنبل الطیب دار
فلفل از هر یک نیمدرم مازو یکدرم مغسول اشک از هر یک یکدانگ کافور نیم
دانگ کوفته و بیخته اکتحال فرمایند کحل دمعه توتیای مغسول ده درم مرجان
پوست هلیله زرد صبر زرد از هر یک چهار درم فلفل نیمدرم دار فلفل یکدرم کوفته
و بیخته اکتحال کنند کحل الجواهر که بصر را قوت و روشن گرداند صفت سورمه
اصفهانی هفتدرم مارقشیشا پنجدرم اقلیمیای طلا دوازده درم مروارید
ناسفته سه درم زعفران نیمدرم ساذج هندی دو درم کوفته و بیخته اکتحال
نمایند کحل الجواهر نسخه دیگر صفت سورمه اصفهانی سیزده درم توتیا چهار درم لبد
و مارقشیشا از هر یک دو درم مروارید ناسفته هفتدرم ساذج هندی یکدرم
مشک یک طسوج کوفته و بیخته اکتحال نمایند کحل الجواهر بنوعی دیگر صفت سورمه
اصفهانی توتیای هندی از هر یک ده درم مارقشیشا مرجان سرخ دهنه فرنگ
عقیق سرخ طلای محلول و نقره محلول مامیران چینی فلفل سفید دار فلفل اقلیمیای
طلا اقلیمیای نقره روی سوخته از هر یک چهار درم سرطان بحری مروارید نا
سفته ساذج هندی از هر یک شش درم یاقوت سرخ لاجورد مغسول زعفران
توبال مس از هر یک ده درم کوفته و بیخته اکتحال فرمایند کحل الجواهر بنوعی دیگر

صفت آن توتیای هندی توتیای کرمانی طباشیر سفید فیروزه یاقوت مرجان سرطان
بحری بقرالطیب سادج هندی ماميران چینی دارفلفل سنبل الطیب پوست هلیله زرد آمله
مقشر اشنه قرنفل نمک هندی سورمه اصفهانی از هر یک یکدرم شیا ماميثا مارقیشنای
فضیه و ذهبی از هر یک نیمدرم کوفته و بیخته اکتحال فرمایند کحل روشنائی بجهت
ضعف بصر و شب کوری صفت آن مس سوخته شادنج عدسی مغسول از هر یک
نیمدرم فلفل دارفلفل شحم حنظل زعفران از هر یک نیمدرم زنگار بوره ارمنی صبر سقو
طری از هر یک یکدرم اقلیمیا دو درم کوفته و بیخته اکتحال فرمایند کحل عزیزی بصر را
قوت دهد و تاریکی چشم را رفع کند و دمعه و سبل را نافع باشد صفت آن سورمه
اصفهانی پنجدرم اقلیمیای طلا و نقره شادنج عدسی مغسول توتیای هندی مس سوخته
از هر یک دو درم پوست هلیله زرد سادج هندی فلفل دارفلفل نوشادر صبر سقو
طری حضض مکی زعفران سرطان بحری از هر یک یکدرم زنجبیل نیمدرم کافور نیمدانگ
مشک سه حبه قرنفل یکدانگ کوفته و بیخته اکتحال فرمایند کحل مازو بصر را قوة
دهد و دمعه باز دارد و حکه جفن را سود دارد صفت آن شادنج عدسی مغسول
شادنج هندی از هر یک دو درم دارفلفل دم الاخوین از هر یک نیمدرم روی سوخته
مازو از هر یک یکدرم مغز هل مشک از هر یک یکدانگ کافور یک طسوج کوفته و بیخته
اکتحال فرمایند کحل که بیاض و آثار قروح از چشم پاک گرداند و شعر را نافع باشد صفت
زبد البحر اقلیمیای نقره سفیداب ارزیز مس سوخته از هر یک چهار درم سنبل الطیب
مروارید ناسفته از هر یک دو درم صمغ عربی کتیرا عنزروت بقرالطیب نشاسته
مسحوق نیا از هر یک یک یکدرم کوفته و بیخته اکتحال فرمایند کحلی که نزول آب را
نافع باشد صفت آن زهره بزکوهی ده درم شحم حنظل یکمثقال فرفیون

نوشادر از هر یک نیم مثقال سکبینج نیمدرم کوفته و بیخته باب رازیانه یا آب سداب
سرشته خشک کنند در وقت سابیده بر چشم کشند کحلی که مژگان ریخته را برویاند
صفت آن استخوان خرمای سوخته پنجدرم دخان کندر چهار درم سنبل الطیب حب
بلسان از هر یک سه درم لاجورد مغسول دو درم کوفته و بیخته بر جفن کشند
کحل شادنج تاریکی چشم و دمعه و جرب و حکه را نافع باشد صفت آن شادنج
عدسی مغسول دو درم دم الاخوین یکدانگ روی سوخته دارفلفل سنبل الطیب
از هر یک نیمدرم سادج هندی دو دانگ مغز هل مشک از هر یک یکدانگ کافور
نیمدانگ کوفته و بیخته اکتحال فرمایند کحلی که صحت چشم را نگاه دارد صفت آن
توتیای هندی ده درم شیاف ماميثا سه درم صبر سقوطری حضض مکی از هر
یک یکدرم کافور یکدانگ کوفته و بیخته باب غوره یا باب سماق بپرورند و
بسایه خشک کنند صبح و شام بر چشم کشند شیاف احمر ملین سلاق و غلظ
اجفان و آخر رمد را نافع باشد صفت آن شادنج عدسی مغسول ده درم مس سوخته
هشت درم صمغ عربی کتیرا مرصاف از هر یک دو درم مرجان مروارید ناسفته سادج
هندی از هر یک چهار درم دم الاخوین زعفران از هر یک یکدرم کوفته و بیخته
باب رشته شیاف سازند شیاف احمر حار سبل و ظفره و سلاق و بیاض
را نافع باشد صفت آن شادنج عدسی مغسول شش درم صمغ عربی پنجدرم زاج سوخته
مس سوخته از هر یک دو درم افیون صبر سقوطری از هر یک نیمدرم زنگار دو
درم و نیم زعفران مرصاف از هر یک یکدانگ کوفته و بیخته باب سرشته شیاف
سازند شیاف اخضر جرب و سبل و بیاض را نافع باشد صفت آن زنگار
سه درم اقلیمیای نقره اشق صمغ عربی سفیداب ارزیز از هر یک دو درم
صمغ عربی و اشق را باب سداب حل کنند و ادویه را کوفته و بیخته بدان

سرشته و شیاف سازند شیاف دیرنج ملمنه و جرب و سبل و سلاق و شعر زاید را
نافع باشد صفت آن زنگار شش درم صمغ عربی اشق از هر یک چهار درم اقلیمیای طلا
افیون از هر یک دو درم بازرد یکدرم کوفته و بیخته باب سداب سرشته شیاف
سازند شیاف طرخماخلیقون ملمنه و جرب و سلاق و استرخای جفن و ریح سبل
را نافع باشد صفت آن شادنج عدسی مغسول دوازده درم صمغ عربی ده درم زنگار
زنگار قلقطار سوخته از هر یک پنجدرم مس سوخته چهار درم افیون زعفران از
هر یک یکدرم کوفته و بیخته باب رازیانه سرشته شیاف سازند شیاف ابیض
افیونی رمد گرم را نافع باشد و درد صعب را بنشاند و تخدیر کند صفت آن
سفیداب قلعی هشت درم صمغ عربی پنجدرم افیون کتیرا از هر یک یکدرم کوفته و بیخته
با بیاض البیض سرشته و شیاف سازند شیاف ابیض عنزروتی ابتدای رمد را
نافع باشد صفت آن سفیداب قلعی هشت درم عنزروت مدبر بشیر الاغ
کتیرا از هر یک چهار درم کوفته و بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته و شیاف سازند شیاف
گل سرخ نسخه محمد ذکریا است رمد را نافع باشد حدت و قوت آن کمتر از قوت و حدت
ابیضات بهترین و سبکترین شیاف و ردست صفت آن گل سرخ چهار مثقال
سفیداب قلعی زعفران از هر یکی دو مثقال افیون صمغ عربی از هر یک یکمثقال
کوفته و بیخته باب یا با گلاب سرشته شیاف سازند شیاف بروئیو گار رمد را
در یکروز باصلاح آورد صفت آن شیاف ماميثا عنزروت مدبر بشیر خر از هر یک
هشت درم زعفران دو درم افیون نیمدرم کتیرا یکدرم کوفته و بیخته باب باران سرشته
شیاف سازند و با سفیده تخم مرغ در چشم کشند شیاف بروئیو گا نسخه دیگر رمد را
نافع باشد و سرخی ببرد و اماس را بنشاند و درد را تسکین دهد صفت آن اقلیمیای
نقره روی سوخته از هر یک سه مثقال کتیرا اقاقیا صمغ عربی از هر یک دو مثقال
افیون زعفران از هر یک یکمثقال کوفته و بیخته با سفیده تخم مرغ سرشته شیاف سازند

شیاف قیصر ظفره و لحم زاید را نافع باشد صفت آن شادنج عدسی مغسول دوازده درم صمغ عربی
مس سوخته از هر یک شش درم قلقطار سوخته زنگار از هر یک دو درم کوفته و بیخته
باب رازیانه سرشته و شیاف سازند شیاف خلوقی بادها را پراکنده کند و اماس
ملتحمه را بنشاند صفت آن مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم کتیرا صمغ عربی سنبل
الطیب زعفران از هر یک یکدرم کوفته و بیخته باب باران سرشته شیاف سازند
شیاف اسود بادها که در چشم و جفن باشد کشیدن و طلا کردن رفع کند صفت آن
مس سوخته افیون از هر یک یکدرم و نیم زعفران شیا ماميثا از هر یک نیمدرم مروارید ناسفته
مرجان از هر یک یکدرم اقاقیا پنجدرم کوفته و بیخته باب باران سرشته شیاف سازند شیاف
شیاف ابیض کندر قرحه و ماده غلیظ را نافع باشد صفت آن سفیداب قلعی هشت
درم افیون عنزروت مدبر بشیر خر کتیرا از هر یک یکدرم صمغ عربی چهار درم کندر نیمدرم
کوفته و بیخته باب باران شیاف سازند شیاف ابار قرحه و موسرج را نافع باشد و حرارت
بنشاند و حفره را پر کند صفت آن اقلیمیای طلا سفیداب قلعی مس سوخته سورمه اصفهانی
صمغ عربی کتیرا اسرب سوخته از هر یک هشت درم مرصاف افیون از هر یک نیمدرم کوفته
و بیخته باب باران سرشته شیاف سازند شیاف ابار نوع دیگر قریب المنفعت
بشیاف اول صفت آن ابار سوخته سورمه اصفهانی مس سوخته توتیا کتیرا صمغ عربی
از هر یک شش درم افیون نیمدرم کوفته و بیخته باب سرشته شیاف سازند بعضی اقلیمیای
طلا و سفیداب قلعی از هر یک شش درم کندر چهار درم اضافه میکنند شیاف کندر ریشه و قرحه را
نافع باشد و گوشت برویاند صفت آن اشق عنزروت از هر یک پنجدرم کندر ده درم زعفران
دو درم اشق را در لعاب حلبه حل کنند و باقی ادویه را کوفته و بیخته بدان سرشته شیاف
سازند شیاف لیله ابتدای نزول آب را نافع باشد صفت آن خربق سفید یک اوقیه و
فلفل نیم اوقیه اشق یکدرم کوفته و بیخته باب ترب سرشته و شیاف سازند شیاف
روشنائی جرب و ظفره و ابتدای نزول آب را نافع باشد صفت آن اقلیمیای طلا
و نقره مروارید ناسفته از هر یک دو درم کافور و مشک از هر یک یکدانگ کوفته

و بپخته باب باران بسرشند و شیاف سازند شیاف اصفر جهة ابتدای نزول آب
و تاریکی چشم نافع باشد صفت آن عنزروت مدبر بشیر خر شیاف مامیثا از هر یک هشت
درم مرصاف بوره ارمنی فلفل سفید از هر یک چهار درم زرنیخ دو درم زعفران یکدرم و
نیم کوفته بپخته باب بسرشته شیاف سازند شیاف اصفر نوع دیگر پوست هلیله زرد
توتیای هندی از هر یک پنجدرم فلفل سفید صمغ عربی از هر یک یکدرم کوفته و بپخته باب
رازیانه بسرشته شیاف سازند شیاف سماق جرب و خارش و سوزش و
جحوظ را نافع باشد صفت آن سماق سی مثقال باب باران بجوشانند تا ترشی آن
با المره گرفته شود و صاف کنند و باز بجوشانند تا غلیظ شود و بگذارند تا سرد شود
ده درم سفیداب قلعی بدان بسرشند و شیاف سازند و بعضی آب سماق را
میجوشانند تا غلیظ شود و کردکی ق بان بسرشته شیاف میسازند شیاف
دینارخون سبل رقیق را رفع کند صفت آن زرد چوبه شادنج عدسی مغسول
صبر سقوطری شیاف مامیثا مساوی کوفته و بپخته باب باران سرشته
شیاف سازند شیاف وردی صعوبت درد چشم را در ساعت
بنشاند صفت آن ورق گل سرخ پانزده درم زعفران هشت درم افیون
ده درم سنبل الطیب دو درم صمغ عربی یکدرم کوفته و بپخته باب باران بسرشته
شیاف سازند شیاف اسود نسخه دیگر رمد و حرقة عین و دمعه و سبل
کرم را نافع باشد صفت آن اقلیمیای طلا سفیداب قلع صمغ عربی افیون نشاسته
از هر یک چهار درم مس سوخته سنبل الطیب از هر یک یکدرم و نیم اقاقیای
مغسول بیست و چهار درم کوفته و بپخته باب عنب الثعلب بسرشته شیاف
سازند شیاف اصطفطیقان سعترخای جفن و تاریکی بصر و ابتدای نزول
آب را نافع باشد صفت آن اقلیمیای طلا فلفل سیاه افیون از هر یک چهار
درم صمغ عربی شیاف مامیثا از هر یک هشت درم عنزروت نمک هندی



زرنیخ زرد از هر یک یکدرم بوره ارمنی دوازده درم کوفته و بپخته باب رازیانه
بسرشند و شیاف سازند شیافی که جرب و غلظ جفن و تاریکی چشم و سبل
کهنه که از برودت باشد و حمرت نداشته باشد و بیاضی را نافع باشد صفت آن
افیون اقلیمیای نقره از هر یک یکدرم سفیداب قلع صمغ عربی زنگار اشق از
هر یک دو درم اشق را باب رازیانه حل نمایند و ادویه را کوفته و بپخته
بدان بسرشند و شیاف سازند شیافی که ابتدای رمد را نافع باشد و درد ساکن کند
و خواب آورد صفت آن شیاف مامیثا هفت درم زعفران افیون حضض مکی
صمغ عربی از هر یک دو درم کثیرا عنزروت از هر یک چهار درم جندبیدستر یکدرم کوفته
و بپخته باب بسرشته شیاف سازند شیافی که قرحه جاره جدید را نافع باشد و چشم را
خشک کند و گوشت برویاند صفت آن سفیداب قلع ده درم کندر عنزروت
از هر یک یکدرم افیون نیم درم کافور دو دانگ کوفته و بپخته باب بسرشته شیاف
سازند شیاف زنگاری جرب و باد سبل را نافع باشد صفت آن صمغ عربی
سفیداب قلع زنگار مساوی کوفته و بپخته باب سداب بسرشته شیاف سازند
شیاف غوره جرب و حکه و ملکه را نافع باشد صفت آن زنجبیل پنجدرم پوست
هلیله زرد صمغ عربی توتیای مغسول از هر یک ده درم حضض مکی چهار درم زرد
چوبه زعفران از هر یک دو درم کوفته و بپخته باب غوره بسرشته شیاف سازند
شیاف عرب دمعه و رمد و حمرت و خارش و سوزش را نافع باشد صفت آن
صبر زرد کندر گلنار عنزروت دم الاخوین سورمه اصفهانی شب یمانی از هر یک
یکدرم زنگار یکدانگ و نیم کوفته و بپخته بگلاب بسرشته شیاف سازند شیاف
ورد قرحه و رمد کهنه را نافع باشد صفت آن ورق گل سرخ هفتاد مثقال اقلیمیای نقره
صمغ عربی از هر یک بیست و چهار مثقال زعفران شش مثقال افیون سورمه
اصفهانی از هر یک سه مثقال زنگار توتیا مس سنبل هندی از هر یک دو مثقال
مرصافی چهار مثقال کوفته و بپخته باب باران بسرشته شیاف سازند شیاف قلقند

از برای ظفره نافع باشد صفت آن روی سوخته پنجدرم زنگار دو درم نوشادر
در قلقند بوره ارمنی از هر یک یکدرم زرنیخ زرد پنجدرم کوفته و بپخته بسرکه بسرشند
دیگر دفعه بگذارند و بعد شیاف سازند شیاف مرطرفه را نافع باشد صفت آن
کندر مرصاف زعفران از هر یک یکدرم زرنیخ سرخ نیمدرم کوفته و بپخته باب گشنیز
تازه بسرشته شیاف سازند شیاف مرارات انتشار و ابتدای نزول آب را
نافع باشد صفت آن زهره کلنگ زهره شبوط زهره بز کوهی زهره باز زهره
عقاب زهره کبک مجموع خشک کرده ده درم شحم حنظل سکبینج فرفیون از
هر یک یکدرم کوفته و بپخته باب رازیانه بسرشته شیاف سازند شیاف
مرارات نسخه دیگر ضعف بصر و ابتدای نزول آب را نافع باشد صفت آن
زهره باشه زهره عقاب زهره خرس زهره روباه زهره شبوط همه باهم
مساوی خشک کرده باب رازیانه بسرشته شیاف سازند شیاف
مرارات نوع دیگر ابتدای نزول آب را نافع باشد صفت آن زهره کلنگ
زهره کبک زهره کرگ زهره بز کوهی زهره باشه زهره گورخر زهره کبوتر
زهره شیر زهره لقلق زهره خوک زهره روباه زهره خرگوش زهره آهو
زهره ماهی خشک کرده از هر یک یکدرم سکبینج فرفیون شحم حنظل از هر
یک یکدرم سکبینج را باب رازیانه حل کنند و باقی ادویه را بدان بسرشند و
شیاف سازند شیاف دیگر که قایم مقام شیاف مرارات است صفت آن
زهره بز کوهی را در ظرف سین سرخ بی قلعی خشک ده درم شحم حنظل نیمدرم
سکبینج دو درم فرفیون نوشادر از هر یک یکدرم کوفته و بپخته باب سداب
یا باب رازیانه شیاف سازند شیافی که علاجی گویند حکه و جرب و
سلاق و ظلمت و دمعه و سبل و ظفره و خشونة اجفان را نافع باشد صفت

